

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

مہاتما گاندی



ہمہ مردم برادرند

ترجمہ: محمود تفضلی

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۶۶۵-۲۵۳۶/۴/۲۶



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تهران، سعدي شمالي، ۲۳۵

بیا : ۲۴۰ ریالی

مہاتما گاندی



ترجمہ : محمود تفضلی

۳۱



نشریه

چاپ اول ۱۳۴۸ به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال ولادت مهاتما گاندی رهبر بزرگ هند



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

گاندی، مهاتما

همه مردم برادری

ترجمه محمود تنضلی

چاپ اول: ۱۳۴۸ — چاپ دوم: ۱۳۵۱

چاپ سوم: ۱۳۵۲ — چاپ چهارم: ۱۳۵۴

چاپ پنجم: ۲۵۳۶ شاهنشاهی

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حقوق چاپ محفوظ است.

یادداشت چاپ اول

کنفرانس عمومی یونسکو ضمن نهمین اجلاسبه خود که در نوامبر ۱۹۵۶ در دهلی نو انعقاد یافت، قطعنامه‌یی تصویب کرد که به موجب آن مدیر کل یونسکو می‌توانست کتابی شامل اندیشه‌های مهاتماگانندی فراهم آورد.

منظور کنفرانس یونسکو بزرگداشت مردی بود که فروغ افکارش از سرزمین هند فراتر رفته و سراسر جهان را دربر گرفته بود.

این کتاب دو سال بعد به طبع رسید و رادا کریشنان فیلسوف و متفکر عالیقدر هند که بعدها به ریاست جمهوری آن کشور برگزیده شد، مقدمه عالمانه‌یی بر آن نوشت.

کنفرانس عمومی یونسکو بدین اکتفا نکرد و طی اجلاسبه پانزدهم خود، مورخ ۱۹۶۸، قطعنامه دیگری به مناسبت یکصدمین سال تولدگانندی و به احترام شخصیت و تأثیر او در حیات سیاسی و اجتماعی معاصر تصویب کرد و از همه دولتهای عضو سازمانهای بین‌المللی غیردولتی و مؤسساتی که راجع به صلح تحقیق می‌کنند، دعوت کرد تا آثار و افکار آن فیلسوف بزرگ را منتشر سازند. کنفرانس عمومی دوره یک ساله: از ۲ اکتبر ۱۹۶۸ تا ۲ اکتبر ۱۹۶۹ را صدمین سال ولادتگانندی اعلام داشت و توصیه کرد که

طی این مدت کنفرانسها و مجامعی در کشورهای عضو ترتیب داده شود، منتخب آثار گانندی انتشار یابد و همه ملل در نمایشگاه بین‌المللی مربوط که از ۲ اکتبر ۱۹۶۹ تا ۲۲ فوریه ۱۹۷۰ در هند برقرار خواهد بود، شرکت جویند.

بالاخص کنفرانس عمومی تأکید کردگزیده آثار گانندی تحت عنوان «همه مردم برادرنند» که به وسیله یونسکو منتشر شده، به زبانهای مختلف ترجمه گردد.

بدین جهات سال گذشته کمیسیون ملی یونسکو در ایران با همکاری انجمن روابط فرهنگی ایران و هند با آغاز یکصدمین سال ولادت مهاتما گانندی رهبر بزرگ هند، مجلس یادبودی ترتیب داد و کمیته‌یی به ریاست جناب آقای مجیدرهنما وزیر علوم و آموزش عالی برای تنظیم و اجرای مراسم بزرگداشت وی بوجود آورد. ترجمه فارسی «همه مردم برادرنند» که پرتو اندیشه‌ها و آمال بلند و بشر دوستانه این مرد پرهیزگار و حقیقت‌جو صحائف آن را تجلی بخشیده است، جزو اموری در آمد که به مناسبت یکصدمین سال ولادت وی در ایران باید انجام پذیرد.

آقای محمود تفضلی رایزن فرهنگی سابق ایران در هند و نپال که درباره هند و اندیشه‌های گانندی مطالعات فراوان انجام داده اند کار ترجمه این کتاب را با شایستگی به پایان برده‌اند.

کمیسیون ملی یونسکو در ایران کوشش کرده است بدین وسیله سهم ناچیزی در بزرگداشت این مرد بزرگوار داشته باشد.

دبیر کل کمیسیون ملی یونسکو در ایران

فریدون اردلان

تهران- ۱۰ مهر ۱۳۴۸

چند کلمه از مترجم

هوهنداس کر چند گاندی پیشوای بزرگ هند و مردم‌ممتاز و کم مانند عصر ما، کتابهای بسیار نوشته و بجا گذاشته است. درباره او نیز کتابهای فراوان به زبانهای گوناگون نوشته شده است. اما کتاب حاضر از جمله هیچ کدام نیست.

این کتاب به توصیه سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل-متحد «یونسکو» و برای تجلیل از گاندی گردآوری شده است. متن اصلی آن در سال ۱۹۵۸ به زبان انگلیسی انتشار یافت و از آن پس به زبانهای دیگر هم ترجمه شده است.

این کتاب منتخبی است از کتابها، مقالات، مصاحبه‌ها و نطقهای گاندی. در کتاب اصلی در پایان هر قسمت با ذکر رقم و عدد اشاره شده است که مطلب آن از کجا نقل شده است. اما چون تمام آن کتابها به زبان فارسی ترجمه نشده است در این ترجمه فقط به جدا ساختن مطالب منتخب از یکدیگر اکتفا شده است.

از آنجا که مطالب و فصول کتاب از جاهای مختلف برداشته و نقل شده اند آن پیوستگی که باید، در این کتاب وجود ندارد. از این رو کسانی که درباره زندگی و اندیشه‌ها، مبارزات گاندی و تاریخ نهضت استقلال جویی هند اطلاعات قبلی دارند مطالعه این کتاب را آسانتر دنبال خواهند کرد.

سرگذشت گاندی (در ابتدای کتاب) نیز نمی‌تواند گویای تمام وقایع و حوادث زندگی او باشد و فقط خطوطی ممتاز از آن را نشان می‌دهد.

از آثار گاندی و دربارهٔ گاندی کتابهایی متعدد به فارسی ترجمه شده‌است که می‌تواند طرف رجوع علاقمندان واقع شود. کتاب حاضر از روی متن انگلیسی و بهمان صورت که در متن انگلیسی بوده به فارسی درآمده است.

برای کتاب حواشی مختصری تهیه و در آخر کتاب هم لغت-نامه‌یی افزود شده تا کار مطالعه را آسان‌تر سازد. از تهیهٔ حواشی بیشتر خودداری شد تا کتاب از صورت اصلی خارج نشود.

محمود تفضلی

من هیچ چیز تازه ندارم که به جهان
 پیام وزم، حقیقت و عدم خشونت به اندازه
 کوهستانها کهن و قدیمی هستند.
 م.ک. ساندی

فهرست

مقدمه	۱
منتخبات	۷
۱- سرگذشت من	۸
۲- مذهب و حقیقت	۹۵
۳- وسایل و هدفها	۱۳۷
۴- اهیمنسا یا راه عدم خشونت	۱۴۵
۵- انضباط شخصی	۱۸۵
۶- صلح بین المللی	۲۰۳
۷- انسان و ماشین	۲۱۵
۸- فقر در میان فراوانی	۲۲۵
۹- دموکراسی و مردم	۲۴۱
۱۰- آموزش	۲۶۵
۱۱- زنان	۲۸۱
۱۲- گوناگون	۲۹۵
لغت نامه	۳۱۷

مقدمه

هرچند گاه یکبار معلمی بزرگ ظهور می کند . ممکن است چندین قرن بگذرد تا چنین شخصی پیدا شود. آنچه بدان شناخته می شود زندگی است که نخست خود آنرا عمل می کند و بعد به دیگران می گوید که چگونه ممکن است بدانسان زندگی کرد . گاندی چنین معلمی بود .

این منتخب گفته ها و نوشته هایش که با دقت و مراقبت فراوان به وسیله شری کریشناکیرپالانی گردآوری شده برای خواننده از چگونگی اندیشه های گاندی ، رشد افکارش و روشهای علمی که به کار می بست تصویری به وجود می آورد .

زندگی گاندی در سنن مذهبی هند ریشه داشت که همواره برای جستجوی شوق آمیز حقیقت ، احترام عمیق به حیات ، آرمان دل بستن به هیچ چیز و آمادگی برای آنکه همه چیز در راه شناختن خدا فدا شود تأکید داشته است . او در سراسر عمر خود در جستجو و تکاپوی مداوم حقیقت بود و می گفت: «زندگی،

همه مردم برادرند

حرکت ، و همه وجود من برای دنبال کردن این منظور است.»
 حیاتی که در اعماق گذشته‌ها و سنت‌ها ریشه نداشته باشد
 سطحی است. بعضی‌ها گمان دارند که وقتی می‌بینیم چه چیز درست
 است آنرا انجام می‌دهیم . در حالی که چنین نیست . اغلب حتی
 هنگامی که می‌دانیم چه چیز درست است خود به‌خود راه راست
 را انتخاب نمی‌کنیم ، بلکه در برابر فشار تمایلات نیرومند خود
 مغلوب می‌شویم و به‌کار نادرست می‌پردازیم و به‌نوری که در
 درونمان می‌تابد خیانت می‌ورزیم . بنا بر نظریه‌های هندو «در حالت
 کنونی خویش، ما فقط نیمه‌انسان هستیم . پستیهای ما هنوز حیوانی
 هستند . تنها با پیروزی محبت بر خرایز پست ماست که بخش
 حیوانی وجودمان کشته می‌شود» با جریانی مداوم از تلاشها و
 خطاها و با تسلط بر نفس و انضباط شدید است که انسان با گامهای
 دردناک و دشوار در راه تکامل پیش می‌رود .

برای گاندی مذهب جنبه عقلی و اخلاقی داشت. هیچ اعتقادی
 را که عقلش نمی‌پذیرفت یا هیچ دستوری را که با وجدانش
 سازگاری نمی‌داشت قبول نمی‌کرد .

اگر ما به‌خدا اعتقاد داشته باشیم و این اعتقاد نه فقط در
 اندیشه ما بلکه در سراسر وجودمان باشد تمام بشریت را بدون
 هیچ‌گونه امتیاز نژاد و طبقه و ملیت و مذهب دوست می‌داریم و
 برای یگانگی بشریت می‌کوشیم . «تمام اقدامات من از محبت
 تغیر ناپذیرم به جامعه بشری ناشی می‌شود . میان خویشاوندان
 و بیگانگان ، هموطنان و خارجهان ، سفیدها و رنگین‌ها ، هندوها
 و هندیان دیگری که اعتقادات دیگر دارند چه مسلمانها ، چه
 پارسی‌ها ، چه مسیحی‌ها و چه یهودیها هیچ‌گونه تفاوت و امتیازی
 نمی‌شناسم . شاید بتوانم بگویم که قلبم از چنین تشخیص‌ها عاجز

مقدمه

و ناتوان بوده است.»

«از راه انضباطی مداوم و ممتد همراه با دعای ملتمسانه موفق شده‌ام که در مدتی بیش از چهل سال هرگز از هیچ کس نفرت نداشته باشم.»

همه مردم برادرند و هیچ موجود بشری نباید برای دیگری بیگانه باشد. رفاه و آسایش عمومی، یا **سروودا** باید هدف و منظور ما باشد. خداوند رشته ارتباط مشترکی است که تمام موجودات بشری را با یکدیگر متحد می‌سازد. گسستن این رشته حتی در ارتباط با بزرگ‌ترین دشمنان به مفهوم درهم شکستن و ناچیز ساختن خود خدا خواهد بود. حتی در شریرترین اشخاص هم انسانیت وجود دارد.

این نظریه طبعاً به پذیرفتن عدم خشونت بعنوان بهترین راه حل برای تمام مسائل ملی و بین‌المللی منتهی می‌شود. گاندی تأیید می‌کرد که خیال‌باف نیست بلکه ایدآلیست اهل عمل است. «عدم خشونت تنها برای مقدسان و خردمندان نیست، بلکه برای مردم عادی نیز هست.» «عدم خشونت قانون نوع ماست، هم-چنانکه خشونت قانون جانوران است. در حیوان روح، خفته باقی می‌ماند و قانون دیگری جز قدرت جسمی و مادی نمی‌شناسد. در حالی که شایستگی انسانی اقتضا دارد که از قانون عالتر تابعیت کند، از قدرت روحی.»

گاندی در تاریخ بشری نخستین کسی بود که اصل عدم خشونت را از زمینه‌های فردی به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی گسترش داد. او از آن جهت به سیاست می‌پرداخت که می‌خواست آیین عدم خشونت خود را به آزمایش بگذارد و ارزش و اعتبار آنرا به ثبوت رساند.

همه مردم برادرند

«بعضی دوستان به من می گویند که در سیاست و امور دنیایی حقیقت و عدم خشونت جایی ندارد. من با این دوستان موافق نیستم. من این اصول را برای رستگاری فردی بی مصرف می دانم. وارد ساختن و به کار بستن آنها در زندگی روزانه همواره هدف آزمایش من بوده است.»

«برای من سیاست محروم از مذهب، کثافتی است که همواره باید از آن اجتناب داشت. سیاست با سرنوشت ملتها بستگی دارد و آنچه با رفاه ملتها مربوط می شود باید برای کسی که تمایلات مذهبی دارد یا به عبارت دیگر جستجو کننده خدا و حقیقت است مورد توجه و علاقه باشد. در نظر من خدا و حقیقت کلماتی مترادف یکدیگرند و اگر کسی به من بگوید که خدا، خدای ناراستی و خدای شکنجه و آزاد است من از پرستش چنین خدایی سر می پیچم. از این رو در سیاست نیز ما باید سلطنت خداوند را برقرار سازیم.»

در مبارزه برای استقلال هند اصرار می ورزید که: «ما باید روشهای تمدن آمیز عدم خشونت و تحمل رنج را به کار بندیم.» روش او برای آزادی هند بر اساس هیچ گونه نفرت نسبت به بریتانیا بنا نشده بود. «ما باید از گناه نفرت داشته باشیم نه از گناهکار.» «برای من وطن دوستی و بشر دوستی یکی است. من از آن جهت وطنم را دوست می دارم که انسان هستم و جامعه انسانی را دوست می دارم.» «من حاضر نیستم به انگلستان یا آلمان زیان برسانم تا به هند خدمت کرده باشم.» اعتقاد داشت که با کمک به انگلیسیان برای انجام دادن کاری نیک در مورد هند به خود آنها خدمت می کند، و چنین اقدامی نه فقط مردم هند را آزاد می سازد، بلکه افزایش هم در منابع اخلاقی جامعه بشری به وجود می آورد.

مقدمه

در دوران اتمی کنونی اگر بخواهیم جهان را نجات دهیم و حفظ کنیم باید اصول عدم خشونت را بپذیریم . گاندی گفته است : وقتی برای نخستین بار شنیدم که يك بمب اتمی هیروشیما را نابود ساخته است ، حتی یکی از عضلاتم هم تکان نخورد ، بلکه برعکس با خود گفتم : «اگر جهان اکنون عدم خشونت را نپذیرد و به کار نبندد ناچار به نوعی خودکشی برای جامعه بشری خواهد پرداخت .»

در يك جنگ آینده نمی توان یقین داشت که هیچک از طرفین سلاحهای اتمی را به کار نخواهند برد. ما اکنون قادر هستیم که تمام آنچه را طی قرون متمادی با دقت بسیار و با تحمل رنجها و فداکاریها بنا کرده ایم در يك لحظه نابود سازیم. با تبلیغات مداوم مردم را برای جنگ اتمی آماده می سازیم و اظهار نظرهای تحریک آمیز در همه جا آزادانه پخش می شود . حتی در کلمات خود تجاوز را به کار می بریم . قضاوتهای تندوخنس ، بدخواهی و خشم همه صورتهای خدعه آمیز و موزیانه خشونت و تجاوز هستند .

در اوضاع ناگوار کنونی که نمی توانیم خود را به درستی با شرایطی که علوم به وجود آورده اند هماهنگ سازیم به آسانی نمی توان اصول عدم خشونت ، حقیقت و تفاهم را به کار بست . اما به این جهات نباید از تلاش دست کشید. در حالی که سرسختی و لجاجت رهبران سیاسی دلهای ما را به وحشت می افکند ، عقل سلیم و وجدان مردم جهان به ما امید می بخشد .

با افزایش سرعت تغییرات جدید نمی توان تصور کرد که دنیای صدسال بعد چگونه خواهد بود. ما نمی توانیم از جریانهای کنونی اندیشه و احساس پیشی بگیریم . اما هر چند هم که سالها

همه مردم برآدرند

از پی هم بگذرند اصول بزرگ ساتیا و اهیما ، حقیقت و عدم خشونت ، همواره راهنمای ما خواهد بود . اینها ستارگانی بی صدا و پاسدارانی مقدس برای دنیای خسته و آشفته ما هستند . ما نیز می توانیم چون گاندی معتقد باشیم که بالاتر از ابرهای گذران خورشید می درخشد .

ما در دورانی زندگی می کنیم که به شکستها و خشونت های اخلاقی خود توجه دارد . دورانی که یقینهای کهن فرو می ریزند و طرحهای مانوس آشفته می شوند و درهم می شکنند . عدم بردباری و ناسازگاری افزایش می یابد . شعله آفریننده بی که به جامعه بشری روشنی می بخشد رو به کاهش می رود . اندیشه بشری با نیروی شگرف و گوناگونی خیره کننده اش نمونه هایی متضاد به وجود می آورد ، از یک سو بودا یا گماندی و از سوی دیگر نرون یا هیتلر .

مایه افتخار و سرافرازی ماست که یکی از بزرگترین چهره های تاریخ در نسل ما زندگی کرده ، در میان ما راه رفته ، با ما حرف زده ، و راه زندگی تمدن آمیز را به ما آموخته است . کسی که به هیچ کس بدی نمی کند از هیچ کس بیم ندارد . او چیزی ندارد که از کسی پنهان سازد و از این روست که نمی ترسد . او با هر کس روبرو شود در صورتش می نگرد ، قدمهایش استوار و قامتش کشیده و سرفراز و کلماتش راست و مستقیم است . قرنهای پیش افلاطون می گفت : « همیشه در جهان چندتن الهام یافته وجود دارند که ارزش آشنایی با آنها از حد و اندازه بیرون است . »

س - رادا کریشنان

دهلی نو - ۱۵ اوت ۱۹۵۸

منتخبات

۱

سرگزشت من

□ منظورم آن نیست که شرح حال واقعی از خود بنویسم . می‌خواهم به‌شکلی خیلی ساده داستان آزمایشهای متعدد خود را دربارهٔ حقیقت نقل کنم و از آنجا که زندگی چیزی جز همین آزمایشها نیست ناچار این داستان صورت سرگذشت و شرح حال را پیدا خواهد کرد اما اهمیتی نخواهم داد اگر هر صفحه آن فقط دربارهٔ آزمایشهایم سخن بگوید .

□ آزمایشهای من در زمینه‌های سیاسی اکنون نه فقط برای هند بلکه تا اندازه‌ای برای جهان «متمدن» هم شناخته است . برای خودم اینها ارزش زیاد ندارند ، حتی لقب مهاتما هم که برای من کسب کرده‌اند بسیار بی‌ارزش است . این لقب اغلب مرا عمیقاً رنج داده است . و به‌خاطر ندارم که يك لحظه هم مرا خوشوقت و راضی ساخته باشد . اما آنچه مایلم نقل شود آزمایشهای در زمینه‌های روحی است که فقط خودم آنها را می‌دانم و از آنهاست که قدرت خود را برای کار کردن در زمینه‌های سیاسی به‌دست آورده‌ام . اگر این آزمایشها واقعاً روحانی هستند جایی برای خودستایی از آنها باقی نمی‌ماند و فقط می‌توانند موجب فروتنی بیشتر باشند ، هرچه بیشتر به‌خود می‌اندیشم و به‌عقب و گذشته‌ها می‌نگرم بیشتر و روشتر محدودیتها و نارساییهای خود را احساس می‌کنم .

□ آنچه می‌خواهم انجام دهم ، آنچه همواره کوشیده‌ام و آرزو کرده‌ام که

همه مردم برادرند

در این سی سال انجام دهم دریافتن خود، روبرو دیدن خداوند و وصول به موکشا بوده است. زندگی و حرکت و همه وجود من دنبال این منظور است. آنچه از راه گفتن و نوشتن می‌کنم و تمام کارهایی که در زمینه سیاسی به آن می‌پردازم همه در جهت همین هدف هستند. اما چون همواره عقیده داشته‌ام که آنچه برای يك فرد مقدور است برای همه کس مقدور می‌باشد، آزمایشهای من مخفی و پنهانی انجام نشده، بلکه علنی بوده است و فکر نمی‌کنم که این واقعیت از ارزش روحانی آنها بکاهد. چیزهایی هست که فقط بر خود شخص و بر سازنده آن معلوم است. بدیهی است که این قبیل چیزها را نمی‌توان به دیگران هم منتقل ساخت. آزمایشهایی که من می‌خواهم نقل کنم از این نوع نیستند، بلکه روحانی یا به عبارت صحیح‌تر اخلاقی هستند، زیرا روح مذهب، اخلاق است.

□ از من دور باد که خود را به خاطر این آزمایشها کامل بشمارم. من برای آنها ارزشی بیش از آنچه يك دانشمند انجام می‌دهد قائل نیستم. دانشمندی که هر چند آزمایشهای خود را با حداکثر دقت، دوران‌دیشی و مراقبت انجام می‌دهد هرگز نتایج آنها را نهایی و قطعی نمی‌شمارد، بلکه همواره با ذهنی گشاده به آنها می‌نگرد. من عمیقاً در خود فرو رفته‌ام، بارها و بارها خود را سنجیده‌ام و هر يك از حالات و موقعیتهای روحی خود را آزمایش و تجزیه و تحلیل کرده‌ام. با این همه از ادعای آنکه نتایجی قاطع و خطا ناپذیر به دست آورده باشم سخت به‌دورم. فقط می‌توانم ادعا داشته باشم که از نظر خودم نتایج حاصله کاملاً درست بوده و فعلاً قطعی به نظر می‌رسد. زیرا اگر درست نمی‌بود می‌بایست به هیچ اقدامی براساس آنها نمی‌پرداختم. در حالی که در هر قدم هر چیز را یا پذیرفته‌ام یا رد کرده‌ام و موافق این قبول یا رد به اقدام پرداخته‌ام.

□ زندگی من مجموعه‌ای تفکیک ناپذیر است و تمام فعالیتهايم با یکدیگر پیوند دارد و همه آنها از محبت تغیر ناپذیرم برای جامعه بشری ناشی می‌شود.

سرگذشت من

□ گماندی‌ها از کاست بانیا هستند و به نظر می‌آید که اصولاً بقال و عطار بوده‌اند. اما از سه نسل پیش از من و از زمان پدر بزرگم در حکومت‌های مختلف کاتیاواد نخست‌وزیر بوده‌اند... پدر بزرگم ظاهراً مردی اصولی و با شخصیت بوده است. تحریکات و دسیسه‌های حکومتی او را ناگزیر ساخت که از مقام دیوان حکومت پور بندر صرف‌نظر کند و به ایالت جو ناساد پناه ببرد. وقتی به آنجا رفت به نواب آنجا با دست چپ سلام داد. شخصی از حضار این کار او را متذکر گشت و آنرا نشانه گستاخی و بی‌ادبی علنی نسبت به نواب شمرد و در این باره توضیح خواست که پدر بزرگم در پاسخ گفته بود: «دست راستم در گرو عهد و پیمان امیر پور بندر است.»

□ پدرم قوم و قبیله‌اش را دوست می‌داشت. مردی صادق، دلیر و دست و دل باز اما تندخو بود. ظاهراً تا اندازه‌ای خود را به لذات جسمانی می‌سپرد؛ زیرا موقعی که بیش از چهل سال داشت برای چهارمین بار زن گرفت. اما مردی درستکار و فساد ناپذیر بود و به خاطر بی‌نظری و بی‌غرضی‌اش هم در خانواده‌اش شهرت داشت و هم در خارج.

□ تأثیر نمایانی که مادرم در خاطرهام باقی‌گذارده است احساس فوق‌العاده تقدس و پرهیزکاری است. او عمیقاً مؤمن و مذهبی بود. هرگز نمی‌توانست تصور کند که ممکن است بدون انجام ادعیه روزانه‌اش دست به غذا ببرد... به دشوارترین نذرها می‌پرداخت و هرگز از انجام آنها شانه خالی نمی‌کرد. حتی بیماری نمی‌توانست عذری برای عدم انجام آنها شود.

□ از این پدر و مادر من در شهر پور بندر متولد شدم... دوران کودکیم را در پور بندر گذراندم. به خاطر می‌آورم که مرا به مدرسه فرستادند. جدول-ضرب را با زحمت یاد گرفتم. از آن زمان چیز زیادی به خاطر ندارم جز آنکه همراه با پسر بچه‌های دیگر آموخته بودم که معلمان را به اسامی مختلف بنامم.

همه مردم برادرند

همین واقعیت که چیز زیادی از آن روزها به یاد نمی آورم نشانه آن است که ذهنی کند و حافظه‌ای نارسا داشته‌ام .

□ بسیار خجول بودم و از معاشرت با دیگران پرهیز داشتم . کتابهایم و درسهایم تنها رفقایم بودند . کار روزانه‌ام آن بود که درست اول وقت کلاسها به مدرسه بروم و بلافاصله پس از پایان درسها با سرعت به منزل بازگردم . در واقع من با عجله به سوی خانه می‌دویدم زیرا تحمل حرف زدن با هیچ کس را نداشتم . حتی می‌ترسیدم که مبادا دیگران مسخره‌ام کنند .

□ هنگام امتحانات نخستین سال تحصیلی در دبیرستان برایم اتفاقی روی داد که قابل نقل است . آقای ژیلس بازرگ آموزشی برای بازرسی به مدرسه ما آمد و برای آزمایش املاء پنج کلمه را دیکته کرد که ما بنویسیم . یکی از کلمات «قوری» بود که من نتوانستم آن را درست بنویسم . معلم ما کوشید که با ضربه خفیف نوک کفشش مرا به اشتباهم متوجه سازد ، اما من متوجه نشدم . من نمی‌توانستم تصور کنم که او می‌خواست من از روی ورقه همشاگردیم اشتباهم را تصحیح کنم . خیال می‌کردم که معلم ما از آن جهت در آنجا حضور دارد که مراقب باشد ما از روی ورقه یکدیگر ننویسیم . نتیجه آن شد که تمام بچه‌ها جز من تمام کلمات را درست نوشتند . فقط من کودن و ابله بودم . معلم ما بعداً سعی کرد مرا به این بلاهت متوجه سازد ، اما این کوشش او هم بی‌نتیجه ماند . هرگز نتوانستم هنر نوشتن از روی ورقه دیگران را بیاموزم .

□ برای من بسیار دشوار است که خاطره دردناک ازدواجم در سن سیزده سالگی را در اینجا نقل کنم . وقتی به جوانانی می‌نگرم که اکنون با حدود همان سنین تحت مراقبت من هستند و ازدواج خود را در آن سن به خاطر می‌آورم دلم به حال خودم می‌سوزد و خوشحال می‌شوم که آنها از چنین سرنوشتی گریخته‌اند.

سرگذشت من

برای چنین ازدواجهای نامعقول و غیر طبیعی هیچ گونه استدلال اخلاقی را قبول ندارم .

□ گمان نمی کنم که این امر (ازدواج) در آن زمان برایم جز دورنمای لباسهای خوب پوشیدن ، جابل زدن ، دسته عروسی راه افتادن ، غذاهای خوب خوردن و با دختری بیگانه همبازی شدن مفهومی دیگر هم داشت. تمایل غریزی و جنسی بعدها پیدا شد .

□ وای وای ! از آن نخستین شب . دو کودک معصوم نادانسته به اقیانوس زندگی پرتاب می شدند . زن برادرم با کمال مراقبت به من تعلیم داده بود که در نخستین شب چگونه رفتار کنم . نمی دانم چه کسی به زخم تعلیم داده بود. هرگز این موضوع را از او نپرسیدم و حتی حالا هم میل ندارم چنین سؤالی را مطرح کنم . خواننده باید مطمئن باشد که ما هر دو عصبی تر و ناراحت تر از آن بودیم که بتوانیم به درستی با یکدیگر روبرو شویم . مثلاً هر دوی ما بسیار خجول بودیم . چگونه می توانستم با او حرف بزنم و چه می توانستم بگویم؟ تعلیماتی که به من داده شده بود در این مورد برایم کمک مؤثری نبود. اما در واقع برای چنین مواردی هیچ گونه تعلیمی هم لازم نیست ... ما تدریجاً با یکدیگر آشنا می شدیم و کم کم با هم آزادانه حرف می زدیم . ما هر دو هم سن بودیم ، اما برایم زمان زیادی لازم نبود که قدرت و مقام شوهری را احراز کنم .

□ باید بگویم که من فوق العاده او را دوست می داشتم. حتی در مدرسه اغلب به یاد او بودم . همیشه در فکر آن بودم که شب فرا خواهد رسید و ما با یکدیگر را خواهیم دید . جدایی از او برایم تحمل ناپذیر می نمود . معمولاً با حرفهای بیهوده خود او را تا ساعات دیر شب بیدار نگاه می داشتم . با این اشتیاق حریصانه که برای او داشتم اگر احساس دل بستگی شدید و آتشین نسبت به وظیفه

همه مردم برادرند

در من نمی بود چه بسا که با دستخوش بیماری و مرگی زود رس می شدم یا در در زندگی دشوار و تحمل ناپذیری غرقه می گشتم . اما برای هر روز صبح و ظایفی مقرر وجود داشت که می بایست انجام داد . واگذاردن آنها به دیگران هم برایم اصلاً مطرح نبود . همین عامل اخیر بود که مرا از سقوط در دامهای بسیار نجات داد .

□ برای نشان دادن شایستگی خویش قدر و ارزش زیاد قائل نبودم. هر وقت که جوایزی می گرفتم یا بورسهای تحصیلی به من اعطا می شد به حیرت می افتادم . اما با کمال دقت مراقبت داشتم که شخصیت اخلاقی و خصال خود را حفظ کنم. کوچکترین عیب و نقصی اشک به دیدگانم می آورد. موقعی که شایسته سرزنش و توبیخ می بودم یا معلم گمان می کرد که من مستحق توبیخ هستم برایم وضعی تحمل ناپذیر پیش می آمد. به یاد دارم که یکبار هم تنبیه بدنی شدم . در آن موقع از خود مجازات زیاد ناراحت نشدم ، بلکه بیشتر از آن جهت رنج می بردم که این مجازات کیفر عدم انجام وظیفه من شمرده می شد و به همین جهت به تلخی می گریستم .

□ در میان دوستان معدودی که در دبیرستان داشتم؛ دو نفر در زمانهای مختلف بودند که می توان آنها را دوستان نزدیک و صمیمی من شمرد . یکی از این دوستیها را ... یکی از مصیبتهای زندگی خود می شمارم . این دوستی مدتی دراز طول کشید و من با فکر اصلاح طلبی خویش به آن می پرداختم .

□ بعدها متوجه شدم که من در حسابهای خود اشتباه کرده بودم . يك اصلاح طلب واقعی نمی تواند با کسی که می خواهد اصلاحش کند رابطه نزدیک داشته باشد. دوستی واقعی نوعی یگانگی روحی است که در این دنیا خیلی به ندرت یافت می شود . تنها در میان طبایع مشابه ممکن است دوستی با ارزش

سرگذشت من

و با دوام بوجود آید. دوستان در یکدیگر تأثیر می‌گذارند. از این رو در دوستی برای اصلاح امکان زیاد باقی نمی‌ماند. من معتقد شده‌ام که باید از روابط بسیار نزدیک و خصوصی اجتناب داشت؛ زیرا انسان خیلی آسانتر مفاسد را کسب می‌کند تا نیکیها را و کسی که می‌خواهد با خدا دوست باشد یا باید تنها بماند یا آنکه با تمام دنیا دوست باشد. شاید اشتباه می‌کنم، اما عملاً کوشش‌هایم برای برقرار ساختن دوستیهای صمیمانه و بسیار نزدیک اغلب با ورشکستگی ناگوار مواجه شده است.

□ کارهای نمایان این دوست اثری سحرآمیز در من می‌گذاشت. او می‌توانست مسافت دراز را با سرعت زیاد بدود. در پرش طول و پرش ارتفاع مهارتی استادانه داشت. می‌توانست هر نوع مجازات بدنی را تحمل کند. او اغلب این هنرهایش را به رخ من می‌کشید و از آنجا که شخص همیشه در برابر صفاتی که دیگران دارا هستند و خودش فاقد آنهاست حیرت‌زده و گیج می‌شود من نیز از این هنر‌نمایی‌های دوستم مبهوت می‌شدم. و به دنبال این حیرت، میلی شدید در خود احساس می‌کردم که چون او باشم. من به زحمت می‌توانستم بدوم یا بپریم. اما با خود می‌گفتم چرا من نباید مانند او نیرومند باشم.

□ من خیلی ترسو بودم. همواره از فکر دزدها، ارواح و مارها به وحشت می‌افتادم. هنگام شب جرأت نمی‌کردم که از درهای بسته بیرون بروم. تاریکی موجب وحشتم می‌شد. تقریباً برایم غیرممکن بود که در تاریکی بخوابم زیرا تصور می‌کردم همین که تاریک شود دزدان از یک سو و ارواح از سوی دیگر و مارها از همه جا به سراغم خواهند آمد. به این جهت بدون آنکه چراغ اتاق روشن بماند خوابم نمی‌برد.

□ دوست من تمام این ضعفهای مرا می‌دانست و مخصوصاً به من می‌گفت که

همه مردم برادرند

می تواند مارهای زنده را در دست خود بگیرد ، می تواند با دزدها مقابله کند و به ارواح اصلاً اعتقاد ندارد و نتیجه می گرفت که تمام این قدرتها از آن جهت است که گوشت می خورد.

□ تمام این چیزها اثر مطلوب را در من به وجود می آورد ... کم کم این فکر در من هم قوت گرفت که گوشت خوردن خوب است و مرا هم نیرومند و پر جرات خواهد ساخت و اگر تمام مردم هند به گوشت خوردن پردازند خواهند توانست بر انگلیسی ها پیروز شوند .

□ هر وقت که فرصتی پیش می آمد که چنین جشنهای پنهانی ترتیب دهیم دیگر صرف غذا در خانه برایم مطرح نمی بود. طبعاً مادرم می خواست که برای صرف غذا به خانه بروم و موقعی که غذا نمی خوردم می خواست بداند علتش چیست . من هم معمولاً می گفتم : «امروز اشتها ندارم . وضع گوارشم خوب نیست.» اما این بهانه آوردن بدون ناراحتی وجدان نبود . می دانستم که دروغ می گویم و آن هم به مادرم. همچنین می دانستم که اگر مادر و پدرم مطلع شوند که من گوشتخوار شده ام عمیقاً متأثر خواهند شد و این موضوع خود قلبم را می فشرد .

از این رو با خود گفتم : هر چند که گوشت خوردن لازم است و همچنین لازم است که به «اصلاح» غذایی در کشور پردازیم ، اما ناراحت ساختن پدر و مادر و دروغ گفتن به آنها از گوشت نخوردن بدتر است . به این جهت تا آنها زنده هستند گوشت خوردن برایم مطرح نخواهد بود. وقتی که دیگر آنها نباشند و من برای خود آزاد باشم علناً گوشت خواهم خورد ، اما تا آن موقع فرارسد از این کار صرف نظر خواهم کرد .

این تصمیم را به دوستم اطلاع دادم و از آن پس هرگز به گوشت خواری

بسیاری از هندوها هرگز گوشت نمی خورند و غذای آنها از مواد رویدنی و گیاهی است . خانواده سماندی هم از آن جمله بودند .

سرگذشت من

بازنگشتم .

□ دوستم یکبار مرا به فاحشه‌خانه برد و مرا با تعلیمات لازم به داخل اتاق فرستاد . همه چیز قبلاً آماده شده بود و حتی صورتحساب را هم قبلاً پرداخته بود . من در چنگال گناه افتاده بودم ، اما خداوند با عنایت و رحمت بی‌نهایتش مرا از بلای خودم محفوظ داشت . در این کمینگاه فساد و گناه من تقریباً کور و لال باقی ماندم . مدتی نزدیک زنی که آنجا بر روی تخت بود نشستم ، اما زبانم بسته شده بود . طبعاً او هم حوصله‌اش از دست من سرآمد و با فحش و دشنام در خروجی اتاق را نشانم داد . در آن موقع چنین احساس می‌کردم که انگار مردی و مردانگی من مورد توهین واقع شده است و می‌خواستم از شرمندگی به زمین فرو روم . اما بعدها خداوند را شکر گفتم که مرا حفظ کرد . می‌توانم چهار واقعه دیگر از این قبیل را در زندگی خود به خاطر آورم که در بیشتر آنها بخت نیکم بیش از کوشش شخصی خودم موجب نجات و محفوظ ماندنم شده است . اگر منحصراً از نظر اخلاق به این موارد بنگریم همه آنها شکستهای اخلاقی بشمار می‌رود ، زیرا همواره تمایل لذت جسمانی وجود داشته است و بدین قرار ارضای این تمایل طبیعی هم‌کاری نیک بوده است . اما از نظر عادی خودم مردی را که از انجام یک گناه جسمانی مصون و محفوظ مانده است می‌توان نجات یافته شمرد و من خود را فقط با این مفهوم نجات یافته می‌دانم .

□ بطوری که می‌دانیم یک مرد هر قدر هم پرمقاومت و سرسخت باشد ، اغلب در مقابل اغوا و تحریک تاب نمی‌آورد ، به همین قرار می‌دانیم که مشیت الهی هم اغلب دخالت می‌کند و او را علیه غم خودش از آرایش نجات می‌دهد . اما اینکه چگونه این امر اتفاق می‌افتد و اینکه یک فرد تا چه اندازه آزاد و تابع تمایلات خویش است و تا چه اندازه تحت تأثیر محیطش قرار می‌گیرد یا تا چه اندازه اراده آزادانه شخصی در کار او دخالت دارد و تا چه اندازه سرنوشت و

همه مردم برآدرند

تقدیر در کارش مؤثر است ، همه اموری مرموز است که همچنان در رمز و ابهام باقی خواهد ماند .

□ یکی از دلایل اختلافات من با زنم مسلماً معاشرت این دوست بود. من زنم را بسیار دوست می‌داشتم و شوهری حسود بودم که به زنم بدگمان می‌شدم. این دوست هم به آتش بدگمانی دامن می‌زد. من در آن وقت هرگز در راستگویی دوستم تردید نمی‌کردم و از آن پس هم هرگز به خاطر خشونت‌ها و رنجهایی که به علت حرف‌ها و خبرهای این دوست بر زن بی‌گناهم تحمیل کرده‌ام حسود را نمی‌بخشم . شاید فقط يك همسر هندو می‌تواند سختیها را تحمل کند و از این جهت است که من زن را مظهر مجسم بردباری می‌شمارم .

□ بیماری بدگمانی فقط وقتی از جانم ریشه کن شد که همیشه را با تحملها و بردباریهایش درك کردم . آن وقت بود که عظمت و درخشندگی براهماچاریا را دیدم و دریافتم که زن کنیز شوهر نیست ، بلکه همراه و شريك زندگی اوست که در شادی و غم سهمی برابر دارند و به اندازه شوهر حق و آزادی دارد که راه زندگی خویش را برگزیند . هر وقت که من به آن روزهای تیره شك و بدگمانی خود می‌اندیشم نسبت به حماقتها و بیرحمیهای شهوانی خود احساس نفرت و یزازی می‌کنم و از اعتماد کور کورانه‌ای که نسبت به آن دوست خود داشته‌ام، متأسف می‌شوم .

□ از سن شش یا هفت سالگی ، تا شانزده سالگی به مدرسه می‌رفتم . در آنجا همه چیز تعلیم داده می‌شد جز مذهب . باید بگویم که آنچه را معلمانم تعلیم می‌دادند بدون کوششهای مخصوص ایشان نمی‌توانستم به درستی یاد بگیرم . با این همه چیزهایی هم از اینجا و آنجا و از محیط اطراف خود می‌آموختم . من در اینجا «مذهب» را با وسیعترین مفهوم آن به کار می‌برم که به معنی دریافت شخصی

سرگذشت من

و شناخت نفس خویش می باشد .

□ اما يك چیز در من ریشه‌یی استوار و عمیق گرفت و آن اعتقاد به این امر بود که اخلاق اساس اشیاء است و حقیقت جوهر تمام امور اخلاقی می باشد . بدین گونه حقیقت تنها هدف و مقصود من شد و این منظور هر روز برایم رشد یافت و مفهوم آن نیز همواره در نظرم وسیعتر گشت .

□ من نجس شمردن را بزرگترین عیب و ضعف مذهب هندو می دانم. ✽ این عقیده در نتیجه تجارب تلخ من هنگام مبارزات افریقای جنوبی پیدا نشده است. از آن جهت هم نیست که زمانی لامذهب بوده‌ام و به خداوند اعتقاد نداشته‌ام . همچنین نباید تصور شود که این نظریات من از مطالعه کتابها و تعلیمات مذهبی مسیحی است .

برایم سابقه خیلی بیشتر دارد و از زمانی است که هنوز هیچ آشنایی با انجیل نداشتم و به تعلیمات آن تمایلی پیدا نکرده بودم .

هنوز دوازده سال تمام نداشتم که این افکار در ذهنم راه یافت . زنی رفتگر که اوکا نام داشت و از نجسها بود به خانه ما می آمد تا مستراحها را تمیز کند. اغلب از مادرم می پرسیدم چرا درست نیست که او را لمس کنیم و چرا دست زدن به او ممنوع است ؟ به من تعلیم داده بودند که اگر اتفاقاً دستم به اوکا بخورد باید غسل مذهبی انجام دهم . هر چند طبعاً من به این دستور اطاعت می کردم اما نوعی تبسم اعتراض آمیز هم بر لب داشتم که مفهومش آن بود که نجس شمردن اشخاص نمی تواند دستور مذهبی و درست باشد . من کودکی بسیار وظیفه شناس و مطیع بودم و همواره والدینم را بسیار محترم می پنداشتم . با این همه بر سر این موضوع

✽ بنا بر عقاید هندو مردم به طبقات متعدد تقسیم می شدند و بعضی مردم خارج از طبقات قرار می گرفتند و نجس شمرده می شدند و به کارهای به ظاهر پست، مانند جارو کشی و پاک کردن مستراحها می پرداختند . م.

همه مردم برادرند

اغلب با ایشان گفتگو و نزاع می کردم. به مادرم می گفتم که تماس جسمی با او کارگاه شمردن، مسلماً صحیح و درست نیست.

□ امتحانات دیپلم دبیرستانی خود را در سال ۱۸۸۷ گذراندم.

□ بزرگترهایم میل داشتند که پس از به دست آوردن دیپلم دبیرستان تحصیلاتم را در کالج دنبال کنم. یک کالج در بهاونگر بود و کالج دیگری در بمبئی و چون اولی ارزانتر بود تصمیم گرفتم به آنجا بروم و به سامالداس کالج وارد شوم. وقتی به کالج رفتم گویی به دریا افتاده بودم. همه چیز برایم دشوار بود. نمی توانستم درسهای استادان را به تنهایی درک کنم و بفهمم و به آنها علاقه مند شوم. البته گناه آنها نبود، بلکه من ضعیف بودم. در پایان نیمه اول سال به خانه بازگشتم.

□ یک برهمن هوشیار و دانشمند که از دوستان و مشاوران خانواده ما بود... در دوران تعطیلات من اتفاقاً پیش ما آمد. هنگام صحبت با مادر و برادر بزرگم * درباره تحصیلات من تحقیق کرد. وقتی که مطلع شد من در سامالداس کالج هستم گفت: «اکنون زمان تغییر یافته است... من بیشتر توصیه می کنم که شما هم او را به انگلستان بفرستید. پسرم کوالرام می گوید که خیلی آسان می توان به تحصیل حقوق پرداخت و وکیل شد. پس از سه سال باز خواهد گشت. هزینه اش هم از چهار تا پنج هزار روپیه تجاوز نخواهد کرد. به وکیل دادگستری که تازه از انگلستان بازگشته بیندیشید. چه زندگی عالی و زیبایی خواهد داشت! ممکن است حتی از او بخواهند که مقام دیوان را احراز کند. من جداً توصیه می کنم که موهن داس * * را همین امسال به انگلستان بفرستید.»

* در این زمان پدرسانی درگذشته بود...م.

* * نام کوچک سانی است...م.

همه مردم برادرند

شد و سرانجام از من خواست که دستارم را بردارم * . من این حرف را نپذیرفتم و از دادگاه بیرون آمدم .

□ روز هفتم یا هشتم پس از ورودم از دوربان (به سوی پرتوریا) حرکت کردم . در قطار راه آهن يك جای درجه يك برایم ذخیره شده بود حدود ساعت ۹ شب قطار به مارتیز بورگ پایتخت ناتال رسید . معمولاً مسافران بستر و لوازم خواب را در این ایستگاه تهیه می کردند . یکی از کارکنان راه آهن به درون آمد و پرسید که آیا بستری می خواهم من گفتم : « نه ، من با خود بستر دارم . » و او بیرون رفت . اما به دنبال او مسافری آمد و چند بار سراپای مرا نگاه کرد و دید که من يك مرد « رنگین » هستم . این موضوع او را آشفته ساخت . سپس بیرون رفت و دوباره با یکی دو نفر مأمور رسمی به درون آمد . همه آنها ساکت بودند ، تا اینکه يك مأمور دیگر آمد و به من گفت : « بیرون بیا . تو باید به واگن مخصوص خودتان بروی . »

من گفتم : « اما من يك بلیط درجه يك دارم . »

همه با هم گفتند : « داشتن بلیط مهم نیست . به تو می گوئیم که باید به آن

واگن بروی . »

« من هم به شما می گوئیم که در دوربان اجازه دادند با این واگن سفر کنم

و اکنون هم با همین واگن خواهم رفت . »

مأمور گفت : « نه ، نخواهی رفت . باید از این واگن بروی در غیر این

صورت پلیس را خبر خواهم کرد که ترا بیرون بیندازد . »

« بلی می توانید . اما من با میل و اراده خودم بیرون نخواهم رفت . »

پلیس آمد . دست مرا گرفت و با زور بیرون انداخت . اسباب سفرم را

نیز بیرون انداختند . من حاضر نشدم به واگن دیگر بروم و قطار راه افتاد و

رفت .

* در آنجا به رسم اروپایی داشتن کلاه بر سر بی احترامی شمرده می شد .

سرگذشت من

□ موقعی که سفر جنوب افریقا را شروع کردم آن رنج جدایی را که هنگام عزیمت به انگلستان چشیده بودم احساس نمی کردم. اکنون دیگر مادرم مرده بود. از دنیا و سفر به خارج اطلاعاتی داشتم و مسافرت از راجکوت به بمبئی هم برایم کاری غیر عادی نبود.

این بار فقط درد جدایی از همسرم را احساس می کردم. از زمان بازگشتم از انگلستان فرزند دیگری پیدا کرده بودیم. هنوز عشق ما خالی از شهوت نبود، اما تدریجاً پاک تر و منزّه تر می شد. پس از بازگشت از اروپا خیلی کمتر با هم زندگی می کردیم. چون اکنون معلم او هم شده بودم و هر چند با لاقیدی و بی اعتنایی، اما در هر حال به او کمک می دادم که بعضی تغییرات و اصلاحات را تحقق بخشد. هر دو احساس می کردیم که اگر این اصلاحات باید ادامه یابد لازم است که بیشتر با هم زندگی کنیم، اما جذبه و کشش افریقای جنوبی رنج جدایی را تحمل پذیر می ساخت.

□ بندر ناحیه ناتال شهر دوربان است که به نام بندر ناتال هم معروف است. از طرف مؤسسه ما عبداللہ شیت به استقبال من آمده بود. موقعی که کشتی به لنگر- گاه رسید و من مردمی را که برای ملاقات دوستانشان آمده بودند تماشا کردم متوجه شدم که هندیها چندان مورد احترام نیستند. نمی توانستم نوعی تکبر خود- پسندان را در رفتار کسانی که عبداللہ شیت را می شناختند نسبت به او نادیده بگیرم و این موضوع نفرت مرا برانگیخت. عبداللہ شیت به این روش عادت کرده بود. کسانی که مرا می دیدند با نوعی کنجکاو می به من می نگریستند. لباس من با سایر هندیان تفاوت داشت. من يك کت بسته و دکمه دار به تن و دستاری شبیه عمامه بر سر داشتم.

□ روز دوم یا سوم ورودم او مرا برای تماشای دادگاه دوربان برد. در آنجا مرا به چند نفر معرفی کرد و کنار وکیل خودشان نشانید. قاضی دادگاه به من خیره

همه مردم برادرند

من زندگی را بدین سان آغاز کردم. به زودی دریافتم که کار و کالت دادگستری شغل بدی است که در آن علم و دانش کم و نمایش زیاد وجود دارد. برای خود و در کار خود مسؤولیتی بسیار سنگین احساس می‌کردم.

□ سرخورده و مأیوس بمبئی را رها کردم و به راجکوت رفتم و در آنجا برای خود دفتری ترتیب دادم. در اینجا زندگی معتدلی را پیش گرفتم. نوشتن طرح تقاضا نامه‌ها و عرض‌حالها بطور متوسط هر ماه برایم ۳۰۰ روپیه فراهم می‌ساخت.

□ در این احوال يك مؤسسه بازرگانی از پوربندر نامه‌یی به برادرم نوشت و پیشنهاد زیر را مطرح ساخت: «ما در افریقای جنوبی فعالیت داریم و مؤسسه ما بسیار بزرگ است. در دادگاه آنجا دعوی بزرگی را مطرح کرده‌ایم که مبلغ آن ۴۰,۰۰۰ لیره است. این دعوا مدتی است ادامه دارد. بهترین و کیلان و مشاوران حقوقی را استخدام کرده‌ایم. اگر شما هم برادران را به آنجا بفرستید برای ما و برای خودش مفید خواهد بود. او خواهد توانست بهتر از خود ما نظر ما را بیان کند و در ضمن برایش فرصتی خواهد بود که قسمتهای تازه‌ای از دنیا را ببیند و آشناییهای تازه پیدا کند.»

□ با این وضع می‌توان گفت که من نه به‌عنوان وکیل دعاوی بلکه در واقع به‌صورت کارمند و نماینده آن مؤسسه به آنجا می‌رفتم. اما دلم می‌خواست که به ترتیبی هند را رها کنم. همچنین فکر دیدن کشوری تازه و به‌دست آوردن تجربه‌ای تازه نیز مرا برمی‌انگیخت. همچنین می‌توانستم ۱۰۵ پوند برای برادرم بفرستم و به هزینه‌های هنگفت خانواده کمک دهم. به این جهت بدون هیچ‌گونه چانه‌زدن پیشنهاد را پذیرفتم و آماده سفر به جنوب افریقا شدم.

سرگذشت من

مشروبات الکلی شخص را ابله و دیوانه می‌کند، اما توتون ذهن او را تیره می‌سازد و موجب می‌شود که کانه‌های خیالی بنا کند. برج ایفل از نوع آفرینش‌های اشخاصی است که تحت تأثیر چنین نفوذهایی بوده‌اند. در ساختمان برج ایفل هیچ هنری وجود ندارد. به هیچ وجه نمی‌توان گفت که این برج در زیبایی واقعی نمایشگاه سهمی داشته است. مردم از آن جهت برای دیدن آن و بالا رفتن از آن ازدحام می‌کنند که چیزی تازه است و از لحاظ اندازه هم منحصر بفرد می‌باشد. این برج اسباب بازی نمایشگاه بود، تا وقتی که ما کودکان هستیم مجذوب اسباب بازیها می‌شویم و برج به خوبی این واقعیت را نشان می‌داد که ما همه کودکانی هستیم که چیزهای بی‌ارزش ما را مجذوب می‌سازد. شاید هم بتوان گفت که برج ایفل از این جهت و برای این منظور مفید بوده است.

□ آخرین امتحاناتم را در دهم ماه ژوئن ۱۸۹۱ گذراندم و به کانون و کلا دعوت شدم. روز یازدهم جزو و کلاهی دادگاه عالی نام نوشتم و روز دوازدهم با کشتی به سوی وطن حرکت کردم.

□ برادر بزرگترم به من امیدها بسته بود. آرزوی ثروت و شهرت در او بسیار شدید بود. قلبی کریم داشت و خطاها را می‌بخشید. این صفات همراه با طبیعت ساده‌اش موجب شده بود که دوستان فراوانی برایش گرد آیند و انتظار داشت که با کمک آنها کارهای و کالتهی خوب پیدا کنم. همچنین پیش خود تصور کرده بود که کار و کسب پررونقی خواهم داشت و با این حساب هزینه‌های خانوادگی را به مبلغی گزاف بالا برده بود. بعلاوه تا آنجا که توانسته بود همه تدارکات را به منظور تهیه زمینۀ مساعدی برای کار من فراهم ساخته بود.

□ اما برای من غیرممکن بود که در بمبئی بیش از چهار یا پنج ماه بمانم، زیرا در آمدی نداشتم که بتواند با هزینه‌های روزافزون سازگار باشد.

همه مردم برادرند

تدارکات مفصلی که برای آن فراهم شده بود مطالبی خواننده بودم ، همچنین برای دیدن پاریس اشتیاقی پرشور داشتم . به این جهت فکر کردم که بهتر است این دو را باهم ترکیب کنم و در این موقع به پاریس بروم . یکی از چیزهای بسیار جالب نمایشگاه برج ایفل بود که به تمامی از فولاد و با ارتفاع بیش از سیصد متر ساخته شده بود . البته چیزهای جالب دیگر هم فراوان بود ، اما این برج از همه مهمتر می نمود چون تا آن وقت تصور می شد که ساختمانی با آن ارتفاع نمی تواند به صورتی مطمئن برپا بماند .

□ از آن نمایشگاه چیزی به خاطر من مانده جز عظمتش و دگرگونیش . خاطرۀ برج ایفل برایم به خوبی باقی مانده چون دو یا سه بار از آن بالا رفتم . در ایوان طبقه اولش رستورانی بود فقط برای اینکه بتوانم بگویم در چنان ارتفاعی غذا خورده ام هفت شیلینگ پولم را در این راه دور ریختم .

کلیساهای قدیمی پاریس هنوز در نظرم هست . عظمت آنها و آرامش صلح آمیزشان برایم فراموش ناشدنی است . ساختمان عالی نتردام و تزئینات پرشکوه داخلش با حجارینهایش نمی تواند فراموش شود . در آن موقع احساس کردم کسانی که میلیونها ثروت خود را در راه ساختمان این معابد الهی صرف کرده اند ، بدون اینکه قلبشان از محبت خداوند سرشار بوده باشد نمی توانستند به چنین کاری پردازند .

□ باید چند کلمه بی هم دربارهٔ برج ایفل بگویم . نمی دانم امروز این برج چه مصرفی دارد . اما در آن زمان از طرف مخالفان و موافقان دربارهٔ آن عیب جوییها و ستایشهای فراوان می شد . به یاد دارم که تو لستوی در رأس کسانی بود که بر آن خرده می گرفتند . اومی گفت که برج ایفل مظهر جنون بشر است نه عقل او و استدلال می کرد که توتون بدترین سموم است ، زیرا شخصی که به آن عادت کرد جنایاتی مرتکب می شود که يك شرابخوارهٔ مست هرگز جرأت آن را ندارد .

سرگذشت من

مأموریتی شد .

□ شور و شوق کسی که به‌منه‌بی تازه درمی‌آید بیش از کسی است که در آن مذهب متولد می‌شود . اعتقاد به گیاه‌خواری در آن زمان در انگلستان آیینی تازه بود و برای من نیز تازگی داشت زیرا بطوری که نقل کردم وقتی که به آنجا رفتم به گوشت‌خواری معتقد بودم و بعدها بود که از لحاظ فکری به گیاه‌خواری معتقد شدم . با شور و شوق يك جدیدال‌مذهب درباره گیاه‌خواری، تصمیم گرفتم که در محله خودمان بیس‌واتر يك باشگاه گیاه‌خواران تأسیس کنم . از برادرین آر‌نولد که در آن محل سکونت داشت دعوت کردم که نایب رئیس باشگاه بشود . دکتر اولدفیلد نویسنده کتاب «گیاه‌خوار» هم رئیس شد . من خود دبیر باشگاه شدم .

□ وقتی که به‌عضویت کمیته اجرایی انجمن گیاه‌خواران انتخاب شدم با خود عهد کردم که در تمام جلسات آن شرکت کنم اما همواره خود را زبان بسته و گنگ احساس می‌کردم نه اینکه میل نداشتم سخن بگویم اما نمی‌دانستم چگونه می‌توانم منظورم را بیان کنم ... این کمرویی در تمام دوران اقامتم در انگلستان برایم باقی بود حتی وقتی که برای يك ملاقات اجتماعی می‌رفتم حضور چند نفر در آنجا موجب می‌شد که من لال شوم .

□ باید بگویم که هر چند کمرویی من گاهی موجب خنده و تمسخر دیگران می‌شده اما بر روی هم برایم بی‌فایده نبوده ، بلکه برعکس خیلی هم برایم مفید واقع شده است . تردید من برای سخن گفتن که زمانی ناراحت‌م می‌ساخت اکنون موجب شادمانی می‌شود . بزرگترین فایده‌اش برایم این بود که صرفه‌جویی در کلمات را به‌من آموخته است .

□ در سال ۱۸۹۰ در پاریس نمایشگاهی بزرگ ترتیب یافت . درباره

همه مردم برادرند

«نظریه سفید بودن» اثر بنتهام را برایم شروع کرد. دیگر بیچاره شده بودم و عقلم به هیچ جا نمی‌رسید. زبان کتاب دشوارتر از آن بود که بتوانم آنرا به راحتی بفهمم و او به توضیح و تشریح مطالب پرداخت. ناچار گفتم: «خواهش می‌کنم مرا ببخشید. این مطالب پیچیده و غامض از حد و فهم من خارج است. قبول دارم که گوشت خوردن کاری لازم است. اما نمی‌توانم عهدم را بشکنم و نمی‌توانم در این باره استدلال کنم.»

□ هر روز می‌بایست پانزده تا بیست کیلومتر با عجله راه بروم تا خودم را به یک دستوران ارزان برسانم و در آنجا نان سیری بخورم و بازگردم، اما هرگز از غذای خودراضی نبودم. در ضمن این راه رفتن‌ها روزی در خیابان فارینگدون به یک دستوران گیاهخواری برخوردم. از دیدن آن همان لذتی در من پیدا شد که کودکی پس از انتظار دراز آنچه را که دوست می‌دارد به دست آورد. پیش از آنکه به دستوران وارد شوم متوجه شدم که مقداری کتاب را برای فروش در پشت پنجره‌ی نزدیک دستوران به نمایش گذارده بودند. در میان آنها کتاب «دفاع از گیاهخواری» اثر سالت را دیدم که آن را به یک شلینگ خریدم و مستقیماً به اتاق غذاخوری رفتم. از زمان ورودم به انگلستان، این نخستین بار بود که با میل و لذت غذا می‌خوردم. خداوند به کمک آمده بود.

کتاب سالت را از ابتدا تا انتها خواندم و بسیار تحت تأثیر آن قرار گرفتم. از وقتی که این کتاب را خوانده‌ام می‌توانم بگویم که با اراده و میل خود گیاهخوار شدم و به روزی که در برابر مادرم سوگند خوردم درود و رحمت فرستادم. تا آن زمان من از آن جهت از گوشت خوردن اجتناب می‌ورزیدم که به راستی و حقیقت و به تعهدی که در برابر مادرم پذیرفتم پایبند بودم. اما در همان حال آرزومی کردم که تمام هندیان گوشتخوار بشوند و خود نیز در انتظار روزی بودم که بتوانم آزادانه و علناً گوشت بخورم و دیگران را نیز به این کار تشویق کنم. اما اکنون با میل خود گیاهخواری را برمی‌گزیدم که از آن پس گسترش آن برایم وظیفه و

سرگذشت من

□ مادرم به شکلی دردناک مبهوت مانده بود... کسی به او گفته بود که آنها در آنجا گوشت می خوردند و شخص سوم می متذکر شده بود که در آنجا نمی توان بدون مشروبات الکلی زندگی کرد. مادرم از من پرسید: «در باره همه این چیزها چه می گویی؟» و من به او گفتم: «آیا به من اعتماد دارند؟ من به شما دروغ نخواهم گفت. سوگند یاد می کنم که به هیچ یک از این چیزها آلوده نخواهم شد. اگر چنین خطری وجود می داشت آیا جوشی جی می گذاشت که من بروم؟...» متعهد شدم که به شراب، زن و گوشت دست نبرم. وقتی که این عهد را پذیرفتم، مادرم با رفتن من موافقت کرد.

□ پیش از آنکه قصد سفر به لندن به منظور تحصیل عملاً در من شکل بگیرد در اندیشه خود طرحی پنهانی برای خود داشتم که به آنجا بروم تا کنجکاوی خود را ارضا کنم و بدانم لندن چه و چگونه است.

□ در سن هجده سالگی به انگلستان رفتم... مرام، رفتارشان و حتی خانه هاشان همه برایم غریب بود. در زمینه آداب و رسوم انگلیسی بکلی بی اطلاع بودم و دائماً می بایست مراقب خود باشم. بعلاوه مشکل اضافی تعهد گیاهخواری هم برایم وجود داشت. حتی غذاهایی که مجاز بودم بخورم همه به نظرم بی مزه و بی طعم بود. انگلستان را نمی توانستم تحمل کنم، اما نمی توانستم فکر بازگشت به هند را هم به خود راه دهم. صدایی درونی می گفت اکنون که آمده ام باید سه سال را بگذرانم و تمام کنم.

□ خانم صاحبخانه بی که پیش او منزل داشتم کلافه شده بود و نمی دانست برای من چه غذایی تهیه کند.... دوستی (که با من موقتاً هم منزل بود) دائماً برایم استدلال می کرد که باید غذای گوشتی بخورم، اما همیشه عهد خود را به یاد می آوردم و در برابر او خاموش می ماندم.... یک روز دوستم خواندن کتاب

همان برهنه است که رفتن مانندی را به انگلستان توصیه کرده بودم.

سرگذشت من

فقط کیف دستیم را برداشتم و به اتاق انتظار رفتم و سایر اسبابهایم را به همان صورت و همان جا که ریخته شده بود رها کردم. مقامات راه آهن آنها را زیر مراقبت خود گرفتند.

فصل زمستان بود و زمستان در مناطق مرتفع افریقای جنوبی خیلی سرد است. **مادیتز بورگ** هم که در نواحی مرتفع قرار دارد، سرمای آن بسیار شدید بود. پالتوم در چمدان و در میان اسبابهایم بود، اما از بیم آنکه دوباره مورد توهین واقع شوم جرأت نمی کردم آن را ببخوام. ناچار به همان حال نشستم و لرزیدم. در اتاق نه نور بود و نه چراغ، حدود نیمه شب مسافری به داخل اتاق آمد و احتمالاً می خواست با من صحبت کند. اما من حوصله حرف زدن را نداشتم.

و احتمالاً می خواست با من صحبت کند. اما من حوصله حرف زدن نداشتم. در آن موقع به وظیفه خود می اندیشیدم. آیا می بایست برای دفاع از حقوق خود بمانم و به مبارزه پردازم یا بلافاصله به هند بازگردم و یا بدون توجه به این توهین ها به پرتوریا بروم و پس از پایان دادرسی که در پیش داشتیم به هند بازگردم؟ بازگشتن به هند بدون انجام تعهداتم نشانه ترس و جبن می بود. دشواریهایی که با آن مواجه بودم سطحی بود و فقط علائمی از بیماری نژادپرستی بشمار می رفت، بدین قرار می بایست بکوشم که حتی المقدور بیماری را ریشه کن سازم و ناچار در این راه می بایست دشواریها و ناملايمات را تحمل کنم. باید تا آنجا که لازم می بود برای از میان بردن تصورات نژاد پرستانه بارفتار ناشایست به مقابله می پرداختم و به این جهت تصمیم گرفتم که با قطار بعدی به پرتوریا بروم.

□ نخستین اقدام آن بود که تمام هندیان پرتوریا را در میتینگ دعوت کنم و تصویری از وضع ناگوار ایشان در **ترانسوال** برای ایشان روشن سازم.

□ می توان گفت که سخنرانی در آن میتینگ در واقع نخستین نطقم در يك اجتماع عمومی بود. موضوع سخنرانی خود را که درباره رعایت صداقت در

همه مردم برادرند

کار و کسب بود به خوبی آماده کرده بودم . همیشه شنیده بودم که بازرگانان و پیشه‌وران می‌گفتند در تجارت و کسب ، صداقت ممکن نیست . من چنین حرفی را قبول نداشتم و هنوز هم عقیده‌ام چنین است . حتی امروز هم دوستانی بازرگان دارم که مدعی هستند صداقت و حقیقت با کار و کسب سازش ندارد . اینها می‌گویند کار و کسب امری عملی است و حقیقت و صداقت موضوعی مذهبی و استدلال می‌کنند که مسائل علمی چیزی است و امور مذهبی چیزی به کلی متفاوت . آنها معتقدند که صداقت و حقیقت محض نمی‌تواند در بازرگانی و داد و ستد مطرح باشد ، بلکه فقط در جاهایی می‌توان در باره آن صحبت کرد که مناسب آن باشد .

من در نطق خود به شدت به این طرز فکر اعتراض کردم و بازرگانان و کاسب‌کاران را متوجه وظیفه‌شان ساختم و یادآوری کردم که این موضوع از دو جهت اهمیت دارد ، زیرا علاوه بر اینکه صداقت و درستی امری ضروری است ، مخصوصاً مسؤلیت آنها برای رعایت حقیقت در يك کشور خارجی بیشتر و بزرگتر است زیرا طرز رفتار چند تن از هندیان میزانی برای قضاوت دربارهٔ میلیونها هموطنان ایشان خواهد بود .

□ مقررات استفاده از پیاده‌روها در آن شهر نیز عواقب ناگواری برایم به وجود آورد . من اغلب به پیاده‌روی می‌پرداختم و از خیابان پرزیدنت می‌گذشتم تا به فضایی آزاد می‌رسیدم . خانهٔ پرزیدنت گروهی در آن خیابان خانه‌یی بسیار عادی بود که ساختمانش فوق‌العاده نبود و باغی هم نداشت . این خانه با خانه‌های همسایه‌اش تفاوتی نداشت و قابل تشخیص نبود . خانه‌های بسیاری از ثروتمندان و میلیونرهای پورتوریکو خیلی زیباتر و پرشکوه‌تر از این خانه بود و اغلب باغهای بزرگ هم داشت ، در واقع سادگی پرزیدنت گروهی ضرب‌المثل شده بود و او به این چیزها اهمیت نمی‌داد . حضور يك نگهبان پلیس در مقابل خانهٔ پرزیدنت تنها نشان آن بود که يك مأمور رسمی عالیرتبه در آنجا سکونت دارد . من

سرگذشت من

تقریباً همیشه از پیاده‌رو مقابل این خانه و از کنار نگهبان پلیس می‌گذشتم بدون آنکه کوچکترین ممانعتی برایم پیش آید.

اما هر چند وقت یکبار مأمور نگهبان عوض می‌شد. یکبار یکی از این نگهبانان بدون کوچکترین اخطار و حتی بدون آنکه از من بخواهد که از پیاده‌رو بیرون بروم مرا هول داد و به‌وسط خیابان افکند و من به‌وحشت افتادم، پیش از آنکه بتوانم از او دربارهٔ رفتار ناشایسته‌اش سؤالی بکنم، آقای گوتیس که اتفاقاً سوار بر اسب از آنجا می‌گذشت فریاد کشید:

«گاندی، من همه چیز را دیدم و با کمال میل آماده‌ام که اگر از این مرد به‌دادگاه شکایت کنی به‌سود تو گواهی بدهم. بسیار متأسفم که تو با این خشونت مورد حمله واقع شده‌ای.»

من گفتم: «لازم نیست متأسف باشید. این مرد بیچاره چه می‌داند؟ در نظر او تمام مردم رنگین یکسان هستند. مسلماً او با سیاه‌پوستان هم به‌همین ترتیب رفتار می‌کند. من برای خود قانونی به‌وجود آورده‌ام که در مورد هیچ تجاوز و ناراحتی شخص خویش، به‌دادگاه رجوع نکنم و بدین قرار قصد ندارم که از این مرد هم شکایت کنم.»

□ این واقعه همدردی و تأسف مرا نسبت به‌هندیان مقیم آنجا عمیق‌تر ساخت.

... از آن وقت از نزدیکتر به‌مطالعه در وضع ساکنان هندی پرداختم و این مطالعه نه‌فقط از راه خواندن و شنیدن، بلکه با آزمایشهای شخص خودم انجام می‌گرفت می‌دیدم که هر هندی که برای خود احترامی قائل باشد نمی‌تواند در آفریقای جنوبی زندگی کند، هر روز بیشتر و بیشتر فکرم با این مسأله مشغول می‌شد که چگونه می‌توان این وضع را بهتر کرد.

□ يك سال اقامت در پرتوریا گرانبها ترین آزمایشهای زندگی را برایم در

همه مردم برادرند

برداشت . در اینجا بود که امکان یافتیم با فعالیتهای اجتماعی و عمومی آشنایی پیدا کنیم و تا اندازه‌یی برای این کارها شایستگی به دست آوریم . و در همین جا بود که روح مذهبی درونی من به صورت نیرویی زنده درآمد و باز در همین جا بود که درباره کارهای حقوقی و قانونی معاومات واقعی و گرانبها آموختم .

□ فهمیدم که وظیفه واقعی يك وکیل دادگستری آن است که طرفین دعوا را به یکدیگر نزدیک سازد و پیوند دهد . این درس با چنان صورت استوار و پاک ناشدنی در من نقش گرفت که در مدت بیست سال فعالیت وکالتی خود قسمت عمده وقت صرف آن شد که صدها نفر مدعیان و طرفین دعواها را به طور خصوصی با یکدیگر سازش دهم . در این طرز کار خود هیچ چیز را از دست نمی‌دادم، نه وجدان و روحم را و نه حتی پول و حق الزحمه را .

□ آنچه دل آدمی مشتاقانه بخواهد همیشه تحقق می‌پذیرد . در آزمایشهای خود اغلب دیده‌ام که این قاعده درست در آمده است . خدمت به فقیران و بیچارگان همواره آرزوی قلبیم بوده و همیشه مرا به میان ایشان کشانیده و به من امکان بخشیده که خود را همانند ایشان سازم .

□ هنوز سه یا چهار ماه از فعالیت وکالتی من نگذشته بود و کنگره هم هنوز دوران کودکیش را می‌گذراند که روزی يك نفر تامیل با لباسهای پاره، کلاه میچاله شده در دست ، دو دندان جلو شکسته و دهان پر خون، لرزان و گریان در مقابل من ایستاد . اربابش او را به سختی کتک زده و مجروح ساخته بود . به وسیله یکی از کارمندانم که خودش هم تامیل بود درباره او اطلاعات کاملی به دست آوردم . آن مرد که بالاسوند آرام نام داشت دوران کارآموزی و شاگردی

به سازمانی که کاندی از هندیان مقیم ناتال به وجود آورد تاحق رای برای ایشان به دست آورد .

سرگذشت من

رازیر دست یکی از اروپاییان معروف ساکن **دوربان** می گذرانند. اربابش نسبت به او خشمگین شده بود به طوری که تسلط بر خودش را از دست داده و **بالاسوندارام** را با چنان شدتی زده بود که دو دندانش شکسته بود.

من او را نزد دکتر فرستادم. در آن زمان فقط دکترهای سفیدپوست در آنجا بودند. می خواستم دکتر گواهی نامه‌ی مبنی بر جراحات و صدماتی که به **بالاسوندارام** وارد شده بود برایش صادر کند. این گواهی نامه را به دست آوردم و مجروح را مستقیماً پیش قاضی بردم و شکایت نامه‌ی تسلیم او کردم. قاضی وقتی درخواست را خواند خشمگین شد و احضار یه‌ی برای کارفرما صادر کرد.

□ خبر کار **بالاسوندارام** به گوش تمام کارگرانی که به عنوان شاگردی و کارآموزی کار می کردند رسید و همه مرا دوست خود شمردند. من هم از این ارتباط بسیار خوشحال و مسرور شدم. جریانی منظم از این کارگران کارآموز به دفتر من سرزیرگشت و من بهترین فرصتها را یافتم که از آنها درباره شادیها و غمهایشان اطلاعاتی کسب کنم.

□ هرگز نتوانسته‌ام بفهمم که چگونه ممکن است کسانی از این جهت که هموعان خود را مورد تحقیر قرار می دهند بر خود بیایند و احساس سرفرازی کنند.

□ اگر با تمام وجودم به خدمت مردم و اجتماع پرداخته‌ام دلیلش این بوده که می خواسته‌ام خود را به درستی بشناسم. من خدمت خلق را مذهب خویش ساخته‌بودم و احساس می کردم که از راه خدمت به خلق است که می توان خدا را شناخت. در نظرم خدمت واقعی، خدمت به هندی بود زیرا بدون آنکه خود خواسته باشم و از آن جهت که برای این خدمت مستعد بودم این خدمت برایم پیش آمده بود. من به قصد سفر و سیاحت و برای فرار از دسیسه‌ها و تحریکات **کاتیاداد** و برای تأمین زندگی شخصی خود به آفریقای جنوبی رفته بودم. اما

همه مردم برادرند

به طوری که گفتم در آنجا خود را عملاً در جستجوی خداوند و در تلاش برای شناسایی خویشتن یافتیم .

□ کمتر کسی را شناختم که به اندازه من قوانین انگلستان را محترم بدارد و به آنها وفادار باشد. اکنون می توانم بفهمم که عشق و علاقه شدید من به حقیقت و صداقت، ریشه واقعی این وفاداری بوده است . هرگز برایم مقدور نبوده که به وفاداری یا به هیچ صفت پسندیده دیگر تظاهر کنم . در هر اجتماع و میتینگی که در **ناآل** شرکت می کردم سرود ملی انگلستان خوانده می شد . من هم احساس می کردم که باید در خواندن این سرود شرکت کنم . بدیهی است من از مظالم و مفاسد حکومت بریتانیا بی اطلاع نبودم . اما فکر کردم که رویهمرفته حکومتی قابل قبول است. در آن زمان تصور می کردم که حکومت بریتانیا برای اتباعش مفید است .

فکر می کردم امتیازات نژادی و برتری جویی نژادی که در افریقای جنوبی وجود دارد بکلی مخالف سنتهای انگلیسی است و عقیده داشتم که این چیزها موقتی و محلی است . از این جهت من هم مانند انگلیسیها نسبت به تخت و تاج بریتانیا وفادار بودم . با دقت و پشتکار زیاد آهنگ سرود ملی انگلستان را آموختم و هر وقت خوانده می شد در خواندن آن شرکت می کردم . هر جا و هر موقع که فرصت و مجالی برای اظهار وفاداری پیش می آمد بدون هیچ گونه تردید و تزلزل با کمال میل در آن شرکت می جستم .

در دوران عمرم هرگز از این وفاداری خود بهره برداری نکردم و هرگز در صدد آن نبودم که آن را وسیله‌ی برای تأمین منافع شخصی خویش سازم . این وفاداری برای من صورت نوعی وظیفه و تعهد داشت و آن را بدون هیچ گونه چشمداشت پاداشی انجام می دادم.

□ اکنون سه سال بود که در افریقای جنوبی اقامت داشتم . من مردم را

سرگذشت من

شناخته بودم و مردم نیز مرا شناخته بودند. در سال ۱۸۹۶ اجازه خواستم که برای شش ماه به هند و به‌خانه‌ام بازگردم. زیرا می‌دیدم که اقامت در اینجا خیلی طولانی شده است. وضع کارم خیلی خوب بود و می‌توانستم ببینم که مردم نیز به وجود من احتیاج دارند بدین قرار تصمیم گرفتم به‌خانه بروم و همسر و فرزندانم را با خود بیاورم و در بازگشت در همین‌جا مستقر شوم.

□ نخستین بار بود که با همسر و فرزندانم سفر می‌کردم... در آن زمانها که اکنون درباره‌اش می‌نویسم عقیده پیدا کرده بودم که برای آنکه ما هم‌تمدن به‌نظر آییم لازم است که لباسمان هم هرچه بیشتر شبیه لباسهای اروپایی بشود. زیرا فکر می‌کردم که فقط از این راه می‌توانیم نفوذی پیدا کنیم و بدون داشتن نفوذ نمی‌توان به‌جامعه خدمت کرد... به این جهت درباره لباس همسر و فرزندانم تصمیم گرفتم... در آن زمان در میان مردم هند پارسی‌ها از همه تمدن‌تر شمرده می‌شدند بدین قرار وقتی دیدم که تقلید کامل از لباس اروپایی مناسب و مقدور نیست شکل لباس پارس‌ها را اقتباس کردم... با همین روحیه و با اکراه و بی‌میلی بیشتر به کار بردن قاشق و چنگال را برای صرف غذا شروع کردیم. بعدها موقعی که شیفتگی ابلهانه من برای این مظاهر و علامات تمدن از میان رفت استعمال کارد و چنگال هم در خانه ما کنار گذاشته شد. شاید هم برای همسر و فرزندانم که مدتی دراز با این چیزها عادت کرده بودند کنار گذاشتن آنها و بازگشت دوباره به روشهای قدیمی رنج‌آور بود. اما امروز می‌توانم بگویم که از آن پس و با کنار گذاشتن مظاهر پر زرق و برق «تمدن» خود را آزادتر و سبک‌تر احساس می‌کنیم.

□ کشتی ما روز ۱۸ یا ۱۹ دسامبر در بندر **دوربان** لنگر انداخت.

□ از طرف مقامات محلی بندر دستور داده شد که کشتی ما تا موقعی که ۲۳

همه مردم برآدرند

روز از حرکتان از بمبئی تکمیل شود در قرنطینه خارج از بندر باقی بماند .
اما علت این دستور تنها ملاحظات بهداشتی قرنطینه نبود .

ساکنان سفیدپوست دوربان تظاهراتی برای بازگشت دادن م شروع کرده بودند و این تظاهرات هم یکی از دلایل صدور فرمان قرنطینه بود ... بدین قرار هدف اصلی از قرنطینه فشار آوردن برای بازگرداندن مسافران هندی به هند بود که میخواستند این منظور را از راه تهدید خود در آنها یا تهدید نمایندگان کمپانی کشتیرانی عملی سازند. به این جهت بود که خود ما را هم مستقیماً مورد تهدید قرار دادند و گفتند :

«اگر باز نگرديد مطمئناً شما را به دریا خواهند ریخت . اما اگر با میل خودتان بازگردید ممکن است هزینه بازگشت شما را هم پردازند .»
من دائماً در میان همسفران حرکت می کردم و به آنها دلگرمی می دادم .

□ سرانجام اولتیماتوم به طور جدی برای مسافران و من مطرح گشت . به ما اخطار شد که اگر می خواهیم جان خود را نجات دهیم باید پیشنهاد بازگشت را بپذیریم . در پاسخ اخطار، هم من و هم مسافران دیگر حق خود را برای پیاده شدن در بندر ناتال یادآوری کردیم و متذکر شدیم که مصمم هستیم با قبول هر خطری هم که باشد به ناتال وارد شویم .

در پایان بیست و سومین روز به کشتیها اجازه داده شد که وارد بندرگاه شوند و همچنین اجازه پیاده شدن مسافران نیز صادر گردید .

□ به محض آنکه از کشتی پیاده شدیم یکی از جوانان مرا شناخت و فریاد کشید : «گاندی ، گانندی .» بلافاصله پنج شش نفری به آن سوی دویدند و در فریاد کشیدن هماهنگ گشتند ... به نسبتی که جلوتر می رفتیم ازدحام جمعیت هم بیشتر می شد تا اینکه عملاً پیش رفتن ما غیرمقدور شد ... در این موقع پرتاب سنگ و پاره آجر و تخم مرغ گندیده به سر و روی من آغاز گشت . در آن میان

سرگذشت من

یکی عمامه را از سرم کشید و دیگری به زدن من با مشت و لگد پرداخت . من داشتم بیهوش می شدم، اما برای آنکه نیفتم دستم را به نرده های خانه یی که آنجا بود گرفتم و ایستادم . می خواستم نفسی تازه کنم اما غیرممکن بود . آنها همه بر سر من ریخته بودند و ضربات مشت و لگدادامه داشت . اتفاقاً همسر رئیس پلیس که مرا می شناخت از آنجا عبور کرد . این زن شجاع به کمک من شتافت و هرچند در آن موقع آفتاب نبود چتر دستیش را بر روی من باز کرد و خودش در فاصله من و جمعیت ایستاد . این اقدام جمعیت را آرام ساخت زیرا برای آنها ممکن نبود که بدون برخورد با خانم الکساندر مرا بزنند .

□ مرحوم چمبرلین که در آن موقع وزیر مستعمرات انگلستان بود ، ضمن تلگرافی از حکومت ناتال خواست که تجاوزکاران و توهین کنندگان به مرا تعقیب و مجازات کنند. آقای اسکومب به دنبال من فرستاد و از جراحاتی که بر من وارد شده بود اظهار تأسف کرد و گفت : « باور کنید کوچکترین آزاری را هم که به شما وارد شود تحمل نمی کنم ... اگر بتوانید تجاوزکاران را معرفی کنید فوراً آنها را بازداشت و تعقیب می کنم . آقای چمبرلین نیز چنین میل دارند . »
و من چنین پاسخ دادم :

« من نمی خواهم هیچ کس مورد تعقیب واقع شود . ممکن است بتوانم یکی دو نفر از مهاجمان را بشناسم و معرفی کنم اما کیفر دادن به آنها چه فایده دارد ؟ بعلاوه من از این متجاوزان گله و شکایتی ندارم . به آنها فهمانده شده است که من هنگام اقامت در هند درباره سفیدپوستان ناتال بدگویی کرده ام و حرفهای اغراق آمیز گفته ام و چون آنها این اتهامات را باور کرده اند عجیب نیست که خشمگین شده باشند . در واقع باید از رهبران آنها و اگر اجازه بدهید از خود شما گله و شکایت داشت . شما می توانید و می توانید مردم را به شکلی شایسته راهنمایی کنید ، اما خود شما هم خبرهای خبرگزاری رویتر را باور کرده اید و تصور می کنید که من حرفهای مبالغه آمیزی گفته ام . من نمی خواهم از

همه مردم برآدرند

هیچ کس شکایتی مطرح سازم . من مطمئن هستم وقتی که حقیقت معلوم گردد همه آنها از رفتار ناشایست خود متأسف و پشیمان خواهند شد .»

□ روزی که از کشتی پیاده شدیم به محض این که پرچم زرد * پایین آورده شدن نماینده‌یی از روزنامه «ناتال آدورتایزر» برای مصاحبه پیش من آمد و برایم سوالاتی مطرح ساخت . در پاسخ این پرسشها من توانستم تمام اتهاماتی را که به من نسبت داده شده بود تکذیب کنم ... این مصاحبه از یکسو و خودداری من از تعقیب متجاوزان از سوی دیگر چنان تأثیر عمیقی در اروپایان مقیم دوربان به وجود آورد که از رفتار خودشان شرمنده شدند . روزنامه‌ها مرا بی‌گناه اعلام کردند و جمعیتی را که به من حمله کرده بود محکوم ساختند . بدین قرار حمله و هجوم وحشیانه‌یی سرانجام به سود من و به سود منظور و هدف من تمام شد . این ماجرا حیثیت و اعتبار جامعه هندیان را در افریقای جنوبی افزایش داد و کار مرا آسانتر ساخت .

شغلم به شکلی رضایت بخش پیش می‌رفت، اما این وضع نمی‌توانست خودم را راضی سازد ... هنوز در خود ناراحتی احساس می‌کردم . در انتظار آن بودم که به نوعی کار بشر دوستانه و مداوم بپردازم ... بدین گونه بود که برای خود فرصتی پیدا کردم تا در یک بیمارستان مخصوص هندیان به خدمت داوطلبانه مشغول شوم . این کار هر روز دو ساعت وقت مرا می‌گرفت که ضمناً شامل وقت رفت و برگشت هم می‌شد . این خدمت تا اندازه‌یی موجب آرامش خاطر من می‌شد . کارم شامل رسیدگی به شکایات بیماران و نقل و قایع برای پزشکان و خرید و تهیه داروهای تعیین شده بود . این خدمت موجب می‌شد که با هندیان رنجور تماس نزدیک پیدا کنم . بیشتر آنها کارگران کارآموز تامیل و تلگو یا از اهالی شمال هند بودند . این آزمایش برایم بسیار مفید بود و موقعی که در دوران جنگ بوئر

* وقتی که کشتی‌ها در قرنطینه هستند پرچم زردی را بالای می‌کشند و پس از پایان دوران قرنطینه پرچم زرد را پایین می‌آورند .

سرگذشت من

خدمات پرستاری خود را برای سربازان مجروح بیمار عرضه داشتم وضع مساعدی برایم به وجود آورد .

□ تولد آخرین فرزندم مرا در معرض آزمایش بسیار جدی قرار داد. درد زایمان زخم به طور ناگهانی فرا رسید. مقدور نبود که فوراً پزشک را دعوت کنیم. مقداری وقت هم برای پیدا کردن ماما تلف شد. حتی اگر ماما هم حضور می داشت نمی توانست برای زایمان کمکی بدهد. ناچار من خود به مراقبت زایمان و نگاهداری کودک نوزاد پرداختم .

□ عقیده دارم که برای پرورش صحیح کودکان لازم است که والدین اطلاعات عمومی و کلی درباره مراقبت و پرستاری از نوزادان داشته باشند. من خود فواید مطالعات دقیقی را که در این موضوع به عمل آورده ام در هر قدم زندگی ملاحظه کرده ام. اگر این موضوع را مطالعه نمی کردم و به حساب نمی آوردم فرزندانم از آن سلامتی که امروز دارند بهره مند نبودند. ما همه با نوعی عقیده خرافی عمل می کنیم مبنی بر اینکه کودک در پنج سال نخستین عمرش هیچ چیز نمی آموزد. برعکس واقعیت این است که کودک آنچه را در پنج سال اول عمرش می آموزد بعدها هرگز نخواهد آموخت. آموزش کودک با تصوراتی که در او به وجود می آید آغاز می گردد.

□ زن و شوهری که این مطالب را درک کنند هرگز برای ارضای شهوت خود به پیوند جنسی نمی پردازند جز در موقعی که بخواهند فرزندى به وجود آورند. من گمان می کنم از کمال جهل است که تصور شود ارتباط جنسی عملی مستقل و لازم مانند خوردن و خفتن می باشد. دنیا برای دوام خود و ادامه حیات به تولید مثل نیازمند است و از آنجا که عالم میدان عمل خداوند و انعکاس مشیت الهی او می باشد عمل تولید مثل هم باید به منظور رشد منظم جهان تحت نظارت و کنترل باشد. کسی که این موضوع را بفهمد به هر قیمت که باشد شهوت خود را تحت

همه مردم برادرند

نظارت می آورد و خویشتن را با معلومات لازم برای سلامت جسمی و فکری و روحی اولادش مجهز می سازد و نتیجه معلوماتش را برای نسلهای بعدی به کار می برد.

□ پس از مباحثات زیاد و سنجشهای فراوان در سال ۱۹۰۶ در باره **براهما چاریا** با خود عهد کردم. تا آن زمان افکارم را با همسر در میان نگذاشته بودم. فقط گاه به گاه در باره این قصد خود با او مشورت می کردم. او مخالفتی نشان نمی داد اما برای خودم بسیار دشوار بود که به طور نهایی تصمیم بگیرم. برای این تصمیم قدرت کافی نداشتم. چگونه می توانستم بر شهوات خود مسلط باشم؟ صرف نظر کردن از ارتباط جسمی با همسر خود در آن موقع امری عجیب و شگفت انگیز می نمود. اما با اتکاء به تأییدات الهی به این اقدام پرداختم. اکنون که بیست سال از آن عهد می گذرد وقتی به پشت سر می نگرم از مسرت و شادمانی سرشار می شوم. عملاً از سال ۱۹۰۱ کمابیش موفق شده بودم که در این مورد خود را کنترل کنم و بر خود مسلط شوم. اما آزادی و شادمانی را که پس از عهدنهایی با خویش در خود یافتم هرگز پیش از ۱۹۰۶ احساس نکرده بودم. پیش از این عهد هر لحظه ممکن بود که تحت نفوذ تحریک و اغوای درونی واقع شوم اما اکنون عهدی که با خود بسته بودم در برابر اغواها برایم همچون سپری استوار بود.

□ اگر این عهد برایم شادمانی روز افزون به بار آورده است باید دانست که انجام آن به هیچ وجه برایم آسان نبوده است. حتی اکنون که از پنجاه و شش سالگی گذشته ام احساس می کنم که چه تصمیم دشواری گرفته ام. هر روز بیشتر و بیشتر می فهمم که این عهد به دشواری راه رفتن بر لبه شمشیری تیز است و می بینم که لازم است دائماً و در هر لحظه مراقب خویش باشم.

خویشتن داری و تسلط بر نفس از جهات مختلف و از جمله خودداری از ارتباط

جنسی - م.

سرگذشت من

نخستین اقدام لازم برای رعایت این عهدنظارت و کنترل غذا است. به تجربه دریافتم که با کنترل دقیق خوراک، رعایت عهد برایم خیلی آسانتر می شود و به این جهت است که اکنون آزمایشهای غذایی خود را نه فقط از لحاظ گیاهخواری بلکه از نظر «براهماچاریا» نیز دنبال می کنم.

□ می دانم که بعضیها استدلال می کنند که روح با آنچه خورده و آشامیده می شود ارتباط ندارد زیرا روح نه چیزی می خورد و نه می آشامد. در مورد روح آنچه از خارج به درون می ریزد اهمیتی ندارد بلکه آنچه مهم است نمودهای خارجی حالات درونی است. تردیدی نیست که این استدلال برای خودارزش دارد اما من به جای این که به آزمایش این استدلال پردازم می خواهم این اعتقاد خود را بیان کنم که، برای جوینده راه حق که با بیم خداوند و اشتیاق روبرو شدن با او زندگی می کند خویشتن داری در خوراک چه از لحاظ مقدار و چه از لحاظ نوع، به اندازه خویشتن داری در اندیشه و گفتار اهمیت اساسی دارد.

□ زندگی آسوده و مرفهی را شروع کرده بودم اما دوران آن بسیار کوتاه بود. هر چند برای خانه ام با دقت و مراقبت زیاد میل و اسباب و لوازم تهیه کردم اما نمی توانست مرا دلگرم سازد از این جهت هنوز درست این زندگی آغاز نشده بود که به تقلیل هزینه های آن پرداختم. صورت حساب رختشوی سنگین بود و بعلاوه چون هیچ وقت سرموقع نمی آمد حتی بیست یاسی پیراهن و یقه هم برایم کافی نبود. یقه را باید هر روز عوض می کردم و پیراهن هم اگر هر روز عوض نمی شد دست کم می بایست یک روز در میان آن را عوض کرد در نتیجه اضافه هزینه من مضاعف می شد که به نظرم غیر لازم می نمود. به این جهت برای خود لوازم رختشویی تهیه کردم تا این هزینه ها را صرفه جویی کنم. یک کتاب هم درباره

وکلای دادگستری به رسم انگلستان نامنویز بودند بایقه و پیش سینه سفید به دادگاه بروند. م.

همه مردم برادرند

رختشویی خریدم و خواندم و مطالب آن را به همسرم نیز آموختم . مسلماً این کار بر اشتغالاتم می افزود اما تازگی آن موجب مسرتم می شد .

هرگز خاطره نخستین یقه را که خودم شستم فراموش نمی کنم . به این یقه بیش از اندازه لازم آهار زده بودم . اطو هم به اندازه کافی داغ نبود و از بیم سوزاندن یقه ، آن را به اندازه لازم اطو زده بودم . در نتیجه هر چند یقه خیلی صاف ایستاده بود دائماً آهارهای اضافی از آن فرو می ریخت . من با همان یقه به دادگاه رفتم و موجب استهزاء و مسخره و کلای همکارم قرار گرفتم اما در آن روزها می توانستم در مقابل استهزاء دیگران هم تأثرناپذیر بمانم .

□ به همین ترتیب و همان گونه که خود را از اسارت لباسشویی آزاد ساختم وابستگی به سلمانی را هم رها کردم . تمام کسانی که به انگلستان می روند در آنجا دست کم تراشیدن ریش خود را یاد می گیرند اما هیچ کس کوتاه کردن موی سر خود را نمی آموزد . من می خواستم این کار را هم بیاموزم . در پرتوریا یکبار پیش یک سلمانی انگلیسی رفتم . او به شکلی تکبرآمیز از اصلاح کردن سر من خودداری کرد . طبعاً از این عمل او ناراحت شدم اما بلافاصله یک جفت ماشین سلمانی خریدم و در مقابل آینه به کوتاه کردن مویم پرداختم . کما بیش توانستم قسمت جلو سرم را ماشین کنم اما پشت سرم خراب شد و دوستانم در دادگاه از خنده روده بر شدند و گفتند : « گانندی . موهاش چه شده ؟ مثل اینکه آنها را موش خورده ؟ » من گفتم : « نه ، سلمانی سفید پوست نتوانست خود را تا حد دست زدن به موهای سیاه من پایین بیاورد و من هم ترجیح دادم خودم این کار را انجام دهم . اگر هم خراب شده باشد اهمیتی ندارد . »

این پاسخ من دوستانم را متعجب ساخت .

البته سلمانی بی که اصلاح سرم را رد کرد گناهی نداشت . زیرا به احتمال زیاد

اگر برای من کار می کرد مشتریان دیگرش را از دست می داد .

سرگذشت من

□ وقتی که جنگ بوئر اعلان شد من شخصاً نسبت به بوئرها احساس همدردی می کردم . اما در آن موقع هنوز فکر می کردم که حق ندارم در چنین مواردی موافق احساس شخص خود عمل کنم . در این مورد و درباره مبارزه درونی که در این موقع برایم پیش آمد به تفصیل در کتاب «تاریخ ساتیاگراها در افریقای جنوبی» نوشته ام و اکنون نباید آن مطالب را در اینجا تکرار کنم . اگر کسی کنجکاوی بیشتری داشته باشد باید به آن کتاب رجوع کند . در اینجا کافی است بگویم که وفاداری نسبت به حکومت بریتانیا مرا در آن جنگ به جانبداری از انگلیسیها کشانید . احساس می کردم که اگر من به عنوان يك تبعه بریتانیا حقوق قانونی خود را مطالبه می کنم به همین قرار وظیفه هم دارم که در دفاع از امپراتوری بریتانیا شرکت کنم . در آن موقع فکر می کردم که هند آزادی کامل خود را فقط می تواند در داخل امپراتوری بریتانیا و به وسیله آن به دست آورد . به این جهت هرچه مقدور بود رفقای خود را گرد آوردم و يك گروه حمل مجروحان تشکیل دادم و خدمات خود را به مقامات نظامی قبولاندم .

□ این خدمت هندیان در افریقای جنوبی راههای تازه از به کار بستن حقیقت را در هر مرحله به من نشان داد . حقیقت همچون درختی عظیم است که هرچه بیشتر تغذیه شود بیشتر میوه می دهد . حقیقت معدنی است که هرچه عمیق تر در آن کاوش شود جواهرات گرانبها تر به دست می آید که به صورت راههای تازه برای انجام خدمات بزرگتر جلوه گر می شود .

□ انسان و اعمال انسان دو چیز متمایز از یکدیگر می باشند . باید اعمال نیک را تحسین و تأیید کرد و اعمال بد را مورد نکوهش قرار داد اما فاعل اعمال نیک یا بد باید به تناسب کار نیک مورد احترام و به تناسب کار بد مورد ترحم واقع شود . «باید از گناه نفرت داشت نه از گناهگان» این مطلبی است که هر چند به آسانی می توان فهمید به ندرت مورد عمل قرار می گیرد و به این جهت است که زهر کینه

همه مردم برادرند

و نفرت در جهان گسترش می یابد .

اهیمسا بنیان جستجوی حقیقت است . من هرروز بیشتر می فهمم که جستجوی حقیقت اگر براساس **اهیمسا** متکی نباشد بکلی بیهوده است . بسیار بجا و صحیح است که در برابر يك سیستم و دستگاه نادرست مقاومت شود و اساس آن مورد حمله قرار گیرد . اما مقاومت کردن و حمله بردن به عامل این سیستم در حکم حمله بردن به نفس خود می باشد . زیرا ما همه از سر يك کرباس و فرزندان يك خالق هستیم و از این لحاظ قدرتهای الهی که در درون ماست بی نهایت می باشد . ناچیز شمردن يك موجود بشری در واقع برای ناچیز شمردن آن قدرتهای الهی است و بدین قرار نه فقط آن موجود زیان آور است بلکه از طریق او برای تمام جهان زیان بار می باشد .

□ حوادث گوناگون زندگی موجب شده است که با صاحبان عقاید گوناگون و افرادی از جامعه های مختلف تماس نزدیک پیدا کنم . آزمایشهای شخصی ام اجازه می دهد اعلام دارم که میان خویشاوندان و بیگانگان ، میان هموطنان و خارجیان . میان سفیدها و رنگینها ، میان هندوان و سایر هندیان چه مسلمان ، چه پارسی ، چه مسیحی و چه یهودی هیچ امتیاز و تفاوتی قائل نیستم . می توانم بگویم که قلبم هرگز نتوانسته است چنین امتیازها و تفاوتهایی را تشخیص دهد .

□ در زبان سانسکریت اطلاع و دانش عمیق ندارم و **وداها** و **اوپنیشادها** را فقط به صورت ترجمه شده خوانده ام . بدین قرار طبعاً اطلاعاتم درباره این کتابها محققانه و عالمانه نیست . معلوماتم در این موارد به هیچ وجه عمیق نیست . من آنها را به صورتی که يك هندو باید بخواند مطالعه کرده ام و می توانم ادعا کنم که روح واقعی آنها را درك کرده ام . تا موقعی که به سن بیست و يك سالگی رسیدم در مذاهب دیگر نیز مطالعاتی انجام دادم .

زمانی بود که میان برگزیدن مذهب هندو یا مذهب مسیح مردد و دو دل

سرگذشت من

بودم . وقتی که تعادل فکری خود را بازیافتم احساس کردم که رستگاری من فقط بوسیلهٔ مذهب هندو مقدور است و از آن پس اعتقادم به این مذهب عمیق تر شد و روشناییهای بیشتر در آن یافتم .
اما حتی در این موقع هم عقیده داشتم که نجس شمردن (طبقه‌بندی از مردم) جزء مذهب هندو نیست و اگر باشد . من چنین مذهبی را قبول ندارم .

□ مدتها پیش خواندم که شرح حالی که اشخاص از خودشان می‌نویسند نمی‌تواند تاریخ شمرده شود . امروز این مطلب را با روشنی بیشتر می‌فهمم . می‌دانم که در این سرگذشت تمام آنچه را به‌خاطر می‌آورم نمی‌نویسم . چه کسی می‌تواند بگوید که برای بیان حقیقت چه چیزهایی باید نوشت و چه چیزها را حذف کرد ؟ و بیان قسمتی از حوادث و وقایع زندگی من به صورتی غیرکافی و یک‌جانبی چه ارزشی خواهد داشت ؟ اگر روزی بازپرسی بخواهد براساس فصولی که تا کنون نوشته‌ام مرا مورد بازپرسی قرار دهد احتمالاً می‌تواند حقایق خیلی بیشتری را کشف کند و اگر یک منتقد عیب‌جو آنها را مورد مطالعه قرار دهد به آسانی می‌تواند بر خود بنازد که توانسته است «پوچ بودن بسیاری ازلاف زدن‌ها و گزافه‌گوییهای» مرا نمایان سازد .

از این جهت است که گاهی از خود می‌پرسم آیا بهتر نیست نوشتن این سرگذشت را متوقف سازم . اما تا وقتی که ندای دزونی مرا از چنین کاری منع نمی‌کند نوشتن خود را ادامه خواهم داد . به خود می‌گویم باید ایمن دستور خردمندان را پیروی کنم که هیچ کاری که آغازگشت نباید رها شود مگر آنکه از لحاظ اخلاقی نادرست باشد .

□ در نخستین ماه انتشار «این‌دیان اوپینیون»^۱ دریافتم که تنها هدف روزنامه

^۱ روزنامه‌یی که ۳۱ آندی در افریقای جنوبی تأسیس کرد و به معنی «عقیدهٔ هندی»

همه مردم برادرند

نویسی باید خدمت باشد. نیروی مطبوعات و روزنامه قدرت عظیمی است اما همان طوری که نیروی لجام گسیخته یک سیلاب می تواند روستاها را در خود غرقه سازد و خرمنها را نابود کند، نیروی قلمی که تحت کنترل و نظارت نباشد ممکن است در خدمت ویرانی و تباهی قرار گیرد. اگر کنترل و نظارت از خارج و به صورت سانسور باشد نتایجش از نبودن کنترل خطرناکتر خواهد بود؛ کنترل واقعی در صورتی ممکن است که از درون و از طرف خود نویسنده انجام شود. اگر این استدلال درست باشد می توان پرسید که آیا چند روزنامه در دنیا هست که بتواند از این آزمایش به درستی بیرون آید؟

و آیا چه کسی هست که از انتشار آنها که بی فایده هستند جلوگیری کند؟ و چه کسی باید در این مورد قضاوت کند؟ روزنامه های مفید و بی فایده مانند خوبی و بدی بطور کلی، باید با هم و در کنار هم باشند و انسان باید خود در آن همان نیکی را برگزیند.

□ این نخستین کتابی بود که از آثار راسکین می خواندم. در دوران تحصیل خود عملاً هیچ چیز جز کتابهای درسی مدرسه نمی خواندم و بعد هم چنان به فعالیتهای زندگی مشغول گشتم که دیگر مجالی برای کتاب خواندن نداشتم. به این جهت نمی توانم مدعی باشم که درباره کتابها اطلاعاتی دارم. با این همه گمان می کنم به علت این محدودیت اجباری در کتاب خواندن چیز زیادی هم از دست نداده ام برعکس می توان گفت کم خواندن من موجب شده است که آنچه را خوانده ام به خوبی و کاملاً هضم کنم. از این میان، یکی از کتابهایی که تحولی آنی و عملی در زندگی من به وجود آورد همین کتاب «تا این آخرین» بود. بعدها آن را به زبان گجراتی هم ترجمه کردم و نامش را «سرو دایا» (رفاه عمومی) گذاشتم.

☞ کتاب «تا این آخرین» اثر شاعر و نویسنده و فیلسوف انگلیسی «راسکین» در قرن نوزدهم م.م.

سرگذشت من

در این کتاب بزرگ و عظیم راسکین، انعکاس عمیق‌ترین معتقدات خود را باز یافتم و به این جهت بود که تا این اندازه در من اثر گذاشت و موجب تحول زندگی‌م شد. شاعر کسی است که می‌تواند نیکبها و زیبایبهای را که درون سینه آدم است عرضه دارد اما شاعران در همه مردم یکسان اثر نمی‌گذارند زیرا همه کس به یک اندازه تکامل نیافته است.

□ حتی پس از آنکه در **یوهانسبورگ** مستقر گشتم زندگی آرامی برایم به وجود نیامد. درست هنگامی که فکر می‌کردم باید نفسی راحت بکشم اتفاقی تازه روی داد. روزنامه‌ها اخباری دربارهٔ آغاز «شورش» **زولوها** در **ناتال** منتشر ساختند. من هیچ‌کینه و خصومتی نسبت به **زولوها** نداشتم. آنها هرگز نسبت به هیچ یک از هندیان آزاری نرسانده بودند. حتی دربارهٔ خود «شورش» هم که به آنها نسبت داده می‌شد تردید داشتم. اما در آن زمان عقیده داشتم که وجود امپراتوری بریتانیا برای خوشبختی و رفاه جهان است. احساس وفاداری واقعی و صمیمانه‌ام مانع آن می‌شد که حتی بدخواه امپراتوری باشم. از این روحانیت یا نادرستی «شورش» در تصمیم من اثری نمی‌گذاشت. **ناتال** یک نیروی دفاعی داوطلب داشت و مجاز بود که افراد بیشتری را برای این نیروگرد آورد. در روزنامه‌ها خواندم که این نیرو برای سرکوبی «شورش» تجهیز شده است.

□ وقتی که به صحنه «شورش» رسیدم دیدم در آنجا هیچ اتفاقی نیفتاده است که بتوان آن را «شورش» نامید. حتی هیچ‌گونه مقاومتی هم که به چشم بیاید وجود نداشت. علت آنچه قیام (شورش) خوانده می‌شد آن بود که یکی از رؤسای **زولو** توصیه کرده بود مالیاتهای تازه‌یی را که بر افراد قبیله‌اش تحمیل کرده بودند نپردازند و یک گروه‌بان را که برای جمع‌آوری مالیات آمده بود از خودرانده بود. در هر حال دل من هوادار **زولوها** بود و موقعی که به ستاد عملیات رسیدم و شنیدم که کار عمده ما پرستاری از مجروحان **زولو** خواهد بود بسیار

همهٔ مردم برادرند

خوشحال شدم . افسری که مسؤول امور بهداشتی بود از ما استقبال کرد و گفت : سفیدپوستها حاضر نیستند از **زولوهای** زخمی پرستاری کنند و زخمهای آنها چرکین شده است . و خود او هم دیگر عقلش بهجایی نمی‌رسد و کاری از دستش بر نمی‌آید . به این جهت رسیدن ما را نوعی کمک الهی برای این مردم بی‌گناه تلقی کرد . سپس مقادیری نوارهای زخم‌بندی و داروهای ضد عفونی و غیره به ما داد و ما را به محل یک بیمارستان صحرایی برد که به طور موقت ترتیب داده شده بود. **زولوها** از دیدن ما خوشحال شدند. سر بازان سفیدپوست از شکاف نرده‌هایی که ما را از آنها جدا می‌ساخت به ما می‌نگریستند و می‌کوشیدند ما را از پرستاری مجروحان باز دارند و منصرف کنند. و چون ما به آنها اعتنایی نمی‌کردیم به خشم می‌آمدند و دشنامهای زشت و ناگفتنی نثار **زولوها** می‌ساختند .

□ زخمیهایی که به ما سپرده شده بودند در جنگ مجروح نشده بودند . قسمتی از آنها را به عنوان مظنون زندانی کرده بودند و ژنرال فرمانده دستور داده بود که آنها را تازیانه بزنند . تازیانه‌زدن موجب جراحات سخت و جدی شده بود و چون از این زخمها مراقبت به عمل نمی‌آمد چرکین و فاسد شده بود. دستهٔ دیگر هواداران **زولوها** بودند که جزء آنها به شمار نمی‌رفتند و با اینکه نشانهایی داشتند که آنها را از به اصطلاح «دشمن» مشخص می‌ساخت سر بازان به آنها هم اشتباهاً تیراندازی کرده بودند .

□ حوادث «شورش» **زولوها** برایم آزمایشهای تازه بود و برای اندیشیدن و تفکر مواد فراوانی فراهم می‌ساخت . جنگ بوئر نتوانسته بود به اندازه آنچه در «شورش» **زولوها** می‌دیدم مرا با وحشتها و مصایب جنگ آهننا سازد . در اینجا اصلاً جنگ نبود بلکه در واقع شکار انسان بود و نه تنها من، بلکه بسیاری از انگلیسیانی که با ایشان فرصت حرف زدن پیدا می‌کردم همین عقیده را داشتند. صدای انفجار گلوله‌های سر بازان که هر روز صبح از دهکده‌های بی‌گناه شنیده

سرگذشت من

می‌شد و زندگی کردن در میان این هیاهوی نفرت‌انگیز بسیار ناراحت‌کننده و رنج‌آور بود. اما من این داروی تلخ را هرطوری بودمی بلعیدم و تحمل می‌کردم مخصوصاً که کارگروه من منحصراً پرستاری از زولوهای مجروح بود. به‌خوبی می‌دیدم که اگر ما نمی‌بودیم مسلماً به‌هیچ وجه از آنها پرستاری نمی‌شد. از این رو کاری که انجام می‌دادیم موجب آرامش وجدانم می‌شد.

□ خیلی مراقب و نگران بودم که برهماچار یا را درپندار و گفتار و کردار خود به‌کار بندم. همچنین می‌کوشیدم که حداکثر وقت خود را برای مبارزه ساتیاگراها صرف‌کنم و از راه پرورش پاکدامنی و عفاف خود را برای این منظورها آماده‌سازم. به‌این جهت درمورد غذا و خوراک برای خود محدودیتهای بیشتری برقرار ساختم. تغییرات و محدودیتهای قبلی که در غذای خود داده‌بودم بیشتر برای ملاحظات بهداشتی بود اما آزمایشهای کنونی من از نظر مذهبی و روحی انجام می‌گرفت.

اکنون روزه‌گرفتن و محدود ساختن غذاها نقش مهمتری در زندگی می‌گرفت. معمولاً شهوت آدمی با تمایل لذت‌ذایقه و هوس‌غذاهای خوب همراه است در مورد من نیز چنین بود. برای نظارت و تسلط بر شهوت و بردایقه خود بادشواریهای بسیار مواجه شدم و حتی می‌توانم بگویم که هنوز هم نمی‌توانم به‌درستی این تمایلات خود را تحت کنترل و نظارت دقیق خویش داشته‌باشم. به‌نظرم می‌رسید که غذای زیاد و سنگین می‌خورم. دوستانم تصور می‌کردند که من در خوراک امساک دارم اما به‌نظر خودم چنین نمی‌نمود. گمان می‌کنم اگر محدودیت غذای خود را تا میزانی که امروز رسانیده‌ام نمی‌رساندم به‌درجاتی پست‌تر از حیوانات سقوط می‌کردم و چه بسا مدتها قبل هلاک می‌شدم. به‌هر حال چون به‌خوبی متوجه نفی و نارسایی کار خویش شده بودم کوشش فراوان به‌کار بستم تا بر این ضعف خود چیره شدم. در نتیجه این تلاش توانسته‌ام جسم خود را سلامت نگاهدارم و با کمک آن وظایفی را که برعهده داشته‌ام انجام

همه‌ا مردم برآدرند

دهم .

□ رژیم غذایی تازه خود را با میوه‌خواری شروع کردم اما از نظر امساک در غذا میان خوراکی که از میوه باشد با خوراکی که از غلات درست شده باشد تفاوتی زیاد نبود . ممکن بود که در غذاهای میوه‌یی هم پرخوری و زیاده‌روی شود مخصوصاً وقتی که عادت هم بشود . به این جهت بیشتر به روزه گرفتن و کم خوردن اهمیت دادم . در روزهای تعطیل فقط يك نوبت غذا می‌خوردم . و اگر بهانه‌یی برای توبه کردن یا ریاضت کشیدن می‌یافتم از آن نیز برای روزه گرفتن کامل استفاده می‌کردم .

اما درعین حال ملاحظه می‌کردم بدنم اکنون به شکلی مؤثرتر نیروی خود را به مصرف می‌رساند . غذاها طعم و مزهٔ بهتری پیدا می‌کردند و اشتهایم نیز افزایش می‌یافت . به این ترتیب برایم روشن شد که روزه گرفتن همانقدر که برای محدود ساختن شخص مؤثر است ممکن است برای پرخوری و زیاده‌روی هم مؤثر واقع شود . آزمایشهای بعدی خودم و دیگران نیز همین واقعیت هولناک را تأیید می‌کرد . ابتدا می‌خواستم که بدنم را بهتر پرورش دهم . اما اکنون می‌خواستم تسلط بر نفس را تمرین کنم و بر تمایلات غذایی خویش چیره شوم . به این جهت فقط يك خوراک واحد را برای خود انتخاب می‌کردم و بعد از مدتی به خوراک دیگری می‌پرداختم . درعین حال مقدار خوراک را هم محدود و کم می‌کردم . اما طعم و لذت غذا همچنان مرا دنبال می‌کرد . موقعی که يك خوراک را کنار می‌گذاشتم و به خوراکی دیگر می‌پرداختم این غذای تازه برایم طعم و لذت تازه و بیشتری داشت .

□ آزمایش به من آموخت که نباید طعم و مزهٔ غذاها ملاک عمل قرار گیرد و مهم شمرده شود . شخص نباید برای لذت بردن از خوراک و تمتع حس ذائقهٔ خود غذا بخورد بلکه غذا خوردن آدمی فقط باید برای زنده نگاه داشتن جسم و

سرگذشت من

بدنش باشد .

وقتی که هر يك از اعضاء و حواس بدن ما منحصرأ بخاطر زندگی بدن و نه لذت بردن کار کنند طبعاً به این وسیله روح پرورش خواهد یافت و دیگر لذت خاص آن حس از میان می رود. تنها در این موقع است که هر يك از حواس ما کار خود را به همان صورتی که طبیعت برای آنها پیش بینی کرده است انجام می دهند .

برای این هماهنگی کامل با طبیعت هر چه آزمایش بشود کم است و هر چند فداکاری بشود زیاد نیست. اما متأسفانه در زمان ما، جریان امور بشدت درعکس این جهت ادامه دارد . ما شرم نداریم که زندگی هزاران هزار جاندار دیگر را برای آراستن بدن فانی خویش قربان سازیم تا بتوانیم وجود فانی آن را چند لحظه یی طولانی تر سازیم . در نتیجه هم جسم را می کشیم و هم جان را .

□ نخستین آزمایش من از زندگی در زندان به سال ۱۹۰۸ بود. ملاحظه کردم که قسمتی از محدودیتها و مقرراتی که زندانیان می بایست عمل کنند چیزهایی بود که هر کسی به براهماچار یا پردازد داوطلبانه آنها را عمل می کند زیرا چنین شخصی به میل خود خویشتن را محدود می سازد . از جمله این مقررات آن بود که آخرین غذا می بایست پیش از غروب آفتاب پایان پذیرد. به زندانیان هندی و افریقایی هیچ کدام اجازه داده نمی شد که چای یا قهوه بنوشند. اگر میل داشتند می توانستند به غذایی که به آنها داده می شدندك اضافه کنند. اما به هیچوجه اجازه داده نمی شد که برای ارضای لذت ذایقه خود ادویه یا چیز دیگری بر غذا بیفزایند .

□ سرانجام این هر دو محدودیت، هر چند هم که با مقداری دشواری همراه بود عادت و آسان می شد . اما هدف این مقررات محدود ساختن خویش به منظور افزایش تندرستی بود . منتهی منعی که از خارج تحمیل گردد به ندرت می تواند

همه مردم برادرند

توفیق آمیز باشد . اما موقعی که همین منع با اراده شخصی و از طرف خود شخص برقرار گردد مسلماً نتایجی مفیدتر به بار می آورد . به این جهت بلافاصله پس از رهایی از زندان این دو دستور را بر خود تحمیل کردم .

تا آنجا که در آن موقع برایم مقدور بود نوشیدن چای را متوقف ساختم و آخرین غذای روزانه ام را نیز پیش از غروب آفتاب پایان می دادم . اکنون برای به کار بستن این دو دستور دیگر کوششی لازم ندارم .

□ روزه گرفتن فقط در صورتی می تواند شهوت حیوانی را سرکوب کند که با میل و منظور محدود ساختن نفس همراه باشد . عملاً بعضی از دوستانم اظهار می دارند که بر اثر عکس العمل روزه گرفتنها ، شهوت حیوانی و اشتها و میل به لذت ذایقه ایشان افزایش هم یافته است . بدین قرار باید گفت که روزه گرفتن اگر با اراده و میل دائمی تسلط بر نفس و محدود ساختن خویشتن همراه نباشد کاری بی حاصل و بیهوده خواهد بود .

□ بدین قرار روزه گرفتن و انضباطهای مشابه آن فقط یکی از وسایلی است که برای محدود ساختن نفس به کار می رود اما تمام کار نیست و اگر روزه جسمی با روزه روحی و فکری همراه نباشد به تزویر و ناکامی منتهی خواهد شد .

□ در مزرعه تولستوی* برای خود قانونی وضع کرده بودیم که هرگز از جوانها و بچه ها نباید خواست کاری را انجام دهند که معلمانشان انجام نمی دهند و به این جهت هر وقت از ایشان خواسته می شد که به کاری پردازند عملاً يك معلم هم با آنها به همکاری می پرداخت و همان کار را انجام می داد و نتیجه آن بود که کودکان و جوانان هرچه را می آموختند با شور و شوق یاد می گرفتند .

* مزرعه تولستوی، که یکی از دو مرکزی بود که سمائندی در افریقای جنوبی تأسیس کرده بود و در آنجا خودش و همکارانش و شاگردانش و پیروانش اصول تعلیمات او را عمل می کردند .

سرگذشت من

□ در مورد کتابهای درسی که این همه درباره آنها حرف می‌شنویم من هیچ وقت احساس کمبود نداشتم . حتی به خاطر نمی‌آورم که کتابهای مختلفی هم که وجود داشت زیاد به کار برده باشم .

هیچ لازم نمی‌دانستم که شاگردان را با مقادیری کتاب بار کنم . همیشه احساس می‌کردم که کتاب واقعی برای هر شاگرد ، معلم اوست . از آنچه معلمان من از روی کتابها به من تعلیم داده‌اند چیز زیادی به یادم نمانده است اما آنچه را از خود ایشان جدا از کتابها آموختم هنوز هم به خاطر دارم .

کودکان از راه گوششان خیلی بیشتر و آسانتر می‌آموزند تا از راه چشمشان . هیچ به یاد ندارم که کتابی را از ابتدا تا انتها برای کودکانم خوانده باشم . اما آنچه را از یک کتاب برای خودم هضم کرده بودم با زبان خودم برای آنها می‌گفتم و می‌توانم بگویم که آنها هنوز هم آنچه را برای ایشان گفته‌ام در ذهنشان دارند . برای آنها بسیار دشوار بود که آنچه را از کتابها آموخته‌اند به یاد آورند ، اما آنچه را من با کلمات زبان خودم به ایشان یاد می‌دادم می‌توانستند با کمال سهولت تکرار کنند . خواندن کتاب برای آنها تکلیفی دشوار بود در حالی که آنچه از من می‌شنیدند ، خصوصاً وقتی می‌توانستم آن را به صورتی جالب نقل کنم برای آنها مسرت‌انگیز بود . از سؤالاتی که هنگام حرف زدن با آنها برای ایشان مطرح می‌کردم می‌توانستم قدرت درك و فهمشان را بسنجم .

□ درست همان طور که پرورش جسمی را باید از راه ورزشهای بدنی به دست آورد ، پرورش روحی نیز باید از راه ورزشها و تمرینهای روحی حاصل شود ، تمرین روحی کاملاً با زندگی و خصال معلم بستگی دارد .

معلم باید همواره مراقب جزئیات گفتار و کردار خود باشد چه در میان شاگردانش باشد و چه نباشد .

□ اگر من خود دروغگو می‌بودم طبعاً بیهوده بود که به شاگردان خود درباره

همه مردم برادرند

راستی و صداقت سخن بگویم . معلمی ترسو هرگز نمی تواند شاگردان خود را دلیر و جسور بار آورد و شخصی که با تسلط بر نفس و محدود ساختن خویش بیگانه باشد هرگز نمی تواند ارزش این چیزها را به شاگردانش بیاموزد . از این رومی دیدم که من خود باید برای پسران و دخترانی که با من بودند سرمشقی زنده و نمونه تعلیم باشم . بدین قرار آنها معلم من می شدند و من می آموختم که حتی اگر بخاطر آنها هم باشد باید خوب باشم و زندگی راست و مستقیمی داشته باشم . می توانم بگویم که انضباط و محدودیت روزافزونی که در مزرعه تولستوی بر خود تحمیل می کردم بیشتر بخاطر شاگردانی بود که در آنجا داشتم .

یکی از آنها پسری بود وحشی ، سرکش ، دروغگو و پرخاشگر . یک بار به اقدامی بسیار خشونت آمیز پرداخت . من سخت خشمگین شدم . معمولاً هرگز شاگردانم را مجازات نمی کردم اما این بار بسیار عصبانی شده بودم . کوشیدم که او را نصیحت کنم و با استدلال ، خطایش را به او بفهمانم اما او لجوجانه مقاومت می کرد و حتی می کوشید مرا هم فریب دهد و مجاب سازد . عاقبت خط کشی را که در دسترم بود برداشتم و ضربتی به بازویش زدم . در موقع زدن او از ناراحتی بر خود می لرزیدم . می توانم بگویم که او متوجه حال من شد . برای همه آنها این وضع تازگی داشت و آزمایشی جدید بود . جوان به گریه افتاد و تقاضای بخشش کرد . اما از آن جهت گریه نمی کرد که ضربت خط کش برایش درد آور بود ، اگر چنین می بود می توانست به عمل متقابل پردازد و متقابلاً مرا بزند زیرا جوانی نیرومند و هفده ساله بود . او متوجه رنجی شد که پرداختن به این اقدام خشونت آمیز در من به وجود آورده بود . پس از این واقعه او هرگز نسبت به من نافرمانی نکرد . اما من هنوز هم از این خشونت خود پشیمان هستم .

گمان می کنم که آن روز در برابر او به جای قدرت روحی و معنوی من ، قدرت حیوانیم جلوه گر شد .

سرگذشت من

من همواره با تنبیه بدنی مخالف بوده‌ام . فقط يك مورد را به خاطر دارم که یکی از شاگردانم را تنبیه کردم . اما تا امروز هنوز هم نتوانسته‌ام پیش خود تصمیم بگیرم و قضاوت کنم که آیا در به کار بردن خط‌کش کاری درست کرده‌ام یا نادرست . احتمالاً این کار درست نبوده است زیرا از روی خشم و با میل تنبیه کردن به این کار پرداختم . اگر این اقدام از روی احساس ناتوانی می‌بود شاید خود را محق می‌دانستم اما در این مورد تمایلات مختلفی در هم آمیخته بود .

□ پس از این واقعه هم موارد متعددی از رفتارهای ناشایست شاگردان پیش آمد اما دیگر هرگز به تنبیه بدنی ایشان نپرداختم . بدین قرار در کوشش خود برای تعلیم و پرورش روحی پسران و دخترانی که شاگردان من بودند قدرت روح را هر روز بهتر و بیشتر درک می‌کردم .

□ در آن ایام اغلب میان یوهانسبورگ و فونیکس* در رفت و آمد بودم . يك روز موقعی که در یوهانسبورگ بودم خبر رسید که دو نفر از ساکنان «اشرام» از نظر اخلاقی سقوط کرده‌اند . اگر خبر شکست مبارزه «ساتیاگراها» را برایم آورده بودند زیاد ناراحت نمی‌شدم . اما این خبر در من اثری صاعقه‌وار داشت . همان روز با قطار راه آهن به سوی فونیکس حرکت کردم .

□ در طول سفر وظیفه‌ی را که در پیش داشتم با روشنی برای خود مطرح ساختم . احساس می‌کردم که لااقل تا اندازه‌ی و از جهتی معلم و سرپرست ، مسؤول خطا و سقوط شاگردش می‌باشد . بدین قرار مسؤلیت من در برابر اتفاقی که روی داده بود برایم مثل آفتاب روشن بود . زخم قبلاً در این مورد به من هشدار داده بود اما از آنجا که من طبعاً به دیگران اعتماد می‌کنم به هشدار

* فونیکس نام یکی دیگر از مراکز آموزشی بود که سماندی به صورت اشرام در فریقای جنوبی تأسیس کرده بود .—م.

همه مردم برادرند

او توجه نکردم . حس می کردم که تنها راه برای آن که خطا کاران بتوانند ناتوانی و ناراحتی من و عمق سقوط خودشان را درک کنند آن است که برای خود کیفری مقرر سازم . به این جهت بر خود تحمیل کردم که هفت روز روزه بگیرم و عهد کردم که تا مدت چهارماه ونیم هم هرروز فقط يك وعده غذا بخورم .

□ کیفر و رنجی که بر خود تحمیل کردم همه را ناراحت ساخت اما موجب گشت که محیط پاک شود . همه کس فهمید که گناهکار بودن چقدر هولناک است و رشته پیوند من با شاگردانم چه پسروچه دختر خیلی نیرومندتر و استوارتر شد .

□ در شغل خود هرگز به کاری که تاحق بود نمی پرداختم ... قسمت عمده بی از فعالیتهای قانونی و حقوقی من صرف کارهای عمومی می شد که در این موارد جز هزینه هایی که از جیب خود برای این اقدامات می پرداختم پولی قبول نمی کردم و حتی همین پولها را نیز گاهی خودم می پرداختم ... وقتی دانشجو بودم می شنیدم که شغل و کالت شغل دروغگویی است . اما این حرف در من اثری نداشت زیرا به هیچ وجه قصد نداشتم از راه دروغ گفتن موقع و مقام یا پول و ثروتی به دست آورم ...

این اصول مورد اعتقاد من ، بارها در افریقای جنوبی مورد آزمایش قرار گرفت . اغلب می دانستم که وکیل طرف دعوی من به شهود خود تعلیماتی داده است و اگر من مشتری خود یا شاهدش را فقط تشویق می کردم که دروغ بگویند می توانستیم در دعوی خود پیروز شویم . اما همواره در برابر این اغوا و تحریک مقاومت می کردم . به خاطر دارم که فقط يك بار پس از پیروزی در دعوا مظنون شدم که موکل من ، مرا فریب داده است . همواره در اعماق قلبم آرزو کرده ام که فقط وقتی که حق با موکل من است در دعوا پیروز شوم .

به یاد ندارم که وقتی برای خود حق الوکاله تعیین می کردم آن را مشروط به پیروزی ساخته باشم و چه مشتری من در دعوا پیروز می شد و چه شکست

سرگذشت من

می‌خورد من به هیچ وجه بیشتر یا کمتر از حق الوکاله قانونی خود مطالبه نمی‌کردم. بهر مشتری تازه خود صراحتاً اخطار می‌کردم که نباید انتظار داشته باشد که من دعوایی را که حق با او نیست پذیرم یا به شهادت دروغ متوسل شوم. نتیجه آن شد که من چنان شهرتی حاصل کردم که هیچ کس دعوای ناحقی را به من رجوع نمی‌کرد. در واقع بعضی از مشتریانم هم فقط دعوایی را که در آنها حق داشتند به من رجوع می‌کردند و آنچه را خودشان هم در مورد آنها مشکوک بودند پیش دیگران می‌بردند.

□ هم‌چنین در دوران اشتغال به وکالت، عادت‌م این بود که هرگز نادانی خود را از مشتریها یا از همکارانم پنهان نمی‌کردم. هر وقت که احساس می‌کردم در موضوعی ناتوان هستم به مشتری خودم توصیه می‌کردم که به وکیل و مشاور دیگری رجوع کند. این صراحت لهجه، محبت و اعتماد بی‌پایان و نامحدود مشتریان را به من جلب می‌کرد. آنها با کمال میل حاضر می‌شدند که هر وقت لازم بود از مشورت یک وکیل و مشاور عالیتر استفاده کنم و حق الوکاله لازم او را هم پردازند. این محبت و اعتماد در فعالیتهای و خدمات عمومی و اجتماعی هم برایم بسیار مفید واقع می‌شد.

□ وقتی که مبارزه «ساتیاگرا» در سال ۱۹۱۴ پایان یافت دستوری از **گوکله** برایم رسید که از راه لندن بدهند بازگردم... **جنگ** در روز چهارم اگوست اعلان شده بود و ما روز ششم اگوست به لندن رسیدیم.

□ احساس می‌کردم که هندیان مقیم انگلستان باید سهم خود را در جنگ بعهده بگیرند. دانشجویان انگلیسی داوطلبانه به خدمت ارتش وارد می‌شدند. بنابراین هندیان نیز می‌بایست چنین کنند. اما نسبت به این استدلال مخالفت‌های

✪ گوکله از رهبران بزرگ مبارزات ملی مردم هند بود.

✪✪ اشاره به جنگ اول جهانی است.

همه مردم برادرند

گوناگون ابراز می‌گشت .

بحث می‌شد که میان هندی‌ها و انگلیسی‌ها دنیایی فاصله و تفاوت وجود دارد .

ما بنده و غلام بودیم و آنها آقا و ارباب . چگونه يك غلام اسیر می‌توانست به هنگام احتیاج ارباب ظالم خود ، با او همکاری کند ؟ آیا وظیفه غلام اسیر آن نبود که از فرصت احتیاج ارباب خود استفاده کند و در فکر آزادی خود باشد ؟ این استدلال در آن موقع مرا جلب و راضی نمی‌کرد . البته من هم به تفاوت وضع و موقعیت يك هندی با يك انگلیسی واقف بودم اما هنوز عقیده نداشتم که ما را کاملاً به صورت غلامان اسیر تنزل داده باشند . در آن زمان هنوز احساس می‌کردم که وضع ناگوار ما بیشتر گناه فردی مأموران انگلیسی است و نه سیستم و حکومت بریتانیا و ما می‌توانیم از راه ابراز صمیمیت و محبت ، وضع آنها را دگرگون سازیم . اگر ما بخواهیم وضع خود را با کمک و همکاری انگلستان بهبود بخشیم و وظیفه ما این است که در ساعات نیاز و احتیاج به کمک آنها بشتابیم و در کنار ایشان قرار بگیریم . هر چند سیستم حکومت بریتانیا به نظر من گناهکار می‌نمود اما به اندازه امروز آن را تحمل ناپذیر نمی‌دانستم . امروز از آن جهت که دیگر اعتقاد را نسبت به این سیستم از دست داده‌ام حاضر به همکاری با آنها نیستم . بنا بر این دوستانی که در آن زمان اعتقادشان را هم به سیستم و دستگاه بریتانیا و هم به مأموران آن از دست داده بودند ، برای خود حق داشتند که با انگلستان همکاری نکنند .

□ در آن زمان فکر می‌کردم که ما نباید از فرصت نیازمندی انگلستان استفاده کنیم و برای ما شایسته‌تر و عاقلانه‌تر آن است که تا جنگ ادامه دارد درباره تقاضاهای خود فشار نیاوریم . به این جهت من فکر خود و توصیه‌های خود را دنبال کردم و از کسانی که فکر مرا می‌پذیرفتند دعوت کردم که به عنوان داوطلب نام نویسی کنند .

سرگذشت من

□ همه ما خلاف اخلاق بودن جنگ را قبول داشتیم . وقتی که من حاضر نبودم کسی که شخص مرا مورد حمله و تجاوز قرار داده بود تعقیب کنم طبعاً خیلی کمتر مایل بودم که در جنگ شرکت داشته باشم مخصوصاً که به هیچ وجه به عادلانه بودن و حقانیت مدعای جنگجویان هم اعتقادی نداشتم . البته دوستانم می دانستند که من قبلاً هم در جنگ بوئر شرکت داشتم . اما تصور می کردند که افکار من از آن زمان تغییراتی یافته است .

در واقع همان دلایلی که مرا به شرکت در جنگ بوئر برانگیخت در این موقع نیز برایم معتبر بود . برایم کاملاً روشن بود که شرکت کردن در جنگ هرگز و به هیچ روی با همیشه سازگاری ندارد . اما متأسفانه شخص همیشه نمی تواند نسبت به وظایف خود روشن بین باشد . يك هوادار سوگند خورده حقیقت اغلب ناگزیر می شود که راه خود را در تاریکی و با دشواری دنبال کند .

□ با وادار ساختن اشخاص به نام نویسی برای خدمات بهداشتی و پرستاری در افریقای جنوبی و در انگلستان و با گردآوری افراد برای خدمات جنگی و صحرایی در هند، من نه تنها به جنگ کمک می کردم بلکه به سازمانی که امپراتوری بریتانیا نامیده می شد و به نیات و خصوصیات خیراندیشانهاش اعتقاد داشتم ، نیز کمک می دادم . در آن زمان هم به اندازه امروز از جنگ نفرت داشتم ، در آن موقع هم نمی توانستم و نمی خواستم که تفنگی به دوش بگیرم اما زندگی آدمی از خطی واحد و مستقیم تشکیل نمی شود ، بلکه شامل انبوهی از وظایف می شود که چه بسا بایکدیگر تضاد دارند و دائماً شخص ناگزیر می شود که در میان دو وظیفه ، یکی را برگزیند و برد دیگری مرجع بدارد . به عنوان يك فرد و به عنوان يك مصلح که اصولاً با جنگ مخالف است چه در آن زمان و چه امروز می بایست کسانی را که به ضرورت جنگ اعتقاد دارند اما به علت ترسو بودن یا دلایل حقیر دیگر و یا بخاطر خشم نسبت به حکومت بریتانیا از شرکت در آن خودداری می کردند؛ راهنمایی می کردم و آنها را به جنگ وامی داشتم .

همه مردم برادرند

بدون تردید و تزلزل به آنها توصیه می‌کردم که اگر به جنگ اعتقاد دارند و مدعی وفاداری به انگلستان هم هستند وظیفه آنها است که از راه داوطلب شدن برای خدمات جنگی به این اعتقاد خود پایبند بمانند ... من به انتقامجویی اعتقاد ندارم اما چهار سال قبل بدون هیچ تردید و تزلزل به دهقانان نزدیک بتیان* گفتم کسانی که از همیشه چیزی نمی‌دانند اگر برای دفاع از شرف و عصمت زنانشان و اموالشان به زور اسلحه متوسل نشوند، مردمانی ترسو و بزدل خواهند بود هم‌چنین بدون هیچ تردید ...

اخیراً به هندو ها گفتم تا وقتی که به تمام اصول همیشه اعتقاد ندارند و نمی‌توانند آن را عمل کنند اگر نتوانند با زور سلاح از شرف و حیثیت زنان خودشان در مقابل کسانی که آنها را با زور می‌ربایند دفاع کنند، در برابر مذاهب خود و جامعه بشری مسؤول و گناهکار خواهند بود. معتقدم که تمام این توصیه‌ها و آنچه قبلاً عمل کرده‌ام نه تنها با اعتقاد قاطع و مسلم من به مذهب همیشه کاملاً سازگاری دارد بلکه نتیجه مستقیم آن است. این نظریه نجیبانه را اظهار و اعلام داشتن کاری بسیار ساده است. اما دانستن آن و به کار بستن کامل آن در دنیایی پر از منازعات و کشمکشها و شهوات کاری است که هر روز بیش از پیش به دشواری آن پی می‌برم. در عین حال هر روز هم عمیقانه‌تر معتقد می‌شوم که بدون اعتقاد به همیشه زندگی برایم ارزش ندارد.

□ اگر بخواهیم رفتار آن زمان مرا با موازین همیشه بسنجیم هیچ دلیل معتبری برای دفاع از آنها وجود ندارد. در واقع میان کسانی که با به کار بردن سلاحهای مخرب در جنگ شرکت می‌کنند و کسانی که با خدمت در صلیب سرخ به آنها کمک می‌دهند تفاوت و امتیاز زیاد وجود ندارد. زیرا به هر صورت هر دو دسته در جنگ شرکت می‌جویند و به پیشرفت جنگ خدمت می‌کنند. هر دو دسته

* نام یکی از دهکده‌های هنداست و موضوع به دوران مبارزات ملی هند مربوط می‌شود. - م.

سرگذشت من

با جنایت جنگ آلوده می‌شوند و گناهکار بشمار می‌روند .
 اما پس از آن که در طول سالهای دراز اخیر در خود فرو رفته‌ام و اعمال
 خود را سنجیده‌ام احساس می‌کنم با طرز فکر و موقعیتی که آن روز داشتم ناگزیر
 بودم آنچه را در دوران جنگ بوئر و به اصطلاح «شورش زوئو» در سال ۱۹۰۶
 در نائال و بعد هم در زمان جنگ بزرگ اروپا پیش آمد پذیرم .
 زندگی زیر فرمان نیروهای فراوان و گوناگونی است . اگر شخصی
 می‌توانست در اعمال خود همیشه بر اساس يك اصل ثابت و معین تصمیم بگیرد
 که در هر مورد آن را بدون لحظه‌یی اندیشه به کار بندد زندگی بسیار ساده و
 آسان می‌بود . اما حتی يك اقدام را هم به خاطر ندارم که توانسته باشم در باره
 آن با این سهولت تصمیم گرفته باشم .
 از آنجا که من همواره مصممانه با جنگ مخالف بوده‌ام هرگز به دنبال
 آن نرفته‌ام که طرز به کار بردن سلاحهای مخرب را بیاموزم هرچند که فرصتها
 و امکانات بسیار برای چنین آموزشی پیش آمده است . شاید هم به همین جهت
 بوده است که از نابود ساختن مستقیم زندگی انسانی مصون و محفوظ مانده‌ام .
 اما تا زمانی که در تابعیت يك سیستم حکومتی که بر اساس زورمتکی است به سر
 می‌بردم و با میل خود از تسهیلات و امتیازاتی که این حکومت برایم به وجود
 آورده بود بهره‌مند می‌شدم ناچار به هنگامی که این حکومت در حال جنگ است
 می‌بایست در حدود توانایی خود به آن کمک دهم مگر این که يك باره به عدم
 همکاری با آن حکومت پردازم و با حداکثر توانم از امتیازاتی که این حکومت
 به من ارزانی می‌داد نیز چشم بپوشم .
 بگذارید مثالی نقل کنم . من اکنون عضو سازمانی هستم که چند جریب
 زمین در اختیار دارد و محصول این زمین اغلب مورد تهدید شدید میمونها واقع
 می‌شود . از آنجا که من به مقدس بودن حیات تمام موجودات زنده اعتقاد دارم
 هرگونه آسیب و آزاری که به میمونها وارد شود در نظر من نقض اصول «اهیمسا»
 خواهد بود . در عین حال بدون هیچ تردید توصیه می‌کنم و دوستانم را برمی‌انگیزم

همه مردم برادرند

که میمونها را مورد حمله قرار دهند و برانند تا بتوان محصول زمین را نجات داد و حفظ کرد. از آنجا که من با بدی و تجاوز مطلقاً مخالف هستم باید از چنین اقدامی هم اجتناب کنم. اما در صورتی می توانم از این اجتناب ورزم که یا از آن سازمان جدا شوم و یا آن را منحل سازم ولی چنین اقدامی هم نمی کنم زیرا خوب می دانم که جامعه ما بدون کشاورزی وجود و دوام نخواهد داشت. در این صورت ناگزیر مقداری حیات موجودات زنده هم از میان خواهد رفت. از این رو است که با ترس و لرز، با فروتنی و توبه و ناراحتی در حمله و یورش که برای داندن میمونها صورت می گیرد شرکت می جویم با این امید که روزی راهی بهتر پیدا شود.

در جنگ نیز به همین قرارداد شرکت کردم. برایم درست نبود و نمی توانستم که پیوند و ارتباطم را با جامعه ای که به آن تعلق داشتم قطع کنم. در آن موقع هنوز در فکر عدم همکاری با حکومت بریتانیا هم نبودم. امروز وضع نسبت به حکومت بکلی متفاوت است و از این رو مسلماً دیگر داوطلبانه در جنگهای آن شرکت نخواهم جست و حتی اگر مرا مجبور سازند که اسلحه به کار برم یا به صورتی دیگر در عملیات جنگی شرکت کنم از چنین اقدامی هر چند به قیمت زندانی شدن یا اعدام تمام شود، خودداری نخواهم کرد.

اما این وضع هم هنوز مشکل را حل نمی کند.

اگر يك حکومت ملی برای ما به وجود آید هر چند خود مستقیماً در هیچ گونه جنگی شرکت نخواهم کرد اما می توانم مواردی را در نظر آورم که برای تعلیمات نظامی کسانی که بخواهند به جنگ پردازند رأی موافق بدهم. زیرا می دانم که تمام اعضای این حکومت ملی مانند من و به اندازه من به عدم خشونت معتقد نخواهند بود.

و نمی توان يك فرد یا يك جامعه را با اجبار به قبول روش عدم خشونت وادار ساخت.

منظور جنگ بولر، شورش زولو و جنگ اروپاست.

سرگذشت من

عدم خشونت به صورتی مرموز عمل می کند . گاهی اتفاق می افتد که اعمال يك فرد درسنجش باموازين عدم خشونت درست در نمی آید. ممکن است که اعمالش به ظاهر توأم باخشونت جلوه کند درحالی که در واقع موافق عالی-ترین موازين عدم خشونت می باشد و نتایج کارهایش بعداً معلوم می گردد. آنچه می توانم درباره رفتار خود در مواردی که نقل شد ادعا کنم این است که تمام آنها با انگیزه عدم خشونت و بخاطر پیروزی این فکر انجام شده است . در آن موقع به هیچ وجه منافع حقیر ملی یا هرگونه منفعت و مصلحت دیگری را در نظر نداشتم . من اعتقاد ندارم که از راه قربانی ساختن بعضی منافع و مصالح ، می توان به منافع و مصالح ملی یا هرگونه منفعت و مصلحت دیگری خدمت کرد. نمی خواهم این استدلال های خود را بیش از این دنبال کنم. متأسفانه زبان آدمی حتی در عالی ترین صورت خود برای بیان کامل اندیشه ها نارساست . عدم خشونت در نظر من تنها يك اصل فلسفی نیست . بلکه قانون و جانمایه زندگی من است. خوب می دانم که اغلب خودم هم دانسته یا نادانسته خلاف آن عمل می کنم. عدم خشونت موضوعی است که با عقل بستگی ندارد بلکه با دل و قلب ما پیوند می یابد. راهنمایی واقعی در این راه فقط از طریق توسل دائمی به خدا فروتنی کامل، ترك نفس، و آمادگی همیشگی برای قربانی ساختن خویشتن به دست می آید . عمل کردن آن هم مستلزم بی باکی ، شهامت و انضباط فوق العاده عالی می باشد . و من با کمال اندوه و تأسف ، از ضعفهای خود آگاه هستم .

اما نوری که در درونم می تابد استوار و روشن است . برای هیچ يك از ما جز از طریق حقیقت و عدم خشونت نجاتی نیست . من می دانم که جنگ عملی نادرست و مطلقاً بد است . همچنین می دانم که جنگ باید نابود شود .

جداً عقیده دارم که آن آزادی که از راه خونریزی و فریب به دست آید آزادی نیست .

اگر من دریکی از اعمال خود که بعنوان عدم خشونت انجام داده ام منظور سازشکارانه بی داشته ام یا اگر به صورتی در فکر خشونت و نراستی بوده ام تمام

همه مردم برادرند

آنچه به من نسبت می دهند به کلی غیر قابل توجیه و بی معنی خواهد بود. قانون وجود حقیقت و عدم خشونت است نه خشونت و ناراستی .

□ من از محدودیتها و نارساییهای خود آگاهم و این آگاهی تنها مایه قدرتم می باشد . آنچه در زندگی خود انجام داده ام بیش از هر چیز دیگر در نتیجه اطلاع و قبول محدودیتها و نارساییها بوده است .

□ برایم عادی شده است که دیگران تمام زندگی را به شکلی نادرست معرفی کنند. هر کس که به خدمات اجتماعی، پردازد سر نوشتش همین است. چنین شخصی باید پوستی کلفت داشته باشد. اگر بنا باشد هر بار که شخصی را به کلی نادرست معرفی می کنند پاسخ و توضیحی داده شود زندگی ، صورت باری سنگین را پیدا خواهد کرد. من برای زندگی خود قانونی وضع کرده ام که هرگز به اتهامات نادرستی که به من نسبت داده شده پاسخ نگویم مگر آن که لازم باشد در هدف خود اصلاحی انجام دهم. این قانون موجب شده است که مقدار زیادی دقت و اعصاب خود را حفظ کنم و کمتر نگران شوم .

□ تنها هنری که می توانم برای خود مدعی شوم پیروی از حقیقت و عدم خشونت است . هیچ مدعی آن نیستم که قدرت های فوق بشری دارم و اصولاً در پی چنین قدرتی هم نیستم .

من از همان قماش فسادناپذیری هستم که ضعیف ترین همجنسانم نیز از آن ساخته شده اند و من هم مانند هر کس دیگر ممکن است اشتباه کنم و گمراه شوم . خدماتم نقصها و نارساییهای بسیار دارد اما خداوند تا کتون آنها را با تمام نواقصی که داشته اند مشمول عنایات خود ساخته است .

از آنجا که اعتراف به خطاها همچون جارویی است که کثافات را می زداید و محیطی پاکیزه تر به جا می گذارد من هم از اعترافات می کنم خود را نیرومندتر

سرگذشت من

باز می‌یابم .

برای کامیاب شدن در هدف و منظور همواره باید خط حرکت را با درستی و راستی منطبق ساخت .

هرگز شخص نمی‌تواند با اصرار و رزیدن در انحراف از راه مستقیم ، به مقصود و هدف خود برسد .

□ من خود را شایسته لقب «مهاتما» نمی‌شناسم . هر چند که با دولت همکاری ندارم اما اگر قرار شود قانونی بگذارند که هر کس مرا «مهاتما» بنامد و پای مرا به نشان احترام لمس کند مجرم شناخته شود با کمال میل برای تصویب چنین قانونی همکاری خواهم کرد . در «اشرام» که خود می‌توانم قوانین و مقرراتی وضع کنم چنین کارهایی جرم است .

□ اکنون وقت آن فرا رسیده که این فصل را به پایان برم و فرو بندم ... زندگی من از این زمان به بعد چنان با زندگی عمومی بهم آمیخته است که در آن چیزی وجود ندارد که مردم ندانند... زندگی من همچون کتابی گشاده است . هیچ چیز مخفی ندارم . و هیچ چیز مخفی را هم تشویق نمی‌کنم .

□ تجارب مداوم مرا معتقد ساخته است که خدایی جز حقیقت وجود ندارد و اگر هر صفحه از آنچه نوشته‌ام به خواننده نشان ندهد که تنها وسیله برای تحقق حقیقت همیشه است تمام زحمتی که برای نوشتن آنها متحمل شده‌ام بیهوده بوده است .

☪ مهاتما یعنی «روح بزرگ» و لقبی است که مردم گماندی را به نشان احترام با آن می‌نامیدند .

یکی دیگر از نشانه‌های احترام در هند آن است که اشخاص در برابر کسانی که به ایشان احترام زیاد بگذارند خم می‌شوند و پای ایشان را با دست خود لمس می‌کنند —
—م—

همه مردم برادرند

اگر هم تلاشهای من در این مورد بی ثمر مانده است خوانندگان بایسد بدانند که گناه از نارسایی وسیله بیان بوده است، نه از غلط بودن اصل که در نظرم حقیقت مطلق می باشد .

□ از زمان بازگشتم به هند ، تجاری از شهوات فرو خفته و نهان شده در درونم برایم پیش آمده است . اطلاع بر آنها هر چند موجب شکستم نمی شده اما موجب شرمساریم بوده است . این آزمایشها مرا حفظ کرده و شادمانی فراوان در من برانگیخته است . اما می دانم که هنوز هم راه دشواری در برابرم قرار دارد که باید از آن بگذرم . باید خود را به کلی ناچیز سازم و به مرحله صفر برسانم . تا وقتی که شخص نتواند با اراده آزاد خویش ، خود را در میان سایر مخلوقات همانندش ناچیز سازد برایش دستگیری وجود نخواهد داشت . همیشه حداکثر و اوج فروتنی و خضوع است .

□ از احساس ستایش انبوه مردم نسبت به خود به راستی بیمار شده ام . اگر به رویم تف می انداختند خود را در وضعی رضایتبخش تر و بهتر حس می کردم . در این صورت به اعترافهای فراوان و اقدامات نادرست دیگر و تجدید نظر در وضع خودم نیازی نمی بود .

□ هیچ میلی برای کسب هیچ گونه وجد و حیثیت شخصی ندارم اینها تزیینات و لوازمی است که در دربارهای پادشاهان، مورد لزوم می باشد. من به همان اندازه که خدمتگزار هندوانم در خدمت مسلمانان و مسیحیان و پارسیان و یهودیان نیز هستم . يك خدمتگزار واقعی به محبت نیازمند است نه به حیثیت و تا موقعی که خدمتگزاری وفادار و صدیق باشم محبت عمومی برایم تأمین شده خواهد بود.

□ بهر دلیل که باشد میلی زیاد برای دیدار از اروپا و امریکا ندارم و از

سرگذشت من

چنین سفری بیمناکم . این امر از آن جهت نیست که نسبت به مردم این قاره‌های بزرگ بیش از مردم کشور خودم بی‌اعتماد هستم، بلکه بیشتر از آن جهت است که به خودم اعتماد ندارم . هیچ میل ندارم که بخاطر معالجه و در جستجوی سلامت جسم یا برای تماشا و سیاحت به غرب بروم. همچنین هیچ میل ندارم که به سخنرانیهای عمومی پردازم . از این که مردم را در اطراف خود گرد آورم و شهرتی کسب کنم، بیزارم. حتی مطمئن نیستم که بتوانم باز هم رنجهای ناگوار سخنرانیهای تظاهرات عمومی را تحمل کنم . اگر خداوند مرا به غرب بفرستد برای آن خواهم رفت که در دل توده‌های مردم راه یابم و با جوانان غرب به گفتگوهای آرام پردازم و توفیق ملاقات با اشخاصی را کسب کنم که عاشقان صلح هستند و می‌کوشند به هر قیمت که باشد حقیقت و راستی را نجات دهند .

اما احساس می‌کنم که هنوز پیامی خاص ندارم که شخصاً برای غرب ببرم. هر چند فکر می‌کنم که پیام من جنبه جهانی ندارد اما معتقدم که این پیام را از راه کار کردن در وطن و کشور خودم بهتر می‌توانم به جهانیان اعلام دارم . اگر بتوانم در هند موفقیتی نمایان کسب کنم ابلاغ پیام صورتی کامل‌تر و بهتر خواهد داشت و اگر به این نتیجه برسم که پیام من به کار هند نمی‌آید طبعاً میل نخواهم داشت که به جای دیگر بروم و هر چند هم که هنوز خود به آن اعتقاد داشته باشم به جستجوی شنوندگانی دیگر نخواهم رفت . اگر به سفری خارج از هند بروم از آن جهت خواهد بود که اعتقاد دارم هند پیام مرا هر چند هم با کندی و ملایمت باشد پذیرفته و دریافته است اما چه بسا نتوانم این اعتقاد را به شکلی رضایتبخش به همه بنمایانم .

بدین قرار در حالی که مکاتبات خود را با دوستانی که مرا به خارج دعوت کرده بودند با دو دلی و تردید دنبال می‌کردم می‌دیدم که حتی اگر فقط برای دیدن رومن رولان^۱ هم باشد لازم است به اروپا بروم . از آنجا که برای يك نوینده بزرگ بشردوست فرانسوی که با سمندی هم ارتباط نزدیک داشت و کتابی درباره سمندی نوشته است که به فارسی ترجمه شده است. — م.

همه مردم برادرند

بازدید عمومی به خود اعتماد نداشتم می‌خواستم ملاقات با آن مرد خردمند غرب را علت اصلی و اساسی سفر خود به اروپا بشمارم . از این رو دشواریهایم را برایش شرح دادم و با صریح‌ترین صورت ممکن از او پرسیدم که آیا موافقت دارد که نخستین هدفم از سفر به اروپا ملاقات با او باشد؟ او می‌گوید که به نام حقیقت اگر از سفر به اروپا هدف ملاقات با او باشد با آن موافقت ندارد و راضی نمی‌شود که بخاطر ملاقات با او کارهایم را در اینجا قطع کنم . حقیقت این است که جز برای چنین ملاقاتی در درون خود هیچ‌گونه میل و کششی ضرور برای سفر اروپا احساس نمی‌کنم . از این تصمیم متأسفم اما به نظر می‌آید که تصمیمی درست است . زیرا از یک سو هیچ ضرورت روحی و درونی برای رفتن به اروپا احساس نمی‌کنم و از سوی دیگر ندای درونیم به‌طور مداوم یادآوری می‌کند که در اینجا کارهای بسیار و فراوان در پیش دارم .

□ خود را به‌صورتی بار آورده‌ام که در تمام روی زمین نمی‌توانم از هیچ موجودی نفرت داشته باشم . از راه انضباطی ممتد و همراه با دعا و نیایش فراوان در مدتی بیش از چهل سال هرگز نسبت به هیچ کس نفرت نداشته‌ام . می‌دانم که این ادعایی بزرگ است با این همه با کمال فروتنی و خضوع چنین ادعایی دارم . اما نسبت به بدی در هر جا که وجود داشته باشد نفرت بسیار دارم . من از سیستم حکومتی که مردم انگلستان در هند به‌وجود آورده‌اند نفرت دارم . از بهره‌کشی و استثمار بیرحمانه هند نفرت دارم . همچنان که با تمام وجودم از سیستم زشت و ناپسند نجس شمردن گروهی از مردم که میلیونها هندو مسؤل آن هستند نفرت دارم . اما از انگلیسیانی که بر ما مسلط هستند نفرتی ندارم همچنان که از هندوانی که دیگران را نجس می‌شمارند، نفرتی ندارم . من می‌گویم که فکر نادرست آنها را از راههای محبت‌آمیزی که در برابرم گشاده است اصلاح کنم .

□ چند روز پیش گوساله‌یی که آسیب دیده و مجروح شده بود در «اشرام»

سرگذشت من

به حال جان‌کندن افتاد. تمام معالجات و پرستاریهای مقدور برایش انجام گرفت. جراحی که برای کمک دعوت شده بود اعلام داشت که نه کمکی می‌توان کرد و نه امیدی به زنده ماندن گوساله هست. رنج و درد حیوان به اندازه‌ای زیاد بود که نمی‌توانست بدون تشدید درد به یک پهلو بخوابد. موضوع کشتن حیوان برای پایان دادن به درد درمان ناپذیرش، در برابر تمام اعضای اشرام مطرح گشت. هنگام مباحثه یکی از همسایگان با ارزشم با فکر کشتن گوساله حتی برای پایان دادن به رنجش به شدت مخالفت کرد. زمینه اصلی مخالفتش این بود که چون شخص نمی‌تواند زندگی بیافریند حق ندارد آن را از هیچ موجودی بگیرد. به نظر من این استدلال در آن مورد بجا و درست نبود زیرا اگر گرفتن جان گوساله بخاطر منفعت و سود شخصی ما می‌بود این استدلال مورد پیدا می‌کرد. سرانجام با کمال فروتنی و خشوع اما با اعتقادی استوار دکتری را خواستم که لطفاً با تزریق یک آمپول سم، گوساله را از رنج آزاد سازد. همه چیز در مدتی کمتر از دو دقیقه پایان یافت.

می‌دانم که افکار عمومی مخصوصاً در احمدآباد^۱ این عمل مرا تأیید نمی‌کند و در آن جز همیشه چیزی نمی‌بیند. اما عقیده دارم که هر فرد باید بدون توجه به افکار عمومی وظیفه وجدانی خود را که درست می‌داند، انجام دهد. من همواره بر این عقیده بوده‌ام که شخص باید به آن صورت که به نظرش درست می‌آید به اقدام پردازد. هر چند هم که اقدامش در نظر دیگران نادرست باشد. به این جهت این که شاعر می‌گوید: «گذرگاه محبت مانند آزمایش عبور از میان آتش است و اشخاص نامطمئن از آن می‌گریزند». در واقع گذرگاه «اهیمسا» هم گذرگاه محبت است و اغلب شخص ناگزیر می‌شود که به تنهایی از آن بگذرد. اکنون می‌توان پرسید که آیا آنچه را در مورد گوساله کرده‌ام در مورد موجودات انسانی هم قابل انطباق می‌دانم؟ پاسخ من اینست که «بلی». این

^۱ احمدآباد مرکز ایالت گجرات است و «اشرام» کائندی در کنار این شهر بود.

همه مردم برآدرند

قانون در هر دو مورد معتبر است . قانون « آنچه در مورد يك نفر به کار می رود باید برای همه به کار رود » استثناء بر نمی دارد . در غیر این صورت کشتن گوساله هم نمی تواند درست بوده باشد . با این همه ما عملاً برای کوتاه کردن رنج و درد عزیزانمان به کشتن آنها نمی پردازیم زیرا همواره وسایلی برای کمک به آنها در اختیار داریم و بعلاوه خود آنها هم امکان دارند که درباره وضع خویش بیندیشند و تصمیم بگیرند . اما فرض کنیم موردی پیش آید که دوستی سخت بیمار و دردمند باشد و نتوانم هیچ کمکی به او بدهم و معالجه و شفای او هم مطلقاً مقدور نباشد و بیمار در حال بیهوشی و عدم تشخیص به حال جان کندن افتاده باشد در چنین صورتی من پایان دادن به رنج او را به وسیله مرگ همیشه نمی شمارم .

درست به همان گونه که يك جراح موقعی که با کارد خود به جراحی بیماری پردازد مرتکب « هیمسا » نمی شود بلکه عمل او اهیمنسای کامل است ، برای شخص هم ممکن است موقعیتهای خاصی پیش آید که لازم بشمارد قدمی دیگر هم به جلو بردارد و به وسیله گرفتن جان شخصی به رنج عظیمی که در چنگ آن است ، پایان دهد . ممکن است گفته شود که اگر جراح به عمل جراحی می پردازد برای نجات زندگی بیمار است در صورتی که ما با اقدام خود عملی درست خلاف آن ، انجام می دهیم و جانی را می گیریم . اگر موضوع عمیق تر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد ، ملاحظه می شود که در هر دو مورد هدف یکسان است و منظور نهایی پایانی دادن به درد و رنجی است که از درون بر روح فشار می آورد . منتهی در يك مورد این اقدام به صورت بریدن و جدا ساختن قسمت بیمار و دردمند از بدن ، انجام می شود و در مورد دیگر به صورت جدا ساختن بدنی که وسیله و ابزار رنج و درد روح است از خود روح عمل می گردد . در هر دو مورد رها ساختن روح از درد و رنج هدف می باشد . زیرا بدنی که در آن زندگی نباشد نمی تواند احساس شادی یا رنجی داشته باشد . موارد دیگری را می توان در نظر آورد که نکشتن ، مفهوم هیمسا را پیدا خواهد کرد در حالی که کشتن کاملاً

سرگذشت من

معادل اهیمنسا خواهد بود. برای مثال فرض کنیم دخترم که در حال عادی بر آوردن آرزوهایش برایم جای گفتگو ندارد، مورد تهدید و تجاوز قرار گیرد و من هم هیچ وسیله‌ی برای نجاتش نداشته باشم. در چنین صورتی عالیت‌ترین شکل اهیمنسا برای من آن خواهد بود که به زندگی او پایان دهم و خود را به خشم و غضب متجاوزان هرزه بی‌عاطفه تسلیم سازم.

اشکال کار برای بسیاری از دوستان ما که از «اهیمنسا» هواداری می‌کنند آن است که از «اهیمنسا» برای خود بتی کور ساخته‌اند و بدین‌گونه بزرگترین مانع را در راه گسترش «اهیمنسا» در میان خودمان به وجود آورده‌اند.

نظر عادی - و به گمان من اشتباه - در مورد «اهیمنسا» وجدان ما را آلوده ساخته بطوری که مقادیر زیادی کارهای دیگر و صورتهای ناپسندتر «اهیمنسا» مانند کلمات خشن، قضاوت‌های تند و سخت، بدخواهی، خشم، کینه‌ورزی، شهوت و بیرحمی را احساس نمی‌کنیم. همین وضع موجب شده که ما فراموش می‌کنیم که در تیره‌روزی رنجبار و مداوم مردم و حیوانات، در گرسنگی و استثماری که بخاطر حرصهای خودخواهانه بر آنها تحمیل می‌شود، در تحقیر بی‌قیدانه و فشاری که برضعیفان داده می‌شود و در کشتن عزت نفس آنها که هر روز در اطراف خود شاهد آن هستیم بیش از بی‌جان ساختن خیرخواهانه موجودی دردمند «اهیمنسا» و خشونت وجود دارد. آیا کسی هست که لحظه‌ی تردید کند که خیلی بهتر و انسانی‌تر خواهد بود اگر کسانی را که در کوچه‌های کیف و آلوده امرتیسر^۵ برای شکنجه دادن ناگزیر می‌سازند که همچون کرم با شکم بر روی زمین بخزند یک باره بکشند و از این رنج آزاد سازند؟ اگر کسی در پاسخ بگوید که این اشخاص خود را به شکلی دیگر احساس می‌کنند و بر شکم خزیدن برای آنها از مردن بدتر نیست بدون کوچکترین تزلزلی خواهم گفت که چنین شخصی حتی

^۵ امرتیسر شهری است در پنجاب هند که مرکز سیک‌هاست و در دوران لهضت ملی در آنجا حوادث مهمی روی داد و افسران انگلیسی مردم را برای شکنجه دادن مجبور می‌ساختند با سینه روی زمین بخزند. -م.

همه مردم برادرند

از اصول ابتدایی «اهیمسا» هم چیزی نمی‌داند. در زندگی انسان مواردی پیش می‌آید که وظیفه‌اش ایجاب می‌کند برای مقابله با آنها جان خود را نثار سازد. عدم قبول این واقعیت اساسی که با حیثیت انسانی بستگی پیدا می‌کند نشانه بی‌اطلاعی از اصول «اهیمسا» خواهد بود. مثلاً یک هوادار واقعی راستی و حقیقت به‌دعا از خدا خواهد خواست که او را مرگ دهد تا از آلودگی به یک زندگی توأم با دروغ نجات یابد. به‌همین قرار یک پیرو واقعی اهیمسا در برابر دشمن خود زانو می‌زند و متضرعانه تقاضا می‌کند که او را بکشد اما مورد توهینش قرار ندهد یا او را به‌کاری که با شایستگی و حیثیت یک فرد انسان سازش ندارد وادار نسازد.

همچنان که شاعر گفته است: «راه خداوند برای قهرمانان دلیر است نه برای بزدلان ترسو».

همین عدم فهم اساسی درباره طبیعت و نتایج «اهیمسا» و همین ابهام درباره نسبت ارزشهاست که موجب گمراه شدن مامی شود و نکشتن را با «اهیمسا» اشتباه می‌کنیم و مقادیر بسیار زیاد خبرهای ناگوار را که در واقع «اهیمسا» است و در کشور به نام «اهیمسا» جریان دارد، درک نمی‌کنیم.

□ در نظر من حقیقت و راستی بی‌نهایت عزیزتر از لقب «مهاتما» است که برایم باری سنگین می‌باشد. چون خودم به‌ضعفها و ناچیز بودنم توجه دارم تاکنون از فشار ناگوار مهاتما بودن محفوظ مانده‌ام.

با کمال تأسف توجه دارم که میل ادامه زندگی جسمی و بدنی من ضرورتاً موجب «اهیمسای» دائمی می‌شود و به‌همین جهت است که هر روز بیش از پیش به بدن مادی خود بی‌اعتنا می‌شوم. مثلاً می‌دانم که وقتی نفس می‌کشم مقداری زیاد از میکربهای نامرئی را که در هوا وجود دارند می‌بلعم و نابود می‌سازم اما تنفس خود را متوقف نمی‌کنم. خوردن سبزیها نیز به‌همین قرار «اهیمسا» است اما نمی‌توانم از آن دست بکشم. همچنین وقتی داروهای ضد عفونی و حشره کش

سرگذشت من

مانند نفت و امشی به کار می‌برم مقداری هیمسا مرتکب می‌شوم اما نمی‌توانم از مصرف آنها به منظور خلاص ساختن خود از آسیب پشه و حشرات مانند آن صرف‌نظر کنم. مارهایی را که به «اشرام» می‌آیند، وقتی نتوان گرفت و به صورت بی‌خطر درآورد، می‌کشیم. حتی به کار بردن چوب و چماق را برای دوراندن گاوهای نر از «اشرام»، مجاز ساختم. بدین قرار مقدار «هیمسا» که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به آن می‌پردازم نامحدود است. اکنون درمقابل مسأله‌ی مقابله با میمون‌ها قرار گرفته‌ام. بدیهی است بهیچ وجه شتابی ندارم که درباره‌ی آنها تصمیم قاطع و شدید بگیرم و به کشتن آنها پردازم. در واقع اطمینان ندارم که بتوانم عاقبت فکر خود را برای کشتن آنها قانع و راحت سازم. اما نمی‌توانم قول بدهم که میمون‌ها راه‌گز و حتی اگر تمام محصولات «اشرام» را نابود سازند، نخواهم کشت. اگر در نتیجه‌ی این اعترافم، دوستانم اعتماد خودشان را نسبت به من از دست بدهند موجب تأسفم خواهد بود. اما هیچ چیز نمی‌تواند مرا وادار سازد که نقایص و ناتوانیهای خود را در عمل کردن به «هیمسا» پنهان سازم. آن به درمورد خود می‌توانم ادعا کنم این است که به‌طور مداوم می‌کوشم به کار بستن آرمانهای بزرگی چون «هیمسا» را هرچه بیشتر درک کنم و بفهمم و آنها را در اندیشه و گفتار و کردار عمل کنم و به‌گمان خود در این منظور توفیق‌هایی هم حاصل می‌کنم. اما خوب می‌دانم که در این راه هنوز مسافت درازی در پیش دارم.

□ من درویشی فقیرم. دارایم در این دنیا شامل شش چرخ ریسندگی، چند کاسه‌ی زندان، یک قوطی شیر بز، شش قطعه پارچه و حوله‌ی دستباف به اضافه‌ی شهرتی است که نمی‌تواند ارزش زیادی داشته باشد.

□ وقتی خود را در کشاکش سیاست غرقه یافتم از خود پرسیدم چگونه ممکن است از آلوده شدن به اعمال خلاف اخلاق و دور از حقیقت و آن چه پیروزی

بج اظهارات گاندی به مأمور گمرک در مارس، ۱۹۳۱ سپتامبر ۱۹۳۱ م.

همه مردم برادرند

سیاسی نامیده می‌شود، مصون و محفوظ بمانم. نزد خود به این نتیجه قاطع رسیدم که اگر بخوام به خدمت مردمی پردازم که عمرم در میان ایشان سپری شده و خود شاهد دشواریهای زندگی روزانه ایشان بوده‌ام، باید از ثروت و دارایی و هرگونه تملکی دست بشویم.

در واقع نمی‌توانم بگویم که وقتی این اعتقاد در من پیدا شد بلافاصله از همه چیز دست کشیدم و از دارایی خود صرف‌نظر کردم. باید اعتراف کنم که در آغاز امر پیشرفتم در این راه کند بود. اکنون که خاطره آن روزهای مبارزه را در نظر می‌آورم به یاد می‌آید که آغاز کار برایم دشوار و دردناک‌گیر بود اما هرچه زمان می‌گذشت می‌دیدم که باید خیلی چیزهای دیگر را هم که مال خود می‌شمردم دور بیندازم. اما زمانی رسید که دست شستن از اموالم برایم شادمانی و مسرتی واقعی به وجود می‌آورد.

از آن پس همه چیز را یکی پس از دیگری و به صورتی روزافزون و با تصاعد هندسی، دور افکندم. اکنون که آزمایشهای خود را نقل می‌کنم می‌توانم بگویم که با دست کشیدن از اموالم باری سنگین از دوش‌هایم برداشته شد و احساس کردم که می‌توانم آسوده‌تر راه بروم و کار کنم و با آسایش و شادمانی خیلی بیشتر به خدمت هموعانم پردازم. از آن پس مالک بودن و داشتن هر چیزی برایم صورت باری سنگین را داشته است که موجب درد سرم می‌شده است.

وقتی به جستجوی علت این شادمانی پرداختم، دریافتم که اگر چیزی را به عنوان مال شخصی خود نگاه می‌داشتم ناچار می‌شدم برای حفظ آن در برابر تمامی دنیا به دفاع پردازم. می‌دیدم اشخاص بسیاری هستند که چیزی ندارند در حالی که به چیزهایی نیازمندند. اگر مالی یا چیزی می‌داشتم و گیرسۀ محتاجی مرا در گوشه‌ی تنها می‌یافت و بمن حمله می‌برد که نه فقط مال و چیز مرا تقسیم کند بلکه همه آن را از من بستاند ناگزیر می‌شدم از پلیس کمک بگیرم. با خود می‌گفتم اگر چنین اتفاقی بیفتد و مورد چنین حمله‌ی واقع شوم مسلماً بخاطر افکار بدخواهانه و خبیث آنها نخواهد بود بلکه از آن جهت است که آنها به مال و چیز

سرگذشت من

من بیش از خود من نیاز دارند .

و باز باخود می‌گفتم : در نظر من داشتن و تملك گناه است . من فقط وقتی می‌توانم به تملك چیزهایی پردازم که مطمئن باشم هر کس دیگر هم که بخواهد می‌تواند چنین چیزهایی داشته باشد اما به طوری که همه می‌دانیم چنین وضعی غیرممکن است . از این رو تنها چیزی که همه می‌توانند مالک آن شوند و داشته باشند عدم تملك و نداشتن یا به عبارت دیگر صرف نظر کردن ارادی از داشتن است ... به این جهت وقتی این اعتقاد مطلق در من استوار گشت میل همیشگی من می‌بایست آن باشد که بدنم نیز باید به اراده خداوند تسلیم شود و تا وقتی که در اختیار خودم است نباید در راه تفریحات بیهوده یا برای خوشگذرانی و لذات نفسانی مورد استفاده واقع شود بلکه باید در راه خدمت ، به کار رود و در تمام ساعات بیداری به کار و خدمت مشغول باشد . و اگر این مطلب در مورد جسم و بدنم درست است طبعاً در مورد لباسها و سایر اموال و چیزهایی که به کار ببریم خیلی بیشتر صدق می‌کند. بدین قرار به بیان فقردا و طلبانه و ارادی پرداختم. بدیهی است رسیدن به کمال مطلق در این راه غیرممکن است اما به خدا کثری که برای انسان مقدور است می‌توان رسید و آنان که به این مرحله از آرمان و ایده آل رسیده‌اند گواهی می‌دهند که وقتی شما از داشتن هر چه دارید دست می‌کشید و صرف نظر می‌کنید، آن وقت است که واقعاً مالک تمام گنجینه‌های عالم می‌شوید.

□ از زمان جوانی خود آموختم که کتابهای مقدس مذهبی را همواره بر اساس تعلیمات اخلاقیشان ارزشیابی کنم. برای من معجزات جالب نبود و ارزشی نداشت. گفته می‌شد که مسیح معجزاتی انجام داده است . حتی اگر این معجزات را به همان صورت که گفته می‌شد باور می‌کردم نمی‌توانست برایم ارزش تعلیماتی داشته باشد که با اصول جهانی اخلاق موافق باشد. کلمات مریان و پیشوایان مذهبی نیرویی زنده و مؤثر در من برمی‌انگیزند که همان کلمات از دهان مردم عادی این نیرو را به وجود نمی‌آورند و گمان می‌کنم برای میلیون‌ها پیروان مذاهب نیز

همه مردم برادرند

چنین است .

در نظر من مسیح هم یکی از مریبان و معلمان بزرگ جهان است . مسلماً او در نظر هواداران صادقی که در نسل خود داشت «تنها پسر خدا» بوده است . اما لازم نیست که من نیز چنین عقیده‌ای داشته باشم . با این همه وجود او در من هم اثری کمتر از آنها نداشته است ، زیرا من او را یکی از پسران خدا می‌شمارم . مسیح در روزگار خود نزدیک‌ترین اشخاص به خدا بوده است .

مسیح کفاره گناهان کسانی را که تعلیمات او را می‌پذیرفتند به عهده خود می‌گرفت و می‌کوشید برای آنها سرمشقی خطاناپذیر باشد . اما این سرمشق برای کسانی که هرگز نمی‌خواستند خود را به درد سر بیندازند و زندگی خویش را تغییر دهند هیچ‌گونه ارزشی نداشت . همچنان که طلای خالص از طلای ناخالص حاصل می‌شود یک فرد اصلاح شده نیز از شخصی ساخته می‌شود که باید دلیلی برای اصلاح شدن داشته باشد .

من به صریح‌ترین صورتی به گناهان خود اعتراف می‌کنم و به گمان خود به سوی خدا در حرکت هستم و در این حرکت برایم کافی است که گرمای آفتاب حضورش را احساس کنم .

می‌دانم که ریاضت‌هایم ، روزن‌هایم ، ادعیه و نمازهایم اگر بخواهم که برای اصلاح خود فقط بر آنها متکی شوم ، هیچ ارزش ندارند . اما از جهتی برایم ارزشی فوق‌العاده دارند چون امیدوارم مظهر اشتیاق و تمنای شدیدم برای پناه بردن به دامان خالقم باشند .

□ یکی از دوستان انگلیسی در مدت سی سال گذشته ، کوشیده است مرا معتقد سازد که در مذهب هندو جز کفر و ملعنت چیزی وجود ندارد و من باید مذهب مسیحی را بپذیرم . هنگامی که در زندان بودم از منابع مختلف دست کم سه نسخه از «زندگی خواهر مقدس ترز»* برایم فرستاده شد به این امید که من

* از کتابهای تبلیغاتی مسیحیان .-م.

سرگذشت من

از زندگی اوسر مشق بگیرم و عیسی مسیح را به عنوان تنها پسر خدا و نجاتبخش بپذیرم. من این کتاب را با اشتیاق خواندم اما نتوانستم حتی گواهیهای «ترز مقدس» را بپذیرم. باید بگویم که من ذهن و اندیشه‌ی گشاده دارم البته تا آنجا که بتوان گفت در این مرحله از زندگی و در این عمر می‌توان درباره‌ی این مسأله، ذهن و اندیشه‌ی گشاده داشت.

به هر حال من مدعی هستم که ذهنی گشاده دارم به این مفهوم که اگر برای من هم حوادثی از آن‌گونه که برای «شائول» پیش آمد و او را به «پولس» مبدل ساخت روی دهد، بدون تردید من نیز آن اعتقادات را خواهم پذیرفت. اما امروز من بر ضد مذهب مسیح به آن صورتی که مرسوم هست عصیان کرده‌ام زیرا معتقدم که آن چه هست پیام واقعی عیسی مسیح را نابود و دگرگون ساخته است. مسیح يك آسیایی بود که پیامش را با وسایل گوناگون بیان می‌داشت اما از وقتی که امپراتور روم به‌واداری و پشتیبانی از تعلیمات مسیح پرداخت این مذهب صورت يك اعتقاد امپریالیستی را به‌خود گرفت و هنوز هم به همین صورت باقی مانده است.

بدیهی است که استثنای بسیار نجیبانه هم در جهان مسیحیت وجود دارد اما جریان و تمایلات کلی آن به همان صورتی است که متذکر شدم.

□ من فکر و ذهنی محدود دارم. کتاب‌ها و نوشته‌های زیاد نخوانده‌ام. نواحی زیادی از جهان را ندیده‌ام. من خود را بر روی بعضی موضوعها و مسائل زندگی منمرکز ساخته‌ام و درمورای آنها به چیز دیگری علاقه ندارم.

□ خیال می‌کنم که هنر زندگی کردن و مردن همراه با عدم‌خشونت رامی‌دانم. اما باید این هنر خود را از راه اقدام، کاملاً نمایش دهم.

□ چیزی به نام «گانندی ایسم» وجود ندارد و به هیچ وجه میل ندارم که فرقه

۷۹

□ شما تورو* را برای من معلمی می‌شمارید که با مطالعاتش در کتاب «وظیفه نافرمانی مدنی» آنچه را من در افریقای جنوبی انجام می‌دادم به شکلی علمی بیان کرده است. بریتانیای کبیر راسکین را به من داد که کتاب «تا این آخرین» او يك شبه مرا از صورت يك وکیل دعاوی و حقوقدان شهرنشین به يك روستانشین دور از «دوربان» مبدل ساخت که در دهکده‌ی شش کیلومتر دورتر از نزدیکترین ایستگاه راه آهن سکونت گزید. روسیه هم «تولستوی» را به من داد و او معلمی بود که بنیانی استوار و منطقی برای عدم‌خشونت من به وجود آورد. تولستوی

* فیلسوف امریکایی که طرفدار محبت و دوستی و فداکاری بود. م.

۸۱

همه مردم برادرند

خاصی را به عنوان پیروان خویش به جا بگذارم . هرگز ادعا ندارم که هیچ اصل یا نظریه تازه‌یی را عرضه کرده باشم . من در کمال سادگی کوشیده‌ام که با راه و روش خاص خود حقایق ابدی را با زندگی و مسائل روزانه آن انطباق دهم. از این دو موضوع به جا گذاشتن دستورها و مقرراتی نظیر قوانین منو* نمی‌تواند برایم مطرح باشد. اصولاً نمی‌توان مرا با آن قانون‌گذار بزرگ مقایسه کرد. عقایدی که برای خود پیدا کرده‌ام و نتایجی که به دست آورده‌ام هیچ کدام قطعی و نهایی نیست و ممکن است فردا آنها را تغییر دهم . من هیچ چیز تازه ندارم که به دنیا تعلیم دهم . حقیقت و عدم خشونت به اندازه کوه‌ها کهنه و قدیمی هستند . تمام

همه مردم برادرند

نهضت مرا در آفریقای جنوبی در هنگامی که هنوز دوران کودکی خود را می‌گذراندم، تقدیس و تأیید کرد . در حالی که من هنوز هم از امکانات شگفت‌انگیزی که آن نهضت فراهم می‌ساخت درس می‌آموزم . تولستوی بود که در نامه‌یی که به من نوشت پیشگویی کرد که من رهبری نهضتی را عهده‌دار خواهم شد که مقدر است پیامی راهگشا برای مردم محروم و زجر کشیده روی زمین همراه آورد . بدین قرار می‌بینید که من به هیچ وجه با روح خصومت و دشمنی نسبت به بریتانیا و غرب به وظایف کنونی خود نپرداختم . پس از آشنا شدن و همراه گشتن با پیام «تا این آخرین» طبعاً نمی‌توانستم مرتکب این گناه شوم که فاشیسم و نازیسم را تأیید کنم زیرا آنها بنیان کارشان بر نابود ساختن فرد و آزادیهای فردی است .

□ من در این زندگی هیچ‌گونه راز پنهانی ندارم . من ضعفهایی در زندگی شخصی داشته‌ام . اگر تمایلات جنسی شدیدی داشتم این شهامت را نیز داشته‌ام که آن را اعتراف کنم . وقتی که بیزاری از ارتباطات جنسی حتی در ارتباط با همسر خودم در من پیدا شد و رشد یافت و خود را به اندازه کافی آزمایش کردم در سال ۱۹۰۶ با خود درباره **براهماچاریا** عهد بستم و این عهد از آن جهت بود که خود را بهتر برای خدمت به وطنم وقف سازم . از آن روز زندگی گشاده من آغاز گشت ... و از آن روز که من عهد **براهماچاریا** را آغاز کردم ، آزادی ما هم آغاز شد . همسر منی آزاد شد ، آزاد از نفوذ و قدرت آقا و اربابش ، و من هم آزاد از بندگی و اسارت تمنیات و شهواتی که اومی بایست ارضاء کند . هیچ زن دیگری در نظرم جذبه و کشش زن خودم را نداشت . من برای زنم شوهری بسیار وفادار و درستکار بودم و به عهدی هم که در برابر مادرم به گردن گرفته بودم وفادارتر از آن بودم که جز به همسر خودم به هیچ زن دیگری توجه پیدا کنم . اما با وضعی که **براهماچاریا** برایم پیش آورد نظرم به زن بکلی دگرگون گشت . از آن زمان زن در نظرم مادر بشر شده است ... **براهماچاریا** من به هیچ وجه با اعتقادات مذهبی که در این مورد وجود داشت مربوط نمی‌شد . وقتی که ضرورت

سرگذشت من

پیش آمد من خود مقرراتی برای خویش وضع کردم . اما هرگز عقیده نداشتم که برای رعایت کامل **براهماچاریا** باید از هرگونه ارتباط و تماس با زن اجتناب ورزید . آن نوع خویشنداری که مستلزم اجتناب از هرگونه تماس با جنس مخالف حتی ملاقاتها و تماسهای معصوم و بیفرضانه باشد، نوعی اجبار نادانسته و تحمیلی است که ارزش حیاتی ندارد یا بسیار کم ارزش است . بدین قرار هرگز از تماسهای عادی و طبیعی با زنان برای انجام خدمات اجتناب نداشتم و همواره اعتمادی که بسیاری خواهران اروپایی و هندی و افریقای جنوبی به من مبذول داشته‌اند موجب شادمانی و مسرتم شده است . موقعی که در افریقای جنوبی از خواهران هندی دعوت کردم که به نهضت مقاومت مدنی ملحق شوند، من خود را یکی از آنان می‌شمردم . در آن موقع بود که فهمیدم مخصوصاً من با روشی که برای خود اتخاذ کرده‌ام می‌توانم خدمات مهمی برای جامعه زنان انجام دهم . برای آن که این داستان خود را کوتاه کنم باید بگویم که پس از بازگشت به هند هم هرگز از زنان هندی جدا نبوده‌ام . راه یافتن آسان به قلب آنها برایم کشفی مسرت‌انگیز بود . خواهران مسلمانم در هند هرگز در برابر من حجاب و پرده نداشته‌اند و حتی در افریقای جنوبی نیز چنین بودند . وقتی که در «اشرام» می‌خواهم زنان هم در اطرافم می‌خواهند زیرا وقتی با من هستند خود را از هر لحاظ مصون و محفوظ می‌دانند .

ضمناً باید به خاطر آورد که در «اشرام سیگائون» زندگی خصوصی و جدا از دیگران وجود ندارد .

آن قدر شهامت دارم که بگویم حتی در این مرحله از عمر خود هم می‌توانستم چند زن داشته باشم . اما با عهدی که با خود بسته‌ام دیگر هیچ نوع تمایل جنسی ندارم . من به عشق آزاد چه پنهانی و چه علنی ، اعتقاد ندارم . عشق آزاد علنی را عشق سگان می‌شمارم و عشق آزاد پنهانی از آن نیز بدتر است ، زیرا با جبن و ترس هم همراه است .

همه مردم برادرند

□ یکی از روزنامه نویسان خطاب به من نوشته است «شما نتوانسته‌اید حتی پسران را با خود همراه سازید. پس آیا بهتر نیست که ابتدا با به وجود آوردن نظم و ترتیبی در خانه خودتان برای خویش رضایتی فراهم سازید؟» ممکن است این نوشته سرزنش و اهانتی نسبت به من شمرده شود. اما من خود آن را چنین نمی‌پندارم. زیرا این سؤال پیش از آن که به نظر دیگران برسد برای خودم مطرح شده است. من به تناسخ و زندگی قبلی و تجدید تولد اعتقاد دارم. و از این جهت عقیده دارم که تمام روابط ما با دیگران نتیجه «سامسکار» هایی است که ما از زندگیهای قبلی با خویش داریم. قوانین الهی بسیار پیچیده و مرموز هستند و می‌توانند موضوعی برای تحقیقات و مطالعات بی‌پایان باشند. هیچ کس به عمق واقعی آنها نمی‌رسد.

موضوع پسر در نظر خودم چنین است. به گمان من به وجود آمدن پسر بد برای من نتیجه بدیهای گذشته من در این زندگی یا در زندگیهای پیشین است. نخستین پسرم وقتی متولد شد که من خود عقل و فهم درستی نداشتم. بعلاوه او در حالی رشد می‌یافت که من خود نیز رشد می‌یافتم و خود را به درستی نمی‌شناختم. ادعا دارم که حتی امروز کاملاً خود را نمی‌شناسم. اما مسلم است که اکنون خود را بهتر از آن زمان می‌شناسم. پسرم چندین سال از من دور بود و من در پرورش او دخالتی نداشتم. از این جهت است که او وجودی عاطل و بی‌کاره بار آمده است. او همواره از من شکایت داشته است که او و برادران دیگرش را در آستان چیزی که به نافع و مصلحت عمومی می‌شمارم، قربانی کرده‌ام. پسران دیگر هم کمابیش و اغلب با تردید بسیار چنین اتهاماتی را بر من وارد می‌سازند و در عین حال کریمانه مرا می‌بخشند.

پسر ارشدم قربانی مستقیم آزمایشها و تغییرات زندگیم بوده است و از این رو نمی‌تواند آنچه را خطاها و اشتباهات من می‌شمارد از یاد ببرد. در چنین احوالی معتقدم که من خود علت گمراه شدن پسرم هستم و به این جهت آموخته‌ام که این وضع ناگوار را با بردباری تحمل کنم. در عین حال کاملاً درست نیست

سرگذشت من

که بگویم من موجب گمراهی او شده‌ام . زیرا دائماً از خداوند خواسته‌ام او را متوجه سازد که به راه خطا می‌رود و همچنین اگر در خدمت به او قصوری کرده‌ام بر من ببخشاید .

اعتقاد راسخ من اینست که انسان طبعاً روبه کمال و بهبودی رود و امیدوارم که روزی او هم از خواب جهل و غفلت بیدار شود . بدین قرار او هم یکی از زمینه‌های آزمایشی من در مورد عدم خشونت است . برایم اهمیتی ندارد که بدانم آیا در این مورد موفقیتی خواهم داشت و چه وقت خواهد بود . همین رضایت برایم کافی خواهد بود در کوششهای خود برای انجام آنچه وظیفه خود می‌دانم کوتاهی و فروگذار نکرده باشم .

□ در بریده روزنامه‌یی که یکی از روزنامه‌نویسان برایم فرستاده بود خبری خواندم که در دهکده‌یی معبدی ساخته‌اند و در آن مجسمه‌یی از مرا گذارده‌اند و ستایش می‌کنند . من این عمل را یکی از ناپسندترین صوریت پرستی می‌شمارم . کسی که این معبد را بنا کرده ثروت خود را به هدر داده و آن را در راه نامناسبی به کار برده است و روستاییانی که به آن معبد کشیده شده‌اند گمراه گشته‌اند و خود من هم مورد توهین قرار گرفته‌ام . زیرا سراسر زندگی من در آن معبد به صورت کاریکاتور و مسخره منعکس شده است .

معنی و مفهومی که من برای ستایش بیان کرده‌ام بکلی دگرگون شده است . ستایش «چرخه»^۱ در آن است که آن را برای زندگی یا به عنوان مظهري برای رسیدن به «سواراج» به کار برند . نقل طوطی وار جمله‌های «گیتا»^۲ ، ستایش این کتاب مقدس نخواهد بود بلکه ستایش واقعی در آن است که تعلیمات آن دنبال شود .

يك فرد هم فقط وقتی واقعاً مورد ستایش قرار می‌گیرد که جنبه‌های مثبت

^۱ چرخ فخری که نمادی برای مردم هند توصیه می‌کرد . م .

^۲ از کتابهای مقدس هندو . م .

همه مردم برادرند

زندگیش موردسرمشق واقع شده و دنبال گردد. مذهب هندو از زمانی که به سطح ستایش تصویرها فرو افتاد و شکل بت پرستی پیدا کرد صورتی منحط به خود گرفت. هیچ کس را پیش از مرگش نمی توان گفت خوب است. پس از مرگ نیز فقط وقتی خوب خواهد بود که مردم معتقد باشند صفات و خصالی که به او نسبت داده می شود در او بوده است.

در واقع تنها خداوند از قلب اشخاص خبر دارد و به این جهت مطمئن ترین راه آن است که هیچ شخصی چه زنده و چه مرده مورد ستایش واقع نشود و فقط کمال الهی که همان «حقیقت» است ستایش شود. بدین قرار مسلماً این سؤال پیش می آید که آیا نگاهداشتن عکس اشخاص و احترام گذاشتن به آن نیز نوعی بت پرستی نیست؟ و درست است؟ من نظرم را در این مورد بارها در نوشته هایم بیان کرده ام.

من این رسم را مجاز شمرده ام زیرا یک رسم معصوم و بی خطر است هر چند که گران تمام می شود. اما اگر این موافقت من بطور مستقیم یا غیر مستقیم موجب تشویق ستایش بی جا باشد و صورت نوعی بت پرستی را پیدا کند بکلی نادرست و زیان بار خواهد بود.

برایم موجب مسرت تسکین دهنده ای خواهد بود اگر صاحب آن معبد مجسمه مرا از آنجا بردارد و ساختمان معبد را به کانونی برای ریسندگی اختصاص دهد تا فقیران در آنجا با ریسندگی برای خود مزدی بگیرند و دیگران هم به نشان فداکاری در آنجا کار کنند و همه از منسوجات دست باف «خادار»^۱ جامه بپوشند. چنین اقدامی عمل کردن به تعلیمات «گیتا» و ستایش واقعی آن و هم چنین احترام گذاشتن و ستایش من خواهد بود.

□ نقصها و ضعفهای من نیز مانند استعدادها و نیروهای مثبتم عطیه خداوند است و من هر دو را در قدوم الهی قرار می دهم.

۱ پارچه های دستباف هندی. م.

سرگذشت من

چرا می بایست او مرا که ابزاری ناکامل هستم برای آزمایشی به این عظمت برگزیده باشد ؟

فکر می کنم که او عمداً چنین کرده است . او می خواست که به میلیونها تیره روز جاهل و بی زبان کمک داده باشد . اگر مردی کامل را برای راهنمایی ایشان برمی انگیزخت چه بسا موجب ناامیدی و حرمانشان می شد . اما وقتی آنها دیدند که شخصی با همان ضعفهای خود ایشان به سوی «اهیمسا» پیش می رود آنها هم به توانایی خود اطمینان یافتند . چه بسا اگر مردی کامل و بی نقص برای رهبری ما می آمد او را نمی پذیرفتیم و در غاری محبوس می ساختیم . شاید کسی که پس از من بیاید از من کامل تر باشد و بتواند پیام او را بهتر دریابد .

□ وقتی که برای نخستین بار شنیدم که يك بمب اتمی ، هیروشیما را نابود ساخته است حتی یکی از عضلاتم هم تکان نخورد . برعکس با خود گفتم «اکنون اگر دنیا عدم خشونت را نپذیرد جامعه بشری به نوعی خودکشی خواهد پرداخت.»

□ من در پی آن نیستم که دنیا را برای بسیاری اعمال ناروا که در آن روی می دهد مورد قضاوت قرار دهم . از آنجا که من خود موجودی ناکامل هستم که محتاج ترحم و تحمل می باشم ، کمبودها و عیوب دنیا را تحمل می کنم تا وقتی که فرصت و امکانی پیدا کنم یا به وجود آورم که به شکلی ثمربخش از آن کناره گیرم و اعراض کنم .

□ وقتی که قادر نباشم هیچ گونه کار بدی انجام دهم و موقعی که هیچ چیز خشن و تکبرآمیز حتی برای لحظه یی هم در دنیای اندیشه ام راه نیابد آن وقت ، و نه پیش از آن ، عدم خشونت من قلوب تمام مردم جهان را به تکان خواهد

همه مردم برادرند

آورد .

□ اگر شخص خود را کاملاً در وجود الهی غرقه ساخته باشد باید خوبی و بدی و پیروزی یا شکست همه را از او بداند و به آنها اهمیتی ندهد . احساس می‌کنم که من هنوز به چنین مقامی نرسیده‌ام و از این رو تلاش‌هایم هنوز کامل نیست .

□ در زندگی مرحله‌یی فرا می‌رسد که شخص نیازی ندارد اندیشه‌هایش را اعلان کند و طبعاً هیچ نیازی هم نخواهد بود که آنها را با اعمال ظاهری خود نشان دهد .

در این مرحله، اندیشه به خودی خود عمل می‌کند و به صورت قدرت در می‌آید .

در این صورت می‌توان گفت که حتی عدم اقدام هم خود نوعی اقدام و عمل است ... تلاش‌های من در این جهت می‌باشد .

□ دلم می‌خواهد برای سؤالی که از طرف بیش از یک چهارم مردم دنیا برایم مطرح می‌شود پاسخی باشم . از من می‌پرسند: چگونه می‌توانید با خشونت روزافزونی که در میان مردم و احزاب سیاسی شما نمایان است به سوی منظوره‌های سیاسی خویش پیشرفت داشته باشید؟ آیا نتیجه‌ی سی سال مبارزه‌ی عدم خشونت شما برای پایان دادن به حکومت بریتانیا همین است؟ آیا پیام عدم خشونت شما هنوز هم برای جهان ارزش دارد؟ من احساسات و پرسش‌های روزنامه‌نویسان مختلف را که برایم مطرح می‌شود به زبان خویش خلاصه کرده‌ام .

در پاسخ این پرسش‌ها باید به‌ر شکستگی خویش اعتراف کنم . اما این اعتراف نشان شکست و نادرستی عدم خشونت نیست . من قبلاً هم گفته‌ام عدم خشونتی که در سی سال گذشته عمل شده با ناتوانی و ضعف همراه بوده است . اما این که آیا این پاسخ به اندازه‌ی کافی خوب هست یا نه موضوعی است که

سرگذشت من

دیگران باید قضاوت کنند .

بعلاوه باید پذیرم که چنین عدم خشونتی در موقعیتهای نامناسب نمی تواند نقشی داشته باشد . هند هنوز از عدم خشونت توأم با قدرت آزمایشی ندارد . لازم نیست که باز هم به تکرار خود ادامه دهم که عدم خشونت همراه با قدرت نیرومندترین سلاح و نیروی جهان است . لازمه حقیقت آن است که همواره جلوه گر باشد و پنهان نماند . من هم می کوشم با حداکثر توانایم حقیقت را نشان دهم . اما اگر حداکثر توانم هم بسیار ناچیز باشد چه می توانم کرد ؟ به من می گویند در این صورت بهتر نیست که از تصورات شیرین خود دست بردارم ؟ چرا باید از مردم بخواهم که در جستجوی بیهوده و بی حاصلی که در پیش گرفته ام به دنبال من بیایند؟ اینها همه پرسشهای بجایی است که برایم مطرح می شود و پاسخ من به آنها بسیار ساده است . من از هیچ کس نمی خواهم که به دنبال من بیاید . هر کس باید به ندای درونی خویش گوش فرا دهد . اگر کسی گوش شنیدن این ندا را ندارد ناچار باید بهترین کاری که به نظرش می رسد انجام دهد و در هیچ حال نباید گوسفندوار به دنبال دیگران برود و کار دیگران را تقلید کند .

يك سوال دیگر هم برایم مطرح می شود که می گویند : اگر شما یقین دارید که هند به راهی نادرست می رود چرا شما با خطا کاران همراه می شوید ؟ چرا شما به تنهایی به راه منفرد خود نمی روید . اگر راه شما درست است دوستان پیشین و پیروان شما به دنبالتان کشیده خواهند شد ؟

من این پرسش را بسیار درست و بجا می دانم و به هیچ وجه نمی خواهم برای پاسخ به آن به استدلال پردازم . تنها چیزی که می توانم بگویم این است که اعتقاد من مانند همیشه استوار است . احتمال دارد که روش من در عمل اشتباه آمیز باشد . در این موارد غامض و دشوار هر کس بر اساس سوابق تجربیات و آزمایشهای شخصی خویش اقدام می کند . مطلب در این است که هیچ کس نباید ماشین وار به اقدام پردازد . از این رو باید به تمام ناصحان خود بگویم که در مورد

همه مردم برادرند

من باید صبر داشته باشم و حتی در این عقیده با من همراه شوند که برای دنیای دردمند ما جز راه باریک و مستقیم عدم خشونت هیچ آمیدی وجود ندارد . ممکن است میلیونها نفر چون من در مورد اثبات حقیقت در زندگی خود با شکست مواجه شوند اما این شکست شخصی ایشان خواهد بود و هرگز نمی تواند شکست قانون ابدی حقیقت باشد .

□ علی رغم آرزوی من هند تقسیم شده است .^۱ این وضع مرا افسرده و جریحه دار می سازد . اما مخصوصاً جریاناتی که این تقسیم با خود همراه داشت مرا جریحه دار می سازد .

من عهد کرده ام که با این حریق عظیم کنونی را فرو نشانم و یا در این راه بمیرم . من تمام جامعه بشری را مانند هموطنان خود دوست می دارم زیرا خداوند در قلب هر موجود بشری منزل دارد و آرزویم این است که از راه انجام خدمت به جامعه بشری به عالیترین کامیابی زندگی خود نایل شوم . راست است که آن عدم خشونتی که ما عمل می کردیم عدم خشونت ضعیفان ناتوان بود یعنی در واقع اصلاً عدم خشونت نبود .

اما هنوز هم معتقدم که این آن چیزی نبوده است که من به هموطنانم اهداء کردم .

همچنین من سلاح عدم خشونت را از آن جهت به آنها عرضه نداشتم که ضعیف و ناتوان یا غیر مسلح یا بدون پرورش نظامی بودند بلکه از آن جهت که مطالعه من در تاریخ به من آموخته بود که نفرت و خشونت به هر دلیل عالی و نجیبانه ای هم که به کار رود نتایجی از نوع خود به بار می آورد و به جای برقرار ساختن صلح موجب مرگ آن می شود . خوشبختانه سنن پیشوایان و خردمندان و مقدسان باستانی به ما نشان می دهد که اگر هند میراثی دارد که با جهان در میان گذارد همین تعلیم مقدس بخشایش و همین مایملک افتخارانگیز است . من اعتقاد

^۱ منظور تقسیم سرزمین هند به دو کشور هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ می باشد.

سرگذشت من

دارم که در آینده هند این میراث خود را برای مقابله با خطر نابودی که جهان با کشف بمب اتمی برای خود به وجود آورده به کار خواهد برد .

سلاح حقیقت و محبت، شکست ناپذیر است اما در ما که هواداران آن هستیم خطاهایی هست که ما را به کشمکشهایی که نوعی خودکشی است، کشانیده است. از این رو است که من می‌کوشم خویشتن را بهتر و بیشتر بیازمایم .

□ در دوران زندگی خود آزمایشهای سخت و متعددی را گذرانیده‌ام اما شاید اکنون دشوارترین آنها فرارسیده است . من آن را دوست می‌دارم . هرچه این آزمایش شدیدتر می‌شود پیوند مرا با خداوند نزدیکتر می‌سازد و اعتقاد را به لطف فراوان و بی‌پایانش عمیق‌تر می‌کند و تا وقتی که این آزمایش ادامه دارد ، می‌دانم که برایم خیر و خوب خواهد بود .

□ اعتراف می‌کنم که اگر من مردی بدون نقص می‌بودم احتمالاً تیره‌روزی همسایگانم را به آن صورت که اکنون حس می‌کنم ، درک نمی‌کردم . به عنوان يك انسان کامل ، نواقص و نارساییهای آنها را متذکر می‌گشتم و برای ایشان داروهایی تجویز می‌کردم و ایشان را به‌زور مجبور می‌ساختم که حقیقت انکار ناپذیری را که در من وجود می‌داشت، بپذیرند. اما به آن صورت که اکنون هستم انگار همه چیز را در ماورای شیشه‌ای تیره می‌بینم و از این رو با جریانی کند و دردناک در راه معتقدات خود پیش می‌روم و همیشه هم توفیق نمی‌یابم... من به خوبی اطلاع دارم که چقدر رنج و تیره‌روزی در همه‌جا فراوان است در حالی که می‌توانست نباشد . در چنین وضعی اگر رنج میلیونها مردم ستم‌دیده و بی‌زبان هند را مانند خود آنها درک نمی‌کردم و از آن رنج نمی‌بردم مسلماً انسان نمی‌بودم .

□ هرچند هم کسانی حرف مرا نپذیرند و خلاف آن را بگویند و هرچند ممکن است اقدام و اعتماد بسیاری مردم غرب را که در برابرشان سر تعظیم فرود

همه مردم برادرند

می آورم نسبت به خود از دست بدهم ، می خواهم به تمام جهان اعلام کنم که من همواره به ندای درونی خویش گوش می دهم و این ندای درونی را که می خواهید وجدان بنامید و می خواهید تلقینات طبع درونی من بشمارید نمی توانم خاموش سازم و ناشنیده بگیرم . در درونم چیزی هست که مرا وادار می سازد اندوه خویش را به فریاد بگویم . من آن را به درستی شناختم . آن ندای درونی که هرگز مرا فریب نمی دهد اکنون به من می گوید: « باید در برابر تمام جهان ایستادگی کنی هر چند هم که در این ایستادگی تنها بمانی . باید با جرأت در دیدگان جهان بنگری هر چند که جهان با چشمانی خون آلود به تو بنگرد . ترس نداشته باش . به آن چیز کوچک که در قلب توست اعتماد داشته باش که می گوید : دوستان، زن و همه چیز را رها کن اما به آنچه برای خاطر آن زندگی کرده ای و بخاطر آن باید بمیری، وفادار بمان . »

□ تا وقتی در برابر نادریها و تیره روزیها خود را تماشاگری ناتوان احساس کنم ، روح نمی تواند راضی و آرام باشد . اما برای من که موجودی ضعیف، فانی و تیره روز هستم ممکن نیست که تمام مفاسد و نادرستیها را اصلاح کنم یا خود را از تقصیر تمام نادرستیها که می بینم آزاد و مبرا بشمارم . روحی که در من هست مرا از سویی می کشاند و جسمم در جهتی مخالف . رهایی از کشاکش این دو نیرو وجود دارد اما این رهایی هم تنها به صورتیایی کند و دردناک حاصل می شود . نمی توانم با دست کشیدن از اقدام به این رهایی برسم بلکه باید از راه اقدامات معنوی و باروشی بیغرضانه به آن دست یابم . این مبارزه بدین صورت حل می شود که نیروی جسمی تدریجاً و بطور مداوم نابود و تباه شود تا روح بتواند کاملاً آزاد و رها گردد .

□ من به پیام حقیقت که تمام مریبان مذاهب جهان بیان داشته اند اعتقاد دارم . دعای دائمی من آن است که هرگز کوچکترین احساس خشم و رنجشی نسبت

سرگذشت من

به متهم کنندگان و بدخواهان خود نداشته باشم و حتی اگر با گلوله قاتلی از پا در آیم جان خود را در حالی که نام خداوند را بر لب خواهم داشت تسلیم خواهم کرد. راضیم که اگر لبانم در آخرین لحظات کلمه‌ی خشم آلود یا دشنام آمیز نسبت به قاتل متجاوزم بیان کند، نام مرا در ردیف شیادان ثبت کنند.

□ تنها مرگم می‌تواند نشان دهد که آیا عدم خشونت دلیران و نیرومندان را که موعظه می‌کنم در خود دارم یا نه؟
اگر کسی مرا بکشد و من در حالی بمیرم که لبانم قاتلم را دعا کنند و من یاد خداوند را با خود داشته باشم و وجود او را در معبد قلب خود احساس کنم، تنها در آن صورت می‌توان گفت که من عدم خشونت دلیران را دارا بوده‌ام.

□ نمی‌خواهم در حالی بمیرم... که قدرت مشاعرم را از دست داده باشم و مردی ناتوان و از پا افتاده باشم. ممکن است که گلوله قاتلی به حیات من پایان بخشد. به چنین مرگی خوشامد می‌گویم. اما بیش از هر چیز آرزویم آن است که در حالی جان بدهم که با آخرین نفسم نیز وظیفه‌ام را انجام دهم.

□ در انتظار و اشتیاق شهادت نیستم اما اگر به دنبال آنچه خودم آن را وظیفه عالی برای دفاع از حقیقتی که بدان معتقدم می‌شمارم، برایم شهادتی پیش آید... شایسته آن هستم.

□ در گذشته سوء قصدهایی نسبت به زندگی من شده است اما خداوند تا کنون مرا حفظ کرده است و مرتکبین سوء قصدها از عمل خود پشیمان شده‌اند. اما اگر کسی مرا با گلوله‌ی از پا در آورده، با این اعتقاد که شخصی رذل و نیرنگ باز را نابود ساخته است در این صورت گانندی واقعی را نکشته بلکه کسی را کشته است که به نظر او رذل و پست می‌آمده است.

همه مردم برآدرند

□ اگر من با يك بیماری ممتد و یا حتی بر اثر يك زخم و جراحت كوچك جسمی بمیرم وظیفه شما آن است که هرچند هم مردم نسبت به شما خشمناك شوند، به جهانیان اعلام دارید که من بدانسان که مدعی بودم مرد خدا نبوده‌ام. اگر چنین بکنید روح من قرین آسایش خواهد شد. در ضمن به خاطر داشته باشید که اگر کسی باشلیك گلوله‌یی مرا از پا درآورد - بدان صورت که چند روز پیش شخصی می‌خواست با پرتاب کردن بمبی مرا بکشد - و من گلوله را بدون ناله‌یی پذیرفتم و آخرین نفسم را همراه با نام خداوند تسلیم کردم تنها در این صورت در ادعای خود صادق بوده‌ام *

□ اگر کسی بخواهد پس از مرگم جسم را با تشریفات تشییع کند مسلماً به او نخواهم گفت - البته اگر مرده بتواند حرف بزند - که از چنین کاری صرف نظر کند و مرا در همان‌جا که مرده‌ام بسوزاند.

□ پس از مرگ هیچ شخص واحدی نخواهد توانست کاملاً نماینده من باشد. اما در بسیاری از شما مقداری از من زنده خواهد ماند. اگر هر کس هدف را بر خود مقدم بدارد و خود را ناچیزترین مردم بشمارد، جای خالی من تا مقدار زیاد پر خواهد شد.

□ میل ندارم که دوباره به زندگی بازگردم. اما اگر قرار شود که دوباره به دنیا بیایم آرزویم آن است که یکی از افراد طبقه مطرودین و نجسها باشم تا بتوانم در رنجها و اندوهها و توهینهایی که بر ایشان وارد می‌شود سهم شوم و بتوانم خویشان را وقف آن سازم که خود و آنها را از آن تیره‌روزی رنج‌بار آزاد سازم.

* شماری این جمله‌ها را در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۸ تقریباً بیست ساعت پیش از آنکه به ضرب گلوله از پا درآید گفته است. م.

۲

مذہب و حقیقت

□ وقتی از مذهب سخن می‌گوییم منظورم مذهب رسمی یا مذهب مرسوم و معمول نیست بلکه آن مذهب است که روح و اساس تمام مذاهب است و ما را با خالق خویش رو در رو قرار می‌دهد .

□ بگذارید منظور خود را از مذهب توضیح دهم . منظورم مذهب هندو نیست که مسلماً بیش از سایر مذاهب مورد ستایش من است بلکه آن مذهبی است که از مذهب هندو هم برتر می‌باشد، مذهبی است که طبع آدمی را دگرگون می‌سازد و شخص را به شکلی ناگسستی در درونش با حقیقت پیوند می‌دهد و دائماً در حال تزکیه و منزّه ساختن آدمی است . این عنصری است جاودانی در طبع آدمی که هیچ قیمتی را برای بیان کامل خویش گزاف نمی‌شمارد و روح را همیشه بی‌آرام نگاه می‌دارد تا وقتی که خود خالق خویش را بشناسد و از ارتباط حقیقی خود با خالق خویش شادمان گردد .

□ من خدایا را ندیده‌ام و همچنین او را نشناختم . من همان اعتقادی که تمام جهان به خداوند دارد برای خود پذیرفته‌ام و از آنجا که اعتقادم زوال ناپذیر است آن را هم چون آزمایش تجربی می‌شمارم . لیکن چون ممکن است گفته شود که اعتقاد را به صورت تجربه و آزمایش و تعبیر کردن ، تحریف حقیقت خواهد بود شاید درست‌تر آن باشد که بگویم من هیچ کلامی برای توصیف اعتقاد خود به

همه مردم برادرند

خداوند ندارم .

□ خدا نیرویی مرموز و بیان ناپذیر است که در همه چیز ساری و نافذ است من آن را هرچند نمی بینم احساس می کنم و این نیروی ناپیدا در عین حال که خود را محسوس می سازد اثبات ناپذیر است زیرا با تمام آنچه از راه حواس خود درك می کنم متفاوت است و شباهتی ندارد . این نیرو که خدا است از حدود احساس و ادراك بیرون است امامی توان با استدلال تا اندازه یی به وجودش پی برد.

□ به شکلی مبهم درك می کنم که در همان حال که همه چیز در اطرافم دائماً در حال تغییر است و رو به فنا می رود ، در ماورای تمام این تغییرات نیرویی زنده وجود دارد که تغییر ناپذیر است، همه چیز را به هم پیوسته نگاه می دارد، می آفریند، نابود می سازد و از نو می آفریند. این نیرو یا روحی که خود را به این صورت می نمایاند خدا است . و چون هر چیز دیگری که با حواس خود درك می کنم فانی است و نابود می شود تنها او است که همیشگی است .

□ آیا این نیرو خیرخواه است یا بدخواه ؟ من او را نیکی و خیر محض می دانم . زیرا می توانم ببینم که در میان مرگ ، زندگی دوام دارد و در میان ناراستی، راستی دوام دارد و در میان تاریکی ، روشنایی دوام دارد. به این جهت است که تصور می کنم که خداوند زندگی و راستی و روشنایی است . او محبت است . او خدای متعال است .

□ می دانم که اگر بطور مداوم و حتی به قیمت زندگی خود با بدی مبارزه نکنم هرگز خداوند را نخواهم شناخت . تجارب حقیر و محدودم مرا در این اعتقاد استوار و راسخ می سازد. هرچه پاک تر و خالص تر شوم خود را به خداوند نزدیکتر احساس می کنم .

مذهب و حقیقت

اعتقاد من نسبت به خداوند صورت استغاثه و طلب مغفرت ندارد بلکه به صورت کوههای هیمالایا استوار و تزلزل ناپذیر و مانند برقهایی که قتل آنها را می پوشانند ، روشن و درخشان است .

□ اعتقاد به خداوند ناچار باید بر عقایدی متکی شود که از حدود استدلال بیرون است ، حتی آنچه به اصطلاح درك و دریافت وجود خداوند نام دارد در اساس يك عنصر اعتقاد را در خود دارد که غیرممکن است بدون آن دوام بیاورد و باقی بماند .

طبعاً باید هم ، چنین باشد . آیا چه کسی می تواند از حدود محدودیتها و نارساییهای وجود خویش تجاوز کند ؟ من گمان می کنم که درك کامل وجود خداوند در این زندگی جسمانی ما غیرممکن است و لازم هم نیست . تنها يك اعتقاد زنده و تزلزل ناپذیر برای رسیدن به کمال و اوج روحی مقدور برای بشر کفایت می کند . خداوند بیرون از این کالبد خاکی ما نیست .

از این رو آزمایشها و اثباتهای بیرون در این مورد اگر هم مقدور باشد فایده ندارد . ما همیشه از درك او با حواس خویش ناتوان می مانیم زیرا او در ماورای حواس است . ما اگر بخواهیم می توانیم او را احساس کنیم اما نه به وسیله حواس خویش . موسیقی الهی به صورتی مداوم در درون ما مترنم است اما هیاهوی حواس ما این موسیقی لطیف و ظریف را خفه می کند زیرا این موسیقی دلتواز با آنچه می توان از راه حواس درك کرد یا شنید بکلی متفاوت است .

□ خداوند وجودی نیست که بتواند - اگر هم ممکن باشد - عقل ما را کاملاً راضی سازد .

برای این که خدا ، خدا باشد باید بردلها حکومت کند و آن را دگرگون سازد . او باید خود را در ناچیزترین اعمال هواداران و پیروانش نمایان سازد . و این امر فقط از راه درك و فهمی مشخص و کامل مقدور است که از حدود درك

همه مردم برادرند

حواس پنجگانه ما بیرون است .

مدرکات حواس ما هرچند هم که به ظاهر در نظرمان واقعی جلوه کند ممکن است نادرست و فریب یافته باشد ، چنان که اغلب هم هست . در حالی که آنچه در بیرون از قلمرو حواس درك می شود شکست ناپذیر می باشد . این گونه درك و فهم با شواهد خارجی به ثبوت نمی رسد بلکه با تغییر و تحول اخلاق و رفتار کسانی ثابت می شود که حضور خداوند را در درون خود حس کرده اند . تجارب سلسله ناگسسته پیامبران و خردمندانی که در تمام کشورها و تمام اقلیمها وجود داشته اند از همین گونه بوده است . قبول نداشتن این واقعیت در حقیقت نفی کردن واقعیت وجود خودمان خواهد بود .

□ در نظر من خدا حقیقت و محبت است . خدا اخلاق و نیکی است . خدا نترسی و بی باکی است . خدا سرچشمه روشنایی و زندگی است و در عین حال او برتر و ماورای همه این چیزها است . خدا وجدان است . حتی بی اعتقادی و لامذهبی هم خدا است ... از حد سخن و عقل بیرون است . برای کسانی که به وجود شخص او نیاز دارند خدای شخصی است . او پاک ترین و خالص ترین اثرها است . او فقط برای کسانی وجود دارد که به وجود او معتقد هستند . او برای همه مردم همه چیز هست . او در خود ما و در عین حال برتر از ما و در ماورای ما است ... او تحمل رنج است . او بردبار و در عین حال مهیب است ... در مورد او جهل و نادانی عذر نمی تواند بود . و با این وصف بخشاینده و مهربان است ، زیرا همواره به ما امکان پوزش و توبه را می دهد . او بزرگترین دموکراتی است که دنیا شناخته است زیرا او ما را «مختار» ساخته است که میان بدی و نیکی هر کدام را بخواهیم برگزینیم . و او بزرگترین جباری است که می شناسیم . زیرا اغلب جام را از لب ما می گیرد و درهم می شکند . در حالی که ما را در اراده خود مختار می سازد ، چنان میدان محدودی در برابرمان قرار می دهد که فقط آنچه موجب خوشحالی و مسرت او می شود انجام دهیم ... از این جهت است که در

مذهب و حقیقت

مذهب هندو همه این چیزها شوخیها و تفننهای خداوند نامیده می شود .

□ برای آن که بتوان آن روح حقیقت را که همه عالم وجود را پر کرده رو در رو دید ، شخص باید بتواند ناچیزترین مخلوقات را هم مانند خودش دوست بدارد و کسی که چنین آرزویی داشته باشد نمی تواند خود را از هیچ يك از جلوه های زندگی دور نگاه دارد .

به همین جهت است که علاقه مندی شدیدم به حقیقت موجب شده که به دنیای سیاست کشانیده شوم .

بدون هیچ تردید و در عین حال با کمال فروتنی می گویم کسانی که می گویند مذهب با سیاست و کار ربطی ندارد به درستی نمی دانند که مذهب چه معنی دارد.

□ بدون آن که نفس خود را پاک و منزه کنیم غیر ممکن است که خود را با تمام موجودات زنده یگانه سازیم و بدون این تزکیه نفس اجرا کردن قانون «اهیمسا» رؤیایی خالی از معنی باقی خواهد ماند . کسی که قلب پاک و منزه ندارد هرگز نمی تواند خدا را درک کند. تزکیه نفس باید به معنی تزکیه در تمام مظاهر زندگی باشد و از آنجا که تزکیه و پاکیزگی به شدت مسری و نافذ است تزکیه نفس هر شخص لزوماً به تزکیه محیط اطرافش نیز منتهی می شود .

□ راه تزکیه نفس بسیار دشوار و پرنشیب است. برای این که شخص بتواند به کمال پاکیزگی نایل گردد باید در اندیشه و گفتار و رفتار خود مطلقاً از هرگونه شهوتی آزاد باشد و برتر از جریانهای متضاد و محبت و نفرت و علاقه و بیزاری قرار گیرد. اما می دانم که من خود با وجود تلاشهای مداوم و پی گیر خویش هنوز به این پاکیزگی مطلق سه گانه نایل نشده ام و به همین جهت است که ستایش دنیا در من اثری نمی گذارد و اغلب موجب آزر دگیم می شود . در نظر من چیره شدن بر شهوات ظریف و سرکش از غلبه مادی بر جهان با نیروی سلاح، بسیار دشوارتر

همه مردم برادرند

است .

□ من وجودی حقیرم که دائماً در این تلاش و مبارزه‌ام تا در اندیشه و گفتار و رفتار خود به کمال خوبی و کمال عدم خشونت نایل شوم اما همواره در وصول به این آرمانهایی که می‌دانم حقیقت محض است شکست می‌یابم . این بالا رفتن به سوی کمال بسیار دشوار و رنج‌بار است . اما این رنج برایم مسرتی واقعی به وجود می‌آورد . با هر قدمی که بالاتر می‌روم احساس می‌کنم که نیرومندتر می‌شوم و برای برداشتن قدم بعدی توانایی بیشتری به دست می‌آورم .

□ من در تلاش آن هستم که از راه خدمت به خلق و به بشریت خدا را بینم زیرا می‌دانم که خدا نه در آسمانها است و نه در اعماق زمین بلکه در وجود هر فرد است .

□ طبعاً مذهب باید در هر يك از اعمال و رفتار ما نفوذ و گسترش داشته باشد .

در این جا مذهب به معنی دستورهای يك فرقه معین و تعلیمات دینی خاص نیست ، بلکه به معنی اعتقاد به يك نظام اخلاقی حاکم بر کائنات است ، این مذهب از آن جهت که نامرئی است حقیقت کمتری ندارد . این مذهب تمام ادیان مختلف هندو ، اسلام ، مسیحیت و غیره را در بر می‌گیرد . هیچ يك از آنها را نفی نمی‌کند بلکه همه را با یکدیگر هم‌آهنگ می‌سازد و به مفاهیم آنها واقفیت می‌بخشد .

□ مذاهب داهای گوناگونی هستند که به سوی نقطه‌یی واحد و مشترك می‌روند . تا وقتی که ما همه به سوی يك مقصد می‌رویم و به يك سر منزل می‌رسیم ، اگر راههای ما متفاوت باشد اهمیتی نخواهد داشت . در واقع تعداد مذاهب به تعداد

مذهب و حقیقت

نفوس افراد آدمی است .

□ اگر کسی به حقیقت و قلب و مذهب خود برسد به حقیقت و قلب مذاهب دیگر نیز رسیده است .

□ تا وقتی که مذاهب گوناگون وجود دارد ممکن است هر يك بسه مظاهر و سمبلهای مشخص و متمایز نیاز داشته باشند . اما اگر این مظاهر خود به صورت بتهای جامد مورد ستایش قرار گیرند و وسیله‌ی برای اثبات برتری مذهبی بر مذهب دیگر بشوند هیچ ارزشی ندارند و باید بی اعتبار شمرده شوند .

□ پس از مطالعه و آزمایش فراوان، من به این نتیجه رسیده‌ام که :

۱- تمام مذاهب بر حق هستند .

۲- هر مذهب نقص و کمبودی در خود دارد .

۳- تمام مذاهب در نظرم تقریباً به اندازه مذهب هندو که مذهب خودم است، عزیز هستند؛ همچنان که تمام افراد بشری باید مانند خویشاوندان نزدیک برای ما عزیز باشند .

احترام به مذهب و اعتقادات دیگران هم به همان اندازه احترام به مذهب و اعتقادات خودم می باشد. بنا بر این نمی توان تصور کرد که من مذهبی را بر مذهبی برتر می شمارم و ممکن است روزی از مذهبی به مذهب دیگر در آیم .

□ خداوند تمام مذاهب مختلف را خود آفریده است زیرا در هر مذهبی برای خود پیروان و دل‌بستگانی دارد . محال است که حتی پنهانی و در درون خود بیندیشم که مذهب و اعتقاد همسایه من از آن من پست تر است و او باید از اعتقاد خودش دست بردارد و عقیده مرا بپذیرد . بلکه به عنوان يك دوست واقعی تنها می توانم آرزو و دعا کنم که او نیز در راه مذهب و اعتقاد خودش به مرحله کمال

همه مردم برادرند

برسد . در خانه خداوند قسمتهای متعدد هست و همه آنها مقدس هستند .

□ هیچ کس حتی يك لحظه هم نباید بیم داشته باشد که مطالعه و تحقیق احترام آمیز مذاهب دیگر ممکن است اعتقاد استوار او را به مذهب خودش سست و متزلزل سازد .

سیستم فلسفی هندو معتقد است که تمام مذاهب عناصری از حقیقت را در خود دارند و به این جهت نسبت به تمام آنها احترام می گذارد. بدیهی است که این اقدام کلی براساس احترام به مذهب خویش مبتنی می باشد . تحقیق و تمجید مذاهب دیگر نباید موجب ضعف این احترام بشود بلکه باید به مفهوم گسترش آن به سایر مذاهب بوده باشد .

□ بهتر آن است که زندگی ما معرف ما باشد تا حرفها و کلمات ما . خداوند فقط در ۱۹۰۰ سال پیش صلیب خود را حمل نکرد* بلکه امروز هم آن را به دوش می کشد و هر روز می میرد و از نو زنده می شود . برای دنیا تسلی بسیار حقیر و ناچیزی خواهد بود اگر خود را فقط به یکی از مظاهر خداوند که در يك واقعه تاریخی در ۲۰۰۰ سال پیش مرد متکی سازد* . بدین قرارخدایان تاریخ را موعظه نکنید بلکه آنها را به آن صورت که امروز هم در شما و در میان شما زنده هستند نشان دهید .

□ من به کسانی که از مذهب خود با دیگران سخن می گویند و تبلیغ می کنند مخصوصاً وقتی که منظورشان این است که آنها را به دین خود در آورند هیچ اعتقاد ندارم . مذهب و اعتقاد با گفتار نیست بلکه در کردار است و در این صورت عمل هر کس عامل تبلیغ خواهد بود .

* اشاره به مصلوب شدن عیسی مسیح است .م .

مذہب و حقیقت

□ دانش الهی از راه کتابها کسب نمی‌شود. بلکه باید آن را در وجود خود درك کرد .

کتابها در بهترین صورت خود می‌توانند فقط وسیلهٔ کمک باشند و اغلب هم موجب مزاحمت می‌شوند .

□ من به حقیقت اساسی که در تمام مذاهب بزرگ جهان هست اعتقاد دارم. من معتقدم که تمام آنها از جانب خداوند آمده‌اند و معتقدم که این مذاهب برای مردمی که مذهب برایشان نازل و مکشوف شده لازم بوده است و عقیده دارم که اگر ما همه می‌توانستیم کتابهای مقدس مذاهب مختلف را با همان اعتقاد پیروان آن مذاهب بخوانیم در می‌یافتیم که همهٔ آنها در اساس یکی هستند و همه برای یکدیگر کمک می‌باشند .

□ اعتقاد به خدا سنگ بنیان و اساس تمام مذاهب است . اما نمی‌توانم پیش‌بینی کنم که روزگاری بیاید که در روی زمین فقط به یک مذهب عمل شود . از لحاظ نظری از آنجا که فقط یک خدا وجود دارد می‌تواند فقط یک مذهب هم وجود داشته باشد اما در عمل هیچ دو نفری را نمی‌شناسم که از خدا تصویری یکسان داشته باشند . از این رو شاید همواره اختلاف میان مذاهب باقی بماند تا پاسخگوی اختلاف طبایع و اختلاف شرایط اقلیمی محیطهای متفاوت باشد.

□ معتقدم که تمام مذاهب بزرگ جهان کمابیش برحق هستند. این که می‌گویم «کمابیش» از آن جهت است که عقیده دارم چون افراد بشر کامل نیستند هرچیز هم که با بشر مربوط باشد ناکامل خواهد بود . کمال صفتی است که اختصاصاً به خداوند نسبت داده می‌شود و اصولاً این صفت هم تشریح ناشدنی و بیان‌ناپذیر است. من معتقدم که هر فرد بشری می‌تواند به کمال برسد حتی به همان اندازه که خدا کامل است . برای همهٔ ما لازم است که در جستجوی کمال باشیم اما وقتی

همه مردم برادرند

به این حالت روحانی رسیدیم دیگر توصیف ناشدنی و بیان ناپذیر خواهد بود .
از این جهت است که با کمال خشوع فکرمی کنم که حتی کتابهای مقدس
وداها* قرآن و انجیل هم کلمات و سخنان کامل خدا نیستند و بعلاوه ماموجودات
ناکامل که دستخوش هزاران گونه شهوات می باشیم غیر ممکن است که حتی همین
سخنان خدایی را به طور تمام و کمال درک کنیم و بفهمیم .

□ به هیچ وجه معتقد نیستم که منحصرأ «وداها» کتاب آسمانی والهی است.
عقیده دارم که انجیل و قرآن و زند و اوستا هم به اندازه وداها الهام الهی
دارند . اعتقاد من به کتابهای مقدس هندو ایجاب نمی کند که هر کلمه و هر جمله
آنها را به عنوان الهام الهی بپذیرم ... من هیچ گونه تفسیر و تعبیر را هر قدر هم
دانشمندانه باشد اگر با منطق و احساس اخلاقی سازگار نباشد نمی پذیرم .

□ معبدها یا مسجدها یا کلیساها... از این نظر که خانه های خدا باشند تفاوتی
ندارند . همه آنها را اعتقاد بشری به این صورتها ساخته است .
اینها پاسخی به نیاز خلاق انسان برای وصول به خدای نامرئی می باشند.

□ دعا و نماز زندگی مرا نجات داده است ، بدون آنها از مدت ها پیش دیوانه
شده بودم . من در تجارب زندگی عمومی و خصوصی خود تلخ کامیهای بسیار
سخت داشتم که مراد دستخوش ناامیدی می ساخت. اگر توانستم برای این ناامیدیها
چیره شوم بخاطر دعا و نمازهایم بوده است . دعا و نماز را «مانند حقیقت» ،
بخشی از زندگی خود نمی شمارم . فقط بخاطر نیاز و احتیاج شدید روحی ،
آنها را به کار می بستم زیرا اغلب خود را در وضع و حالی می یافتم که احتمالاً
بدون دعا و نماز نمی توانستم شادمان باشم .

هرچه زمان می گذشت اعتقاد من به خداوند افزایش می یافت و نیاز من

* کتابهای مقدس مذهب هندو.م.

مذهب و حقیقت

به دعا و نماز بیشتر می‌گشت و صورتی مقاومت ناپذیر به خود می‌گرفت . بدون آن ، زندگی برایم سرد و تهی بود .

در آفریقای جنوبی که بودم هنگام دعاخوانی مسیحیان در مراسم آنها شرکت می‌کردم اما آن مراسم و ادعیه نمی‌توانست مرا آرام و دلخوش سازد. نمی‌توانستم با آنها همراه باشم .

آنها در برابر خداوند زاری می‌کردند اما من نمی‌توانستم چنین باشم . در این مورد سخت ناتوان بودم . کم‌کم به خدا و به دعا بی‌اعتنا شدم و تا مدت‌ها بعد هیچ‌گونه کمبودی در زندگی خویش حس نمی‌کردم. اما موقعی رسید که احساس می‌کردم به همان اندازه که غذا برای بدن لازم است دعا و نماز نیز برای روح ضرورت دارد . در واقع آن قدر که دعا و نماز برای روح لازم است غذا برای بدن ضرورت ندارد . زیرا اغلب لازم است به خاطر سلامتی بیشتر به خودمان گرسنگی بدهیم و از غذا خوردن خودداری کنیم اما در مورد دعا و نماز چنین خودداری نمی‌تواند وجود داشته باشد .

احتمالاً نمی‌توان گرفتار عارضه افراط در دعا شد . سه نفر از بزرگترین مریبان جهان - بودا، مسیح و محمد - گواهیهای غیرقابل تردیدی به جا گذاشته‌اند که از راه دعا و نماز به روشنایی نایل شده‌اند و احتمالاً بدون آن نمی‌توانسته‌اند زندگی کنند .

برای میلیون‌ها نفر هندو و مسلمان و مسیحی تنها مایه تسلی و آرامش زندگی دعا و نماز است . ممکن است شما آنها را دروغگو یا خود فریب بنامید . اما من می‌گویم که حتی این «دروغ» هم برای من که هوادار جدی حقیقت و راستی هستم لطف و جذبه‌ای خاص دارد. زیرا آنچه شما «دروغ» می‌نامید برای من ریسمان اصلی و تکیه‌گاه و دستاویزی بوده است که بدون آن نمی‌توانستم حتی لحظه‌ای زندگی کنم . من با تمام جریانها و ناامیدیها که در افق سیاسی با آن مواجه هستم هرگز آرامش خود را از دست نداده‌ام . در واقع مردمی را دیده‌ام که حسرت آرامش مرا داشته‌اند . این آرامش از دعا و نماز من حاصل شده است . من

همه مردم برآدرند

اهل دانش نیستم اما در کمال فروتنی ادعا می‌کنم که مرد دعا و نماز هستم . اشکال ظاهری دعا و عبادت برایم بی تفاوت است . در این مورد هر کس برای خود راه و قانونی دارد، اما بعضی راهها نمایان و مشخص هستند و خیلی مطمئن تر و بهتر خواهد بود که شخص از راههای شناخته و آماده‌ی برود که مریان باستانی آنها را کوییده‌اند و هموار ساخته‌اند .

من از تجارب شخصی خویش سخن می‌گویم و معتقدم که هر کس می‌تواند بکوشد و دریابد که از طریق انجام دعا و نماز روزانه چیزی تازه برزندگیش افزوده شده است .

□ غایت منظور آدمی درك وجود خداوند است . بدین‌قرار تمام فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی هر کس باید در راه منظور نهایی دیدار خداوند باشد . به این ترتیب خدمت دائمی به تمام افراد بشر قسمت اصلی تلاش و وظیفه شخصی می‌شود . تنها راه برای یافتن خداوند آن است که وجود او را در مخلوقش ببینیم و با او یکی شویم . این منظور هم فقط از راه خدمت به خلق تحقق می‌پذیرد و آن هم مقدور نیست مگر از راه خدمت در کشور خود . من ذراتی خرد از يك كل هستم و نمی‌توانم وجود اعلای خدا را جدا از مجموع جامعه بشری بیابم اما هموطنانم نزدیکترین همسایگانم هستند و آنها چنان‌که بتوان و تهیدست و تیره‌روز گشته‌اند که باید تمام نیروی خود را برای خدمت به ایشان متمرکز سازم . اگر می‌توانستم خود را معتقد سازم که از راه عزلت‌گزینی در یکی از غارهای هیمالایا می‌توانم خدا را بیابم فوراً به این کار می‌پرداختم * . اما می‌دانم که او را جدا از جامعه بشری نمی‌توانم یافت .

□ فاجعه‌ی دردآور است که امروز مذهب برای ما چیزی بیش از محدود

به اشاره به روحانیان بزرگ هندو است که گاهی در غارهای کوه‌های هیمالایا عزلت می‌گزینند و ریاضت می‌کشند . م .

مذهب و حقیقت

ساختن خویش در غذا یا مشروبات و چیزی بیش از قبول نوعی مفهوم برتری و فروتری نیست[❦]، می‌خواهم بگویم که جهانی بزرگتر از این وجود ندارد . وضع تولد و خانوادگی و رعایت بعضی اعمال ظاهری نمی‌تواند برتری و فروتری را برای هیچکس مشخص سازد . تنها خصال آدمی است که عامل تعیین کننده می‌باشد . خداوند هیچکس را با نشانی برسینه‌اش که معرف برتری یا فروتری او باشد نیافریده است . هیچ کتاب مقدسی که در آن افراد بشر بخاطر وضع تولد خود پست یا نجس شمرده شوند نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد و قابلیت ما را برانگیزد بلکه چنین دستوری نفی وجود خداوند و نفی حقیقت خدا خواهد بود .

□ عقیده استوار من این است که تمام مذاهب بزرگ جهان برحق هستند و از طرف خدا نازل شده‌اند و برای خدمات به خداوند و مردمی که در محیط آن مذهب پرورش یافته‌اند و به آن اعتقاد دارند ، می‌باشند . فکر نمی‌کنم زمانی فرا رسد که همه ما بتوانیم بگویم در جهان تنها یک مذهب وجود دارد . از لحاظی می‌توان گفت که حتی امروز هم فقط یک مذهب اساسی در جهان هست . اما در طبیعت خط مستقیم وجود ندارد . مذهب درخت واحدی است که شاخه‌های بسیار دارد . می‌توان گفت که شاخه‌های درخت مذهب فراوان و متعدد است اما درخت مذهب فقط یکی است .

□ فرض کنیم که یک مسیحی نزد من بیاید و بگوید تحت نفوذ مطالعه « بهگوت »^{❦❦} قرار گرفته است و می‌خواهد هندو بشود. من به او خواهم گفت : « نه ، آنچه را بهگوت به تو اعطا می‌کند انجیل هم می‌بخشد . منتهی کوشش نکرده‌ای که آن را از انجیل دریایی . بهتر است در این راه بکوشی و یک مسیحی

❦ اشاره به معتقدات مذهب هندو و سیستم طبقاتی کاستها است .—م.

❦❦ بهگوت گیتا یکی از کتابهای مقدس هندو است که به فارسی هم ترجمه شده است.

همه مردم برادرند

خوب و واقعی باشی.»

□ من معتقد نیستم که مذهب یکی از فعالیت‌های گوناگون بشری است. یک نفر مؤمن به مذهب و یک لامذهب هر دو می‌توانند یک نوع فعالیت داشته باشند. بدین قرار در نظر من این حرف صحیح نیست که باید بخاطر مذهب از سیاست دوری کنم. به گمان من تمام فعالیت‌هایم حتی ناچیزترین آنها تحت نفوذ و تأثیر چیزی است که آن را مذهب خود می‌شمارم.

□ جای هیچ تردید نیست که در این جهان محسوسات، قانونی حکومت می‌کند. اگر شما می‌توانید تصور کنید که ممکن است قانونی بدون قانونگذار وجود داشته باشد من خواهم گفت که خود قانون در عین حال قانونگذار هم هست و خدا است. وقتی ما از قانون توقعی داریم و چیزی می‌خواهیم مفهوم ساده‌اش این است که ما می‌کوشیم قانون را بشناسیم و از آن اطاعت کنیم. در واقع همواره ما خود به صورت آنچه می‌خواهیم در می‌آییم. از این جهت است که دعا و نماز ضرورت دارد.

هر چند هم که زندگی کنونی ما زیر نفوذ زندگی گذشته ما باشد بنا بر قانون علت و معلول زندگی آینده طبعاً تحت نفوذ آنچه اکنون می‌کنیم خواهد بود. بنا بر این در هر مورد که بر سردوراهی یا چند راهی قرار بگیریم باید بهترین راه را برای خود برگزینیم.

□ این موضوع که آیا بدی چیست و چرا وجود دارد پرسشهایی است که از حدود عقل محدود ما بیرون می‌باشد. کافی است که بدانیم خوبی و بدی هر دو وجود دارند و چون اغلب می‌توانیم خوبی و بدی را از هم تشخیص بدهیم باید یکی را برگزینیم و دیگری را رها کنیم.

☞ اشاره به تناسخ و زندگیهای مکرر است که از اعتقادات مذهب هندو است.

مذهب و حقیقت

□ کسانی که به رهبری خداوند اعتقاد دارند بهترین راه را برای خود برگزیده‌اند و هرگز نگرانی نخواهند داشت. نمی‌توان تصور کرد که خورشید در حرکت منظم و مداوم خود هرگز احساس اجبار و فرسودگی کرده باشد و چه کسی است که چون خورشید و تا این اندازه با نظم و ترتیب در بندگی خویش استوار باشد!

و چرا باید تصور کنیم که خورشید جان ندارد؟ تفاوت میان او و ما شاید در این باشد که او در راه خود اختیار و انتخابی ندارد، در حالی که ما نوعی اختیار و میدان عمل برای خود داریم، هرچند هم که بسیار محدود و مشکوک باشد. اما لازم نیست که در این باره به گفتگوی زیاد پردازیم. برای ما همین کافی است که وجود خورشید را به عنوان نمونه و سرمشقی از نیروی خستگی‌ناپذیر در برابر خود داریم. اگر ما خود را یکجا و کاملاً به ارادهٔ اعلائی خداوند بسپاریم و واقعاً «صفر» و هیچ بشویم در این صورت داوطلبانه و به میل خویش از حق انتخاب کردن صرف نظر کرده‌ایم و دیگر جایی برای نگرانی یا افسوس ما باقی نخواهد بود.

□ آری، موضوعهایی هست که در آنها عقل و استدلال ما را به جایی نمی‌رساند و ما باید آنها را بپذیریم و اعتقاد داشته باشیم. در این صورت اعتقاد با عقل و استدلال تضاد پیدا نمی‌کند بلکه مافوق آن قرار می‌گیرد. اعتقاد نوعی حس ششم است و در زمینه‌هایی عمل می‌کند که از قلمرو عقل و استدلال بیرون است. اگر این موازین را در نظر بگیریم برای قبول تمام دعاوی که از طرف مذهب مطرح می‌شود اشکالی وجود نخواهد داشت.

بدین قرار اعتقاد داشتن به این که مسیح تنها پسر خداوند است برای من خلاف عقل می‌باشد زیرا خداوند نمی‌تواند ازدواج کند و بچه‌دار شود. کلمهٔ «پسر» فقط می‌تواند با مفهوم ذهنی و تصویری به کار رود و در این مفهوم هر فرد دیگر هم که در جای مسیح قرار گیرد پسر خدا خواهد بود. اگر

همه مردم برآدرند

شخص از لحاظ روحانی صدها فرسنگ از ما پیش باشد می‌توانیم بگوییم که از جهتی خاص پسر خدا است در حالی که همه ما به طور عام فرزندان خدا هستیم . هر چند زندگی مسیح خودگواهی برای خویشاوندی و نزدیکی او با خدا می‌باشد اما ما این خویشاوندی و نزدیکی را در زندگی مادی و به صورت جسمانی نمی‌پذیریم و نفی می‌کنیم .

□ خدا شخص نیست ... خدا نیرو است . او روح و مایه زندگی است . او وجدان پاک و طاهر و خالص است . او ابدی است و با این همه جای شگفتی است که همه قادر نیستند که از وجود همه جاگیر او سود بجویند و در سایه همه جا گسترده او پناه بگیرند .

الکتریسیته قدرت نیرومندی است اما همه همیشه نمی‌توانند از آن بهره‌مند شوند . این نیرو را فقط می‌توان با رعایت قوانین خاص در اختیار آورد . این نیرویی بی‌جان است . اما انسان اگر زحمت بکشد و قوانین آن را بیاموزد می‌تواند از آن بهره‌مند شود .

به همین قرار نیروی زنده‌یی را که خدا می‌نامیم می‌توان دریافت ، به شرط آن که از قوانینی که برای کشف او در خودمان تعیین شده است آگاه شویم و به آنها عمل کنیم .

□ برای جستجوی خدا لازم نیست که به زیارت اماکن مقدس برویم یا شمع و چراغ روشن کنیم ، یا بخورات معطر بسوزانیم یا بت و مجسمه‌یی را روغن مالی کنیم یا برگ گل بر آن بپاشیم زیرا خدا در قلبهای خود ما است . اگر بتوانیم توجه به جسم مادی خویش را بکلی در خود نابود سازیم خواهیم توانست خداوند را در رو بینیم .

□ بدون داشتن فرضیات و تصورات عملی هیچ جستجویی مقدور نیست .

مذهب و حقیقت

اگر ما به وجود چیزی اعتقاد نداشته باشیم آن را نخواهیم یافت . جهان از همان آغاز خود با خردمندی یا بلاهتش براساس این تصور در حرکت بوده است که اگر ما هستیم ، خدا هم هست و اگر ما نیستیم خدا هم نیست . از آنجا که اعتقاد به خدا با وجود خود بشریت همراه بوده است، وجود خدا بعنوان واقعیتی مسلم تر از خورشید تلقی شده است .

این اعتقاد زنده و پرنیرو بسیاری از معماهای زندگی را حل کرده است و بار تیره روزی و مسکنت ما را سبک ساخته است . زندگی را برای ما تحمل پذیر نموده است و به هنگام مرگ مایه تسلی ما بوده است . خود جستجوی حقیقت هم بخاطر همین اعتقاد جالب است . اما جستجوی حقیقت در واقع جستجوی خدا است .

حقیقت، خدا است . خدا وجود دارد از آن جهت که حقیقت وجود دارد . ما به جستجو می پردازیم زیرا عقیده داریم که حقیقتی هست و از راه جستجوی ساعیان و رعایت دقیق قوانین و دستورهای شناخته و آزمایش شده آن می توانیم حقیقت را بیابیم .

تاریخ نشان نمی دهد که چنین جستجویی به ناکامی انجامیده باشد . حتی لامذهبانی که تصور می کنند به خدا عقیده ندارند به حقیقت اعتقاد داشته اند . رمز کار ایشان این است که به خدا نامی دیگر می دهند که نامی تازه هم نیست . برای او هزاران هزار نام هست . حقیقت عالی ترین نامی است که می توان به او داد .

آنچه درباره خدا صادق است، درباره تصور حقیقت که بنیان تمام اصول اخلاقی است نیز مصداق دارد منتهی شاید تا اندازه یی کمتر ، آنچه در مورد خدا صادق است شامل حقیقت هم می شود . کسانی که این موضوع را نادیده بگیرند در جستجوی خود با گرفتاریها و مصایب بی پایان مواجه می شوند . مشکلاتی که برای عمل کردن به یک اعتقاد وجود دارد نباید با بی اعتقادی اشتباه شود . اگر بنا باشد هیتی برای تسخیر قله هیمالایا برود برای موفقیت خود

همه مردم برادرند

باید شرایط و دستورهای خاص را عمل کند. مشکلاتی که در راه انجام تمام این شرایط وجود دارد حرکت هیئت را غیرممکن نمی‌سازد، بلکه موجب می‌شود شور و علاقه برای تکاپو و رسیدن را افزایش دهد. تکاپو و جستجوی خدا یا حقیقت بی‌نهایت بیش از سفرهای بی‌شماری که به هیمالایا انجام می‌گیرد، اهمیت دارد و از این رو بسیار جالب‌تر و جذاب‌تر است. اگر ما برای چنین جستجویی شور و علاقه نداریم به علت ضعف ایمان و اعتقاد ما است. معمولاً آنچه با چشم عادی خود می‌بینیم به نظرمان واقعیت می‌نماید و باور می‌کنیم.

با این که به خوبی می‌دانیم که ظواهر اشیاء فریب‌آمیز هستند، معمولاً فریبه‌ها و ابتدالهای بی‌ارزش و ناچیز را می‌پذیریم و واقعیت می‌شماریم. در حالی که اگر بتوانیم فریبندگیهای بی‌ارزش را آن‌چنان که هستند بینیم در مبارزه خود نمی‌از پیروزی را به دست آورده‌ایم. چنین فهم و درکی خودنیمی از جستجوی حقیقت یا خداوند را تشکیل می‌دهد. تا وقتی که ما خود را از چنگ این فریبه‌ها و بیهودگیها آزاد نسازیم حتی مجال آن را نخواهیم یافت که به جستجوی حقیقت و خدا پردازیم و آیا شایسته است که چنین جستجوی بزرگ و پراهمیتی را برای وقتی که مجال و فرصت پیش‌آمد، بگذاریم؟

□ برای خدا تعریفهای بی‌شمار هست زیرا به صورت‌های بی‌شمار جلوه‌گر می‌شود. این تعریفها مرا به حیرت می‌افکند و حتی برای لحظه‌ی گیج می‌سازد. اما من خدا را فقط به عنوان حقیقت می‌پرستم و می‌ستایم، من هنوز او را نیافته‌ام اما در جستجوی او هستم و آماده‌ام عزیزترین چیزهای خود را در راه این تکاپو قربانی کنم. حتی اگر جانم به قربانی خواسته شود امیدوارم بتوانم آماده‌گیم را برای داشتن آن نشان دهم. اما تا وقتی که این حقیقت مطلق را در نیافته‌ام باید به حقیقت نسبی به آن صورت که آن را درک می‌کنم وفادار بمانم.

مذهب و حقیقت

□ در راه پیشرفت خودگاهی لمحاتی کوتاه از دیدار حقیقت مطلق که خدا است برایم حاصل شده است . این عقیده هرروز در من بیشتر رشد می یابد که تنها او واقعی است و هرچیز دیگر جز او غیر واقعی می باشد . کسانی که می خواهند بدانند چگونه این اعتقاد در من افزایش و رشد می یابد ، باید در آزمایشهای من با من سهیم شوند و اگر بتوانند در اعتقادم نیز با من سهیم گردند . بعلاوه این عقیده هم روز بهروز در من افزایش می یابد که آنچه برای من مقدور هست حتی برای يك كودك هم مقدور می باشد و برای این گفته خود دلایلی متین و استوار هم دارم . ابزارهای جستجوی حقیقت به همان اندازه که دشوارند ساده هستند . برای يك خودپسند مغرور ممکن است بکلی غیرممکن بنمایند، درحالی که برای يك كودك معصوم کاملاً ممکن جلوه کنند . کسی که در پی حقیقت است باید از يك ذره غبار هم ساده تر و متواضع تر باشد .

□ اگر می توانستیم به دیدار کامل حقیقت نایل شویم دیگر در پی جستجوی آن نمی بودیم بلکه به خدا می پیوستیم زیرا حقیقت خدا است . اما چون فقط جستجو کنندگان حقیقت هستیم تکاپوی خود را دنبال می کنیم درحالی که به نا کامل بودن خود توجه داریم . و اگر خودمان نا کامل هستیم مذهبی هم که در تصور خود داریم غیر کامل می باشد . ما مذهب را به صورت کمال آن در نیافته ایم همچنان که خدا را چنان که باید درك نکرده ایم . بدین قرار وقتی که مذهب به آن صورت که در تصور ما است نا کامل می باشد همواره می تواند در جریان تحول و تکامل باشد . و اگر تمام مذاهب و اعتقاداتی که از طرف مردمان طرح شده اند نا کامل می باشند موضوع مقایسه شایستگی میان آنها نمی تواند مطرح بشود . تمام مذاهب تجلی و جلوه بی از حقیقت می باشند اما همه نا کامل و اشتباه پذیر هستند . احترامی که ما نسبت به مذاهب دیگر قائل می شویم نباید ما را نسبت به اشتباهات آنها کور و ناپینا سازد . ما باید در عین حال به نارساییها و نقصهای مذهب خودمان نیز توجه داشته باشیم اما بعلمت این نقایص نباید از آن دست بکشیم بلکه باید بکوشیم

همه مردم برادرند

که بر آن نارساییها چیره شویم . اگر ما به همه مذاهب به یک چشم و برابر بنگریم وظیفه خود خواهیم شمرد که بدون تردید هر چه را در مذاهب دیگر خوب و قابل قبول است با مذهب خود یابیم .

به همان گونه که درخت تنه‌ی واحد دارد اما شاخه‌ها و برگهای آن متعدد و فراوان است، مذهب حقیقی و کامل هم فقط یکی است اما وقتی به وسیله افراد بشر منعکس می‌گردد متعدد و فراوان می‌شود . مذهب واحد و یگانه از حدود زبان و بیان بیرون است . انسانهایی ناکامل، این مذاهب واحد را با زبانهای ناکامل خود بیان می‌کنند و کلمات آنها مورد تفسیر و تعبیر مردمی دیگر قرار می‌گیرد که آنها نیز ناکامل هستند . بدین قرار آیا کدام تعبیر و بیان را می‌توان درست و معتبر شمرد؟ هر کس از دیدگاه خودش درست می‌گوید و ممکن است که همه درست بگویند ؛ از این رو باید نسبت به اعتقاد دیگران هم بردباری و تحمل داشت. بدیهی است که بردباری عقاید دیگران به معنی لاقیدی و بی‌اعتنایی به مذهب و اعتقاد خود نیست بلکه نشان علاقه‌مندی پاکتر و فهمیده‌تر به آن می‌باشد . بردباری موجب روشن بینی روحانی می‌شود، به همان اندازه که قطب شمال از قطب جنوب فاصله دارد ، روشن بینی هم از تعصب به دور است . آشنایی واقعی با مذهب موجب می‌گردد که سدها و دیوارهایی که میان ادیان مختلف به وجود آمده است ، فروریزد .

□ معتقدم که ما همه می‌توانیم پیام آوران خدا بشویم بشرط آن که ترس از آدمیان را از خود دور سازیم و فقط در جستجوی حقیقت خدا باشیم . من عقیده دارم که در زندگی خویش فقط در جستجوی حقیقت حق هستم و هیچ گونه ترسی از آدمیان ندارم .

□ من هیچ گونه کشف و ظهور خاصی از اراده خداوند ندارم . عقیده استوارم این است که خدا هر روز بر همه مردم ظاهر می‌شود اما ما گوشهای خود را به روی

مذهب و حقیقت

«صدای ضعیف و آرام» الهام درونی خود و چشمهای خود را به روی «ستون آتش» که در برابر ما است می بندیم .

□ من باید به همراه خداوند که تنها راهنما و ارباب من است بروم . او را بایی بسیار حسود است و اجازه نمی دهد که هیچکس در قدرت او سهیم باشد . از این رو هر کس باید با کمال ناتوانی و با دستهای تهی و با روح تسلیم و خلوص به حضور او برود و آن وقت است که او به شما نیرو می بخشد تا در برابر دنیایی به پا بایستید و او شما را در مقابل تمام صدمات محفوظ خواهد داشت .

□ اگر من حضور خدا را در درون خود حس نمی کردم در هر روز با آن چنان تیره روزیها و مصایبی مواجه می گشتم که از ناامیدی دیوانه می شدم و سرنوشتم این می بود که خود را در رود **هوگلی** * بیفکنم .

□ از نظر علمی در اعماق خویی و بدی هر دو ، وجود خداوند قرارداد . راهنمایی او در خنجر خونریز آدمکشان کمتر از راهنمایی کارد شفا بخش پزشکان نیست .

اما از آنجا که تمام این خوبیها و بدیها از نظر انسانی سنجیده می شوند به ناچار از هم مشخص و متمایز می مانند و با هم سازگاری پیدا نمی کنند و به صورت روشنایی و تاریکی یا خدا و شیطان جلوه گر می شوند .

□ من به وجود خداوند مطمئن تر از این واقعیت هستم که شما و من در این اتاق در کنار هم نشسته ایم . همچنین می توانم تأیید کنم که ممکن است بدون هوا و آب زنده بمانم اما بدون وجود او غیر ممکن است . شما ممکن است چشم مرا از کاسه سرم بیرون بیاورید اما این کار مرا نخواهد کشت ولی اگر عقیده مرا

* از شاخه های رود گنگ است . منظور این است که باید خودکشی می کردم .

همه مردم برادرند

به خداوند از من بگیریید مرده خواهم بود، می توانید این حرف را خرافه بشمارید اما اعتراف می کنم که این خرافه مرا دلگرم و زنده نگاه می دارد. از روزگار کودکی هم عادت داشتم که به هنگام مقابله با هر مخاطره و ناراحتی نام «رام» را به زبان می آوردم و این چیزی بود که يك دایه پیر به من آموخته بود.

□ تا وقتی خود را به صورت هیچ در نیاوریم نمی توانیم بریدی که در ما هست چیره شویم. خدا در مقابل اعطای تنها آزادی واقعی که ارزش داشتن را دارد هیچ قیمتی کمتر از تسلیم مطلق و کامل در مقابل او نمی پذیرد. و هنگامی که شخص بدین گونه خود را بکلی گم کرده و ناچیز ساخت بلافاصله خود را در خدمت تمام موجودات زنده خواهد یافت. این گم ساختن و ناچیز شدن برایش موجب آسایش و تجدید زندگی خواهد بود. شخصی تازه خواهد شد که هرگز از اهدا کردن خود در راه خدمت به مخلوق خدا خسته و سیر نمی شود.

□ لحظاتی در زندگی پیش می آید که باید به اقدام پرداخت و جلو رفت، حتی اگر نتوان بهترین دوستان را هم با خود برد. همیشه به هنگامی که چند وظیفه با هم تصادم پیدا می کنند باید «صدای ضعیف و آرام» درونی داور نهایی باشد.

□ من نمی توانم حتی يك ثانیه هم بدون مذهب زندگی کنم. بسیاری از دوستان سیاسیم از وضع من ناامید و مأیوس می شوند زیرا می گویند که سیاست من نیز از مذهب ناشی می شود و آنها درست می گویند. سیاست من و تمام فعالیت های دیگر همه از مذهب ناشی می شوند.

حتی از این هم دورتر می روم و می گویم هرگونه عمل و فعالیت يك مرد مذهبی باید از مذهبش ناشی شود زیرا مذهب یعنی پیوستگی با خدا، یعنی خداوند بر هر نفس شما حکومت دارد.

☪ رام یکی از مظاهر و نام های خدا است.

مذهب و حقیقت

□ در نظر من سیاست جدا شده از مذهب، کثافت مطلق است که باید همواره از آن دوری جست. سیاستها بخاطر ملتها است و آنچه با آسایش و رفاه ملتها ارتباط پیدا می کند باید برای کسی که تمایلات مذهبی دارد یا به عبارت دیگر کسی که در جستجوی خدا و حقیقت است مورد علاقه باشد. در نظر من خدا و حقیقت کلماتی مترادف یکدیگرند و اگر کسی به من بگوید که خداوند خدای ناراستی و خدای شکنجه است من از پرستش چنین خدایی صرف نظر خواهم کرد. به این جهت در سیاست نیز ما باید قلمرو حکومت الهی را برقرار سازیم.

□ من نمی توانستم یک زندگی مذهبی داشته باشم مگر آن که خود را با تمام جامعه بشری پیوند می زدم و یگانه می کردم و چنین کاری هم نمی توانستم بکنم مگر آن که به سیاست می پرداختم. امروز مجموع تمام فعالیت های آدمی، واحدی بهم پیوسته و غیر قابل تقسیم را به وجود می آورد.

امروز نمی توان کارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی مطلق را به بخش های جدا از هم و نفوذناپذیر تقسیم کرد. من هیچ مذهبی جدا از فعالیت بشری نمی شناسم.

مذهب مبنایی اخلاقی برای تمام فعالیت های دیگر به وجود می آورد که اگر این مبنا وجود نداشته باشد زندگی به صورت آشفتنگی خفقان انگیزی از «هیاهو و جنون که هیچ معنی و مفهومی ندارد.» در خواهد آمد.

□ اعتقاد است که ما را از میان دریا های توفانی راهنمایی می کند. اعتقاد است که کوه های عظیم را به حرکت می آورد و اعتقاد است که از فراز اقیانوسها می جهد. این اعتقاد چیزی جز وجدان بیدار و متوجه به خدای درونی نیست. کسی که این اعتقاد را حاصل کرد هیچ چیز نمی خواهد. اگر جسماً هم بیمار شود روحاً سالم و نیرومند است. اگر از لحاظ مادی فقیر و تهیدست باشد در میان ثروتهای روحانی می غلتد.

همه مردم برادرند

□ صورظاهری، متعدد و گوناگون هستند. اما روحی که به آنها الهام می‌بخشد واحد است. چون این وحدت و یگانگی اساس همه چیز را در بر می‌گیرد و شامل تمام گوناگونیهای خارجی می‌شود، چه جایی برای امتیاز بلندی و پستی و برتری و فروتری باقی می‌ماند؟ این یگانگی واقعی است که در زندگی روزانه در هر قدم با آن مواجه می‌شویم. هدف نهایی تمام مذاهب آن است که این وحدت و یگانگی اساسی را دریابند.

□ در اوان جوانیم بهمن تعلیم داده می‌شد که آنچه را در کتب مقدس هندو به عنوان يك هزار نام خداوند معروف است تکرار کنم.

اما این يك هزار نام هم به هیچ وجه شامل تمام صفات خدا نبوده ما معتقدیم که خداوند به تعداد مخلوقات که وجود دارند نام دارد و چون این حقیقتی است، می‌گوییم خداوند نامی ندارد. چون خدا صور مختلف دارد او را بی‌شکل و بی‌صورت می‌دانیم و چون به زبانهای گوناگون سخن می‌گوید او را بی‌سخن می‌شماریم و به همین قرار. بعدها وقتی که به مطالعه اسلام پرداختم دیدم در اسلام نیز چنین است و برای خدا اسامی بسیار زیاد وجود دارد.

من با کسانی که می‌گویند «خدا محبت است» هم آواز می‌شوم و می‌گویم خدا محبت است اما در اعماق وجودم عادت کرده‌ام بگویم هر چند خدا محبت است اما مافوق همه چیز، خدا حقیقت است. من به این نتیجه رسیده‌ام که اگر برای زبان آدمی مقدور باشد که به توصیف کامل خدا پردازد باید بگویم خدا حقیقت است. دو سال پیش حتی از این مرحله هم پیشتر رفتم و گفتم حقیقت خدا است. میان این دو بیان «خدا حقیقت است» و «حقیقت خدا است» تفاوت ظریف و دقیقی وجود دارد که به خوبی می‌توانید آن را دریابید. من پس از تکاپو و جستجوی پی‌گیر و خستگی‌ناپذیری که پنجاه سال پیش برای یافتن حقیقت آغاز کردم به این نتیجه رسیدم و دریافتم که نزدیکترین راه وصول به حقیقت، عشق و محبت است. اما در ضمن متوجه شدم که محبت و عشق هم از زبان آدمی معانی

مذهب و حقیقت

گوناگون دارد. محبت و عشق در معنی شهوانیش می تواند عاملی انحطاط انگیز بشود. همچنین دریافتم که محبت در مفهوم «اهیمسا» در سراسر جهان پیروانی بسیار معدود دارد. لیکن درباره معنی حقیقت هرگز معنی دوگانه‌ی نیافتم و حتی لامذهبانی که به خدا عقیده ندارند نیروی حقیقت را نفی نمی کنند. منتهی لامذهبان در شوق جستجوی حقیقت، وجود خدا را منکر می شوند که البته از دیدگاه خودشان حق دارند و حرفشان درست است. به این جهات بود که دیدم به جای آن که گفته شود «خدا حقیقت است» مناسب تر آن است که بگوییم «حقیقت خدا است». مشکل بزرگ دیگری هم وجود دارد که میلیونها نفر نام خدا را پذیرفته اند و به نام او انواع خشونت‌های بی نام را انجام می دهند. همچنان که دانشمندان اغلب به نام کشف حقیقت مرتکب خشونت‌های بسیار می شوند.

موضوع دیگر این است که مخصوصاً در فلسفه هندو گفته می شود که فقط خدا وجود دارد و جز او هیچ چیز دیگر وجود ندارد. همین مطلب است که در «کلمه»^۱ اسلام هم مورد تأکید قرار گرفته و شاهد کلی مثال می باشد. بطوری که ملاحظه می کنیم در آنجا هم با کمال صراحت و روشنی گفته شده است که تنها خدا هست و هیچ چیز دیگر وجود ندارد. در واقع کلمه سانسکریت «سات» که برای حقیقت به کار می رود کلمه‌ی بی است که معنی دقیق و اصلی آن چیزی که هست، می باشد. به این دلیل و دلایل بسیار دیگر من به این نتیجه رسیدم که توصیف «حقیقت خدا است» بیش از هر تعبیر دیگر مرا راضی می سازد. و موقعی که بخواهید حقیقت را به صورت خدا پیدا کنید تنها وسیله گریزناپذیر آن محبت، یعنی عدم خشونت می باشد و از این رو چون معتقدم که در تحلیل نهایی هدف و وسیله، کلماتی مترادف هستند که می توانند به جای یکدیگر به کار روند، بدون تردید می توانم بگویم «خدا محبت است».

□ از دیدگاه حقیقت مطلق، بدن نیز نوعی ملک و مال می باشد. این حرف

^۱ منظور کلمه «لا اله الا الله» می باشد. م.

همه مردم برادرند

درست است که گفته اند میل لذت و تمتع برای روح ، جسم می آفریند . وقتی که این میل از میان برود دیگر نیازی به جسم هم باقی نمی ماند و انسان از دور تسلسل ناراحت کننده تولدها و مرگها آزاد می شود . روح وجودی همه جاگیر است . پس چرا باید برایش اهمیتی داشته باشد که فقط در درون قفس بدن بماند یا بدی کند و حتی بخاطر حفظ آن قفس به کشتن جانداران پردازد؟ بدین قرار می رسیم به آرمان عالی اعراض کلی از همه چیز و می آموزیم که بدن و جسم را تا وقتی که وجود دارد برای خدمت به کاربریم بطوری که این خدمت مایه حیات ما باشد نه نانی که می خوریم . خوردن و آشامیدن و نخفتن و برخاستن ما باید فقط بخاطر خدمت باشد . چنین طرز فکری موجب شادمانی واقعی می شود و این احساس سعادت انگیز را به وجود می آورد که زندگی و عمر معنی و مفهومی دارد و عبث و بیهوده نیست .

□ حقیقت ... چیست؟ این پرسشی بسیار دشوار است . اما من آن را برای خود به این صورت حل کرده ام که حقیقت آن چیزی است که صدای درونی به شما می گوید .

ممکن است پرسید که پس چرا مردمان مختلف حقایق را به صورتهای مختلف و متضاد می اندیشند؟ از آنجا که می بینیم اندیشه بشری از راههای بی شمار عمل می کند و تحول و تکامل فکری برای همه یکسان نیست نتیجه طبیعی این می شود که آنچه ممکن است برای يك نفر حقیقت باشد در نظر دیگری خلاف حقیقت جلوه می کند، به همین علت کسانی که به آزمایشهایی در این زمینه می پردازند به این نتیجه می رسند که برای انجام آن آزمایشها باید شرایطی خاص را ملاحظه کرد ... بعلمت آن که در حال حاضر هر کس مدعی حق آزادی عقیده و وجدان می باشد بدون آن که نوعی انضباط را به هر صورت که باشد بپذیرد و عمل کند این همه بی حقیقتی در این دنیای آشفته و گمراه به نظر می رسد. آنچه من می توانم با کمال فروتنی عرضه دارم این است که حقیقت نمی تواند به وسیله کسی که احساس

مذهب و حقیقت

کاملی از انسانیت در خود نداشته باشد حاصل گردد. اگر بخواهید در پهنهٔ اقیانوس حقیقت شنا کنید باید خود را به مرحلهٔ صفر برسانید و بکلی ناچیز شوید.

□ حقیقت در دل هر بشری خانه دارد و هر کس باید آن را در آنجا جستجو کند و حقیقت را به همان صورت که می بیند دنبال کند. اما هیچ کس حق ندارد دیگران را مجبور سازد که موافق نظری که او دربارهٔ حقیقت دارد عمل کنند.

□ زندگی تلاش است و آرزو. مأموریت زندگی آن است که در تلاش و تکاپوی کمال یعنی شناختن و فهم نفس خویش بگذرد. بخاطر ضعفها و نقصها نباید از این ایده آل دست کشید و هدف را چیزی کمتر قرار داد. من با کمال درد و تأسف به ضعفها و نقصهای خود توجه دارم. هر روز از درونم فریادی صدادار و خاموش استغاثه به سوی حقیقت بلند است و آرزو می کنم به من کمک دهد تا این ضعفها و ناتوانیهای خود را مرتفع سازم.

□ در نوشته های من جایی برای بی حقیقتی و ناراستی نیست زیرا عقیدهٔ تزلزل ناپذیرم این است که هیچ مذهبی جز حقیقت وجود ندارد و به همین جهت هر چیزی را که قرار باشد به قیمت صرف نظر کردن از حقیقت به دست آورم، رد می کنم. در نوشته هایم کینه و نفرتی نسبت به هیچ کس وجود ندارد. زیرا عقیدهٔ استوارم این است که محبت دنیا را بر پا نگاه می دارد. زندگی تنها در جایی هست که محبت هست.

زندگی بدون محبت مرگ است. محبت روی دیگر سکه بی است که يك روی آن حقیقت است. عقیدهٔ راسخ من این است که با حقیقت و محبت می توان تمام دنیا را مسخر ساخت.

□ من پیرو هیچ چیز جز حقیقت نیستم و هیچ انضباطی را نسبت به هیچ کس

همه مردم برآدرند

نمی‌پذیرم جز به خاطر حقیقت .

□ حقیقت نخستین چیزی است که باید جستجو کرد . حقیقت را بجوید زیبایی و خوبی خود به خود به سوی شما خواهد آمد . این معنی واقعی همان چیزی است که مسیح در «موعظه بر فراز کوه» تعلیم داد . در نظر من مسیح هنرمندی عالی بود زیرا حقیقت را می‌دید و بیان می‌کرد و محمد نیز چنین بود . به قراری که محققان می‌گویند قرآن کامل‌ترین اثر در تمام ادبیات عربی است .

مسیح و محمد هیچ کدام نمی‌خواستند اثری زیبا و هنری به وجود آورند اما چون هر دو در پی حقیقت بودند لطف کلام هم برای ایشان پیدا شد . این همان حقیقت و زیبایی است که من به دنبال آنم ، به خاطر آن زندگی می‌کنم و به خاطر آن می‌میرم .

□ در مورد خدا این اشکال هست که نمی‌توان او را توصیف و بیان کرد . اما توصیف حقیقت در قلب هر بشری نهفته است . حقیقت همان چیزی است که شما در این لحظه ، حق می‌شمارید و همان خدا است . اگر کسی همین حقیقت نسبی را پرستد و پیروی کند می‌تواند مطمئن باشد که به مرور زمان به حقیقت مطلق یعنی خدا هم نایل خواهد شد .

□ من راه را می‌شناسم ، مستقیم و باریک است . بسان بندشمشیر است . از پیش رفتن در این راه لذت می‌برم و هنگامی که پایم می‌لغزد به گریه می‌افتم . خدا می‌گوید : «کسی که تلاش می‌کند هرگز هلاک نمی‌شود .» من به این وعده اعتقاد بستم . هر چند هم که به علت ضعف خود هزار بار ناکام شوم اعتقادم را از دست نمی‌دهم و امیدوارم روزی که جسمم تحت تابعیت کاملم درآید بتوانم روشنایی الهی را بینم .

مذهب و حقیقت

□ من يك جوینده حقیقت هستم . راهی به سوی آن یافته‌ام و کوششی مداوم و لاینقطع برای رسیدن به آن به کار می‌برم . اما قبول دارم که هنوز به آن نایل نشده‌ام . برای یافتن کامل حقیقت باید خود و سرنوشت خود را به درستی شناخت یعنی کامل شد . من با اندوه و درد به نا کامل بودن خود توجه دارم و همه قدرتم هم در همین است زیرا کمتر اتفاق می‌افتد که شخص به‌راستی به نارساییها و محدودیتهای خود پی‌برد .

□ من در این دنیا و در میان «تیرگیهایی که مرا احاطه کرده» راه خود را به سوی روشنایی احساس می‌کنم . اغلب اشتباه می‌روم و حسابهایم نادرست از آب در می‌آید ... تنها اعتمادم به خدا است . به مردم هم از آن جهت اعتماد دارم که به خدا اعتماد دارم . اگر خدا نمی‌بود که تکیه‌گاهم باشد من هم از هموعان خود نفرت می‌داشتم .

□ من «سیاستمداری درجانهٔ مردی مقدس» نیستم بلکه چون پیروی از حقیقت کمال خردمندی است گاهی اوقات کارهای من به صورت عالی‌ترین اقدامات سیاستمداران جلوه‌گر می‌شود . اما امیدوارم جز سیاست پیروی از حقیقت و «اهیمسا» سیاست دیگری برای خود نداشته باشم . حاضر نیستم که حتی در مقابل آزادی وطن و مذهبم از حقیقت و «اهیمسا» صرف‌نظر کنم . بعلاوه باید بگویم که با دست کشیدن از حقیقت و «اهیمسا» هرگز آزادی وطن و مذهبم تحقق نخواهد یافت .

□ به نظر من می‌آید که آرمان حقیقت را بهتر از «اهیمسا» می‌فهمم . تجربه‌ام به من می‌گوید که اگر از پیروی حقیقت دست بردارم هرگز نخواهم توانست معمای «اهیمسا» را حل کنم ... به عبارت دیگر شاید من آن قدر جرأت ندارم که راه مستقیم را دنبال گیرم . این هر دو در اعماق خود يك معنی دارند و يك چیز هستند .

همه مردم برادرند

چون شك داشتن مسلماً نتیجه کمی اعتقاد یا نداشتن اعتقاد است ، روز و شب دعایم این است که «خداوندا به من ایمان و اعتقاد عطا کن .»

□ در میان تحقیرها و ناکامیها و زندگی توفانی خویش همیشه می توانم آرامش و سکون خود را حفظ کنم و این به خاطر ایمانی است که به خدا به صورت حقیقت دارم. ما می توانیم خدا را به میلیونها صورت توصیف کنیم اما من برای خود این ترکیب را پذیرفته ام که «حقیقت خدا است».

□ به هیچ وجه مدعی نیستم که راهنمایی درونی یا الهامات اشتباه ناپذیری دارم .

تا آنجا که آزمایش و تجربه ام پیش رفته ، ادعای خطا ناپذیری از طرف هر فرد بشری نادرست می باشد . الهام فقط ممکن است برای کسی پیش آید که از عمل تضادها آزاد باشد و بسیار دشوار است که بتوان گفت کسی می تواند حتی يك لحظه هم دستخوش تضادها نباشد . به این جهت ادعای اشتباه ناپذیری و اشتباه ناپذیر بودن همیشه خطرناك ترین ادعاها است .

اما این امر موجب نمی شود که نوعی الهام و راهنمایی درونی برای خود نداشته باشیم . تجارب و آزمایشهای خردمندان جهان در اختیار ما هست و در آینده نیز خواهد بود. بعلاوه حقایق اساسی متعدد نیستند بلکه فقط يك حقیقت اساسی وجود دارد و آن خود حقیقت است که به صورت دیگر به نام عدم خشونت شناخته می شود. افراد بشر با توانایی محدود خود هرگز نمی توانند کمال حقیقت و محبت را که به خودی خود بی پایان و نامحدود است ، دریابند . اما به آن— قدر که برای راهنمایی ما کفایت کند دسترسی داریم . مسلماً ما در به کار بستن حقیقت دچار اشتباه می شویم و گاهی اوقات اشتباهاتمان بسیار شدید هم خواهد بود. اما انسان موجودی است که بر خویشتن حاکم است و کسی که قدرت حکومت بر خود را دارد طبعاً به همان اندازه که ممکن است دچار اشتباه شود به همان اندازه

مذهب و حقیقت

هم توانایی اصلاح اشتباهات خود را دارد .

□ ممکن است من شخصی حقیر و ناچیز باشم اما وقتی که حقیقت به وسیله من سخن می گوید ، شکست ناپذیر هستم .

□ در زندگی خود هرگز حرفی بیهوده و بدون منظور نگفته‌ام . طبیعت من چنان است که همواره مستقیماً به قلب هر چیز پردازم و اگر در این کار تا کنون توفیق کامل نیافته‌ام می دانم که سرانجام حقیقت خود را خواهد شنواند و نشان خواهد داد همچنان که در تجارب من اغلب پیش آمده است .

□ من يك جوینده حقیر اما استوار و مشتاق حقیقت هستم و در تلاش و جستجوی خویش به تمام جویندگان حقیقت که همراهم هستند حداکثر اعتماد را دارم تا بتوانم به وسیله آنها اشتباهات خود را بفهمم و نیز من هم خطاهای آنها را اصلاح کنم . اعتراف می کنم که اغلب در تشخیصها و قضاوتهای خود دچار اشتباه شده‌ام... و چون در هر مورد راههای طی شده‌ام را می‌سنجم هرگز زیان مداومی برایم پیش نیامده است . بلکه برعکس حقیقت اساسی عدم خشونت خیلی پیش از همیشه ، جلوه‌گری کرده است و کشورم هرگز از آن زیان و آسیب مداوم ندیده است .

□ من زیبایی را در حقیقت یا به وسیله حقیقت دیده و یافته‌ام . نه فقط حقیقت در فکر و اندیشه ، بلکه چهره‌های توأم با حقیقت و تصاویر و آوازه‌های توأم با حقیقت بسیار زیبا هستند . معمولاً مردم نمی‌توانند زیبایی حقیقت را ببینند . شخص عادی از حقیقت می‌گریزد و در مقابل زیبایی آن کور می‌شود . هر وقت که مردم دیدن زیبایی حقیقت را آغاز کنند هنر واقعی ظهور خواهد کرد .

همه مردم برادرند

□ در نظر يك هنرمند واقعی تنها آن چهره زیبا است که گذشته از زیبایی برونی، حقیقت درون روح در آن تجلی داشته باشد. هیچ زیبایی جدا از حقیقت وجود ندارد. از سوی دیگر ممکن است حقیقت به صورت‌هایی جلوه کند که نمودهای خارجی آن اصلاً زیبا نباشد. بطوری که گفته شده سقراط استوارترین هواداران حقیقت در روزگار خود بود و با این همه گفته می‌شود که او کربه‌ترین صورت‌های یونان را داشت. در اندیشه من او بسیار زیبا بوده است زیرا تمام زندگی‌اش تلاش در جستجوی حقیقت بود و به یاد بیاورید که صورت ظاهری او مانع آن نمی‌شد که فیدياس زیبایی حقیقت را در او تمجید کند هر چند که فیدياس به عنوان يك هنرمند به دیدن زیبایی صورت‌های خارجی عادت داشت.

□ برای ما تا وقتی که در قالب فانی خود اسیر هستیم ممکن نیست که حقیقت کامل را دریابیم. ما فقط می‌توانیم آن را در تصور خود بسنجیم. ما به وسیله این بدن کم‌دوام و فانی خود نمی‌توانیم حقیقت را که ابدی و جاودانی است رو- در رو ببینیم. به این جهت است که آخرین راه این است که شخص به ایمان و اعتقاد پناهنده شود.

□ من مدعی هیچ عطیه خاص الهی برای خود نیستم. من ادعای پیامبری ندارم. من فقط يك جوینده حقیر و ساده حقیقت هستم و می‌کوشم که آن را بیابم. به نظر من هیچ قربانی و فداکاری برای مواجهه با خداوند زیاد نیست. تمام فعالیت‌های من چه آن را اجتماعی بنامند و چه سیاسی یا بشر دوستانه، یا اخلاقی، همه در راه این منظور و مقصود است و چون می‌دانم که خدا را خیلی بیشتر می‌توان در حقیرترین آفریدگانش یافت تا در بزرگیها و عظمتها، می‌کوشم تا خود را به این فروافتادگان حقیر نزدیک سازم. بدون خدمت به ایشان نمی‌توانم به این مقام برسم و اشتیاق من برای خدمت به طبقات محروم به همین جهت است و چون نمی‌توانم بدون پرداختن به سیاست به این خدمت پردازم ناگزیر به

مذهب و حقیقت

سیاست کشیده شده‌ام . بدین قرار من آقا و ارباب نیستم بلکه خدمتگزاری حقیر و پرتلاش و اشتباه‌کار برای هند و از راه هند برای تمام جامعه بشری می‌باشم.

□ هیچ مذهبی برتر و والاتر از حقیقت و راستی نیست .

□ مذهب واقعی و اخلاق واقعی به شکلی جدایی‌ناپذیر با یکدیگر پیوسته‌اند. مذهب برای اخلاق مثل آب است برای بذری که در زمین کاشته شده است .

□ من هرگونه مذهب را که با عقل سازش نداشته باشد و با اخلاق متضاد باشد رد می‌کنم. احساسات غیرعقلی مذهبی را تا آنجا تحمل می‌کنم که خلاف اخلاق نباشد .

□ به محض این که مبانی اخلاقی را از دست بدهیم دیگر شخصی اخلاقی نخواهیم بود . مذهبی نمی‌تواند وجود داشته باشد که اخلاق را زیر پا بگذارد. فی‌المثل شخص نمی‌تواند دور از حقیقت، بی‌رحم و بی‌تقوی باشد و مدعی گردد که خدا همراه او است .

□ امیال و محرک‌های ما می‌تواند به دو گروه تقسیم شود : خودخواهانه و دور از خود خواهی . تمام امیال خودخواهانه ما غیر اخلاقی است در حالی که میل ما برای تکامل خویش به منظور خدمت به دیگران، اخلاق واقعی است. عالی‌ترین قانون اخلاقی این است که ما باید پیوسته برای خدمت به خلق و به جامعه بشری، کار کنیم .

□ هر يك از اعمال من که مدعی هستم جنبه روحانی دارد اگر در واقع غیر- عملی باشد باید آن را شکستی برای من شمرد. من معتقدم که روحانی‌ترین اقدامات

همه مردم برادرند

در معنی واقعی کلمه ، عملی ترین کارها هستند .

□ کتابهای مقدس نمی توانند خلاف عقل و حقیقت باشند. آنها به این منظور نازل شده اند که عقل را صفا بخشند و حقیقت را روشن سازند .

□ خطا و اشتباه را نمی توان نادیده گرفت حتی اگر مورد تأیید کتابهای مقدس جهان باشند .

□ نادرستی هرچند هم که درباره آن تبلیغات فراوان به عمل آید حقیقت نخواهد شد و حقیقت هم هرچند هیچ کس آن را نبیند نادرست نخواهد بود .

□ هیچ عقیده ندارم که هرچه قدیمی و باستانی است بخاطر آن که قدیمی و باستانی است خوب است. من هوادار آن نیستم که قدرت تشخیص عقل خداداده را تسلیم سنتهای باستانی سازم. هر سنت هر قدر هم باستانی باشد اگر با اخلاق سازگاری نداشته باشد باید از روی زمین برافتد . نجس شمردن گروهی از مردم ممکن است سنتی باستانی باشد. رسم ازدواج کودکان و بیوه شدن کودکان نیز ممکن است بسیار قدیمی و باستانی به شمار آید و به همین قرار بسیاری از معتقدات هونناک و اعمال خرافی دیگر . اگر من قدرتی داشته باشم تمام این رسوم و سنتهای ناپسند را از عالم وجود خواهم رُفت .

□ من به ستایش بتها بی اعتقاد نیستم. هر چند يك بت در من هیچ نوع احساس احترامی بر نمی انگیزد . اما تصور می کنم که ستایش و پرستش بت جزئی از طبیعت آدمی است و همه ما به مظاهر و سمبولها علاقه مندیم و نیاز داریم .

□ من به کاربردن بتها و تصاویر را در موقع نماز و دعا منع نمی کنم . اما

مذهب و حقیقت

ستایش و عبادت خداوند بی شکل و صورت را ترجیح می‌دهم. شاید این ترجیح من درست نباشد.

اما چیزی برای شخصی مناسب است و چیز دیگری برای شخص دیگر و نمی‌توان وضع این دو شخص مختلف را به درستی با هم مقایسه کرد.

□ من به این احساس رسیده‌ام که کلمات هم مانند افراد بشری از لحاظ معنی و محتوی خود مرحله به مرحله تکامل پذیرفته‌اند. مثلاً مفهوم کلمه خدا که غنی‌ترین کلمات است برای همه ما یکسان نیست و با آزمایشهای هر يك از ما هم تغییر و تحول می‌پذیرد.

□ من در زندگی نه تضادی می‌بینم و نه دیوانگی. راست است که شخص همان‌گونه که نمی‌تواند پشت سر خود را ببیند نمی‌تواند اشتباهات و دیوانگیهای خود را نیز ببیند. اما چون مدعیان عقل، مردان مذهبی را اغلب به دیوانگان و مالیخولیایان تشبیه می‌کنند، از این جهت من در مورد خود عقیده دارم که احتمالاً مالیخولیایی و دیوانه نیستم بلکه مردی واقعاً مذهبی هستم. اما فقط پس از مرگ معلوم خواهد شد که کدام يك از این دو بوده‌ام.

□ هر وقت که مردی را گرفتار اشتباه و خطا می‌بینم به خود می‌گویم که من نیز خطاها و اشتباهاتی داشته‌ام. هر وقت مردی شهوتران را می‌بینم با خود می‌گویم که من نیز روزی چون او بوده‌ام و بدین قرار نوعی ارتباط و همبستگی با همه مردم دنیا در خود باز می‌یابم و احساس می‌کنم تا وقتی که حقیرترین مردم هم شادمان و خوشبخت نباشند، من نمی‌توانم شادمان و خوشبخت باشم.

□ اگر من سهم هر کس را کمتر از آنچه شایسته است داده باشم باید در مقابل خدا و خالق خود جوابگو باشم. اما مطمئن هستم که اگر به هر کس بیش از

همه مردم برادرند

آنچه مستحق و شایسته بوده، داده باشم خدا مرا مورد رحمت و مرحمت قرار خواهد داد .

□ زندگی من در میان کار مداوم و همیشگی سرشار از شادمانی است . از آنجا که نمی‌خواهم فکر کنم فردا چه چیز را برایم خواهد آورد خود را مانند پرنده‌بی‌آزاد احساس می‌کنم ...

این اندیشه که من به‌طور مداوم و شرافتمندانه با تعنیات جسمی خود مبارزه می‌کنم مرا محفوظ نگاه می‌دارد

□ من به‌ناکامل بودن نوع خود که من نیز به آن تعلق دارم کاملاً متوجه هستم و به این جهت است که از رفتار هیچکس به خشم نمی‌آیم. درمانی که با خود دارم این است که هر جا بدی و خطایی می‌بینم به اصلاح آن پردازم و به‌عامل بدی آزادی نرسانم. همچنین که انتظار ندارم برای خطاهایی که دایماً مرتکب می‌شوم خود مورد آزار قرار گیرم .

□ من شخصی خوشبین هستم نه از این جهت که برایم مسلم است که می‌توانم حق را بر کرسی بنشانم بلکه از آن جهت که اعتقاد دارم سرانجام حق پیروز خواهد شد ...

الهام ما فقط می‌تواند از این ایمان و اعتقاد ناشی شود که سرانجام حق پیروز خواهد گشت .

□ برای استعدادها و امکانات هر فرد حدودی هست اما اگر به‌خود مغرور شود و تصور کند که می‌تواند همه کارها را انجام دهد، خداوند وجود دارد که غرور او را درهم بشکند .

تا آنجا که به من مربوط می‌شود خوشبختانه آن قدر فروتنی به من عطا

مذهب و حقیقت

شده است که کودکان و شیرخواران هم می‌توانند برایم کمک باشند .

□ يك قطره آب در اقیانوس، طبعاً در تمام عظمت آن که والدینش هستند، سهم است هرچند هم که خود به این وضع توجهی نداشته باشد . اما همین که وجودش از اقیانوس جدا شود و مستقل گردد خشک خواهد شد. بدین‌قرارسختی گراف نیست که می‌گوییم زندگی دریایی جوشان و خروشان است .

□ من بی‌اختیار و طبعاً خوشبین هستم زیرا به خود اعتقاد دارم. هرچند این حرف غرورآمیز به نظر می‌رسد اما در واقع چنین نیست. زیرا با کمال‌فروتنی و خشوع می‌گویم که من به قدرت اعلای خداوند اعتقاد دارم، به حقیقت اعتقاد دارم و به این جهت دربارهٔ آیندهٔ کشورم و آیندهٔ بشریت شك و تردید ندارم و خوشبین هستم .

□ مذهب من مذهبی جامد و محدود نیست. در آن برای کمترین مخلوق خداوند هم جا هست . اما با هر نوع گستاخی و غرور و تصور برتری نژاد یا مذهب یا رنگ مابینت دارد .

□ من این عقیده را ندارم و نمی‌پذیرم که در روی زمین مذهبی واحد می‌تواند باشد یا به وجود خواهد آمد . به این جهت است که می‌کوشم عنصر مشترك تمام مذاهب را بیابم و به این نتیجه رسیده‌ام که عموم مذاهب باید نسبت به یکدیگر بردباری و مدارای متقابل داشته باشند .

□ من معتقدم که برای وصول به کمال روحی لازم است زندگی را همراه با خویشنداری کامل در اندیشه و گفتار و کردار دنبال کرد و ملتی که چنین مردانی خویشندار در خود نداشته باشد سخت فقیر و نیازمند خواهد بود .

همه مردم برادرند

□ در نظر خداوند گناهکار و پرهیزکار هر دو برابرند، هر دو به يك نوع مورد قضاوت قرار خواهند گرفت و برای هر دو امکان پیش رفتن یا پس رفتن به يك اندازه خواهد بود. هر دو فرزندان او و مخلوق او هستند. مرد پرهیزکار و مقدسی که خود را از گناهکاران برتر و والاتر بداند تقدس خود را از دست می دهد و خیلی بدتر از گناهکاری خواهد بود که برخلاف مقدس مغرور، خود به درستی نمی داند چه می کند.

□ ما اغلب دانش روحانی را با حصول روحانیت اشتباه می کنیم: وصول به مقام روحانیت با دانستن منتهای مقدس و پرداختن به مباحثات فلسفی ارتباط ندارد. در اینجا موضوع پرورش دل و قلب و به دست آوردن قدرتهای سنجش ناپذیر مطرح است: نترسی و بی باکی نخستین شرط لازم برای روحانیت است. يك ترسو هرگز نمی تواند مردی اخلاقی باشد.

□ شخص باید مشتاقانه خواستار رفاه و آسایش تمام مخلوق خدا باشد و دعا کند که بتواند قدرت چنین کاری را به دست آورد. آسایش و رفاه خود او هم در آن خواهد بود که آسایش و خوشبختی عمومی حاصل شود. کسی که فقط خواستار آسایش شخصی خود یا وابستگان خود می باشد خود پرست و خودخواهی است که هرگز نمی تواند برای خودش هم خوب باشد... شخص باید بتواند میان آنچه خوب به نظر می آید با آنچه واقعاً و حقیقتاً برایش خوب است تفاوت بگذارد.

□ من به یگانگی مطلق خداوند و به همین جهت به وحدت بشریت اعتقاد دارم. هر چند ما بدنهای جدا و متعدد داریم اما روح همه ما یکی است. اشعه خورشید به هنگام تجزیه و انکسار، متعدد و چند رنگ می شوند اما منبع همه آنها یکی است. به این جهت نمی توانم حتی از فاسدترین ارواح هم خود را جدا بشمارم

مذهب و حقیقت

همچنان که نمی توانم پیوستگی خود را با پرهیزکارترین آنها نادیده بگیرم .

□ اگر من دیکتاتور می بودم مذهب و دولت از هم جدا می شد . من به مذهب معتقدم ، به آن سوگند می خورم و بخاطر آن می میرم . اما اینها همه امور شخصی من است . دولت نمی تواند در آن دخالتی داشته باشد . دولت باید مراقب رفاه عمومی ، بهداشت ، ارتباطات ، روابط خارجی ، وضع پولی و نظایر آن باشد و نه به مذهب شما و من بپردازد . این موضوعی است که در مورد هر کس به خود او مربوط می شود .

□ من باگزارفها و بی حقیقتیها احاطه شده ام . با وجود تمام مساعی و کوششی که به کار می برم نمی دانم حقیقت در کجاست . اما به نظر من می رسد که به خداوند و به حقیقت نزدیک تر شده ام . این کامیابی به قیمت از دست دادن بسیاری از دوستیهای گذشته برایم حاصل گشته است . اما از این جهت تأسفی ندارم . این که می توانم درباره مسائل بسیار حساس در کمال سادگی بنویسم و با وجود مخالفتیهای شدید با هر کس حرف بزنم و می توانم یازده عهده را که برای خود برگزیده ام ، بدون کمترین احساس آشفتگی و ناراحتی عمل کنم همه برایم نشانی از نزدیک تر شدن به خدا است . شصت سال تلاش موجب شده است که بتوانم دست کم آرمانهای حقیقت و عفت را که برای خود برگزیده ام ، درک کنم .

□ آنچه می دانیم این است که شخص باید وظیفه خود را انجام دهد و نتایج آن را به خدا واگذارد . تصور می شود که انسان حاکم بر مقدرات خویش می باشد اما این حرف فقط نا اندازه محدودی صحیح است . انسان فقط تا آنجا می تواند در سرنوشت خود مؤثر باشد که آن قدرت عظیمی که تمام مقاصد و تمام نقشه های ما دستخوش آن است اجازه آن را می دهد ، زیرا آن قدرت نقشه های خود را دنبال می کند .

همه مردم برادرند

من این قدرت را با اسامی الله ، خدا و خداوند نمی خوانم، بلکه آنرا حقیقت می نامم. تمام حقیقت تنها در قلب این قدرت عظیم تجسم می یابد که خود حقیقت است .

□ من هیچ گناهی بزرگتر از این نمی شناسم که بی گناهان را به نام خدا زیر فشار قرار دهند .

□ وقتی من از يك سو حقارت خود را به نظر می آورم و از سوی دیگر به انتظارات و توقعاتی که نسبت به من به وجود آمده، می اندیشم لحظه بی گیج می شوم. اما به زودی متوجه می شوم که این انتظارات و توقعات نسبت به من که مخلوطی شگفت انگیز از صفات متضاد هستم، نیست بلکه از آن جهت است که من مظهری از دو خصلت گرانبهای حقیقت و عدم خشونت به شمار می روم . راست است که من در این دو به کمال نرسیده ام اما تا آنجا که توانسته ام آنها را در خود پرورش داده ام .

□ دردنیای هیچ چیز نیست که آماده نباشم آن را در راه وطنم فدا کنم جز دو چیز و فقط همین دو چیز و آن دو: حقیقت و عدم خشونت هستند. من این دورا در مقابل تمامی عالم هم قربانی نمی کنم زیرا در نظر من حقیقت خدا است و برای وصول به حقیقت هم راه دیگری وجود ندارد جز راه عدم خشونت . من در پی آن نیستم که به قیمت قربانی کردن حقیقت یا خدا به هند خدمت کنم ، زیرا می دانم کسی که از حقیقت صرف نظر می کند می تواند از وطنش و از نزدیکترین و عزیزترین کسانی هم صرف نظر کند .

۳

وسایل و هدفها

□ در فلسفه زندگی من وسایل و هدفها چیزهایی قابل تبدیل به یکدیگر هستند.

□ می گویند «وسایل بالاخره وسیله هستند». من می گویم «وسایل بالاخره همه چیز هستند». «وسایل شما هرگونه باشد هدف شما هم به همان گونه خواهد بود.» دیواری نیست که وسایل را از هدفها جدا سازد. بدیهی است خالق، به ما توان آن را داده است که وسایل را زیر نظارت خود بگیریم (آن هم البته تا میزانی محدود). اما برای نظارت بر هدفها امکانی نیست. تحقق هدفها با وسایلی که برای وصول به آنها به کار می رود، متناسب خواهد بود. این قضیه ای است که هیچ استثنا نمی پذیرد.

□ اهیما و حقیقت چنان به هم پیوند دارند که عملاً تجزیه کردن وجدان ساختن آنها غیر ممکن است. اینها مثل دو روی يك سکه یا به عبارت بهتر مانند دو روی يك صفحه فلزی صاف و بدون نقش می باشند و چه کسی می تواند بگوید این طرف یا آن طرف این صفحه پشت یا روی صفحه است؟ با این همه می توان گفت که اهیما وسیله است و حقیقت هدف. وسایل برای آنکه واقعاً صورت وسیله را داشته باشند باید همواره در دسترس ما باشند و بدین قرار «اهیما» وظیفه عالی ما است.

اگر ما وسایل را با دقت و مراقبت انتخاب کنیم و به کار بریم ناچار دیر

همه مردم برادرند

یا زود به هدف می‌رسیم.

وقتی که ما این موضوع را واقعاً پذیرفتیم دیگر مسأله پیروزی نهایی مطرح نخواهد بود. در این صورت هر مشکلی که پیش آید و هرچند هم که به ظاهر عقب‌نشینی‌هایی به نظر آید از جستجوی حقیقت دست نخواهیم کشید، حقیقتی که خود خدا است.

□ من عقیده ندارم که از راههای میان‌بر و هموار با خشونت می‌توان کامیابی حاصل کرد... هر قدر هم که با کسانی که به اعمال خشونت آمیز می‌پردازند همدردی داشته باشم و هرچند که هدفهای عالی آنها مورد تحسین من باشد در هر حال من مخالف آشتی‌ناپذیر روشهای خشونت آمیز هستم و حتی برای وصول به شریف‌ترین هدفها هم آنها را نمی‌پذیرم. بدین‌قرار میان پیروان مکتب خشونت و من هیچ‌گونه جای حرفی باقی نمی‌ماند. اما عقیده استوار من به عدم خشونت نه تنها مرا به احترام از آنارشیستها و تمام کسانی که به خشونت معتقد هستند و انمی‌دارد بلکه به همراهی با آنها می‌کشانم. منتها همیشه در این همراهی تنها منظورم بازداشتن آنها از کاری است که به نظرم نادرست می‌نماید. زیرا تجربه مرا معتقد ساخته است که هرگز از ناراستی و خشونت خوبی و نیکی مداوم حاصل نخواهد شد. حتی اگر این اعتقاد، فریبی ساده و عادلانه باشد باید پذیرفت که فریبی بسیار جذاب است.

□ عقیده شما مبنی بر اینکه میان وسایل و هدفها هیچ‌گونه ربطی وجود ندارد اشتباهی بزرگ است. بخاطر همین اشتباه حتی مردانی که مذهبی به‌شمار می‌آیند مرتکب جنایات عظیم و مهیب شده‌اند. استدلال شما به آن می‌ماند که بگوییم می‌توان با کاشتن علفهای هرزه و مودی گل سرخ به دست آورد. اگر بنا باشد من از روی اقیانوس بگذرم تنها به وسیله یک کشتی می‌توانم چنین کاری را انجام دهم. اگر بخواهم برای این منظور از گاری استفاده کنم به زودی گاری و خودم

وسایل و هدفها

به اعماق اقیانوس خواهیم رفت . ضرب‌المثل بسیار خوب و قابل ملاحظه‌ای است که می‌گوید «خدا به‌همان صورتی است که جوینده خدا هست». معنی این ضرب‌المثل به‌مرور زمان دگرگون شده و مردم هم با آن گمراه شده‌اند. وسیله‌ای را می‌توان به‌بذرتشیه کرد و هدف را به‌گیاه و همان‌گونه که میان بذرو گیاه رابطه‌ی مستقیم و عدول‌ناپذیر برقرار است، میان وسیله و هدف نیز رابطه‌ی استوار وجود دارد. مسلماً اگر درمقابل شیطان سجده کنیم نمی‌توانیم نتایج‌ی را که از پرستش خداوند حاصل می‌شود به‌دست آوریم. به‌این‌جهت اگر کسی بگوید: «من می‌خواهم خدا را پرستم چه اهمیتی خواهد داشت که به وسیله شیطان باشم» خود به‌خود جهل‌جنون‌آمیزش را اعلام خواهد داشت. ما درست همان چیزی را می‌درویم که می‌کاریم .

□ سوسیالیسم کلمه‌ی زیبا است و تا آنجا که من می‌دانم در سوسیالیسم تمام افراد جامعه برابرند . هیچ‌کس پست و هیچ‌کس عالی نیست . در بدن آدمی هم سر از آن جهت که بالا است مقام عالی ندارد و پاشنه‌های پا از آن جهت که دائماً با زمین در تماس هستند پست و حقیر نمی‌باشند .
به‌همان‌قرار که اعضای بدن آدمی با هم برابرند ، اعضای جامعه هم با یکدیگر برابر می‌باشند .

این است مفهوم سوسیالیسم .

در سوسیالیسم شاهزاده و دهقان، ثروتمند و فقیر، کارفرما و کارگر همه در یک سطح هستند .

از لحاظ مذهب در سوسیالیسم دوگانگی وجود ندارد همه چیز وحدت و یگانگی است .

وقتی در سراسر جهان به جامعه می‌نگرم هیچ چیز جز دوگانگی و کثرت نمی‌بینم یگانگی فقط از جهت نبودش نمایان است... اما با تصویری که من از یگانگی دارم در میان کثرت و تنوع طرحها همواره می‌تواند یگانگی و وحدت

همه مردم برادرند

کامل وجود داشته باشد.

برای آنکه به چنین وضع کمالی برسیم نباید به امور با دیده فلسفی بنگریم و بگوییم تا وقتی که همه سوسیالیسم را پذیرفته اند لازم نیست کاری بکنیم. اگر بدون تغییر دادن زندگی خود فقط به ایراد سخنرانی و تشکیل دادن احزاب پردازیم و در کمین آن باشیم که همچون بازشکاری هر وقت شکاری بر سر راهمان پیدا شد آنرا بریاییم این سوسیالیسم نخواهد بود. هرچه بیشتر سوسیالیسم را به صورت شکار طعمه در آوریم، سوسیالیسم از ما دورتر خواهد شد.

سوسیالیسم با ایمان و اعتقاد آغاز می شود. وقتی يك شخص مؤمن و معتقد پیدا شد آن وقت يك صفر بر آن می افزاییم و به رقم ده می رسیم و هر صفری که بر آن افزوده شود ارزش رقم قبلی را ده برابر خواهد کرد. اما اگر شروع کننده صفر باشد یا به عبارت دیگر هیچ کس کار را با اعتقاد شروع نکند، افزایش تعداد صفرها هم ارزشی بیش از صفر نخواهد داشت. صرف وقت و کاغذ برای نوشتن صفرها تلف کردن هردو خواهد بود.

این سوسیالیسم به صفا و پاکی بلور است. به این جهت هم وسایلی به پاکیزگی بلور لازم دارد تا تحقق پذیرد. وسایل ناپاک به هدفهای ناپاک منتهی می شود. به این جهت با سربریدن امیران و پرنسها، وضع پرنس و دهقان یکسان نخواهد شد و همچنین با این روش نمی توان میان کارفرما و کارگر برابری برقرار ساخت. نمی توان به وسیله بی حقیقتی به حقیقت نایل شد. تنها رفتار و روش توأم با حقیقت می تواند به حقیقت منتهی شود. عدم خشونت و حقیقت با یکدیگر دو قلو نیستند بلکه بهم پیوسته اند زیرا عدم خشونت محاط بر حقیقت است و برعکس به این جهت است که گفته شده است این دو، دوروی يك سکه هستند و نمی توانند از یکدیگر جدایی داشته باشند. سکه را از هر رو که می خواهید بخوانید کلمات ممکن است متفاوت باشند اما ارزش آن تفاوتی پیدا نخواهد کرد.

☞ اشاره به مهارت‌ها و توانمندی‌ها است که پیش از استقلال، حکومت‌های نیمه

مستقل داشتند. م.

وسایل و هدفها

اگر ناپاکی در اندیشه یا جسم شما راه یافت بی حقیقتی و خشونت در وجود شما راه پیدا کرده است .

به این جهت است که تنها سوسپالیستهای حقیقت جو ، دور از خشونت و دور از کینه و نفرت خواهند توانست يك جامعه سوسپالیستی را در هند و در دنیا به وجود آورند .

□ سلاح روحی تزکیه نفس هر چند که نامحسوس به نظر می آید نیرومندترین سلاح برای دگرگون ساختن محیط و سست کردن زنجیرهای اسارت خارجی است . این سلاح به شکلی ملایم و نامرئی کار می کند. همچون جریانی تند و شدید است . رودی است که به ظاهر آرام و کند می نماید . این روشها مستقیم ترین و مطمئن ترین و سریع ترین راه برای کسب آزادی است و هیچ گونه کوششی برای این منظور زیاد و گزاف نخواهد بود .

تنها چیزی که لازم دارد اعتقاد است، اعتقادی استوار مانند کوه که از هیچ چیز متزلزل نشود .

□ من بیشتر در پی آن هستم که از توحش و خشونت طبیعت آدمی جلوگیری کنم تا اینکه از رنج کشیدن مردم وطن خودم جلوگیری کرده باشم . معتقدم کسانی که داوطلبانه تحمل رنج را می پذیرند خود را از سطح تمام جامعه بشری بالاتر می برند و در عین حال عقیده دارم کسانی که از تلاشهای مایوسانه برای غلبه بر مخالفانشان یا برای بهره کشی از ملل و مردمان ضعیف تر به اعمال خشونت آمیز می پردازند . نه فقط خودشان بلکه تمامی جامعه بشری را نیز به پستی می کشانند . مشاهده سقوط طبیعت بشری به منجلاب و کثافت نمی تواند برای من یا هیچکس دیگر مسرت آمیز باشد . اگر ما همه ، فرزندان خداوند هستیم و در يك روح الهی سهیم می باشیم ، باید سهمی از گناهان دیگران را نیز چه از نژاد خودمان باشند

□ اشاره به اعمال خشونت آمیز انگلیسیها در هند است .

همه مردم برآدرند

و چه نباشند ، به گردن بگیریم .

می توانید بفهمید که ملاحظه جنبه های حیوانی در وجود هر انسان تا چه اندازه نفرت انگیز است و چقدر زشت تر خواهد بود که در انگلیسیان که در میان اینان دوستان بسیار دارم ، چنین صفات و خصوصیات ملاحظه کنم .

□ راه مقاومت مسالمت آمیز روشن ترین و سالم ترین راههاست ، زیرا اگر منظوری که در پیش است برحق نباشد تنها مقاومت کنندگان رنج خواهند کشید و نه هیچکس دیگر .

۴

اهیمسا یا راه عدم خشونت

□ عدم خشونت بزرگترین نیرویی است که در اختیار بشر هست . این نیرو از قدرت عظیم‌ترین سلاح‌های ویران‌کننده که با نبوغ انسان ساخته شده نیز بیشتر است . ویرانی و نابودی قانون انسانها نیست . انسان وقتی می‌تواند آزادانه زندگی کند که حاضر باشد در صورت لزوم به دست برادرش کشته شود اما هرگز در فکر کشتن او نباشد . هر نوع قتل و کشتن یا هر نوع آزار دیگر که برد دیگری تحمیل شود ، به هر عنوان هم که باشد جنایتی است برضد بشریت .

□ نخستین شرط عدم خشونت آن است که عدالت در تمامی مظاهر زندگی رعایت شود . شاید این انتظار و توقع از طبیعت آدمی زیاد باشد . اما من چنین نمی‌اندیشم .

هیچ کس نباید درباره استعدادها و قدرتهای طبیعت آدمی برای انحطاط و یا ارتقاء ، مقررات جامد قالبهای خشک را ملاک قضاوت قرار دهد .

□ درست به همان گونه که باید برای بکار بردن زور و خشونت هنر کشتن دیگران را آموخت به همان قرار هم برای فراگرفتن عدم خشونت باید هنر مردن را یاد گرفت . خشونت به معنی رهایی از خود ترس نیست بلکه به معنی جستجوی وسایلی برای مبارزه با علل ترس است . در صورتی که در عدم خشونت اصولاً علتی برای ترس وجود ندارد، هوادار عدم خشونت قدرت قربانی شدن به عالیترین

همه مردم برادرند

نوع را درخود می‌پروراند و در نتیجه از ترس آزاد می‌شود. زیرا از اینکه زمین، ثروت یا حتی جان خود را از دست بدهد باک و پروا ندارد. کسی که بر تمام ترسها چیره نشده باشد نمی‌تواند «اهیمسا» را به صورت کامل عمل کند. هوادار اهیمسا فقط يك ترس دارد و آن هم از خدا است. کسی که می‌کوشد به خدا پناه ببرد باید بتواند «آتما» یا روحی را که در ماورای جسم هست درك کند و ببیند و اگر شخص توانست وجود فنا ناپذیر «آتما» را درك کند دیگر علاقه به جسم فانی را رها خواهد کرد. بدین‌قرار پرورش عدم خشونت درست در نقطه مقابل پرورش خشونت قرار می‌گیرد. خشونت برای حفظ و حمایت چیزهای خارجی بکار می‌رود و عدم خشونت برای حمایت «آتما» و برای حمایت از افتخار واقعی شخص.

□ اگر ما فقط کسانی را که به ما محبت دارند دوست بداریم پیروی از عدم خشونت نخواهد بود.

عدم خشونت فقط وقتی خواهد بود که ما کسانی را دوست بداریم که از ما نفرت دارند. می‌دانیم که عمل کردن به این قانون بزرگ محبت چقدر دشوار است. اما آیا انجام تمام کارهای بزرگ و نیک هم دشوار نیست؟ دوست داشتن کسی که نسبت به شما کینه و نفرت دارد بزرگترین دشواریها است، اما اگر واقعاً چنین چیزی را بخواهیم این دشوارترین کار هم با لطف خداوند آسان می‌شود.

□ من دریافته‌ام که در میان نابودیها و ویرانیها زندگی دوام می‌آورد و بدین‌قرار باید قانونی عالتر از قانون ویرانی هم وجود داشته باشد. تنها در سایه این قانون است که جامعه‌یی با نظم کامل می‌تواند تحقق پذیرد و در این صورت است که زندگی ارزش زندگی کردن را خواهد داشت. هر وقت که وارد منازعه و ستیزه‌یی شدید و هر جا با مخالفی مواجه گشتید از راه محبت بر حریف غلبه

اهیمسا یاراه عدم خشونت

کنید . من در تمام عمر خود با این روش حتی به صورت ناقص و ناپخته کار کرده‌ام. البته نمی‌گویم که تمام دشواریهای من حل شده است. اما کشف کرده‌ام که تنها قانون محبت می‌تواند برای حل مشکلات پاسخی فراهم سازد و قانون نابودی و ویرانی هرگز نمی‌تواند مشکلی را حل کند .

اینطور نیست که من مثلاً نمی‌توانم خشمگین شوم بلکه توانسته‌ام تقریباً در تمام موارد احساسات خشم آلوده‌ام را تحت تسلط خویش در آورم. همیشه در درونم مبارزه‌ی دانسته و سنجیده برای دنبال کردن عمدی و مداوم قانون عدم خشونت ادامه دارد. هرگز اهمیت نداده‌ام که این روش چه نتایجی به بار می‌آورد. این مبارزه شخص را همواره برای مبارزه نیرومندتر می‌سازد . هرچه بیشتر این قانون را بکار می‌بندم بیشتر در زندگی خود احساس شادمانی می‌کنم و عالم وجود برایم شکلی مطبوع و شادمان‌تر پیدا می‌کند. پیروی از این قانون به من آرامشی می‌بخشد و مفهومی از رموز طبیعت را برایم بیان می‌کند که قادر نیستم آن را تشریح کنم .

□ من دیده‌ام که ملتها هم‌مانند افراد با تحمل رنج و شکنجه ساخته می‌شوند، نه از راههای دیگر. شادمانی از راه تحمیل رنج بردیگران حاصل نمی‌شود بلکه از راه تحمل داوطلبانه رنجی که بر خود هموار می‌سازیم به دست می‌آید .

□ اگر به صفحات تاریخ به آن صورت که تا زمان ما رسیده است بنگریم، متوجه خواهیم شد که انسان تدریجاً و به طور مداوم به سوی اهِمسا پیش رفته است .

اجداد بسیار قدیمی ما آدمخوار بودند . بعد زمانی فرا رسید که از آدمخواری دست کشیدند و به شکار پرداختند . مرحله بعدی زمانی بود که بشر از زندگی آواره شکارچیان احساس شرمندگی کرد. به این جهت بود که به کشاورزی پرداخت و برای غذای خود به دامان مادر زمین پناه برد .

همه مردم برادرند

بدین گونه از حالت صحراگردی به حالت استقرار درآمد و برای زندگی خود دهکده‌ها و شهرها را بنا کرد و از صورت عضو یک خانواده به صورت عضو یک گروه و یک ملت درآمد. همه اینها نشانه‌هایی از پیشرفت اهِمِسا و کم شدن اهِمِسا است. اگر جز این می بود می بایست نژاد بشر تا کنون بکلی از میان رفته باشد؛ همچنان که بسیاری از موجودات زنده پست تر از انسان نابود شده‌اند.

پیامبران و مظاهر خداوند نیز کما بیش اهِمِسا را تعلیم داده‌اند. و جز این نمی توانست بوده باشد زیرا اهِمِسا به تعلیم احتیاج ندارد. انسان به عنوان حیوان طبعاً خشن و متجاوز است اما روح انسان عدم خشونت را در خود دارد. از لحظه‌یی که انسان روح درونی خود را دریابد، دیگر نمی تواند خشن و متجاوز باقی بماند. انسان یا باید راه اهِمِسا را پیش گیرد و یا دستخوش سرنوشتی ناگوار شود. به این جهت است که پیامبران و مظاهر حق همواره حقیقت و هماهنگی و برادری و عدالت و این قبیل چیزها را تعلیم داده‌اند که همه جلوه‌هایی از اهِمِسا است.

□ من عقیده دارم که حتی امروز که هنوز ساختمان اجتماعی براساس تمدن دانسته و فهمیده عدم خشونت منکی نمی باشد جوامع بشری در سراسر جهان براساس تحمل یکدیگر و سازش با هم زندگی می کنند و اموال خویش را محفوظ می دارند. در غیر این صورت تنها تعدادی معدود که از همه خشن تر و درنده تر می بودند، زنده می ماندند. اما خوشبختانه چنین نیست. خانواده‌ها با رشته‌های محبت به یکدیگر بسته شده‌اند و به همین قرار گروه‌های به اصطلاح متمدن که به نام ملت‌ها نامیده می شوند، با هم پیوند یافته‌اند. تنها مسأله این است که مردم به اولویت و تسلط قانون عدم خشونت توجه ندارند و در نتیجه در پی آن هم نیستند که از امکانات وسیع آن بهره‌مند شوند. باید بگوییم که تا کنون فقط به خاطر نوعی جبر غریزی، ما مسلم دانسته‌ایم که عدم خشونت کامل فقط برای تعدادی معدود از اشخاص مقدور است که پیش خود متعهد می شوند از هر نوع

اهیمسا یاراه عدم خشونت

مالکیت و دارایی و نظایر آن اعراض کنند .

هرچند این حرف درست است که تنها هواداران جدی عدم خشونت می توانند به کار تحقیقی در این زمینه پردازند و گاه به گاه امکانات تازه‌یی از این قانون بزرگ را که بر انسان حکومت دارد کشف و اعلام کنند اما اگر این قانون یک قانون واقعی است باید در مورد همه و برای همه خوب باشد. ضعفها و شکستهایی که در این مورد می بینیم از خود قانون نیست، بلکه از پیروان آن است که بسیاری از آنها حتی خودشان نمی دانند که خواه ناخواه زیر نفوذ آن قرار دارند. وقتی مادری به خاطر فرزندش می میرد، بدون آنکه خودش بداند، به آن قانون بزرگ اطاعت می کند . در مدت پنجاه سال گذشته همواره خواستار آن بوده‌ام که این قانون از روی فهم پذیرفته شود و حتی اگر با شکستها و ناکامیها مواجه گردد با جدیت مورد عمل قرار گیرد . این پنجاه سال کار، نتایجی شگفت انگیز را نمایان ساخته و اعتقاد مرا استوارتر کرده است. من مدعی هستم که با عمل کردن مداوم عدم خشونت ما به مرحله‌یی خواهیم رسید که فقط مالک بودن قانونی و به حق، مورد احترام عمومی و ارادی همه کس قرار گیرد. بدون تردید این چنین مالکیتی آلوده نمی باشد و مظهر بی شرم نابرابریهایی که اکنون در همه جا ما را در بر گرفته، نخواهد بود . بعلاوه هوادار عدم خشونت نباید از وجود مالکیتهای ناعادلانه و غیر قانونی بترسد و ناراحت شود . زیرا او سلاح بدون خشونت ساتیاگراها و عدم همکاری را در اختیار دارد که ثابت شده است هر جا و هر وقت به درستی و شرافتمندانه و به میزان کافی مورد استفاده واقع شود، می تواند به طوری کامل و مؤثر جانشین خشونت گردد . من به هیچ وجه مدعی نیستم که می توانم علم عدم خشونت را به صورت کامل عرضه کنم. اصولاً این علم نمی تواند به صورت کامل خود مطرح گردد و تا آنجا که من می دانم هیچ علم مادی حتی علوم ریاضی هم نمی توانند مدعی کمال باشند . من نیز به سهم خود جوینده و محقق بیس نیستم .

همه مردم برادرند

□ در همان آغاز بکار بستن روش ساتیاگراها ، کشف کردم که برای دنبال کردن حقیقت شایسته نیست که زور و خشونت بر طرف مخالف تحمیل شود بلکه باید با بردباری و حوصله و احساس و اظهار همدردی، مخالف را از راه خطا و اشتباه باز گرداند. زیرا ممکن است آنچه در نظر کسی حقیقت است در نظر دیگری اشتباه و خطا باشد. بردباری به معنی تحمیل رنج بر خویشان است. بدین فرادساتیاگراها مفهوم دفاع از حقیقت را پیدا می کرد منتهی نه از راه تحمیل رنج بر مخالف ، بلکه از راه تحمل رنج از طرف خود .

□ در این عصر شگفتیها ، هیچ کس نمی گوید که چیزی یا فکری از آن جهت که تازه و نو است بی ارزش می باشد. همچنین با روح عصر سازگار نیست که گفته شود تحقق چیزی یا فکری چون دشوار است ، غیر ممکن می باشد . آنچه روزی از جمله رؤیاها بود هر روز به صورت واقعیت درمی آید و آنچه ناممکن بود ممکن می گردد .

ما در این روزگار هر روز از کشفیات تازه که در زمینه خشونت صورت می پذیرد به حیرت می افتیم. اما من عقیده دارم که در زمینه عدم خشونت کشفیاتی خیلی بزرگتر صورت خواهد پذیرفت که اکنون خیلی رؤیایی و خیلی بیشتر غیر ممکن به نظر می آید .

□ انسان و اعمال انسان دو چیز متمایز و مشخص هستند . بسیار درست و بجا است که در مقابل يك سیستم به مقابله و مقاومت پردازیم و به آن حمله بریم اما مقابله و حمله در مقابل عامل آن سیستم در حکم مقابله و حمله به خودمان خواهد بود . زیرا ما همه از سر يك کرباس و فرزندان يك خالق واحد هستیم و از این لحاظ نیروهای الهی درونی ما بی پایان است . ناچیز شمردن يك فرد بشری ناچیز شمردن آن نیروهای الهی خواهد بود و بدین قرار نه فقط موجب زیان آن فرد خواهد شد بلکه همراه با او به تمامی جهان زیان خواهد رساند.

اهیمسایاراه عدم خشونت

- عدم خشونت يك اصل عمومي و جهانی است و عمل کردن به آن تنها به يك محیط خصمانه محدود نمی شود . بدیهی است اثر بخش بودن آن، فقط وقتی می تواند آزمایش شود که در میان مخالفتها و برای مقابله با آنها بکار رود. اگر موفقیتهای عدم خشونت ما به حسن نیت مقامات مخالف ما بستگی داشته باشد چنین عدم خشونتی نادرست و بی ارزش خواهد بود .
- تنها شرط لازم برای بکار بردن موفقیت آمیز این نیرو آن است که قبول شود جان و روحی جدا از بدن وجود دارد که ابدی می باشد. این قبول نباید به صورت يك تصور ذهنی باشد بلکه باید به مرحله اعتقاد راسخ برسد .
- بعضی دوستان می گویند که حقیقت و عدم خشونت در سیاست و امور دنیایی جایی ندارد . من با این گفته موافق نیستم. من عدم خشونت و حقیقت را به عنوان وسیله ای برای دستگیری فردی بکار نمی برم . آزمایش من همواره آن بوده است که آنها را در زندگی روزانه وارد کنم و بکار بندم .
- هیچ کس نمی تواند به شکلی مؤثر هوادار عدم خشونت باشد ، و در برابر بی عدالتیهای اجتماعی در هر جا و به هر صورت که باشد ، بی اعتنا بماند و قیام نکند .
- مقاومت مسالمت آمیز ، روش به دست آوردن حقوق از راه تحمل رنج شخصی است و درست صورت مخالف مقابله و مقاومت با اسلحه است. وقتی که من از انجام کاری که وجدانم نمی پذیرد خودداری می کنم، نیروی روحی خود را به کار می برم . مثلاً حکومت کنونی قانونی وضع کرده است که شامل من هم می شود. اما من آن را دوست نمی دارم. اگر با زور خشونت، حکومت را مجبور به لغو این قانون سازم، چیزی را به کار می برم که می توان آن را نیروی جسمی

همه مردم برادرند

و مادی خواند. اما اگر به این قانون اطاعت نکنم و کیفی را هم که برای این سرپیچی تعیین شده بپذیرم، نیروی روحی خود را به کار برده‌ام که شامل قربانی ساختن خویش می‌شود.

هر کس قبول دارد که قربانی ساختن خود در مقامی بی‌نهایت عالی تراز قربانی ساختن دیگران قرار دارد. بعلاوه اگر نیروی تحمل رنج برای منظوره‌های نادرست و غیر عادلانه بکار رود، تنها شخصی که آن را بکار می‌برد رنج خواهد کشید و بخاطر اشتباهات خود دیگران را به رنج نمی‌افکند. به طوری که می‌دانیم کارهای زیادی شده است که بعدها معلوم شده، نادرست بوده‌اند. هرگز هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که آنچه او درست می‌داند درست است یا چیزی که او نادرست می‌پندارد درست نیست زیرا در واقع تا وقتی که او چنین می‌پندارد یا عمداً چنین قضاوت می‌کند نادرست می‌باشد. از این رو کسی که به مبارزه روحی می‌پردازد باید آنچه را نادرست می‌داند، انجام ندهد و عواقبش را هر چه هم باشد، تحمل کند. این کلید بکار بردن نیروی روحی است.

□ يك هوادار اهیما نمی‌تواند از دستور فلسفی سودجویانه «حداکثر خیر برای حداکثر مردم» هواداری کند. بلکه تلاش او در راه حداکثر خیر برای تمام مردم خواهد بود و در راه تحقق این آرمان خواهد مرد. او با مرگ خود، به خودش و به دیگران خدمت خواهد کرد. از آنجا که «حداکثر خیر برای همه مردم» طبعاً «حداکثر خیر برای حداکثر مردم» را نیز شامل می‌شود هوادار اهیما با هوادار فلسفه سودجویی در قسمتی از راه خود همراه خواهند بود. اما زمانی فرا می‌رسد که باید از یکدیگر جدا شوند و حتی در جهت مخالف هم، بکار پردازند. يك پیرو فلسفه سودجویی اگر منطقی باشد هرگز خودش را قربانی نمی‌کند. در صورتی که هوادار خیر مطلق و اهیما حتی خودش را قربانی می‌سازد.

□ ممکن است بگویید که شورش همراه با عدم خشونت نمی‌تواند وجود

اهمیت بسیار راه عدم خشونت

داشته باشد و تاریخ چنین چیزی را بخاطر ندارد. بسیار خوب اما آرزوی من آن است که چنین مورد و نمونه‌یی را به وجود بیاورم. تصور من آن است که وطن می‌تواند از راه عدم خشونت، آزادی و استقلال خود را به دست آورد. می‌خواهم به دفعات بی‌شمار برای جهان تکرار کنم که نمی‌خواهم آزادی و وطنم را به قیمت از دست کشیدن از عدم خشونت خریداری کنم. پیوند من با عدم خشونت چنان استوار و مطلق است که ترجیح می‌دهم خودکشی کنم اما از وضع و موقع خود منحرف نشوم. من در این مورد از حقیقت نامی به میان نیاوردم تنها به این دلیل ساده که حقیقت نمی‌تواند جز از راه عدم خشونت بیان شود.

□ تجارب فراوان و متعدد سی‌ساله من که هشت سال نخستین آن در آفریقای جنوبی گذشته، بزرگترین امیدواری را در من به وجود آورده است که آینده هند و آینده جهان در عدم خشونت خواهد بود. این بی‌ضررترین و در عین حال مؤثرترین راه برای حل و فصل خطاهای سیاسی و اقتصادی است که بر قسمت محروم و تحت فشار بشریت تحمیل می‌شود. من از اوان جوانی خود آموختم که عدم خشونت نوعی فتوای صومعه‌نشینان نیست که بخاطر آرامش و دستگیری فردی بکار بسته شود، بلکه قانون عمل و اقدام برای جامعه‌یی است که بخواهد همواره با شایستگی انسانی زندگی کند و در راه وصول به صلحی پیش برود که طی قرنهای گذشته در جستجوی آن بوده است.

□ تا سال ۱۹۰۶ من همواره به عقل خود تکیه می‌کردم. اصلاح‌طلبی بسیار فعال و پرکار بودم. همواره واقعیتها را از نزدیک می‌سنجیدم و این خود، از آن جهت بود که می‌خواستم با کمال دقت حقیقت را رعایت کنم. بر روی هم طراح خوبی بودم. اما وقتی که لحظات حساس در آفریقای جنوبی فرارسید، دیدم که عقل و منطق نمی‌تواند تأثیری مناسب به وجود آورد. مردمی که با من بودند و برای خدمت به ایشان کار می‌کردم سخت به هیجان آمده بودند و می‌خواستند اقدامی

همه مردم برادرند

بکنند؛ زیرا طبیعی است که حتی يك کسرم هم در مقابل فشار تکانی می خورد. صحبت از پرداختن به اقدامات تلافی جویانه پیش می آمد، در چنین وضعی یا می بایست با اقدامات خشونت آمیز موافقت کنم و همراه شوم و یا راه دیگری برای مقابله با بحرانی که پیش آمده بود بیابم و تحمیلات ناروا و ظالمانه را که بر مردم فشار می آورد، متوقف سازم. در آن موقع به نظر رسید که باید از اطاعت به قانونی که ما را تحقیر می کند سر بیچیم و بگذاریم اگر می خواهند مارا زندانی کنند. بدینسان بود که يك روش اخلاقی که با جنگ برابری می کرد، پیدا شد.

در آن موقع من به دولت انگلستان وفادار بودم زیرا عقیده داشتم که روی هم رفته اقدامات امپراتوری بریتانیا برای هند و برای جامعه بشری خوب و مفید است.

وقتی که در اوایل شروع جنگ* به انگلستان وارد شدم بلافاصله به خدمت در آن پرداختم و بعداً وقتی به علت بیماری سینه پهلو اجباراً به هند فرستاده شدم، در آنجا به تبلیغات دامنهداری برای جمع آوری سرباز پرداختم که نزدیک بود به قیمت جان خودم تمام شود و بعضی از دوستانم را به وحشت می افکند.

اما در سال ۱۹۱۹ همه تصوراتم نقش بر آب گشت و این موقعی بود که قانون ظالمانه رولت** به اجرا گذارده شد. حکومت انگلستان حاضر نشد که اصلاحات ابتدایی مورد تقاضای ما را انجام دهد و برای جبران آنچه نادرستی آن به ثبوت رسیده بود اقدام بعمل آورد. بدین گونه در سال ۱۹۲۰ من يك شورشی سرکش شدم.

از آن زمان این اعتقاد در من افزایش می یابد که آنچه برای مردم اهمیت اساسی دارد، تنها با عقل و منطق به دست نمی آید بلکه باید آن را به قیمت تحمل رنج، خریداری کرد.

* جنگ اول جهانی. م.

** قانونی که هندیان را از بعضی حقوق اساسی محروم می ساخت. م.

اهیمسایاراه عدم خشونت

تحمل رنج، قانون انسانی است. جنگیدن قانون درندگان جنگل است. اثر تحمل رنج بی نهایت نیرومندتر از قانون جنگل است زیرا موجب تغییر یافتن طرف مخالف و باز شدن گوش او می شود که در غیر این صورت همواره برای شنیدن صدای عقل کر خواهد ماند. شاید هیچکس به اندازه من دادخواست ننوشته و به دفاع از ادعای بیچارگان و ستم کشیدگان برخاسته باشد. اما در عمل به این نتیجه اساسی رسیده ام که اگر واقعاً بخواهید کاری پراهمیت انجام دهید نباید فقط به ارضای عقل پردازید، بلکه باید دلها را هم به تکان بیاورید. رجوع کردن به عقل با سر آدمی کار دارد اما با تحمل رنج می توان در دلها نفوذ کرد. تحمل رنج موجب می شود که راه تفاهم درونی در وجود انسان گشوده شود. تحمل رنج نشانه امتیاز نوع بشر است، نه به کار بردن شمشیر.

□ عدم خشونت قدرتی است که همه کس چه کودکان چه بزرگان، چه مردان و چه زنان، چه جوانان و چه پیران می توانند آن را به کار بندند بشرط آن که به خدای محبت ایمان داشته باشند و برای تمام بشریت محبتی یکسان در دل خود پرورانند. وقتی که عدم خشونت بعنوان قانون زندگی پذیرفته شد باید در سراسر وجود، گسترش یابد و تنها در موارد منفرد به کار نرود.

□ اگر بخواهیم از عدم خشونت پیروی کنیم نباید خواستار داشتن چیزی در روی زمین باشیم که حقیرترین و پست ترین موجودات بشری نتوانند آن را داشته باشند.

□ اصل عدم خشونت ایجاب می کند که از هر نوع بهره کشی و استثمار خودداری شود.

□ مخالفت من با جنگ مرانا آنجا نمی کشاند که تلاش کسانی را که مایلند

همه مردم برادرند

در آن شرکت جویند خنثی کنم . من با آنها به بحث و استدلال می پردازم . من راه بهتری را در برابر ایشان قرار می دهم و انتخاب را به خودشان وا می گذارم .

□ مایلم به کسانی که از مخالفت من با جنگ انتقاد می کنند، بگویم که آنها نیز باید چون من به مصایب مردمی آشنا شوند که از آن رنج می برند و نه تنها به مردم هند بلکه مردم سراسر جهان و حتی کشورهایی که داخل در جنگ نیستند، بنگرند. من نمی توانم به این قصابی و کشتاری که در جهان جریان دارد بایی اعتنایی و لاقیدی بنگرم .

به عقیده من در شان و شایستگی انسان نیست که به کشتار متقابل یکدیگر پردازد و تردیدی ندارم که راهی برای خروج از مصیبت وجود دارد .

□ تا وقتی که ما به صورت جسمی خود وجود داریم ، عدم خشونت کامل غیر ممکن است ؛ زیرا ما دست کم ناگزیریم جایی را برای خودمان اشغال کنیم . تا وقتی که در کالبد خود منزل دارید ، عدم خشونت واقعی هم مانند نقطه واقعی یا خط مستقیم در هندسه اقلیدس جنبه تئوری دارد . با اینهمه باید در تمام لحظات زندگی خود در این راه بکوشیم .

□ شاید گرفتن جان موجودات زنده وظیفه بی باشد . ما برای حفظ بدن خودمان جانهای فراوان را تا میزانی که لازم می شماریم ، می گیریم و نابود می کنیم . مثلاً برای غذای خودمان چه گیاهی باشد و چه غیر گیاهی ، مقدار زیادی جانها را می گیریم . برای بهداشت و سلامت خودمان پشه ها و حشرات نظیر آنها را با مواد ضد عفونی می کشیم و از این قبیل و در این اعمال خود هرگز نمی اندیشیم که مرتکب کاری بخلاف مذهب می شویم ... بخاطر حفظ حیوانات مفید، حیوانات درنده گوشتخوار را می کشیم ... حتی شاید در بعضی موارد کشتن آدمی هم لازم باشد .

☞ در هند بسیاری از مردم غذاهای گیاهی می خورند و بسیاری هم غذاهای حیوانی هم .

اهیمسا یاراه عدم خشونت

فرض کنیم که شخص به جنون کشتار مبتلا شود و بسا شمشیری در دست و حالی نخسمناک به هر سو برود و هر کس را که بر سر راهش واقع شود بکشد و هیچ کس جرأت نداشته باشد که او را زنده دستگیر کند. در چنین وضعی هر کس که این دیوانه را بکشد مورد سپاسگزاری عمومی قرار خواهد گرفت و فردی خیر-خواه به شمار خواهد رفت.

□ به طوری که مشاهده کرده ام به طور غریزی نوعی وحشت و بیزارگی از کشتن موجودات زنده در هر شرایطی که باشد، وجود دارد. پیشنهادهایی مطرح می شود که سگهای هار را بجای آن که بکشند به جاهای خاصی برانند تا خودشان با مرگ تدریجی بمیرند. اما احساس ترحم و شفقت من موجب می شود که چنین کاری نکنم. حتی برای لحظه ای هم نمی توانم در چنین وضعی بینم که يك سگ یا هر موجودی دیگر با ناتوانی و رنج دستخوش شکنجه مرگی تدریجی و کند باشد. در این قبیل موارد من انسان را نمی کشم زیرا در مورد انسان همواره امید هست که کمکی فراهم شود اما يك سگ را خواهم کشت، چون برای او امید یافتن کمک ندارم. اگر فرزندم گرفتار هاری شود و برای یافتن چاره ای که رنج و درد مرگ آور او را علاج کند بکلی ناامید شوم وظیفه خود خواهم دانست که جانش را بگیرم.

تحمل و قبول سرنوشت اندازه دارد. ما وقتی امور را به سرنوشت می سپاریم که تمام علاجها و داروها بی ثمر شده باشند. یکی از علاجها و آخرین کمکی که می توان برای پایان دادن به درد و رنج چنین کودکی به کار برد، گرفتن جان او است.

□ اهیمنسا در صورت مثبت خود به معنی جدا کردن محبت و جدا کردن نیکویی و احسان است. اگر من هوادار واقعی اهیمنسا هستم باید دشمن خود را دوست بدارم. من باید همان اغماض و بخششی که در مورد پدر یا پسر خطاکار خود، رعایت می کنم،

همه مردم برادرند

در مورد خطاکاری که نسبت به من ، دشمن یا بیگانه است نیز رعایت کنم . این اهیمسای مثبت ضرورتاً حقیقت و بی باکی را نیز دربرمی گیرد و شامل می شود . يك انسان نمی تواند به کسی که دوست می دارد خیانت کند و به این جهت هرگز از او نمی ترسد . هدیه دادن زندگی بزرگترین هدایا است . شخصی که بدون توسل به خشونت جان خود را تقدیم می دارد ، می تواند هرگونه خصمی را خلع سلاح کند و راه تفاهم شرافتمندانه را هموارسازد . کسی که خودش دستخوش ترس باشد هرگز نمی تواند چنین هدیه بی تقدیم دارد . پس باید خودش ترس و بی باک باشد . کسی که بزدل و ترسو است نمی تواند به اهیمسای عمل کند . به کار بستن اهیمسای حداکثر شهامت و شجاعت را لازم دارد .

□ وقتی شمشیر را به دور افکنده ام دیگر چیزی جز جام محبت ندارم تا به آنان که با من مخالفت می کنند تقدیم دارم . با تقدیم این جام است که انتظار دارم آنها را به خود نزدیک سازم . نمی توانم فکر کنم که میان انسانی با انسان دیگر ممکن است دشمنی ابدی وجود داشته باشد و از آنجا که من به حیات مجدد و دوباره به دنیا آمدن معتقد هستم ، امیدوارم که اگر در این زندگی هم نباشد در زندگیهای بعدی خود بتوانم تمام جامعه بشری را دوستانه در آغوش گیرم .

□ محبت نیرومندترین قدرتی است که جهان در اختیار خود دارد و در عین حال ساده ترین نیرویی است که بتوان تصور کرد .

□ سخت ترین دلها و خشن ترین جهالتها هم در برابر طلوع خورشید تحمل رنج بدون خشم و بدون بدخواهی ، ناپدید خواهند شد .

□ عدم خشونت خودداری از مبارزات واقعی برضد فساد و بدی نیست . بلکه برعکس در تصور من عدم خشونت برای مبارزه با فساد و بدی خیلی

اهیمسا یا راه عدم خشونت

مثبت‌تر و واقعی‌تر از اعمال انتقامجویانه است؛ زیرا عمل انتقامجویی بنا بر طبیعت خود بردشمنی و فساد می‌افزاید. من همواره مقاومت و مخالفت روحانی و اخلاقی با اعمال خلاف اخلاق را در نظر می‌آورم. همیشه در صدد آن هستم که لبه شمشیر ظالم جبار را کند و بی‌اثر سازم. اما نه از راه به‌کار بردن تپنی تیزتر بلکه از راه مایوس ساختن او در انتظاراتش که تصور می‌کند من با او به‌مقابله و مقاومت مادی خواهم پرداخت. مقاومت روحی که من در برابر او قرار خواهم داد او را از میدان بدر خواهد ساخت.

این‌گونه مقاومت ابتدا او را به‌حیرت خواهد افکند و در آخر به‌شناسایی حق من وادار خواهد کرد. درعین حال این شناسایی موجب تحقیرش نخواهد شد زیرا در واقع او را به‌مقامی بالاتر ارتقاء خواهد داد. ممکن است گفته شود که چنین وضعی يك حالت و مرحله‌ای خواهد بود و در واقع هم چنین است.

□ اهِمسا، اصلی قابل فهم است. ما موجوداتی فانی و ناتوان هستیم که در حریق عظیم همیشه گرفتار شده‌ایم. این که گفته می‌شود زندگی یا زندگی زنده می‌ماند و زندگی می‌کند مفهومی عمیق در خود دارد. انسان نمی‌تواند بدون آنکه فهمیده یا ناهمیده مرتکب همیشه شود؛ لحظه‌یی زنده بماند. خود واقعیت زنده بودن او که لازمه‌اش خوردن، آشامیدن و راه رفتن می‌باشد، ضرورتاً شامل مقداری همیشه و نابود ساختن مقداری زندگی، هر قدر هم کم و ناچیز، خواهد شد. يك هوادار اهِمسا فقط وقتی به اعتقاد خود وفادار خواهد بود که محرك تمام اعمالش شفقت باشد و با حداکثر توانش از نابود ساختن حقیرترین موجودات هم پرهیز کند و بکوشد که آنها را نجات دهد و محفوظ نگاهدارد و بدین قسراً دائماً مراقب باشد تا از حلقه مرگبار همیشه آزاد بماند. چنین شخصی بطور مداوم بر خویش‌شننداری و شفقت خود خواهد افزود اما هرگز نخواهد توانست از حدود همیشه بیرون بماند.

همه مردم برادرند

بعلاوه چون یگانگی تمام موجودات زنده اساس همیما است، اشتباه و خطای يك نفر نمی تواند در دیگران بی اثر بماند و از این جهت هم شخص نمی تواند بکلی از چنگال همیما آزاد باشد. تا وقتی که انسان موجودی اجتماعی است ناگزیر در همیما شرکت می جوید زیرا وجود خود او مستلزم همیما می باشد. وقتی که دولت با هم می جنگند وظیفه هوادار همیما آن است که جنگ را متوقف سازد. کسی که نمی تواند چنین وظیفه‌ی را انجام دهد، کسی که قدرت مقابله با جنگ را ندارد، کسی که صفات لازم برای مقابله با جنگ را ندارد، ممکن است در جنگ شرکت جوید. اما در عین حال باید با تمام نیروی وجودش بکوشد که خودش، ملتش و جهان را از جنگ آزاد و دور سازد.

□ برای من و از دیدگاه همیما، میان آنان که عملاً می جنگند با آنان که نمی جنگند، تفاوت زیادی نیست. کسی که داوطلبانه به خدمت راهزنان پردازد و مثلاً برای حمل و نقل ایشان کار کند، یا در موقعی که آنها به کار خود مشغولند او به عنوان نگهبان مراقب حفاظت آنها باشد، اگر زخمی شدند از ایشان پرستاری کند، طبعاً به اندازه خود راهزنان مسؤول راهزنی می باشد. به همین قرار کسانی که کار خود را به پرستاری از مجروحان جنگ محدود می سازند نمی توانند از جنایت و گناه جنگ برکنار شمرده شوند.

□ می خواهم این موضوع بسیار دقیق و ظریف را که در مورد آن اختلاف عقیده فراوان پیش می آید روشن سازم. تا آنجا که برایم مقدور بوده است همواره استدلال خود را به روشنی برای کسانی که به همیما اعتقاد دارند و کسانی که جداً می کوشند آنرا در تمام مظاهر زندگی به کار بندند مطرح ساخته‌ام. مطلب این است که يك هوادار واقعی حقیقت هرگز نباید هیچ کاری بکند که خلاف عهدش باشد. باید همیشه برای اصلاح و جبران اشتباهات خود آماده باشد و هر وقت خود را گرفتار اشتباه و خطایی دید باید به هر قیمت که باشد به خطای خود اعتراف

اهمیت بسیار اهمیت عدم خشونت

کند و برای آن کفاره پردازد .

□ برای این که عدم خشونت نیرویی مؤثر باشد باید ابتدا در ذهن آغاز گردد. عدم خشونت جسمانی بدون همکاری و همراهی ذهن و اندیشه، روش ضعیفان و ترسوینان است و در نتیجه مؤثر واقع نمی‌شود . اگر ما در درون خود بدخواهی و نفرت داریم و در عین حال مدعی هستیم که به انتقام نمی‌پردازیم باید این احساس بداندیشی به سوی خود ما بازگردد و موجب ناپردی ما شود. زیرا خویشنداری از خشونت مادی و آزار نرساندن به دشمن اگر با محبت مثبت نسبت به او همراه نباشد ، دست کم باید از کینه و نفرت به دور باشد .

□ کسی که حتی يك ذره اهمیت نمی‌دهد که کم‌کم و تدریجاً از راه خیانت در کسب و کارش مردم را بکشد یا کسی که مثلاً با زور سلاح به حمایت از چند گاو برمی‌خیزد و آنها را از جور قصاب دور می‌دارد یا کسی که به تصور خدمت به وطنش اهمیتی نمی‌دهد که چند مأمور رسمی را بکشد هرگز پیرواهیمسا نیست. تمام این قبیل کارها انگیزه‌هایی از نفرت و بزدلی و ترس در خود دارند .

□ من بازور و خشونت مخالف هستم زیرا وقتی هم که به ظاهر مفید به نظر آید فایده‌اش موقتی است در حالی که زیانش مداوم و همیشگی می‌باشد . من اعتقاد ندارم که حتی کشتن تمام انگلیسیها بتواند کمترین فایده‌یی برای هند به بار آورد . اگر هم برای کسانی مقدور باشد که فردا همه انگلیسیان را بکشند تازه میلیونها نفر دیگر هم به همان اندازه خواهند بود که امروز انگلیسیها هستند. در واقع مسؤولیت اوضاع کنونی پیش از آنکه با انگلیسیها باشد با خود ما است. اگر ما جز خوبی نکنیم ، انگلیسی هم در انجام کار بد ناتوان خواهد بود . از این رو است که من دائماً دربارهٔ اصلاح از درون تأکید می‌کنم .

همه مردم برادرند

□ تاریخ به ما می آموزد آنان که حتی با مقاصد شریف از راه به کار بردن خشونت و زور متجاوزان حریصی را از میدان بدر کرده اند به نوبه خویش ، دستخوش همان بیماریهای شکست یافتگان شده اند .

□ اگر برضد حکمرانان خارجی خود خشونت به کار ببریم ، مردم کشور خودمان هم به آسانی دستخوش خشونتی خواهند شد که از پیشرفت و طمان جلوه گیری خواهد کرد. صرف نظر از نتایج ناگوار فعالیت های خشونت آمیز در کشورهای دیگر و صرف نظر از فلسفه عدم خشونت ، به آسانی می توان تشخیص داد که اگر ما بخواهیم برای مرتفع ساختن اوضاع نامساعدی که مانع پیشرفت جامعه ما می باشد به زور و خشونت متوسل شویم بر مشکلات خود خواهیم افزود و روز آزادی خود را عقب خواهیم انداخت . اگر بخواهیم بر مردمی که هنوز به ضرورت اصلاحات اعتقاد پیدا نکرده اند و از این جهت برای انجام آنها آمادگی ندارند اصلاحاتی را به زور تحمیل کنیم از خشم دیوانه خواهند شد و حتی ممکن است برای گرفتن انتقام به خارجی متوسل شوند . آیا این واقعه در طی سالهای گذشته در برابر دیدگان خود ما روی نداده است و نخطرات تلخ و دردآور آنها را از یاد برده ایم ؟

□ اگر در برابر خشونتهای سازمان یافته حکومت ، کاری از دستم بر نمی آید در برابر خشونتهای سازمان نایافته و افسارگسیخته مردم خیلی ناتوان تر هستم و ترجیح می دهم که در میان این دو ، خودم نابود شوم .

□ در دورانی بیش از پنجاه سال بدون وقفه عدم خشونت و امکانانش را با دقت علمی به کار برده ام . آن را در تمام مظاهر زندگی خانوادگی ، تشکیلاتی ، اقتصادی و سیاسی به کار بسته ام و حتی يك مورد هم نبوده است که شکست یافته باشم . اگر هم گاهی شکستی به نظر آمده است من آن را از نا کامل بودن خود

اهیمسا یاراه عدم خشونت

می‌دانم . من به هیچ وجه برای خود مدعی کمال نیستم . اما مدعی آن هستم که باشور و شوق بسیار در جستجوی حقیقت می‌باشم که نام دیگری برای خدا است. در جریان این جستجو ، عدم خشونت را کشف کردم و اکنون گسترش آن را مأموریت زندگی خود می‌شمارم . من به زندگی هیچ علاقه‌ی ندارم جز برای انجام این مأموریت .

□ یکی از موجبات مسرت و رضایت همیشگی من این است که معمولاً "علاقه و اعتماد کسانی را که با اصول سیاسی ایشان مخالفت می‌ورزم برای خود جلب کرده‌ام .

مردم افریقای جنوبی همواره به من اعتماد نشان می‌دادند و دوستی خود را اظهار می‌داشتند. با وجود مخالفت من با سیاست و روش حکومت انگلستان، هم اکنون از صحبت و دوستی هزاران مرد و زن انگلیسی بهره‌مند هستم و با وجود آنکه تمدن مادی جدید را محکوم می‌کنم، حلقه‌ی دوستان اروپایی و آمریکایی من روز به روز وسیع‌تر می‌شود. اینها همه پیروزیهای دیگری برای فلسفه‌ی عدم خشونت است .

□ آزمایش من که هر روز نیرومندتر و غنی‌تر می‌شود به من می‌گوید: بدون به کار بستن حداکثر حقیقت و عدم خشونت ، ممکن نیست که صلح و آرامش برای افراد و ملت‌ها تحقق پذیرد. سیاست انتقام‌جویی و مقابله به مثل هرگز نمی‌تواند ثمر بخش و موفقیت‌آمیز باشد .

□ علاقه‌ی من به عدم خشونت ، از تمام چیزهای دنیوی و مافوق دنیوی برتر است . این علاقه تنها بادل بستگی من به حقیقت برابری می‌کند که با عدم خشونت مترادف و هم معنی است . زیرا از راه عدم خشونت و تنها از همین راه است که می‌توانم حقیقت را بینم و به آن نایل شوم .

همه مردم برادرند

من در زندگی خود همچنان که میان پیروان مذاهب مختلف در هندفرقی نمی‌گذارم میان نژادهای مختلف هم اختلافی نمی‌شناسم . در نظر من «یک انسان یک انسان است زیرا یک انسان می‌باشد» .

□ من جستجوگری ضعیف هستم که دائماً شکست می‌خورم و دائماً در تلاشم. شکستهایم مرا هوشیارتر از پیش می‌سازد و اعتقادم را استوارتر می‌کند . من بادیده اعتقاد خود می‌بینم که رعایت دواصل توأم و دوقلوی حقیقت و عدم‌خشونت امکاناتی را در بردارد که اطلاع و فهم ما از آنها بسیار ناچیز است .

□ من بسیار خوشبین هستم . خوشبینی من از آن جهت است که معتقدم هر فرد برای تکامل عدم‌خشونت امکاناتی نامحدود و بی‌انتهای دارد، هر چه شما آنرا بیشتر در وجود خود پرورانید قدرت آن بیشتر مسری می‌شود تا بجایی که تمام محیط شما را در بر می‌گیرد و کم‌کم ممکن است تمامی جهان را فراگیرد .

□ به عقیده من عدم‌خشونت به هیچ وجه از لحاظ شکل و طرح منفی نیست. عدم‌خشونت به آن صورت که من می‌فهمم مؤثرترین و مثبت‌ترین نیروی جهان است ...

عدم‌خشونت عالی‌ترین قانون است . در طول نیم قرن آزمایش خود هنوز هرگز موردی برایم پیش نیامده است که فکر کنم به علت به کار بستن عدم‌خشونت ناتوان شده‌ام ، و یا مشکلی بر نخورده‌ام که درمان آن را در عدم‌خشونت نیافته باشم .

□ محک آزمایش عدم‌خشونت این است که در مبارزه همراه با عدم‌خشونت کینه و نفرتی به وجود نمی‌آید و در پایان مبارزه دشمنان به صورت دوستان در

اهیمسایاراه عدم خشونت

می آیند . این آزمایشی بود که من در افریقای جنوبی در مورد ژنرال اسموتس* انجام دادم . در آغاز او سرسخت ترین مخالف و منقد من بود و امروز او یکی از با محبت ترین دوستان من است .

□ برای دفاع از خویش لازم نیست که قدرت کشتن دیگران را داشته باشیم بلکه باید قدرت مردن را دارا باشیم . وقتی که شخصی کاملاً آماده مردن بود میل ندارد که به هیچ عمل خشونت آمیز پردازد . من با تجارب مسلم خود می توانم بگویم که میل کشتن دیگران با میل مردن نسبت معکوس دارد . تاریخ از موارد و شواهد بسیاری پر است که مردانی از راه قبول شهادت آمیز مرگ و در حالی که نسبت به دشمنان خود کلمات مهر آمیز و مشفقانه بر لب داشته اند ، توانستند دلهای مخالفان سرسخت و متجاوز و خشن خود را ، منقلب سازند .

□ من همواره می گویم که در علم عدم خشونت به کشفیات تازه نایل آیم . عدم خشونت هم چون اقیانوسی است که عظمت اعماق پنهانی آن اغلب مرا مبهوت می سازد ، همچنان که همراهان من و جستجو کنندگان دیگر را به حیرت می افکند .

□ در این روزها مرسوم شده است که بگویند جامعه نمی تواند با اصول عدم خشونت سازمان یابد یا دوام داشته باشد . من در این مورد حرف دارم . در يك خانواده ، وقتی پدری فرزند نخطاکارش را سیلی می زند و تنبیه می کند فرزند به فکر انتقامجویی و معامله به مثل نمی پردازد . او به حرف پدرش اطاعت می کند نه از آن جهت که سیلی اثر ممانعت انگیزی برای او داشته است بلکه از آن جهت که در ماورای آن حس می کند احساس محبت پدرش آزرده و جریحه دار گشته است .

* نخست وزیر معروف و سرسخت افریقای جنوبی .

همه مردم برادرند

به عقیده من راه حکومت کردن و اداره کردن جامعه نیز باید همین گونه باشد. آن چه در مورد يك خانواده مصداق دارد باید در مورد جامعه هم صحیح باشد. زیرا جامعه خود خانواده‌یی وسیع‌تر و بزرگتر است.

□ من نمی‌خواهم حتی به قیمت گرفتن جان يك مار زندگی کنم. ترجیح می‌دهم که مرا بگذرد و بکشد تا اینکه من او را بکشم. اما احتمال دارد که اگر خداوند مرا در معرض چنین آزمایش دشوار و بیرحمانه بگذارد و اجازه دهد که ماری به من حمله برد شاید شهادت قبول مرگ را نداشته باشم. ممکن است وجود حیوانی من خودنمایی کند و احتمال دارد که برای دفاع از این جسم فانی خود در صدد کشتن مار برآیم. اعتراف می‌کنم که این اعتقاد هنوز تا آن اندازه در من استوار نشده است که بتوانم آنچه را اعلام داشته‌ام به درستی و کاملاً انجام دهم و ترس از مارها را بکلی از خود دور سازم و با آنها بدان گونه که دلم می‌خواهد دوست و رفیق بشوم.

□ با پیشرفتهای علم و دانش یکسره مخالف نیستم. بلکه برعکس روح دانشپژوه غرب مورد تحسین و ستایش می‌باشد. اما اگر در این ستایش و تحسین قید و شرطی هست از آن جهت است که دانشمندان غرب مخلوقات خداوند را که از ما حقیرتر هستند ناچیز می‌شمارند. من با تمام وجودم از کالبد شکافی حیوانات و موجودات زنده نفرت دارم. از کشتار بخشش‌ناپذیر موجودات بی‌گناه که به نام علم و به اصطلاح بخاطر بشریت انجام می‌شود، بیزارم و تمام اکتشافات علمی را که با خونهای بی‌گناه آلوده شده‌اند، بی‌نتیجه می‌شمارم. اگر نظریه گردش خون بدون کشتار و کالبد شکافی حیوانات زنده کشف نمی‌شد جامعه بشری می‌توانست بدون این کشف هم به خوبی زندگی کند و از هم اکنون می‌توان با وضوح کامل دیدن روزی را ببینیم که دانشمندان شریف غرب روشهای کنونی تحقیق و کشف علم را محدود خواهند ساخت.



هنگامی که در انگلستان دانشجو بود (۱۸۸۸ م.)



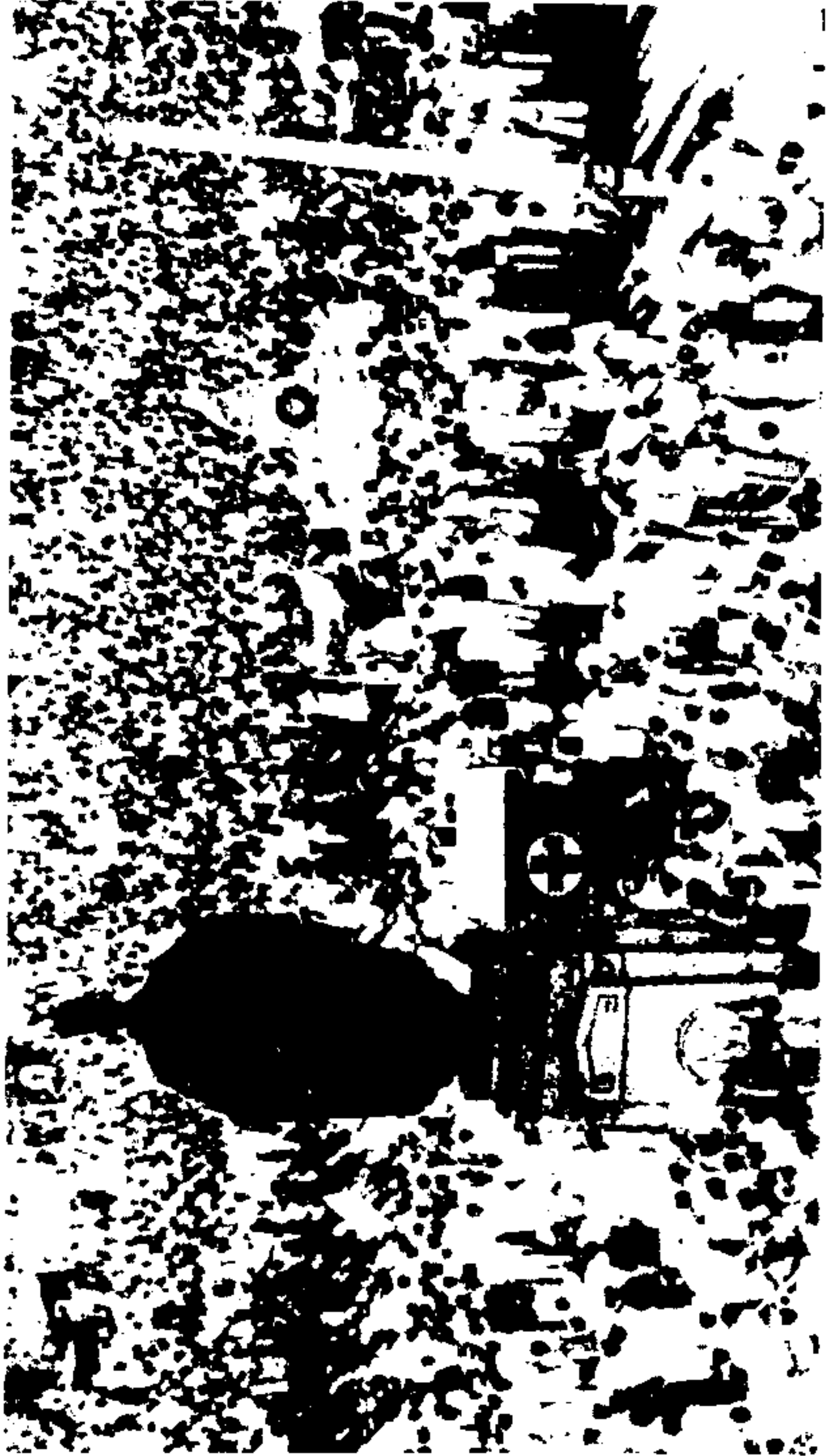
با همکاران خود در یوهانسبورگ (آفریقای جنوبی)



در مراسم درختکاری ، لندن



با جوهر لعل نثرو



گانندی در حال ایراد سخنرانی



کودکان را دوست می‌داشت



در ۱۹۴۰

اهمیتساراه عدم خشونت

□ عدم خشونت چیزی است که فهمش آسان نیست و عمل کردن آن برای موجودات ضعیفی چون ما خیلی دشوارتر است. ما همه باید به طور مداوم و با خضوع و خشوع از خداوند به دعا بخواهیم که دیدگان فهم ما را بگشاید و آماده باشیم تا موافق نور و روشنی که هر روز به دل ما راه می یابد عمل کنیم.

از این رو امروز وظیفه من به عنوان یک دوستدار و مشوق صلح آن است که در پیکار و مبارزه برای به دست آوردن آزادی خودمان با تمام نیروی خویش در راه عدم خشونت بکوشم. اگر هند موفق شود آزادی خود را از این راه به دست آورد بزرگترین خدمتی خواهد بود که به صلح جهانی انجام می دهد.

□ مقاومت منفی، شمشیری چندلبه است که می تواند به هر صورت به کار رود. هم برای کسی که آنرا به کار می برد و هم برای کسی که برضد او به کار می رود ثمرات خوب به بار می آورد. بدون آنکه قطره خونی را جاری سازد؛ نتایجی عظیم به دست می دهد. سلاحی است که هرگز زنگ نمی زند و دزدیده نمی شود.

□ مبارزه نافرمانی از قوانین عمومی باید صمیمانه، احترام آمیز و توأم با خویشنداری باشد. هرگز نباید گستاخانه و خشونت آمیز باشد. باید بر اصول سنجیده و دانسته متکی باشد و نباید دستخوش هوسها و شهوات باشد و مافوق همه به هیچ وجه نباید بدخواهی و نفرت، انگیزه آن باشید.

□ عیسی مسیح، دانیال و سقراط، عالترین مظاهر مقاومت منفی یا قدرت روحی هستند. تمام این مریان بزرگ، بدن فانی خویش را در مقایسه با روحشان ناچیز می شمردند. تولستوی بهترین و درخشان ترین بیان کننده (جدید) این نظریه بود. او نه فقط این نظریه را عرضه می داشت بلکه موافق آن هم زندگی می کرد.

در هند این نظریه خیلی پیش از آن که در اروپا مرسوم شود به شکلی عمومی

همه مردم برادرند

فهمیده و عمل می‌شد. به آسانی می‌توان دید که قدرت روحی به مراتب عالی‌تر از قدرت بدنی می‌باشد. اگر مردم برای اصلاح خطا کارها به قدرت روحی متوسل می‌شدند بسیاری از رنج‌های کنونی پیش نمی‌آمد.

□ بودا با کمال بی‌باکی جنگ را به اردوگاه دشمن کشاند و یکی از راهبان متکبر را در برابر خود به‌زانو در آورد. مسیح رباخواران را از معابد بیت المقدس بیرون راند و لعنت الهی را بر سر مزوران و رباکاران و فاریسیان وارد ساخت. این هردو به اقداماتی بسیار مثبت و مستقیم پرداختند. اما در همان حال که بودا و مسیح به گوشمالی بدکاران می‌پرداختند، نجابت و عطف و محبتی را که در ماورای اعمالشان وجود داشت، نمایان می‌ساختند. آنها حتی انگشتی را بر ضد دشمنانشان بلند نکردند اما آماده بودند که با کمال مسرت از خویشان صرف‌نظر کنند و از حقیقتی که بخاطر آن زندگی می‌کردند دست برندارند. اگر بودا نمی‌توانست ثابت کند که قدرت محبت او با وظایفی که راهبان و روحانیان برای خود قائل بودند برابری می‌کند و بیشتر هم هست، حاضر بود که برای ثبوت حقانیت خود حتی بمیرد.

مسیح بر روی صلیب با تاجی از خار بر سر خویش جان داد در حالی که قدرت امپراتوری رم را متزلزل می‌ساخت. و اگر من به مقاومت همراه با عدم خشونت می‌پردازم، در کمال سادگی و تواضع ردپای این معلمان و مرییان بزرگ را دنبال می‌کنم.

□ یکی از قوانین «ساتیاگراها» این است که شخص بدون آنکه سلاحی در دست داشته باشد و در حالی که به‌روی گرداندن از مبارزه نمی‌اندیشد، به اقدام نهایی می‌پردازد و از بدن فانی خویش چشم می‌پوشد.

□ اهیما نیروی روحی است و روح هلاک ناشدنی، تغییرناپذیر و ابدی

اهیمسایا راه عدم خشونت

می باشد. بمب اتمی اوج نیروی مادی و جسمی است و از این لحاظ تابع قانون تحلیل رفتن، انحطاط یافتن و زوال پذیرفتن است که بر تمام عالم مادی حکومت دارد. کتابهای مقدس مامی گویند که وقتی نیروی روحی به حد کمال در مانگیخته شود صورتی مقاومت ناپذیر پیدا می کند.

اما معیار و شرط انگیختگی کامل آن این است که در تمام وجود ما نفوذ داشته باشد و از هر نفسی که بیرون می آید ناشی گردد.

هیچ سازمانی نمی تواند روش عدم خشونت را با اجبار بپذیرد. عدم خشونت و حقیقت چیزی نیست که در یک قانون اساسی نوشته و ثبت شود. اینها باید با اراده آزادی و با میل شخصی پذیرفته شود. اینها باید به شکلی طبیعی همچون جامه‌یی که به پوست بدن ما چسبیده باشد ما را در خود گیرد. در غیر این صورت در مفاهیم آنها تضادهایی پیدا خواهد شد.

□ زندگی سراسر تکاپو و آرزو است. مأموریت و هدف زندگی آن است که در تلاش و جستجوی تکامل صرف شود که خود عبارت است از شناسایی خویش. به خاطر صفتها و نقصها نباید از این آرمان عالی دست کشید و فروتر آمد... کسی که سر نوشت خود را به اهیمنسا یعنی به قانون محبت می آویزد هر روز کمتر موجودات دیگر را نابود می سازد و به همان نسبت زندگی و محبت را تشویق می کند و کسی که به «هیمنسا» یعنی قانون نفرت می پیوندد و هر روز بیشتر به نابود کردن موجودات دیگر می پردازد به همان نسبت مرگ و کینه و نفرت را تشویق می کند.

□ در زندگی غیر ممکن است که بتوان به طور کامل از خشونت اجتناب ورزید. اکنون این پرسش مطرح می شود که خط فاصل خشونت اجتناب پذیر و خشونت اجتناب ناپذیر در کجا است؟ این خط و مرز برای همه یکسان نیست. زیرا هر چند اصول بطور کلی و اساسی یکسان است اما هر کس آن را از راه خاص

همه مردم برادرند

خویش به کار می بندد. چیزی که برای يك نفر غذا است ممکن است برای دیگری زهر باشد. گوشتخواری در نظر من گناه است. اما برای شخص دیگری که همواره با خوردن گوشت زندگی کرده است و هرگز در آن عیبی ندیده است، دست کشیدن از این عادت اگر فقط برای تقلید کردن از من باشد گناه خواهد بود.

اگر من بخواهم به کشاورزی پردازم و در جنگل سکونت داشته باشم طبعاً باید برای حفظ مزارع خود به حداقل از خشونت‌های اجتناب ناپذیر پردازم. ناگزیرم میمون‌ها، پرندگان و حشرات را که به محصول من زیان می‌رسانند و آن‌را نابود می‌کنند، بکشم. اگر خودم هم نخواهم شخصاً به این کار پردازم ناگزیرم کسی را اجیر کنم که برایم این کار را انجام دهد و میان این دو صورت تفاوت زیاد وجود ندارد. اینکه به نام «اهیمسا» بگذاریم حیوانات محصول را بخورند و از میان ببرند، در حالی که مردمان دستخوش قحطی و گرسنگی هستند، خود گناهی مسلم می‌باشد. بدی و خوبی مفاهیم نسبی هستند. آنچه در شرایط خاص خوب است می‌تواند در شرایط دیگر بد و گناه باشد.

انسان نباید خود را در چاه «شاستراها»^{*} غرقه سازد بلکه باید در اقیانوس پهناور شنا کند و از آن مرواریدهای گرانبها بیرون آورد. در هر قدم باید برای خود مشخص سازد که چه چیز اهِیمسا است و چه چیز هیمسا. در این مورد جایی برای شرمساری یا ترسو بودن وجود ندارد. شاعر گفته است: «راهی که به سوی خداوند منتهی می‌شود برای دلاوران و شجاعان است و نه برای ترسوین بزدل.»

□ گفتن یا نوشتن کلمات حاکی از عدم اعتماد، مسلماً خشونت نیست، مخصوصاً وقتی که گوینده یا نویسنده به درستی اظهارات خود، معتقد باشد. خشونت واقعی وقتی است که در ماورای اندیشه، یا گفتار یا کردار قصد تجاوز وجود داشته باشد، یعنی با قصد آزار رساندن به کسی که مخالف و حریف بشمار می‌آید همراه باشد.

* مقررات و دستورهای مذهبی هندو-م.

اهیمسا یا راه عدم خشونت

فهم نادرست از تصور برتری بردیگران یا ترس از جریحه دار شدن شخصیتها و ارزشهای خیالی، اغلب مردم را از گفتن آنچه می اندیشند و در نظر دارند، باز می دارد و سرانجام آنها را به سرزمین تزویر و ریا می کشاند. اما اگر بنا باشد که عدم خشونت فکری در افراد یا اجتماعات یا ملتها توسعه پذیرد باید حقیقت گفته شود، هرچند هم که به ظاهر تلخ و ناگوار و نامطبوع به نظر آید.

□ هرگز هیچ چیز در روی زمین بدون اقدام مستقیم تحقق پذیرفته است. من کلمات «مقاومت منفی» را به علت نارسایی و از آن جهت که آن را سلاحی برای ضعیفان شمرده اند رد می کنم و قبول ندارم.

□ عدم خشونت مستلزم قدرت برای خویشنداری است. عدم خشونت شامل جلوگیری دانسته و فهمیده و سنجیده از میل انتقامجویی می باشد. اما انتقامجویی در هر حال بهتر و عالی تر از منفی بودن و ضعف و تابعیت همراه با ناتوانی است. بخشایش از انتقامجویی، هم عالی تر و برتر می باشد زیرا خود انتقامجویی نیز نوعی ضعف است. میل انتقام گرفتن از ترس صدمه دیدن تصویری یا واقعی، ناشی می شود. کسی که از هیچ کس و هیچ چیز نمی ترسد، حتی از اینکه بی جهت و بیهوده او را ناراحت سازند خشمگین نمی شود و چنین خشمی را برای خود بی جهت و بیهوده می شمارد.

□ عدم خشونت و بزدلی بایکدیگر سازگاری ندارند. می توانم تصور کنم که شخص سراپا مسلح باشد و با این همه در عمق وجود و قلب خود ترسو باشد. به دست آوردن اسلحه اگر مستقیماً از ترسو بودن ناشی نشود تلویحاً عنصری از ترس را در بردارد. اما عدم خشونت واقعی بدون داشتن بی باکی و نترسی کامل و تزلزل ناپذیر، غیرممکن خواهد بود.

همه مردم برآدرند

□ دعوت عدم خشونت من نیرویی فوق العاده مثبت و مؤثر در بردارد . در این مدعا برای بزدلی و ضعف جایی وجود ندارد . همیشه امید آن هست که يك شخص خشن روزی به عدم خشونت بگراید ، اما به يك شخص ترسو هرگز چنین امیدی نیست . از این رو است که بارها در این صفحات گفته ام که اگر نمی دانیم چگونه با نیروی تحمل رنج یعنی با سلاح عدم خشونت از خودمان و زنانمان و اماکن مقدسمان به دفاع پردازیم ، بهتر است که اگر مرد هستیم دست کم بتوانیم با جنگ مسلحانه از اینها دفاع کنیم .

□ اهالی قریه‌یی در نزدیکی بتیا به من گفتند که وقتی پلیس به آنها هجوم برد و خانه‌هاشان را غارت کرد و مزاحم زنانشان شد آنها دهکده را رها کردند و گریختند و موقعی که افزودند بدان جهت به چنین اقدامی پرداخته اند که من توصیه کرده بودم به عدم خشونت پردازند ، من از شرمساری سرم را پایین افکندم . من به ایشان اطمینان دادم که مفهوم عدم خشونت من چنین نیست . من از آنها انتظار داشتم که آنها به نیرومندترین صورتی به دفاع از آنان که زیر حمایت ایشان هستند ، پردازند . به این ترتیب که آزاری را که بر آنها وارد می شود بدون هیچ گونه احساس تلافی و انتقامجویی بر خود هموار سازند و حتی تا پای مرگ هم از میدان توفان حوادث نگریزند . بسیار طبیعی و مردانه می بود اگر باشمشیر از مان و شرف و مذهب خود دفاع می کردند و خیلی مردانه و نجیبانه ترمی بود که بدون فکر آزار رساندن به مزاحمان و متجاوزان به دفاع می پرداختند . اما بسیار نامردانه و غیرطبیعی و بی شرفانه است که بخاطر نجات جان خویش از انجام وظیفه بگریزند و اسوال و ناموس و مذهب خود را دستخوش مزاحمان و خطاکاران رها کنند .

من می توانم روش اهمسای خود را به کسانی بیاموزم که می دانند چگونه بمیرند ، نه به کسانی که از مردن ترس دارند .

اهمسا ياراه عدم خشونت

□ من خشونت را، هزاران بار برنامرد ساختن تمامی يك ملت و يك نژاد مرجح می‌شمارم .

□ نظریه عدم خشونت من ، هرگز نمی‌پذیرد که از مقابله با خطرات بگریزیم و عزیزان خود را بلا دفاع رها کنیم . میان اعمال خشونت و گریز بزدلانه ، مسلماً من خشونت را بر بزدلی ترجیح می‌دهم . همچنان که نمی‌توانم به يك کور مادر زاد لذت تماشای منظره‌یی زیبا را بفهمانم موعظه من درباره عدم خشونت برای يك ترسوی بزدل هم بی‌اثر است .

عدم خشونت اوج شهامت و قله دلیری است و با تجارب شخصی که حاصل کرده‌ام ثابت کردن برتری عدم خشونت به کسانی که در مکتب زور و خشونت پرورش یافته بودند، برایم مشکل نبوده است . من خود زمانی ترسو بودم و تا وقتی می‌ترسیدم به زور و خشونت متوسل می‌شدم .

فقط از موقعی که بر ترس خود چیره شدم به ارزش عدم خشونت متوجه گشتم .

□ عدم خشونت را نمی‌توان به کسی که از مرگ می‌ترسد یا نیروی مقاومت در خود نمی‌بیند تعلیم داد . يك موش ناتوان را که همیشه طعمه گربه می‌شود نمی‌توان پیرو عدم خشونت شمرد. این موش اگر قادر می‌بود مسلماً قاتل خود را از هم می‌درید و می‌خورد، اما در ناتوانی خویش تنها کاری که می‌کند این است که دائماً از چنگ او بگریزد. بدیهی است ما موش را ترسو نمی‌نامیم زیرا طبیعتش به این صورت آفریده شده است .

اما مردی که به هنگام مقابله با خطر همچون موش رفتار کند، حتماً باید ترسو نامیده شود .

چنین شخصی در قلب خود به خشونت و نفرت متوسل خواهد شد و اگر دستش برسد دشمن خود را بدون کمترین احساس ناراحتی خواهد کشت . مسلماً

همه مردم برآدرند

چنین کسی بکلی با عدم خشونت بیگانه است . تمام کوششها و موعظه‌ها برای راهنمایی چنین شخصی بیهوده خواهد ماند . طبع او از دلیری و شهامت دور است . پیش از آنکه بتواند ارزش عدم خشونت را دریابد باید به او درس مقاومت و پایداری داد و به او آموخت که برای مقابله با متجاوزانی که در صدد تسلط بر او است تا پای مرگ مقابله و ایستادگی کند . اگر جز این به او چیزی بگوییم در واقع تأیید کردن بزدلی او خواهد بود و او را عملاً از روش عدم خشونت هم دورتر می‌سازیم . من عملاً به هیچ کس برای انتقامجویی و معامله به مثل توصیه نمی‌کنم . اما اجازه هم نمی‌دهم که ترسوها و بزدلان پشت سپر عدم خشونت پناهنده شوند . بسیاری اشخاص از آنجا که به درستی نمی‌دانند عدم خشونت از چه قماش می‌ساخته شده است ، با کمال پاکدلی گمان می‌کنند که گریختن از مقابل خطر در مقایسه با مقاومت در مقابل آن کاری درست‌تر و بهتر است ، مخصوصاً وقتی که پای جان در میان باشد و من بعنوان یک معلم عدم خشونت باید تا آنجا که برایم مقدور است به مقابله با این اعتقاد نامردانه بپردازم .

□ هر چند که شخصی از لحاظ جسمی ضعیف و ناتوان باشد، وقتی که گریختن و فرار را موجب شرمساری بشمارد بدون وارد کردن ضربتی بر دشمن به مقاومت خواهد پرداخت و در سر جای خود خواهد مرد . این مفهوم درست مقاومت با عدم خشونت و همراه با دلیری و دلاوری است .

اما ممکن است که شخصی ضعیف باشد و با اینهمه قدرت خود را برای وارد کردن ضربتی بر حریف خویش به کاربرد و در این راه جان دهد . این کار دلیری و دلاوری خواهد بود اما عدم خشونت نیست . لیکن اگر شخص هنگامی که وظیفه‌اش ایجاب می‌کند که به مقابله با خطر بپردازد ، از این مقابله بگریزد این وضع بزدلی و ترسوئی خواهد بود . در وضع اول محبت و شفقت و نترسی را در خود خواهد داشت اما در وضع دوم وسوم بیزاری و بدگمانی و ترس بر او چیره می‌باشد .

اهیمسایاراه عدم خشونت

□ فرض کنیم که من یک سیاه پوست باشم و خواهرم از طرف یک سفید پوست روده شود و مورد تجاوز قرار گیرد یا مورد آزار دسته جمعی واقع شود و به قتل برسد. در چنین وضعی وظیفه من چه خواهد بود؟ وقتی این سؤال را برای خود مطرح می‌سازم بدین گونه به آن پاسخ می‌دهم:

من نباید برای متجاوزان سفید پوست کینه داشته باشم و بدخواهی کنم، در عین حال نباید به همکاری و خدمت ایشان پردازم. هر چند در حال عادی کار و زندگی و معیشت من با آن جماعت که به آزار و کشتار پرداخته‌اند، بستگی دارد اما باید از همکاری با ایشان خودداری کنم حتی به غذایی که از طرف آنها باشد دست نزنم و با برادران سیاه پوستی که کارهای نادرست سفید پوستان را تحمل می‌کنند همکاری نداشته باشم. این است نوع فداکاری و قربانی شدنی که منظور من می‌باشد. من در زندگی خویش بارها به این وسیله متوسل شده‌ام. روزه‌گرفتنهای من نوعی مقاومت از این گونه بوده است. بدیهی است تنها اقدام به روزه گرفتن و گرسنگی کشیدن اگر با قصد معینی و از روی فهم و قبول رنج نباشد هیچ معنی و مفهومی نخواهد داشت.

باید در حالی که جان شخص لحظه به لحظه از بدنش بیرون می‌رود اعتقادش همچنان روشن و ثابت به جا بماند. من می‌دانم که خود نمونه‌ی بسیار ناچیز برای عمل کردن به روش عدم خشونت هستم و ممکن است که پاسخ من شما را قانع و معتقد نسازد.

اما با کمال جدیت در این راه می‌کوشم و حتی اگر در این زندگی خویش کاملاً موفق نشوم باز هم اعتقادم به درستی این اصل سست و کم نخواهد شد.

□ در این عصر حکومت زور و خشونت، هیچکس نمی‌تواند قبول کند که ممکن است کسی باشد که برتری قدرت زور و خشونت را قبول نداشته باشد. به همین جهت است که نامه‌های بدون امضایی به من می‌رسد و توصیه می‌کنند که

همه مردم برآدرند

در نهضت عدم همکاری* ، هرچند هم که در بعضی موارد از طرف مردم اعمال خشونت آمیزی صورت گیرد، من نباید دخالت کنم. کسان دیگری نزد من می آیند و با تصور اینکه من پنهانی طرح يك فعالیت وسیع خشونت آمیز را ریخته ام می پرسند که چه وقت لحظه مسرت انگیز اقدام به زور و توسل به خشونت فرا خواهید رسید. آنها به من اطمینان می دهند که انگلیسیها جز در مقابل زور و خشونت مخفی یا علنی ما تسلیم نخواهند شد.

همچنین به من گفته شده است کسان دیگری هستند که معتقدند من پست ترین و مزورترین مردم هند هستم زیرا هرگز قصد خود را علنی نمی کنم در حالی که کمترین تردیدی ندارند که من هم مانند همه مردم به خشونت و اعمال زور عقیده دارم و به آن متوسل خواهم شد.

این حرفها از آنجا ناشی می شود که اکثریت جامعه بشری تابع نظریه شمشیر و اعمال زور هستند و از آنجا که پیروزی مبارزه و نهضت عدم همکاری اصولاً با عدم خشونت در دوران تعلیق آن بستگی دارد و از آنجا که نظرهای من در این مورد در روش گروههای عظیم مردم اثر می گذارد ، لازم می دانم که آنها را هرچه روشن تر و صریح تر بیان کنم .

من معتقدم که وقتی تنها راه انتخاب میان بزدلی یا خشونت باشد مسلماً من اعمال زور و خشونت را توصیه می کنم . به همین قرار وقتی که پسر ارشدم از من پرسید که اگر در سال ۱۹۰۸ موقعی که من به قصد کشت مورد حمله و هجوم واقع شدم اگر او حضور می داشت وظیفه اش چه می بود؟ آیا می بایست خودش بگریزد و بگذارد که من کشته شوم یا می بایست با نیروی جسمی و بدنی خودش تا آنجا که می توانست به دفاع از من پردازد ؟ من در پاسخش گفتم در چنین موردی وظیفه اش پرداختن به دفاع از من می بود حتی اگر توسل به زور و خشونت را ایجاب می کرد.

* نهضتی که در دوران مبارزات ملی هند برای حصول استقلال به رهبری مانندی آغاز شد. م.

اهیمسایاراه عدم خشونت

همان‌گونه که من خود در جنگ بوئر و به اصطلاح شورش زولو و جنگ انخیر* شرکت جستم، به همان قرار هم آموختن فنون به‌کاربردن سلاح را به کسانی که به روشهای خشونت‌آمیز اعتقاد دارند، توصیه می‌کنم. من حتی به‌هنگام توصیه می‌کردم که بهتر است برای دفاع از شرف و حیثیت خود به‌اسلحه متوسل شود تا به‌شکلی خفت‌بار و زبون و ذلیل باقی بماند و شاهد هتک حرمت و حیثیت خود باشد.

اما من عقیده دارم که عدم خشونت بی‌نهایت از خشونت عالی‌تر است. همچنان‌که بخشایش خیلی مردانه‌تر از کیفر دادن است. بخشایش زینت شایستهٔ یک سرباز است.

اما خویشنداری فقط وقتی بخشایش شمرده می‌شود که قدرت کیفر دادن وجود داشته باشد و موقعی که از جانب مخلوق و موجودی ذلیل و ناتوان باشد، مفهوم و ارزشی ندارد.

موشی که گربه او را از هم می‌درد نمی‌تواند بگوید که گربه را می‌بخشد و اجازه می‌دهد که با او چنین رفتار کند. از این رو است که من کسانی را که فریاد می‌کشند و علناً خواستار کیفر دادن به ژنرال دایر** و نظایر او هستند تحسین می‌کنم.

اگر ژنرال دایر به‌جنگ اینها بیفتد او را از هم خواهند درید. اما گمان نمی‌کنم که هند ذلیل و ناتوان باشد. منتهی آرزوی من این است که قدرت هند و قدرت شخصی من برای منظوره‌های بهتر و عالی‌تر صرف شود.

امیدوارم که در مورد اظهارات مسن سوء تفاهمی پیش نیاید. قدرت از نیرومندی جسمی و مادی ناشی نمی‌شود، بلکه از اراده‌ی رام‌نشدنی ناشی می‌گردد. یک زولوی متوسط از لحاظ قدرت جسمی بزرگ انگلیسی برتری دارد و به خوبی حریف او می‌شود؛ اما از مقابل یک کودک انگلیسی می‌گریزد

* جنگ اول جهانی ۱۸-۱۹۱۴ م.

** ژنرال انگلیسی که در امر تیسر فرمان قتل‌عام مردم غیر مسلح را صادر کرد.

همه مردم برادرند

زیرا از تپانچه آن بچه یا کسانی که آن را برضد او به کار می‌برند، می‌ترسد. او از مرگ می‌ترسد و به این جهت با وجود هیکل درشت و تنومندش ضعیف و ناتوان است.

ما باید لحظه‌ی بیندیشیم که یکصد هزار انگلیسی نباید سیصد میلیون نفوس هند را به وحشت بیندازند. بدین قرار بخشایش مشخص و مسلم، یعنی شناسایی قدرت مشخص و مسلم خودمان خواهد بود. همراه با بخشایش دانسته و فهمیده باید موجی عظیم از قدرت در ما باشد که امثال ژنرال دایر و فرانک جانسون نتوانند هند سرفراز را مورد توهین قرار دهند. برایم زیاد اهمیت ندارد اگر اکنون نتوانم حرفم را به درستی بفهمانم و بقبولانم. شاید اگر ما خشم خود و انتقامجویی خود را نمایان نسازیم خود را بکلی پایمال شده و ناچیز احساس خواهیم کرد. اما من می‌خواهم بگویم که هند با صرف نظر کردن از کیفر و تنبیه این خطاکاران، سود بیشتری به دست خواهد آورد.

ما کارهای بهتری در پیش داریم و مأموریت عالی تری برای خدمت به جهان عهده‌دار هستیم.

من يك خيال‌باف رؤیایی نیستم. من مدعی آنم که يك ایدآلیست عملی می‌باشم. مذهب عدم خشونت تنها برای «ریشی»^۱ها و مقدسان نیست. بلکه برای مردم عادی نیز می‌باشد. عدم خشونت قانون نژاد و نوع ما است همچنان که خشونت قانون درندگان است. در درنده‌خشن، روح به خواب رفته است و جز قدرت جسمی و مادی قانون دیگری نمی‌شناسد. در حالی که شایستگی انسان ایجاب می‌کند که از قانون عالی تر و از قدرت روح تابعیت و پیروی کند. من به خود جرأت داده‌ام که قانون قدیمی قربانی ساختن خویش را در برابر هند قرار دهم. زیرا ساتیاگراها و شاخه‌های آن یعنی عدم همکاری و مقاومت عمومی غیر مسلحانه، چیزی جز نامهای تازه برای قانون تحمل رنج نیستند. ریشی‌هایی که قانون عدم خشونت را در میان خشونت‌ها کشف کردند نابغه‌هایی

۱ حکیم خردمند - م.

اهیمسا یا راه عدم خشونت

خیلی بزرگتراز نیوتن* بودند و جنگاورانی بزرگتراز ولینگتن* به شمار می آیند. در عین حال که راه به کار بردن اسلحه را به خوبی می دانستند با ارزش بودن آن را در می یافتند و به دنیایی آشفته و نگران آموختند که آسایش و رستگاری از راه زور و خشونت حاصل نمی شود بلکه از راه عدم خشونت به دست می آید.

عدم خشونت در شرایط مثبت و مؤثر خود به معنی قبول دانسته و فهمیده رنج است. عدم خشونت به معنی قبول تابعیت آرام و مطیعانه نسبت به ارادهٔ بدکاران نیست بلکه به معنی به کار بردن تمام قدرت و نیروی روحی برای مقابله با ارادهٔ جباران می باشد.

اگر این قانون وجود ما به درستی به کار بسته شود حتی يك فرد می تواند به تنهایی در مقابل قدرت ظالمانهٔ يك امپراتوری ایستادگی کند و شرف و حیثیت و مذهب و روح خویش را محفوظ نگاهدارد و بنیانی برای سقوط آن امپراتوری یا دگرگونی آن بنا نهد.

بدین قرار من از هند نمی خواهم که به علت احساس ضعف، روش عدم خشونت را به کار بندد. من می خواهم با توجه به قدرت و نیروی عظیم خویش عدم خشونت را به کار برد. برای درک این قدرت، تعلیم و پرورش به کار بردن سلاحها لازم نیست.

به نظر می رسد که موقعی ما به قدرت سلاحها نیازمندیم که خود را فقط جسمی مادی بشماریم. من می خواهم که هند دریا بد که روحی فنا ناپذیر در خود دارد و می تواند پیروزمندانه برتر از هر ضعف جسمانی قرار گیرد و با قدرت مادی تمامی جهان به مقابله برخیزد...

اگر هند به نظریهٔ شمشیر متوسل شود ممکن است پیروزی موقتی به دست آورد. اما در این صورت مایهٔ افتخار قلب من نخواهد بود. من با هند پیوند

* دانشمند معروف انگلیسی. م.

** سردار معروف انگلیسی که ناپلئون را شکست داد. م.

همه مردم برادرند

یافته‌ام از آن جهت که همه چیز خود را مدیون آن هستم. من بایقین قاطع عقیده دارم که هند مأموریتی برای جهان بعهدہ دارد. هند نباید کورکورانه از اروپا تقلید کند. اگر هند نظریه شمشیر را بپذیرد، برای من در آن جایی نخواهد بود و امیدوارم که به من نیازی نداشته باشد. مذهب من مرزهای جغرافیایی ندارد. من به آن، اعتقادی زنده و استوار دارم و محبت من هند را نیز دربر خواهد گرفت. زندگی من برای خدمت به هند از راه مذهب عدم خشونت، وقف شده است و معتقدم که عدم خشونت ریشه‌ی اساسی آیین هندو است.

□ من باید مباحثات و استدلالهای خود را آنقدر دنبال کنم که یا مخالفان خود را معتقد سازم و یا خود شکست یابم. زیرا مأموریت من آن است که هر فرد هندی و حتی هر انگلیسی و سرانجام تمام جهان را به روش عدم خشونت برای حل و فصل روابط متقابلشان چه سیاسی، چه اقتصادی، چه اجتماعی و چه مذهبی معتقد و مؤمن سازم. اگر مرا متهم می‌سازند که بسیار جاه طلب و بلندپرواز هستم این گناه را برای خویش می‌پذیرم و اگر به من بگویند که رؤیاهای من هرگز تحقق پذیر نیست پاسخ خواهم داد که «ممکن است چنین باشد» اما راه خود را دنبال خواهم کرد. من سرباز مؤمن به عدم خشونت هستم و دلایل کافی برای حفظ اعتقاد خود دارم.

از این جهت چه یکنار فقی داشته باشم چه بیشتر و چه هیچ، باید راه آزمایش خود را دنبال کنم.

□ دوستان امریکایی من اظهار عقیده کرده‌اند که بمب اتمی بیش از هر چیز دیگر می‌تواند موجب رواج اهیمناسا شود. اگر منظور از این حرف آن باشد که قدرت نابودکننده و فوق‌العاده این بمب موجب بیزاری جهان خواهد شد و دنیا را موقتاً از به‌کار بردن زور و خشونت روگردان خواهد ساخت، می‌توان گفت که این ادعا درست است. اما این وضع شبیه حال کسی است که شکم خود را

اهیمسایاراه عدم خشونت

به قدری از غذاهای لذیذ انباشته است که به سرگیجه دچار شده و موقتاً از خوردن دست می کشد تا اثر سرگیجه رفع شود و دوباره با حرص بیشتر برای خوردن بازگردد. به همین قرار وقتی که اثر بیزاری و نفرتی که از انفجار بمب اتمی حاصل شده مرتفع شود، دنیا با اشتیاق بیشتر به خشونت باز خواهد گشت. اغلب اتفاق می افتد که نیکی از میان بديها بیرون می آید، اما این بامشیت الهی بستگی دارد نه با میل آدمی. انسان به تجربه می داند که از بدی فقط بدی می زاید همچنان که از نیکی، نیکی ... نتیجه اخلاقی منطقی که از فاجعه عظیم انفجار بمب اتمی حاصل می شود آن خواهد بود که این مصیبت را نمی توان با بمب متقابل از میان برد. همچنان که خشونت را نمی توان با خشونت متقابل پایان داد. بشریت ناگزیر است که از توسل به خشونت دست بردارد و به عدم خشونت متوسل شود. تنها از راه محبت می توان بر کینه و نفرت غلبه کرد. به کار بردن نفرت در مقابل نفرت، تنها موجب افزایش وسعت و عمق نفرت خواهد شد.

متوجه هستم که به تکرار مطالبی می پردازم که بارها پیش از این اظهار داشته ام و تا آنجا که توانسته ام عمل هم کرده ام. آنچه از همان آغاز اظهار می داشتم به خودی خود چیزی تازه نبود بلکه به اندازه کوهها کهنه و باستانی بود. تنها تفاوت در این بود که من به نقل طوطی وار اندرزهای نوشته در کتابها نمی پرداختم بلکه چیزی را اعلام می داشتم که با تمام ذرات وجودم به آن اعتقاد داشتم. شصت سال تجربه و عمل کردن در راههای گوناگون زندگی، اعتقادم را غنی تر ساخته و تجارب دوستانم نیز موجب تقویت آن شده است. با اتکاء به حقیقت است که شخص می تواند حتی به تنهایی در برابر همه چیز ایستادگی کند بدون آنکه تزلزلی در او راه یابد. من به آنچه ماکس مولر^۱ سالها پیش گفته است ایمان دارم که تا وقتی کسانی هستند که حقیقت را باور ندارند دائماً باید آن را تکرار کرد.

^۱ دانشمند هند شناس آلمانی که آثار مذهبی و فلسفی هند را به اروپا شناساند.

همه مردم برادرند

□ اگر هند توسل به خشونت را برای خود برگزیند و من هم زنده بمانم خیلی مشتاق نخواهم بود که در هند زندگی کنم . دیگر هند افتخار و غرور مرا بر نخواهد انگیزد .

وطن دوستی من تابع مذهب و اعتقاد است . همچون کودکی که به پستان مادر می چسبد ، من نیز به هند چسبیده ام ، زیرا احساس می کنم که هند آن غذای روحی و معنوی را که مورد نیازم می باشد به من می بخشد . هند محیطی دارد که پاسخگوی عالی ترین تمنیات و تمایلات من است . اگر این اعتقاد از دستم برود خود را همچون یتیمی احساس خواهم کرد که امیدی به یافتن سرپرستی شایسته هم برای خود نداشته باشد .

۵

انضباط شخصی

□ تمدن در مفهوم واقعی کلمه در افزایش احتیاجات و نیازها نیست بلکه در محدود ساختن فهمیده و ارادی آنها است . تنها از این راه می توان شادمانی و رضایت بیشتر حاصل کرد و امکان بیشتری برای خدمتگزاری به دست آورد .

□ بدیهی است که برای زندگی مقداری لوازم آسایش مادی لازم است اما وسایل آسایش وقتی که از سطح و حد لازم و ضرور بیشتر شد به جای آن که وسیله کمک باشد موجب گرفتاری و دردسر خواهد بود . از این رو به وجود آوردن نیازهای نامحدود و ارضای آنها به نظر ، نوعی اغفال و فریب می نماید که به گرفتاریها و مزاحمتها می انجامد . ارضای نیازهای مادی و حتی نیازهای معنوی برای هر کس ، باید به آن صورت باشد که در نقطه معینی متوقف گردد، پیش از آن که صورت نامناسب شهوترانی مادی یا معنوی را به خود بگیرد . شخص باید محیط زندگی مادی و معنوی خود را به صورتی تنظیم کند که مزاحم خدمتش به بشریت نباشد زیرا وظیفه هر کس آن است که تمام نیروهای خود را در این راه متمرکز سازد .

□ پیوند و ارتباط میان بدن و اندیشه ما به قدری نزدیک است که اگر هر یک از آنها از نظم عادی و موزون خود خارج شوند تمامی دستگاه زندگی از آن آسیب خواهد دید .

همه مردم برادرند

از این موضوع نتیجه گیری می شود که اساس سلامت به معنای واقعی کلمه، داشتن شخصیت و خصال پاک و منزه می باشد و می توان گفت که تمام اندیشه های زشت و شهوات پلید صورتهای مختلف بیماری هستند.

□ سلامت کامل فقط وقتی حاصل می شود که زندگی با اطاعت از قوانین خداوند و مخالفت با قدرت اهریمن همراه باشد. بدون داشتن سلامت واقعی شادمانی واقعی حاصل نمی شود و بدون کنترل و نظارت دقیق و شدید بر ذائقه، سلامت واقعی به دست نمی آید. اگر حس ذائقه و تمایلات غذایی تحت تسلط و کنترل در آید، تمام حواس دیگر خود به خود تحت تسلط و کنترل در خواهند آمد. کسی که به حواس خود مسلط و چیره باشد واقعاً جهان را مسخر ساخته است و جزئی از وجود خداوند می شود.

□ من از آن جهت به روزنامه نویسی پرداختم که مشتاق آن بودم؛ بلکه فقط از آن جهت که آن را در راه انجام مأموریتی که برای زندگی خود قایل هستم، کمکی مؤثر می شمردم. مأموریت من آن است که از راه نشان دادن نمونه ها و سرمشقها، دستورها و فرامین و محدودیتهای لازم برای به کار بردن سلاح بی همتای ساتیاگراها را تعلیم دهم. ساتیاگراها نتیجه مستقیم اعتقاد به عدم خشونت و حقیقت می باشد و من می خواهم نشان دهم که برای علاج دردهای بی شمار زندگی راهی جز عدم خشونت وجود ندارد. عدم خشونت محلی چنان قوی است که سنگ ترین دلها را هم نرم می سازد. از این رو برای آن که به اعتقاد خود وفادار باشم نباید نوشته هایم با خشم و بداندیشی همراه باشد. نباید نوشته هایم بیهوده و بی خاصیت باشد. نباید فقط برای آن بنویسم که شهوات را برانگیزم. خوانندگان من نمی توانند حتی تصور کنند که من در هر هفته چه فشاری بر خود وارد می سازم تا بتوانم در انتخاب عناوین و کلمات، مقالات خویشتن را محدود سازم و تحت تسلط کامل خود نگاهدارم.

انضباط شخصی

این کار موجب می‌شود که خود را پرورش دهم و به من امکان می‌دهد که در خویش بنگرم و ضعفهای خود را کشف کنم. اغلب اتفاق می‌افتد که خود پسندی من مرا وادار می‌سازد جمله‌یی سخت و زننده بنویسم یا خشمم موجب می‌شود که صفتی تند و شدید را به کار برم. برایم آزمایشی دشوار اما تمرینی بسیار عالی است که این کلمه‌ها و جمله‌های نامناسب و هرزه را از نوشته‌هایم حذف کنم.

خواننده روزنامه من صفحات «یانگ ایندیا»^۴ را می‌بیند که به صورتی بسیار شایسته در برابرش قرار می‌گیرد و گاهی اوقات میل دارد با رومن رولان هم‌صدا شود و بگوید این روزنامه «تا چه حد پختگی و کمال پیرمردان را در خود دارد» اما دنیا باید بفهمد که کمال و پختگی چیزی است که باید با کمال دقت و مراقبت و همراه با نیایش و دعا پرورش یابد. اگر روزنامه من مورد قبول کسی قرار گرفته که عقیده‌اش برایم عزیز می‌باشد، خواننده من باید بدانند وقتی که کمال و پختگی کاملاً طبیعی شد یعنی وقتی که مطلقاً نتوانم بدی بکنم و موقعی که هیچ چیز زننده و کبرآمیز حتی برای لحظه‌یی در دنیای اندیشه‌ام راه نداشته باشد، آن وقت است که آیین عدم‌خشونت من دل‌های همه مردم جهان را به حرکت خواهد آورد و پیش از آن به چنین هدفی نخواهیم رسید. من در برابر خود و خوانندگانم آرمانها و آزمایشهای غیرممکن را قرار نداده‌ام. آنچه من می‌خواهم امتیاز و حق طبیعی بشر است. ما بهشت خود را گم کرده‌ایم و اکنون باید بکوشیم آن را باز یابیم.

□ من با تجربه‌های تلخ این درس عالی را آموخته‌ام که خشم خویش را محفوظ نگاه دارم. همان طور که حرارت اگر محفوظ بماند می‌تواند به نیروی تبدیل شود، اگر خشم ما تحت کنترل و تسلط درآید می‌تواند به قدرتی تبدیل گردد که دنیا را به تکان آورد.

^۴ به معنی «هند جوان» و نام روزنامه‌یی است که گمانی منتشر می‌کرد. — م.

همه مردم برادرند

□ این طور نیست که من هرگز به خشم نمی آیم. بلکه اجازه نمی دهم که خشم بر من چیره شود. من خصلت بردباری و دوری از خشم را در خود می پرورانم و رویهمرفته، موفق هم می شوم و معمولاً موقعی که خشم فرامی رسد راه را بر او می بندم. اما این که چگونه می توانم بر خشم چیره باشم پرسشی بی فایده است. زیرا این عادت است که هر کس باید در خود پروراند و از راه تمرین دائمی باید در این راه موفق شود.

□ نادرست و برخلاف اخلاق خواهد بود که شخص از قبول نتایج اقدامات خود شانه خالی کند و بگریزد. برای کسی که بیش از اندازه غذا می خورد طبیعی است که به دل درد مبتلا شود و بعد هم مدتی غذا نخورد و امساک کند. اما درست نیست که به پر خوری پردازد و بعد برای گریز از عواقب ناگوار آن شربت یا داروی پزشکی دیگری صرف کند. بدتر از این آن است که جلوه شهوات حیوانی خود را رها کند و بعد از قبول عواقب اعمال خود بگریزد. طبیعت سختگیر و بی رحم است و موقعی که قوانینش مورد تجاوز واقع شود به شدت انتقام می گیرد. نتایج اخلاقی فقط از راه خویشنداریهای اخلاقی حاصل می شود. هر نوع محدود ساختن دیگر و بدون رعایت جهات اخلاقی، موجب شکست منظوری می گردد که محدودیت بخاطر آن برقرار می شود.

□ وظیفه ما نیست که خطای دیگران را جستجو کنیم و به قضاوت درباره دیگران بنشینیم. ما باید تمام نیروی خویش را فقط برای قضاوت در کار خودمان صرف کنیم و تا وقتی که حتی يك خطا در خود می بینیم و در عین حال انتظار داریم که خویشاوندان و دوستان بخاطر این خطا ما را رها نکنند، حق نداریم که در کار مردم دیگر چون و چرا کنیم. اگر اتفاقاً متوجه خطای کسی شویم باید از خود او بخواهیم که اگر صلاح بداند و در توانایی ما باشد اجازه دهد در کارش دخالت کنیم تا خطایش را جبران کند. اما حق نداریم در مورد خطای او

انضباط شخصی

به دیگری چیزی بگوییم و از دیگران بخواهیم که آن را اصلاح کنند .

□ زیاد در اندیشه شهوات نباشید . وقتی که تصمیمی گرفتید دیگر دائماً به تجدید نظر در آن پردازید. وقتی متعهد می شویم و سوگند می خوریم که به کاری پردازیم لازمه اش این است که ذهن ما دیگر اصلاً به آنچه درباره اش سوگند خورده ایم، نیندیشد. وقتی فروشنده بی کالایی را فروخت دیگر به آن نمی اندیشد بلکه در فکر چیزهای دیگر خواهد بود . در مورد موضوعی که متعهد می شویم به آن پردازیم نیز وضع به همین منوال است .

□ می خواهید بدانید نشانه های آن مرد چیست که می خواهد حقیقتی را که خدا است تحقق بخشد.

او باید بکلی از خشم و شهوت ، حرص و علائق ، غرور و ترس آزاد باشد.

باید خود را هیچ و صفر بشمارد و بر تمام حواس خود ، تسلط و کنترل کامل داشته باشد و این تسلط و کنترل باید از حس ذائقه و زبان آغاز گردد . زبان به همان اندازه که وسیله حس ذائقه است عضو عامل سخن گفتن نیز هست . به وسیله زبان است که ما به گزافه گویی و دروغ و کلماتی که دیگران را آزرده می سازد، می پردازیم .

در پی لذت ذائقه بودن ، ما را غلام و برده خوراکیان می سازد به طوری که مانند حیوانات فقط برای خوردن زندگی خواهیم کرد . اما از راه انضباط مناسب، می توانیم خود را به موجوداتی « کمی فروتر از فرشتگان » مبدل سازیم . کسی که بر حواس خود مسلط باشد از همه مردم برتر و پیش تر خواهد بود . همه تقواها و صفات نیک در او جمع خواهد شد و خداوند خود به وسیله او جلوه گر خواهد گشت . تسلط بر نفس و داشتن انضباط برای خویش چنین نتایجی دارد .

همه مردم برادرند

□ تمام مقررات و قوانین زندگی که به نام دستورهای الهی شناخته هستند بسیار ساده و قابل فهم و انجام پذیر می باشند به شرط آن که اراده انجام آنها وجود داشته باشد ، فقط بخاطر سستی و تنبلی که بر جامعه بشری حکومت دارد دشوار به نظر می آیند . در طبیعت هیچ چیز در حال توقف و سکون نیست . تنها خدا است که سکون دارد . دیروز و امروز و فردا هر چند که شبیه یکدیگرند اما نتیجه حرکت دائمی هستند ...

از این رو است که معتقدم اگر جامعه بشری بخواهد زنده بماند باید به شکلی روزافزون به سوی کمال در حرکت باشد و زیر سلطه حقیقت و عدم خشونت در آید .

□ درست به همان گونه که برای انجام آزمایشهای علمی ضرورت دارد که یک رشته تعلیمات علمی خاص را آموخت ، برای کسی هم که بخواهد به آزمایش در زمینه های روحی پردازد لازم است یک رشته انضباطهای مقدماتی را رعایت کند تا شایستگی این آزمایش را به دست آورد .

□ پرهیز و خودداری از صرف مشروبات الکلی و مواد مخدر و غذاهای گوناگون مخصوصاً گوشت ، بدون تردید برای تکامل روحی کمکی بزرگ است . اما به هیچ وجه نمی تواند هدف باشد . چه بسا که مردی گوشتخوار اما خداترس خیلی بیشتر به رستگاری نزدیک است تا مردی که از خوردن گوشت و چیزهای دیگر پرهیز می کند اما با هراقدام خود ، مرتکب کفری نسبت به خداوند می شود .

□ تجربه تعلیم می دهد که غذاهای حیوانی برای کسانی که می خواهند بر شهوات و تمایلات خود چیره باشند مناسب نیست . اما درست هم نیست که ارزش و اهمیت نوع غذا را در تشکیل شخصیت یا انقیاد جسم بیش از اندازه تصور کنیم . پرهیز در غذا عامل مؤثر و نیرومندی است که نباید نادیده گرفته شود اما نباید بطوری

انضباط شخصی

که اغلب در هند دیده می‌شود، تنها پرهیز غذایی را مهم شمرد. زیرا در این صورت پرهیز فقط به نوع غذاها منحصر می‌شود ولی مانع پرخوریها نمی‌گردد.

□ تجربه به من آموخته است که برای يك جویای حقیقت، خاموش ماندن و کم حرفی جزئی از انضباط روحی به شمار می‌رود. استعداد گزافگویی از ضعفهای آدمی است که موجب تحریف دانسته یا نادانسته حقیقت می‌شود. تمرین خاموشی و کم حرفی برای غلبه بر این ضعفها لازم است. کسی که کم حرف است به ندرت ممکن است سخن ناسنجیده بگوید زیرا ارزش هر کلمه‌اش را حساب می‌کند.

□ خاموش ماندن اکنون برای من صورت يك ضرورت جسمی و روحی را پیدا کرده است. در ابتدا برای آسودگی از احساس فشار و فرسودگی به خاموشی متوسل گشتم. بعدها می‌خواستم از این فرصت برای نوشتن استفاده کنم. اما پس از آن که مدتی به این تمرین پرداختم به ارزش معنوی و روحانی آن پی بردم. ناگهان در ذهنم این فکر درخشید که این فرصت مجالی است که با خداوند درآمیزم. و اکنون چنین احساس می‌کنم که انگار طبعاً برای خاموش ماندن ساخته شده‌ام.

□ لب بستن از سخن گفتن، خاموش ماندن نیست. می‌توان با بریدن زبان خود هم به این نتیجه رسید. اما سخن نگفتن هم خاموشی گزیدن نیست. کسی که خاموش ماندن می‌پردازد که با داشتن امکان سخن گفتن هیچ کلمه بیهوده‌یی را به کار نبرد.

چهارم: گماندی در هر هفته يك روز و معمولاً روزهای دوشنبه را اصلاً حرف نمی‌زد و خاموش می‌ماند و در این روزها اگر هم ضرورتی پیش می‌آمد منظر خود را با نوشتن بیان می‌کرد. — م.

همه مردم برادرند

□ تمام قدرت آدمی از حفظ و عروج نیروی حیاتی ناشی می‌شود که موجب آفرینش حیات و زندگی می‌باشد. معمولاً نیروی حیاتی بطور مداوم و نادانسته از راه اندیشه‌های بد و پریشان و نامنظم و ناخواسته به هدر می‌رود. از آنجا که گفتارها و کردارها از اندیشه‌ریسه می‌گیرند نوع آنها هم بانوع اندیشه بستگی دارد. بدین قرار اندیشه‌یی که تحت کنترل و تسلط باشد خود منبع و سرچشمه قدرتی فوق‌العاده خواهد بود و در گفتار و کردار ظهور می‌کند و خود بخود مؤثر واقع می‌شود...

اگر شخص بخواهد مظهر وجود خداوند باشد، باید خدا را در خود و در فضای محدودی که در اختیار دارد، جستجو کند، مسلماً از این راه مظهر خدا خواهد شد. اما کسی که نیروهای خود را به صورتهای مختلف تباه می‌سازد مسلماً نمی‌تواند چنین قدرتی داشته باشد و مظهر خدا بشود.

□ خیلی بهتر است که از لذت جسمی متمتع شویم تا این که اندیشه خود را به آن مشغول نگاه داریم. بسیار خوب است که هر وقت تمایلی برای تمتع جنسی و جسمی در ذهن راه یابد بلافاصله سرکوب گردد. اما اگر به علت نپرداختن به تمتع جسمی و جنسی افکار ما در این موضوع مستغرق گردد، مجاز و قانونی خواهد بود که عطش جسمی ارضاء شود. در این مورد هیچ تردید ندارم.

□ تمایل جنسی موضوعی عالی و نجیبانه است. در این امر هیچ چیز که موجب خجالت و شرمساری باشد وجود ندارد. اما این نیرو و تمایل فقط باید برای آفرینش به کار رود. هر نوع استفاده دیگر از این نیرو گناهی در مقابل خداوند و بشریت خواهد بود.

□ چنین به نظر می‌رسد که دنیا در پی ارزشهای گذران می‌دود. و برای چیزهای دیگر وقت و فرصت ندارد. در حالی که اگر کمی عمیق‌تر بیندیشیم روشن می‌شود

انضباط شخصی

که سرانجام آنچه ابدی و پایدار است ارزش دارد و به حساب می آید ... یکی از این گونه «برهما چاریا» است .

□ **برهما چاریا** راه و روشی است که ما را به برهما و خداوند ملحق می سازد. این روش شامل کنترل کامل بر موضوع تولیدمثل است . این کنترل باید در اندیشه و در گفتار و اعمال ما باشد. اگر اندیشه ما تحت کنترل نباشد کنترل گفتار و اعمال ارزشی نخواهند داشت ... برای کسی که اندیشه اش زیر کنترل و تسلط خودش باشد چیزهای دیگر مانند بازیهای کودکانه خواهد بود .

□ کسی که به کمال **برهما چاریا** نایل می آید دیگر برای حمایت خود به دیوارها نیازی ندارد. اما کسانی که این راه را شروع می کنند مسلماً چنین نیازی دارند . يك نهال تازه منگو تا مدتها محتاج است که دیواری برای محافظتش داشته باشد . كودك نوزاد نیز تدریجاً از دامن مادر به گهواره و از گهواره به کالسکه كودكانه اش می رود تا مردی بشود که بتواند بدون كمك دیگران با استقلال و اطمینان راه برود .

بدیهی است تکیه کردن به كمك در موقعی که نیازی بدان وجود ندارد ، زیان آور می باشد.

به نظر من حتی يك طالب واقعی برهما چاریا به حصارها و كمكهای ذکر شده نیازی ندارد . برهما چاریا تقوایی نیست که بتوان آن را با خودداریهای ظاهری پرورش داد. کسی که از تماس لازم با زنی می گریزد معنی کامل برهما چاریا را درك نکرده است . زن هر قدر هم جذاب باشد جذبه اش در مردی که نیازی طبیعی نداشته باشد بی اثر خواهد ماند .

برهما چاریای واقعی از محدود ساختنهای نادرست و ساختگی پرهیز دارد. چنین شخصی باید برای خود حفاظتهایی مناسب با تمنیات محدود خود به وجود آورد و هر وقت که احساس کرد که دیگر نیازی به آنها نیست می تواند آنها

همه مردم برآدرند

را درهم بشکنند. در نخستین مرحله باید بدانند برهماچارایی واقعی چیست و بعد ارزش آن را دریابند و سرانجام این تقوای گرانبها و بی‌مانند را در خود پیروزانند. من عقیده دارم که خدمت واقعی به کشور ایجاب می‌کند که این روش رعایت شود.

□ از تجارب شخصی خویش دریافته‌ام که تا وقتی به همسر من با دیده جنسی می‌نگریستم تفاهم واقعی با هم نداشتم. عشق ما به سطحی عالی نمی‌رسید. میان ما همیشه علائق و محبتی وجود داشت اما هرچه بیشتر از ارتباط جنسی خودداری کردیم یا بعبارت درست‌تر من بیشتر خودداری کردم، به یکدیگر نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شدیم.

زنم هرگز نیازی نداشت که خود را محدود سازد. اغلب میل داشت که از ارتباط خودداری کند. اما هرچند هم که خودش تمایلی نمی‌داشت به ندرت در مقابل تمایل من مقاومت می‌کرد.

در تمام اوقاتی که من تمایل جنسی نسبت به او داشتم نمی‌توانستم به درستی خدمتگزار او باشم. از موقعی که با تمتعات جسمی خود وداع گفتم ارتباط ما کاملاً صورت معنوی و روحانی به خود گرفت. از آن موقع شهوت فرو مرد و بجای آن عشق به سلطنت نشست.

□ برای کمک به برهماچارایا، روزه گرفتن و انتخاب نوع غذاها و محدود ساختن مقدار آن بسیار مؤثر و لازم است. حواس مختلف ما بقدری نیرومند هستند که فقط موقعی می‌توان بر آنها مسلط گشت که از همه سو از بالا و از زیر محصور و محفوظ شوند. همه می‌دانند که حواس ما بدون داشتن غذا ناتوان خواهند بود. به این جهت بدون تردید روزه گرفتن برای تسلط بر حواس و تمنیات حسی کمکی بسیار مؤثر می‌باشد. برای بعضیها روزه گرفتن هیچ سود و ثمری ندارد. زیرا به تصور اینکه تنها با مدتی چیز نخوردن مصونیت خواهند یافت، از صرف غذا خودداری می‌کنند، اما در ذهنشان دائماً به انواع خوراکیهای

انضباط شخصی

مطبوع می‌اندیشند و همواره در فکر آنند که پس از پایان روزه‌شان چه چیزها می‌خورند و می‌آشامند. این نوع روزه‌گرفتن نه موجب تسلط بر اشتها و ذائقه می‌شود و نه بر نفس و شهوت.

روزه‌گرفتن وقتی مفید است که اندیشه نیز با بدنی که گرسنگی می‌کشد، همکاری و همراهی داشته باشد؛ یعنی وقتی که در ذهن هم نسبت به آنچه بدن از آن محروم می‌شود، احساس بی‌میلی پرورش یابد، تمام تمناها و تمتعها از ذهن و اندیشه ریشه می‌گیرد.

بدین قرار اگر کسی که روزه می‌گیرد همچنان دستخوش اندیشه شهوات و تمناها باشد روزه‌گرفتن برایش بی‌ثمر خواهد بود.

□ يك برهماچاريا فقط وقتی می‌تواند خود را چنین بنامد که بتواند در تمام شرایط و در مقابل هرگونه تحريك و اغوای ممکن پایداری کند. اگر زنی زیبا به مجسمه مرمرین مردی نزدیک شود، مسلماً در مجسمه کوچکترین تأثیری نخواهد گذاشت. يك برهماچاريا هم کسی است که در چنین موردی عكس العملش مانند يك مجسمه باشد و به همان‌گونه که مجسمه حتی چشم و گوش خود را هم در چنین موردی تکان نخواهد داد مرد برهماچاريا نیز باید از هرگونه گناه دور و منزله بماند.

می‌گویید که دیدن و مصاحبت زن با خویشنداری جنسی ناسازگار است و به این جهت باید از آن پرهیز داشت. این استدلال سفسطه‌آمیز است. اگر بنا باشد کسی تنها از راه اجتناب از مصاحبت زنان به برهماچاريا برسد هرگز شایسته این نام نیست. این وضع فقط نوعی اعراض و احتراز جسمی خواهد بود بدون آنکه بایی علائقی روحی که در برهماچاريا لازم و ضروری است همراه باشد چنین اعراض و اجتنابی در مواقع حساس با شکست مواجه می‌شود.

□ مدت بیست سال در افریقای جنوبی با غرب در تماس بسیار نزدیک بودم.

همه مردم برادرند

نوشته‌هایی را که نویسندگانی ممتاز چون هاولوک ایس و برتراند راسل ، دربارهٔ امور جنسی نوشته‌اند، خواننده‌ام و نظریه‌های ایشان را می‌دانم. اینها همه نویسندگانی ممتاز و شایسته و مجرب هستند. آنها اعتقادشان و بخاطر بیان عقایدشان رنجها برده‌اند. اینها در حالی که اموری چون ازدواج و نظایر آن و مقررات عادی اخلاق را مردود می‌شمارند- که در این مورد با ایشان هم عقیده نیستم- به امکان تقوا و پاکی زندگی و لزوم آن صرف نظر از این مقررات مرسوم اعتقاد دارند. من در غرب با مردان و زنانی برخورد کرده‌ام که هر چند مقررات و رسوم قراردادهای موجود اجتماعی را نمی‌پذیرفته‌اند و عمل نمی‌کرده‌اند اما زندگی پاک و منزهی داشته‌اند. تحقیق و جستجوی من هم تقریباً از همین نوع است.

اگر شما ضرورت اصلاح و بی‌اعتبار ساختن کهنگیها را در هر جا که لازم باشد قبول دارید و معتقد هستید که باید یک سیستم اخلاقی به وجود آورد که با عصر و زمان ما مناسب باشد، در این صورت کسب اجازه از دیگران یا معتقد ساختن ایشان به این نظرها مطرح نیست. یک مصلح نمی‌تواند در انتظار بنشیند تا دیگران هم به نظرها او معتقد شوند بلکه باید به اقدام پردازد و پیش برود حتی اگر تنها باشد و با مخالفت عمومی مواجه گردد. من می‌خواهم با استفاده از ملاحظات و مطالعات و تجربیات خویش مفهوم عادی و مرسوم برهماچاریا را مورد آزمایش و تجدید نظر و تکمیل قرار دهم. به این جهت هر وقت امکانی پیش آید از آن رو نمی‌گردانم و نمی‌گریزم. برعکس وظیفه و تکلیف مذهبی خویش می‌شمارم که به درستی با آن رو برو شوم و بینم که آزمایش من به کجا منتهی می‌شود و من خود در چه وضعی قرار دارم. به نظر من اجتناب از تماس با یک زن و دوری جستن از او به علت ترس از آرایش در خورد یک طالب برهماچاریا نیست. من هرگز در پی آن نبوده‌ام که برای ارضای لذات و تمنیات جسمی به تماسهای جنسی پردازم و مدعی آن نیستم که احساس و تمایل جنسی را بکلی از وجود خود ریشه کن ساخته‌ام. اما می‌توانم مدعی شوم که این تمایل را زیر سلطه و کنترل خود در آورده‌ام.

انضباط شخصی

□ تمام اندیشه‌ها و اقداماتی که برای جلوگیری از ازدیاد نفوس جریان دارد نادرست و خطرناک می‌باشد. هواداران این نظریات مدعی هستند که انسان نه فقط حق دارد بلکه وظیفه دارد که غرایز حیوانی خود را ارضا کند و اگر به انجام این وظیفه نپردازد، سیر تکاملش متوقف خواهد گشت. من فکر می‌کنم که این ادعا نادرست است. انتظار تسلط بر نفس و خویشتنداری از کسی که به روشهای مصنوعی متوسل می‌شود بیهوده است. در واقع روشهای معمول برای جلوگیری از ازدیاد نفوس بر اساس این فکر مبتنی است که جلوگیری از ارضای شهوات حیوانی غیرممکن می‌باشد. اما ادعای آن که چنین خویشتنداری غیرممکن است یا غیرلازم و زیان-بخش می‌باشد، نفی کردن تمام مذاهب خواهد بود. زیرا خویشتنداری و تسلط بر نفس بنیان اصلی تمام مذاهب می‌باشد.

□ می‌خواهم به موضوع جلوگیری از ازدیاد نفوس به وسیله جلوگیری از آبستنی بازگردم.

به‌گوش مردم خوانده‌اند که ارضای تمنای جنسی نوعی تعهد رسمی و الزامی است از نوع تعهد و الزام پرداختن قروض که رسماً و قانوناً برعهده داریم و اگر این تعهد را انجام ندهیم کیفر آن به صورت انحطاط فکری و معنوی فرا خواهد رسید.

این ضرورت جنسی را از تمایل برای تولید مثل و داشتن فرزند جدا می‌شمارند. مدافعان جلوگیری از آبستنی می‌گویند آبستن شدن تصادف و اتفاقی است که باید از آن جلوگیری کرد مگر وقتی که طرفین ارتباط جنسی بخواهند فرزندی داشته باشند. من می‌خواهم بگویم که این نظریه در همه جا خطرناک-ترین تئوری است که بتوان اظهار داشت مخصوصاً در کشوری مانند هند که طبقات متوسط ذکور آن به علت سوء استفاده از به‌کار بردن قدرت آفریننده خود به مرحله بلاهت و حماقت رسیده‌اند. اگر ارضای تمایل جنسی وظیفه‌ی باشد، در این صورت تمام فسادها و ارتباطهای غیرطبیعی و انواع وسایل ارضای این شهوت

همه مردم برادرند

هم قابل قبول خواهد بود. خواننده باید بداند که حتی اشخاص معروف و ممتازی هستند که آنچه را به نام انحراف جنسی مشهور است مجاز می‌شمارند و تأیید می‌کنند. ممکن است این حرف موجب حیرت و شگفتی شود اما اگر این مطلب به شکلی مورد تأیید قرار گیرد و مجاز شمرده شود این رسم در میان پسران و دختران شیوع خواهد یافت که تمایل جنسی خویش را با افراد همجنس خود ارضا سازند. در نظر من به کار بستن وسایل جلوگیری از آبستنی با کارهایی که تاکنون برای ارضای تمایل جنسی مورد استفاده واقع شده و نتایج ناگوار آن را تعداد کمی از اشخاص می‌دانند، تفاوت چندان ندارد. من می‌دانم که مفاسد پنهانی چه نقش خطرناکی در میان پسران و دختران مدارس داشته است. رواج وسایل جلوگیری از آبستنی به نام علم و مجاز شمردن آن از طرف رهبران معروف اجتماع موضوع را خیلی غامض تر کرده و کار اصلاح طلبانی را که در راه پاکی زندگی اجتماعی می‌کوشند، فعلاً غیرممکن ساخته است. همه می‌دانند که دختران شوهرنا کرده مدارس که در سنین بسیار حساس هستند با حرص فراوان کتابها و مجلات جلوگیری از آبستنی را مطالعه می‌کنند و حتی وسایل این کار را هم در اختیار دارند. غیرممکن است که به کار بستن این وسایل را تنها به زنان شوهردار محدود ساخت. وقتی که هدف عالی و منظور نهایی از ازدواج ارضای شهوت حیوانی بدون آمادگی و پیش‌بینی نتایج طبیعی آن باشد ازدواج مفهوم مقدس و منزّه خود را از دست خواهد داد.

□ درست نیست که مرا زاهد مرتاض بنامند. آرمانهایی که به زندگی من شکل می‌دهند برای قبول تمام جامعه بشری عرضه شده‌اند. من با تحولات تدریجی آنها را یافته‌ام. هر قدم را سنجیده‌ام و کاملاً اطراف و جوانب آن را در نظر گرفته‌ام و بعد با کمال فهم و عمد به اقدام پرداخته‌ام. خویشنداری و عدم خشونت که من برای خود برگزیده‌ام هر دو از آزمایشهای شخصی من ناشی شده است و در راه انجام وظایفی که برای خدمت به مردم، در مقابل خود دارم ضرورتی

انضباط شخصی

بشمار می‌رود .

در آفریقای جنوبی که بودم زندگی منفردی داشتم اما وظایفی که در مقابل خود می‌دیدم چه در امور خانه‌داری ، چه در کارهای وکالت دادگستری ، و چه در اصلاحات اجتماعی و سیاسی ایجاب می‌کرد که برای انجام آنها شدیدترین انضباط و محدودیت را در زندگی جنسی خود برقرار سازم و همچنین در روابط انسانی خود چه با هموطنانم و چه با اروپاییان آنجا، عدم خشونت را به کامل‌ترین صورتی رعایت کنم .

من ادعا ندارم که از یک شخص عادی و متوسط بیشتر هستم و حتی فکر می‌کنم که قدرت و لیاقتم از یک آدم متوسط هم کمتر است. همچنین مدعی نیستم که برای خویشنداری و عدم خشونت به آن صورت که من با تحقیق و جستجو به آن رسیده‌ام لیاقت و توانایی فوق‌عادی داشته‌ام .

□ ذهن و فکر من شکل و راه خود را یافته است . در راه پرملال خدایی که در آن قدم نهاده‌ام به هیچ همراه و مصاحب زمینی نیاز ندارم . بگذار کسانی که مرا شهادت می‌شمارند ، هر چند هم که چیزی در این باره نمی‌گویند، مرا چنین بپندارند .

ممکن است این گمان موجب از میان رفتن تصورات میلیونها نفری شود که مرا مهاتما می‌شناسند و باید اعتراف کنم که احتمال یک چنین اتفاق که مردم را از خیالات و تصورات گزافی که درباره‌ی من دارند ، بیرون آورد موجب کمال مسرتم خواهد شد .

٦

صلح بين المللي

□ من عقیده ندارم که اگر يك فرد از لحاظ روحی موفقیتی کسب کرد کسانی که در اطراف او هستند زیان خواهند دید و رنج خواهند برد . من به «ادواتیا»* اعتقاد دارم . من به وحدت اساسی انسان و تمام موجوداتی که زندگی دارند معتقدم . از این رو عقیده دارم که اگر کسی از لحاظ روحی پیروزی و موفقیتی حاصل کرد تمام جهان با او در این پیروزی سهیم خواهد بود و اگر سقوطی برای يك فرد پیش آید تمامی دنیا به همان نسبت ساقط خواهد شد .

□ هیچ تقوایی وجود ندارد که هدفش یا محتویش تنها خوشبختی و آسایش يك فرد باشد. متقابلاً هیچ تجاوز اخلاقی نیست که به طور مستقیم یا غیر مستقیم علاوه بر عامل اصلی ، بر بسیاری دیگر هم ، اثر نگذارد . از این رو اگر کسی نيك یا بد باشد تنها به خودش مربوط نمی شود بلکه در واقع به تمام جامعه اش و به تمامی دنیا مربوط می گردد .

□ هر چند در طبیعت دفع و گسستن فراوان وجود دارد اما زندگی بر اساس جذب و پیوند ادامه می یابد . محبت متقابل است که امکان دوام عالم طبیعت را به وجود می آورد. انسان با نابود ساختن ، زندگی نمی کند . علاقه به خویش ما را ناگزیر می سازد که به دیگران نیز احترام بگذاریم . ملتها از آن جهت

* حقیقت مطلق و واحد - م.

همه مردم برادرند

به وجود می آیند که میان افرادی که آنها را تشکیل می دهند احترام متقابل وجود دارد. سرانجام روزی باید قوانین سازگاری و احترامی که در داخل ملتها برقرار است در سراسر عالم توسعه یابد. به همان گونه که قوانین داخل خانواده توسعه می یابند و ملتها را به وجود می آورند که در واقع خانواده های بزرگ تر هستند.

□ بشریت جامعه یی واحد است زیرا می بینیم که همه یکسان، تابع قوانین اخلاقی هستند. همه مردم در دیدگان خداوند یکسان هستند. بدیهی است اختلافات نژادی و نظایر آن وجود دارد. اما هر چه موقعیت شخص عالی تر باشد مسؤولیتهايش هم بیشتر می شود.

□ مأموریت من تنها برادری جامعه هندی نیست. مأموریت من تنها آزادی هند نیست. هر چند که امروز بدون تردید این موضوع تمام زندگی من و تمام وقت مرا پرمی کند. اما از راه تحقق بخشیدن آزادی هند من امیدوارم مأموریتی را که برای برادری جهانی دارم، تحقق بخشم. وطن دوستی من چیزی اختصاصی نیست بلکه همه را در بر می گیرد. من آن وطن دوستی را که در پی ناکامی دیگران یا بهره کشی از ملتهای دیگر باشد، مردود می شمارم. وطن دوستی من اگر همیشه با مصلحت وسیع تر و بزرگ تر تمام جامعه بشری بدون هیچ استثناء سازگار نباشد، هیچ ارزشی نخواهد داشت. این احساس تنها به جامعه بشری محدود نیست بلکه مذهب من و وطن دوستی من که از مذهب ناشی می شود، تمام مظاهر زندگی را در بر می گیرد.

من می خواهم برادری و یگانگی را نه فقط میان موجوداتی که انسان نامیده می شوند تحقق بخشم، بلکه می خواهم این یگانگی را با تمام جانداران و حتی خزندگان به وجود آورم. آری اگر موجب حیرت نباشد می خواهم با خزندگان روی زمین هم یگانگی برقرار سازم. زیرا ما مدعی هستیم که همه از يك خدا

صلح بین المللی

نازل شده ایم و از این لحاظ تمام موجودات زنده با هر شکل و صورتی که جلوه کنند ، باید اصولاً یگانه باشند .

□ کسی نمی تواند بدون آن که ناسیونالیست باشد، انترناسیونالیست باشد. انترناسیونالیسم فقط وقتی ممکن است که ناسیونالیسم واقعیت یافته باشد؛ یعنی وقتی که مردمان در هر کشور ، ملت خود را سازمان داده باشند و در کشور خود همچون فردی واحد عمل کنند. ناسیونالیسم بدون ناپسند نیست بلکه تنگ نظری، خودپسندی و انحصارطلبی که مایه های ملت های جدید است بد و ناپسند می باشد. همین سموم است که موجب می شود هر ملت بخواهد به قیمت زیان دیگران برای خود سود جوید و بر فراز ویرانه های دیگران بنای خود را بالا ببرد .

□ من خدمتگزاری حقیر برای هند هستم و در کوشش خود برای خدمت به هند به تمام جامعه بشری خدمت می کنم ... پس از قریب پنجاه سال زندگی اجتماعی ، این عقیده در من استوارتر شده است که خدمتگزاری به ملت خود با خدمت به جهان مبیانت ندارد . این نظریه بی عالی و نیک است .

قبول این نظریه خود بخود موجب بهبود وضع جهان می شود و حسادتهای متقابل را که میان ملت های ساکن بر روی کره ما وجود دارد ، متوقف می سازد .

□ همبستگی و پیوند با دیگران هم باید به اندازه آرزوی استقلال و بی نیازی از دیگران آرمان هر کس باشد. انسان موجودی اجتماعی است. انسان نمی تواند بدون پیوندهای متقابل با جامعه ، یگانگی خود را با عالم وجود تحقق بخشد یا خود پرستی خویش را نابود سازد .

احساس پیوند متقابل اجتماعی به انسان امکان می دهد که ایمان خود را آزمایش کند و خود را یا سنگ محک واقعیت بسنجد. اگر انسان در وضعی قرار می گرفت یا می توانست خود را در وضعی قرار دهد که مطلقاً برتر از هر نوع

همه مردم برادرند

پیوند با همانندان خود باشد چنان غرور و تکبری در او به وجود می‌آید که به راستی برای جهان باری مزاحم و ناراحت‌کننده می‌شود. وابستگی به جامعه، درس انسانیت را به او می‌آموزد. بدیهی است که هر کس باید نیازهای اساسی خویش را تأمین کند. اما به همین اندازه هم برای من بدیهی است که وقتی بی‌نیازی از دیگران به مرحله‌ی برسد که شخص را از جامعه جدا سازد، تقریباً صورت‌گناه را پیدا می‌کند. يك فرد نمی‌تواند بکلی از دیگران بی‌نیاز گردد، حتی اگر از نظر کارهای گوناگون و مختلف مانند به دست آوردن پنبه یا رشتن نخ باشد، طبعاً در بعضی مراحل ناگزیر است از اعضای خانواده‌اش کمک بگیرد. اگر شخص می‌تواند از خانواده خود کمک بگیرد چرا نباید از همسایه‌اش نیز چنین کمکی دریافت دارد؟

این کلام بزرگ ، بسیار پر معنی است که گفته شده است: «جهان خانواده من است.»

□ وظایف شخص نسبت به خود، به خانواده، به وطن و به جهان از یکدیگر جدا و مستقل نیستند. نمی‌توان با زیان رساندن به خود یا به خانواده خود به وطن خویش خدمت کرد. به همین قرار نمی‌توان با زیان رساندن به جهان نیز به وطن خود خدمت کرد.

در تجزیه و تحلیل نهایی ما باید بعیریم تا خانواده‌مان زنده بماند و خانواده باید بمیرد تا وطنمان زنده بماند و وطن باید بمیرد تا جهان زنده بماند. اما باید در نظر داشت که به هنگام قربانی کردن، فقط می‌توان چیزهای پاک و منزه را تقدیم داشت. بدین قرار منزه ساختن نفس خویش، نخستین قدم در این راه است. وقتی که دل ما پاک و روشن باشد در هر لحظه و هر مورد فوراً می‌توانیم بفهمیم که وظیفه ما چیست.

□ راه طلایی زندگی آن است که با جهان دوست باشیم و تمام خانواده

صلح بین المللی

بشری را یگانه و واحد بشماریم. کسی که میان پیروان مذهب خویش با پیروان مذاهب دیگر تفاوت و امتیازی قائل می‌شود به هم مذهبان خویش گمراهی را می‌آموزد و راه بی‌حرمتی و لامذهبی را می‌گشاید .

□ من به خاطر آزادی هند زندگی می‌کنم و آماده‌ام که در این راه بمیرم . زیرا این خود قسمتی از حقیقت است . تنها يك هند آزادی‌تواند خدای واقعی را ستایش کند .

من بخاطر آزادی هند تلاش می‌کنم . زیرا «سوادشی»* به من تعلیم می‌دهد که چون در هند متولد شده‌ام و از میراث معنوی و فرهنگی ارث برده‌ام، از هر کس دیگر برای خدمت به هند شایسته‌ترم و هند بیش از هر کس باید از من توقع خدمت داشته باشد . اما وطن دوستی من محدود و اختصاصی نیست. این وطن دوستی بشکلی حساب شده است که نه فقط نمی‌تواند موجب زیان و آزار ملتی دیگر باشد، بلکه در معنی واقعی کلمه، موجب سود همهٔ ملتها می‌شود. آزادی هند به آن صورت که من تصور می‌کنم، هرگز ممکن نیست تهدید و خطری برای جهان به وجود آورد .

□ ما برای وطن خود آزادی می‌خواهیم . اما نه به قیمت زیان دیگران یا بهره‌کشی از ایشان و نه بدان گونه که موجب انحطاط کشورهای دیگر شود. اگر آزادی هند به مفهوم انقراض انگلستان و زوال انگلیسیان باشد ، چنین چیزی را هرگز نمی‌خواهم . من چنان آزادی برای وطن خود می‌خواهم که دیگران هم بتوانند از وطن آزاد من چیزی بیاموزند و منابع کشور من بتواند برای سود و آسایش تمام جامعهٔ بشری مورد استفاده واقع شود . به همان گونه که آیین وطن دوستی امروز به ما می‌آموزد که فرد باید بخاطر خانواده بمیرد، خانواده باید بخاطر دهکده بمیرد ، دهکده باید بخاطر بخش و بخش بخاطر ایالت و

□ هواداری از عواطف ملی و وطنی...م.

همه مردم برادرند

ایالت بخاطر مملکت بمیرد بهمان قرار هم يك کشور باید آزاد باشد تا بتواند اگر لازم شود خود را بخاطر سود جهان قربانی سازد . از این رو علاقه من به ناسیونالیسم یا تصور من از ناسیونالیسم این است که کشور من آزاد شود تا اگر نیاز باشد تمامی کشورم یکجا بمیرد و نابود شود تا نژاد بشری زنده بماند . در اعتقاد من برای نفرت و کینه جایی وجود ندارد. آرزو مندم که ناسیونالیسم ما بدین گونه باشد .

□ هیچ چیز نمی تواند مانع شود که به همسایگان خویش در مواردی مرزهای خود نیز خدمت کنیم .
این مرزها را هرگز خداوند به وجود نیاورده است .

□ هدف من دوستی با تمامی جهان است و من می توانم عالی ترین خدمت را با حداکثر مخالفت نسبت به دروغ و ناراستی درهم آمیزم .

□ برای من وطن دوستی و انسان دوستی يك چیز است . من از آن جهت وطن دوست هستم که انسانم و به انسانیت پای بندم . وطن دوستی من اختصاصی نیست. من نمی خواهم برای خدمت به هند به انگلستان یا آلمان آسیبی برسانم . در طرح زندگی من امپریالیسم و استعمار جایی ندارد. قانون زندگی يك وطن دوست با قانون زندگی يك روحانی خادم بشر تفاوتی ندارد و يك وطن دوست اگر انسان دوست استواری نباشد به همان اندازه وطن دوستیش نیز ناچیز خواهد بود . میان قانون خصوصی و قانون سیاسی تضادی وجود ندارد .

□ نهضت عدم همکاری ما برای عدم همکاری با انگلستان یا غرب نیست . عدم همکاری ما باروشی است که انگلستان برقرار ساخته است و با تمدن مادی و حرص بی پایان و استثمار ضعیفان است که ملازم این تمدن می باشد .

صلح بین المللی

هدف عدم همکاری ما محدود ساختن خودمان در درون خودمان است .
 عدم همکاری ما برای سرپیچی از همکاری با مأموران انگلیسی در انجام مأموریتشان
 و طبق شرایط ایشان می باشد . ما به آنها می گوییم: «بیایید و با شرایط ما با ما
 همکاری کنید و چنین همکاری برای ما و برای شما و برای تمام جهان خوب و
 مفید خواهد بود» . ما نباید پذیریم که زیر پایمان را خالی کنند . کسی که در
 حال غرق شدن است نمی تواند دیگران را نجات دهد. برای اینکه بتوانیم دیگران
 را نجات دهیم باید ابتدا خودمان را نجات دهیم . ناسیونالیسم هند اختصاصی
 یا متجاوز یا منفی و ویرانگر نیست .

این ناسیونالیسم سلامتبخش و مذهبی است و از این رو بشر دوستانه می باشد.
 هند باید ابتدا زندگی کردن را بیاموزد تا بتواند در پی آن باشد که بخاطر جامعه
 بشری بمیرد و فدا شود.

□ من نمی خواهم که انگلستان شکست یابد یا مورد تحقیر واقع گردد. اگر
 کلیسای بزرگ سنت پل ✨ خراب شود موجب تأثر و افسوس من خواهد شد .
 چنین خبری به همان اندازه مرا متأثر خواهد ساخت که بشنوم معبد کاش دشوانات ✨ ✨
 یا جامع مسجد ✨ ✨ آسیب دیده و ویران شده است . من ترجیح می دهم که
 جان خود را در راه دفاع از معبد کاش دشوانات و جامع مسجد و حتی کلیسای
 سنت پل از دست بدهم . اما نمی خواهم برای دفاع از آنها جان هیچکس را
 بگیرم .

تفاوت اساسی من با مردم انگلیس در همین جا است . معهدا با آنها
 احساس همدردی دارم. امیدوارم برای انگلیسیها و اعضای کنگره یا کسان دیگری
 که صدای من به ایشان می رسد اشتباهی پیش نیاید و بدانند که من از چه چیز
 هواداری دارم و با چه چیز همدردی می کنم . نباید تصور شود که همدردی من
 از آن جهت است که ملت انگلیس را دوست دارم یا از ملت آلمان بیزارم . من
 ✨ در لندن. ✨ از معابد معروف هندوان. ✨ معبد معروف دهلی. م.

همه مردم برادرند

گمان نمی‌کنم که ملت آلمان از ملت انگلیس بدتر باشد یا ایتالیاییها از آنها بدتر هستند. ما همه از یک قماش هستیم، ما همه اعضای خاندان بزرگ بشری هستیم، من هیچ‌گونه امتیاز و جدایی را نمی‌پذیرم. من هیچ ادعای برتری برای هندیان ندارم. ما همه، نیکبها و بدبهای مشابه داریم.

جامعه بشری به صورت حوضچه‌های مجزا از یکدیگر تقسیم نشده است که نتوان از یکی به دیگری رفت. ممکن است که بشریت هزاران اتاق را اشغال کرده باشد. اما همه آنها به یکدیگر مربوط است. من نمی‌گویم: «هند باید زنده بماند و همه چیز باشد هر چند که تمام دنیا نابود شود.» این پیام من نیست. هند باید زنده بماند و همه چیز باشد اما با شرط رفاه و آسایش ملت‌های دیگر و تمامی جهان. من فقط وقتی می‌توانم هند را دست نخورده و آزادیش را محفوظ نگاهدارم که نسبت به تمامی خانواده بشری حسن نیت داشته باشم. نه فقط نسبت به آن قسمت از خانواده بشری که در این قطعه کوچک از زمین که به نام هند نامیده می‌شود، سکونت دارند. راست است که هند در مقایسه با کشورها و ملت‌های کوچک‌تر پهناور و بزرگ می‌نماید اما در مقایسه با جهان پهناور و با عالم وجود هند چیست؟

□ اعتقاد نداشتن به صلح پایدار و جاویدان در واقع اعتقاد نداشتن به جنبه خدایی طبیعت بشر است. اگر روشهایی که تا کنون برای برقراری صلح اتخاذ شده یا شکست مواجه گشته از آن جهت است که کسانی که در پی آن بوده‌اند، صداقت و صمیمیت استوار و مستحکمی نداشته‌اند. منتهی شاید خودشان به این امر متوجه نبوده‌اند. صلح از آن جهت تحقق نپذیرفته است که تمام شرایط لازم برای آن فراهم نشده است. همچنان که در یک ترکیب شیمیایی اگر تمام شرایط لازم رعایت نشود، نتیجه مورد نظر به دست نخواهد آمد.

اگر رهبران شناخته جامعه بشری که ماشینها و سلاحهای ویرانگر را در اختیار دارند با علم کامل از چگونگی و موارد مصرف این سلاحها یکباره از به کار

صلح بین‌المللی

بردن آنها دست می‌کشیدند ، صلح پایدار می‌توانست برقرار شود. بسیار روشن است که تا وقتی دولتهای بزرگ جهان از طرجهای امپریالیستی خود دست برندارند غیرممکن است که صلح برقرار گردد . این هم بدون آنکه ملل بزرگ از مسابقه آدم‌کشی و از میل افزایش نیازها و در نتیجه افزایش تملک مادی دست بکشند، ظاهراً غیرممکن خواهد بود .

□ من تصور می‌کنم که نظریهٔ عدم‌خشونت در روابط میان دولتها هم می‌تواند درست و عملی باشد. می‌دانم که اگر به جنگ اخیر اشاره کنم موضوع صورت حساسی پیدا خواهد کرد . اما برای این که موضوع را روشن سازم ناگزیرم که به این کار هم پردازم .

این جنگ به طوری که من فهمیدم از هر دو طرف جنگی توسعه‌طلبانه بود. جنگی بود برای تقسیم غنایمی که از استثمار ملل ضعیف‌تر به چنگ می‌آمد و به عبارت بهتر جنگی بود بر سر بازرگانی جهانی ...

اگر اروپا نخواهد به خودکشی پردازد ، ناگزیر باید روزی خلع سلاح را آغاز کند . حال اگر ملتی جرأت داشته باشد که پیش از فرارسیدن آن روز داوطلبانه به خلع سلاح خویش پردازد و آماده‌گردد که با خطرات ناشی از آن هم مواجه شود، اگر چنین واقعهٔ مسرت‌انگیزی اتفاق افتد طبعاً سطح عدم‌خشونت در آن ملت به چنان مقام عالی بالا خواهد رفت که مورد تحسین و احترام تمام جهان واقع خواهد شد .

قضاوت‌هایش قطعی و مسلم ، تصمیماتش قاطع و قدرتش برای قربانی ساختن دلیرانهٔ خویش، فوق‌العاده خواهد بود و در واقع زندگی این ملت همان قدر که بخاطر خود اوست بخاطر همهٔ ملل خواهد بود .

□ این امر مسلم است که اگر مسابقهٔ دیوانه‌وار تسلیحاتی ادامه یابد، ناچار نتیجهٔ آن کشتاری خواهد بود که هرگز در تاریخ ، سابقه نداشته است . اگر

همه مردم برادرند

جنگ احتمالی فاتحی داشته باشد پروزیش مرگی به صورت زندگی خواهد بود. راهی برای گریز از این سرنوشت شوم وجود ندارد مگر قبول جسورانه و بی قید و شرط روش عدم خشونت با تمام نتایج درخشان و افتخار آمیزش.

□ اگر حرص و آرزو وجود نمی داشت برای تسلیحات هم ضرورتی نمی بود. اصل عدم خشونت ایجاب می کند که از هر نوع استعمار و بهره کشی اجتناب و خودداری شود.

□ به محض آنکه روح استعمار و بهره کشی از میان برود احساس خواهد شد که تسلیحات باری سنگین و تحمل ناپذیر است. خلع سلاح واقعی نمی تواند تحقق پذیرد مگر این که ملل جهان از فکر استعمار یکدیگر دست بردارند.

□ اگر این جهان نتواند روزی به صورت جهانی واحد در آید هیچ میل ندارم که در آن زندگی کنم.

۷

انسان و ماشین

□ باید اعتراف کنم که من نمی‌توانم خط فاصلی مشخص وقاطع یا تفاوتی محسوس میان امور اقتصادی و امور اخلاقی قبول کنم. اقتصاددانی که به آسایش اخلاقی يك فرد یا يك ملت زیان برساند مخالف اخلاق است و از این جهت گناه‌آمیز است.

به همین قرار اقتصادی که به کشوری اجازه دهد کشوری دیگر را طعمه خود سازد خلاف اخلاق می‌باشد.

□ هدفی که باید در نظر باشد شادمانی و رفاه انسان همراه و هماهنگ با رشد کامل فکری و اخلاقی او است. من صفت اخلاقی را به عنوان مترادف وهم – معنی روحانی به کار می‌برم. این هدف از راه عدم تمرکز می‌تواند تحقق پذیرد. تمرکز به عنوان يك سیستم اقتصادی و اداری با ساختمان جامعه‌ای که موافق اصول عدم خشونت باشد، سازگاری ندارد.

□ من باید صراحتاً این اعتقاد خود را بیان کنم که مالیخولیای تولید زیاد و فراوان مسؤول بحرانهای جهانی است. اگر برای لحظه‌یی فرض کنیم که تولید ماشینی ممکن است تمام نیازهای بشری را تأمین کند باز هم این مشکل باقی می‌ماند که تولید در مناطق معینی متمرکز خواهد بود به طوری که ناگزیر خواهید بود به شکلی مداوم، نظمی برای توزیع برقرار سازید. در صورتی که اگر تولید و

همه مردم برادرند

توزیع در مناطقی که هر چیز مورد نیازی باشد هماهنگ شود، نظم لازم به خودی خود برقرار خواهد شد و کمتر امکانی برای سوءاستفاده و شیادی و احتکار باقی خواهد ماند.

□ تولید فراوان ماشینی احتیاج واقعی مصرف کننده را در نظر نمی گیرد. اگر تولید فراوان به خودی خود چیزی خوب و مفید می بود می بایست بتواند که تا حد بی نهایت افزایش یابد. اما به شکلی مشخص می توان نشان داد که تولید فراوان نیز در درون خود حدودی دارد.

اگر همه کشورهای سیستم تولید فراوان را پذیرند، طبیعتاً دیگر بازارهای بزرگ و کافی برای مصرف تولیدات آنها باقی نخواهد ماند. بدین قرار تولید فراوان ناچار باید در جایی متوقف گردد.

□ من عقیده ندارم که صنعتی شدن برای هر کشور لازم باشد و معتقدم که برای هند کمتر از هر کشور دیگر ضرورت دارد. بدیهی است که من معتقدم هند مستقل می تواند از راه قبول يك زندگی ساده و شرافتمندانه که در آن صنایع کوچک دستی و روستایی خویش را تکامل بخشد، با سراسر جهان در صلح بسربرد و به این ترتیب وظیفه اش را در برابر جهان دردمند انجام دهد.

تفکرات عالی و بلند با زندگی درهم پیچیده مادی که بر ما تحمیل شده و بر اساس سرعت هرچه بیشتر جلو می رود، سازگاری ندارد. تمام لطفهای زندگی فقط وقتی مقلود و میسراست که ما هنر زندگی کردن نجیبانه را بیاموزیم؟ ممکن است در زندگی مخاطره آمیز هیجانهایی وجود داشته باشد. اما باید تفاوت میان مقابله با خطر و زندگی مخاطره آمیز را درک کنیم. مردی که جرأت دارد به تنهایی در جنگلی پر از حیوانات وحشی و آدمیان وحشی تر زندگی کند، بدون آنکه اسلحه ای با خود نگاهدارد و فقط خدا را حافظ و کمک خود می شمارد، با خطر مقابله می کند. اما مردی که به طور مداوم در ارتفاعات بالای

انسان و ماشین

زمین زندگی می‌کند و از آنجا به زمین می‌جهد تا تحسین مردم حیرت زده را برانگیزد، زندگی مخاطره آمیزی دارد. یکی در زندگی خود هدف و منظوری عالی دارد و دیگری بدون هدف و مقصود زندگی می‌کند.

□ آیا علت بحران و آشفتگی کنونی چیست؟ من نمی‌گویم که علت آن استثمار ملل ضعیف‌تر از طرف ملل نیرومندتر است. بلکه علت واقعی استثمار ملل برادر از طرف ملل برادر می‌باشد و مخالفت من با صنایع ماشینی به علت همین واقعیت است که ماشین به این ملتها امکان داده است که دیگران را استثمار کنند.

□ اگر قدرت می‌داشتم همین امروز این سیستم را نابود می‌ساختم. اگر معتقد می‌بودم که سلاحهای مرگبار می‌توانند این سیستم را نابود کنند، بدون تردید مرگبارترین آنها را به کار می‌بردم.

اگر به چنین کاری نمی‌پردازم از آن جهت است که با استعمال چنین سلاحها هر چند هم که مدیران و رهبران کنونی نابود شوند، سیستم کنونی مداومت خواهد یافت.

کسانی که بیشتر به نابود ساختن آدمها می‌اندیشند تا روشها، خودشان روشی نادرست را به کار می‌بندند و خیلی بدتر از کسانی می‌شوند که آنها را نابود می‌کنند تا به خیال خودشان روش ناپسند آنها را هم نابود کرده باشند. اینها در واقع ریشه بدی و مفسده را نمی‌شناسند.

□ ماشین جای خود را باز کرده است و دوام خواهد یافت. اما نباید اجازه یابد که کار انسانی را از میدان خارج سازد. شخم زدن زمین با وسایل بهتر و کامل‌تر چیز خوبی است. اما اگر اتفاق بیفتد که شخصی به وسیله ماشینی که اختراع کند بتواند تمام زمینهای هند را شخم بزند و تمام تولیدات کشاورزی

همه مردم برادرند

کشور را زیر تسلط و کنترل خود درآورد، طبعاً میلیون‌ها نفر بی‌کار خواهند شد و گرسنگی خواهند کشید و چون اشتغالی نخواهند داشت بی‌کاره و کودن خواهند گشت. همچنان که گروهی از ایشان تا کنون به این صورت درآمده‌اند و هر ساعت هم این خطر افزایش می‌یابد که گروه‌های بیشتری به این وضع اجتناب ناپذیر درآیند.

من از بهبود ماشین برای توسعه صنایع روستایی استقبال می‌کنم. اما می‌دانم که از میان بردن صنایع دستی به وسیلهٔ به‌کارگرفتن ماشین جنایتی عظیم خواهد بود. مگر آنکه بتوان در همان موقع برای میلیون‌ها نفر روستاییانی که بی‌کار و عاطل می‌مانند، در خانه‌هایشان کارهای دیگری فراهم کرد.

□ آنچه من با آن مخالفم «جنون» به‌کار بردن ماشین است نه خود ماشین. این جنونی است برای به‌کار بردن ماشین به منظور صرفه‌جویی از کارگر و بی‌نیاز شدن از کارگران. به این ترتیب صرفه‌جویی از وجود کارگران به اندازه‌ی پیش می‌رود که هزاران نفر کارگر بی‌کاری شوند و در کوچه و خیابان سرگردان می‌مانند تا از گرسنگی بمیرند. من هم آرزو مندم که در وقت و زحمت، صرفه‌جویی شود. اما نه فقط برای قسمتی از جامعهٔ بشری، بلکه برای همه. من می‌خواهم ثروت افزایش یابد و متمرکز شود. اما نه در دست گروهی معدود بلکه در دست همهٔ مردم. امروز ماشین و صنایع ماشینی به تعدادی معدود از مردم کمک می‌دهند تا برگردۀ میلیون‌ها نفر سوار شوند.

انگیزهٔ به‌کار بردن ماشین، احساسات بشردوستانه، برای کم کردن رنج و زحمت کارگران نیست. بلکه حرص جمع‌آوری ثروت بیشتر از راه آسان‌تر می‌باشد و برخلاف این وضع است که من با تمام توانم مبارزه می‌کنم.

باید انسان هدف عالی و منظورنهایی باشد. ماشین نباید به منظورضعیف ساختن اعضای بدن انسان به‌کار رود. من ماشینهای هند را مستثنی می‌کنم. مثلاً چرخ خیاطی سینگر را در نظر بگیرید. این ماشین یکی از مفیدترین

انسان و ماشین

چیزهایی است که اختراع شده است و حتی در مواردی اختراع آن داستانی شاعرانه وجود دارد. سینگر می‌داند که زنش باید برای کارهای دشوار دوختن و بخیه‌زدن زحمات بسیار را متحمل شود و بخاطر علاقه و محبتی که به او داشت ماشین خیاطی را اختراع کرد تا بتواند او را از زحمت فراوان و غیرلازمی که به عهده داشت، آزاد سازد. او نه فقط توانست از رنج و زحمت زن خودش بکاهد بلکه از زحمت هر کسی که می‌توانست یک چرخ خیاطی خریداری کند، می‌کاست. آنچه من می‌خواهم این است که وضع و شرایط کار تغییر پذیرد. این تلاش و تکاپوی دیوانه‌وار برای جمع‌آوری ثروت باید پایان یابد. باید برای کارگر وضعی تأمین گردد که نه فقط مزد کافی برای زندگی خود به دست آورد، بلکه به کار و اشتغال منظمی مشغول باشد که صورت زحمت و جان‌کندن را نداشته باشد. در چنین شرایطی ماشین برای کسی که با آن کار می‌کند و برای دولت یا شخصی که مالک آن است، کمکی بزرگ خواهد بود. در این صورت تمایلات جنون‌آمیز کنونی پایان خواهد یافت و کارگر هم (به طوری که گفتم) در شرایطی مناسب و شایسته مشغول کار خواهد بود. یکی از موارد استثنایی که به فکر من می‌رسد چرخ خیاطی است که علاقه و محبت را در مواردی خود دارد. به همین قرار فرد انسان عالی‌ترین چیزی است که باید همواره مورد نظر و توجه باشد. در به کار بردن ماشین باید کاستن از رنج افراد انسان و این قبیل ملاحظات نجیبانه بشر دوستی مورد نظر باشد نه انگیزه حرص. اگر محبت را به جای حرص بگذاریم همه چیز درست خواهد شد.

□ چرخهای ریسندگی دستی* برای رقابت با صنایع کنونی و نابود ساختن آنها نیست. هدف از به کار بستن آنها این نیست که حتی یک نفر شخص لایق و کارآمد که بتواند از طریق دیگری خویشتن را و درآمدهای مناسب داشته باشد بی‌کار شود. تنها هدفی که از توجیه این چرخها منظور می‌باشد، این است که

* چرخهایی که گمانی برای مردم و روستاییان هند توصیه می‌کرد. -م-

همه مردم برادرند

وسایله‌ی آسان و علمی و فوری برای حل مهم‌ترین مسأله‌ی اجتماعی هند فراهم شود.

اکثریت عظیم مردم هند که به کشاورزی مشغولند در هر سال بیش از شش ماه بی‌کار هستند و این وضع به علت نداشتن اشتغال و کار مناسب اضافی است. در نتیجه‌ی این وضع توده‌های مردم با گرسنگی مزمن دست‌بگیر می‌مانند. چرخه‌های ریسندگی دستی می‌تواند این مسأله را به صورتی عملی حل کند و برای مردم کمکی مؤثر باشد.

□ من نه در نظر دارم و نه توصیه می‌کنم که هیچ یک از صنایع مفید و فعالیت‌های زندگی بخش صنعتی بخاطر رواج ریسندگی دستی رها شود. اساس فکر من در به وجود آوردن و رواج دادن چرخه‌های ریسندگی دستی این واقعیت است که در هند دهها میلیون نفر مردم هستند که نیمی از وقت خود را بی‌کارند. قبول دارم که اگر این وضع وجود نمی‌داشت برای به کار بردن چرخه‌های ریسندگی دستی هم جایی نمی‌بود.

□ یک مرد گرسنه بیش از هر چیز در فکر آن است که شکم خود را سیر کند. چنین شخصی حتی آزادی خود را خواهد فروخت تا لقمه نانی برای خویش به دست آورد. وضع میلیون‌ها نفر از مردم هند هم چنین است. برای آنها، آزادی، خدا و تمام این قبیل کلمات، فقط حروفی ترکیب شده هستند که کم‌ترین معنی و مفهومی ندارند و در عین حال بر سر این حرف‌ها هیاهو می‌کنند.

اگر بخواهیم که در این مردم احساسی از آزادی به وجود آوریم باید برای آنها کاری فراهم سازیم که بتوانند به آسانی در کنج خانه‌های غم‌انگیزشان انجام دهند و از این راه حداقل معیشتی برای خویش فراهم آورند. این کار را فقط به وسیله‌ی چرخه‌های ریسندگی دستی می‌توان کرد. موقعی که این مردم به خود اعتماد پیدا کردند و توانستند روی پای خویش بایستند ما در وضعی خواهیم

انسان و ماشین

بود که خواهیم توانست با ایشان درباره آزادی و درباره کنگره و غیره سخن بگوییم. بدین قرار کسانی که برای این میلیونها نفر کار و وسیله به دست آوردن لقمه‌ای نان فراهم سازند، آزاد کنندگان واقعی آنها خواهند بود و خواهند توانست در ایشان عطش آزادی را هم برانگیزند.

□ خرده پاها و ساکنان فقیر شهرها بهتر درک می‌کنند که چگونه توده‌های مردم هند تدریجاً در بی‌جان‌ی و بی‌روحی غرق می‌شوند. این فقیران خرده پا می‌دانند که زندگی محقر و ناچیز ایشان مزد دلالتی و پاداشی است که برای استثمارگران خارجی انجام می‌دهند و تمام این سودها از خون توده‌های مردم مکیده می‌شود. اینها می‌دانند که حکومتی که با قوانین انگلیسی درهند به وجود آمده است بخاطر بهره‌کشی و استثمار توده‌های مردم است.

هیچ نوع سفسطه و چشم‌بندی با اعداد و ارقام نمی‌تواند وجود انسانهای اسکلت‌شکلی را که بسیاری از دهکده‌های هند را پر کرده‌اند، از چشمها پنهان سازد. من به هیچ وجه تردید ندارم که اگر خدایی وجود دارد انگلستان و شهر-نشینان هندی هر دو باید بخاطر جنایت عظیمی که نسبت به جامعه بشری انجام می‌دهند به او پاسخ بگویند. این جنایت که در هند جریان دارد شاید در تمام تاریخ بشری بی‌سابقه و بی‌مانند باشد.

□ من از به‌کار بردن کامل‌ترین ماشینها هم هواداری نخواهم کرد. به شرط آن که موجب فقر و گدایی هند و تنبلی و بی‌کارگی که حاصل آن است نشود. من از آن جهت ریسندگی دستی را پیشنهاد کرده‌ام که به نظر من تنها وسیله فوری و آماده برای دور راندن فقر و احتیاج و جلوگیری از بی‌کاری و بی‌پولی است. چرخ ریسندگی، خود نوعی ماشین مفید می‌باشد و من هم درکمال تواضع

از سازمان سیاسی بزرگی که نهضت ملی هند را رهبری می‌کرد و اکنون هم به‌صورت حزب کنگره در هند باقی است. — ۴۰۴

همه مردم برادرند

به سهم خود آن را کمی بهتر کرده‌ام و با شرایط مخصوص هند سازش داده‌ام .

□ می‌خواهم بگویم که اگر روستاهای هند نابود شوند ، هند نیز نابود خواهد شد . هند دیگر هند نخواهد بود و مأموریتی را که نسبت به جهان دارد، از دست خواهد داد. احیای روستا وقتی مقدور خواهد بود که دیگر مورد استعمار نباشد. اگر صنعتی شدن به میزان وسیع، توسعه پذیرد طبعاً به استعمار مستقیم یا غیرمستقیم روستاییان منتهی خواهد شد. زیرا مسائل رقابت و بازاریابی و نظایر آن را پیش خواهد آورد. به این جهت ما باید توجه خود را به روستاها معطوف سازیم به طوری که متکی به خویش شوند و بیشتر آنچه را که مورد نیازشان است خودشان بسازند.

اگر این ملاحظات و خصوصیات صنایع روستایی محفوظ بماند، هیچ گونه مخالفتی وجود نخواهد داشت که روستاها حتی ماشینهای مدرن و ابزارهای جدید را هم برای خود تهیه کنند و مورد استفاده قرار دهند. البته باید این شرط رعایت شود که این ماشینها و ابزارها برای استعمار دیگران به کار نرود.



فقر در میان فراوانی

□ اقتصاددانی که ارزشهای اخلاقی را نادیده بگیرد و محترم نشمارد درست نیست.

گسترش قانون عدم خشونت در زمینه اقتصادیات به مفهوم وارد ساختن ارزشهای اخلاقی به عنوان يك عامل عمده، برای حل و فصل بازرگانی بین‌المللی است.

□ به‌گمان من ساختمان اقتصادی هند و حتی تمامی جهان باید به صورتی باشد که در شرایط آن هیچکس از احتیاج به غذا و لباس در رنج نباشد. به عبارت دیگر هر کس باید بتواند کاری مناسب و کافی برای خود به دست آورد که نیازهای زندگی را برآورده سازد. این آرمان فقط وقتی می‌تواند در همه عالم تحقق پذیرد که وسایل تولید احتیاجات اولیه در اختیار توده‌های تحت تسلط ایشان باشد. این وسایل تولید باید در دسترس استفاده آزاد همه کس باشد. همچنان که هوا و آبی که خدا آفریده نیز باید چنین باشد. اینها نباید وسیله و بهانه‌ی برای استثمار و بهره‌کشی از دیگران بشود.

انحصار مالکیت این وسایل تولید، از طرف يك کشور یا يك ملت یا يك گروه از اشخاص امری نادرست خواهد بود. عدم توجه به این اصل ساده، علت و دلیل تهیدستی و فقری است که امروز نه فقط در سرزمین مصیبت زده هند بلکه در سایر نواحی جهان نیز شاهد آن هستیم.

همه مردم برادرند

□ آرمان من توزیع مساوی و برابر ثروت می باشد. اما تا آنجا که من می توانم بینم چنین آرمانی تحقق پذیر نیست. از این رو من در راه توزیع متناسب و شایسته تلاش می کنم.

□ محبت هرگز با تملک اختصاصی سازگار نیست. از لحاظ نظری وقتی محبت به سرحد کمال برسد باید عدم تملک هم به حد کمال برسد. بدن ما آخرین ملکی است که ما صاحب آن هستیم. بدین قرار انسان فقط وقتی می تواند به کمال محبت و نهایت عدم تملک نایل شود که آماده باشد مرگ را استقبال کند و از بدن و جسم خویش نیز در راه خدمت به بشریت بگذرد.

□ اما این وضع فقط از لحاظ نظری درست است. در زندگی عادی عملاً بسیار مشکل است که ما به مرحله کمال محبت نایل شویم. زیرا بدن و جسم ما همواره به عنوان ملکی در اختیار خودمان باقی خواهد ماند. انسان همیشه ناکامل باقی می ماند و سرنوشتش آن است که دائماً در راه کمال خویش بکوشد. بدین قرار وصول به کمال محبت یا عدم مالکیت مطلق هم؛ تا وقتی زنده هستیم غیر ممکن می باشد. اما این هدفی است که باید به طور مداوم در راه وصول به آن بکوشیم و هر چه بیشتر به آن نزدیک شویم.

□ عقیده دارم که همه ما از جهتی دزد هستیم. اگر چیزی را که مورد نیاز فوری و آنی من نیست بردارم و آن را برای خود نگاهدارم، طبعاً آن را از دیگری دزدیده ام. من تصور می کنم که قانون اساسی طبیعت بدون هیچ گونه استثنایی این است که طبیعت برای تأمین احتیاجات روزانه ما به اندازه کافی تولید می کند. و اگر هر کس فقط آنچه را مورد نیاز خودش می باشد بردارد و نه بیشتر، دیگر در این جهان فقر و احتیاج وجود نخواهد داشت و هیچکس از گرسنگی نخواهد مرد. اما تا وقتی که این نابرابری وجود دارد طبعاً ما به دزدی سهم دیگران

فقر در میان فراوانی

مشغولیم.

من سوسیالیست نیستم و نمی‌خواهم اموال کسانی را که مالک آن هستند، از تصرفشان خارج سازم. اما می‌گویم کسانی از ما، که می‌خواهند در میان تاریکیها به روشنایی دست یابند، باید این قاعده را دنبال کنند. من به هیچ وجه نمی‌خواهم ثروت هیچکس را از دستش بگیرم. زیرا در این صورت از قانون «اهیمسا» عدول کرده‌ام. اگر کسی چیزی بیش از من دارد، بگذار داشته باشد.

اما تا آنجا که به تنظیم زندگی خود من مربوط می‌شود من جرأت ندارم مالک چیزی باشم که به آن نیاز ندارم.

ما در هند سیصد میلیون نفر نفوس داریم که در هر روز فقط یک وعده غذا می‌خورند و این یک وعده غذا هم فقط شامل یک «چاپاتی»^۱، که در آن هیچ چربی وجود ندارد، و مختصری نمک می‌شود. تا وقتی که تمام سیصد میلیون نفر لباس نداشته باشند و غذای بهتری به دست نیاورند شما و من حق نداریم که مالک هیچ چیز باشیم. شما و من که بیشتر می‌دانیم و می‌فهمیم باید احتیاجات خود را محدود سازیم و حتی داوطلبانه گرسنگی را برای خویش پذیریم تا آنها بتوانند غذا و لباسی داشته باشند.

□ عدم تملک با دزدی نکردن پیوند دارد. اگر کسی مالک چیزی باشد که به آن احتیاج ندارد، هرچند هم آن چیز در اصل از دزدی به دست نیامده باشد، باید اکنون مال سرقت شده بشمار آید. مالک بودن طبعاً به مفهوم تدارک دیدن آینده است.

یک جویای حقیقت و دنبال کننده قانون محبت نمی‌تواند چیزی برای فردای خود نگاهدارد.

خداوند هرگز چیزی برای فردا ذخیره نمی‌کند، او هرگز بیش از آنچه اکنون مورد نیاز شدید است، نمی‌آفریند. بدین قرار اگر ما به مشیت الهی او

^۱ نوعی نان فطیر که در کبابه می‌پزند و در هند مرسوم است. — م.

همه مردم برادرند

متکی هستیم باید مطمئن باشیم که او هرچه را مورد نیاز ما باشد به ما خواهد داد. مقدسان و خداپرستانی که با چنین اعتقادی زندگی کرده‌اند: همیشه از تجارب خود دلایل کافی برای خویش یافته‌اند. ما نسبت به این قانون الهی که خداوند در هر روز، نان روزانه مورد نیاز انسان را به او می‌رساند و نه بیش از آن*، جاهل و بی‌اعتناء مانده‌ایم و همین جهل و بی‌اعتنایی موجب به وجود آمدن نابرابری‌های گوناگون و مصائبی است که از آنها ناشی می‌شود. ثروتمندان ذخایری بیش از اندازه نیازشان دارند که به همین جهت مورد بی‌توجهی و تباه شدن قرار می‌گیرند. در حالی که میلیون‌ها نفر گرسنگی می‌کشند و از احتیاج به غذا می‌میرند. اگر هر کس فقط آن مقداری را نگاه می‌داشت که به آن احتیاج دارد، هیچکس در احتیاج باقی نمی‌ماند و همه با رضایت و خشنودی زندگی می‌کردند. در وضع موجود ثروتمندان هم کمتر از فقیران ناراضی نیستند. فقیر در حسرت آن است که میلیون‌ها نفر در پی آن است که به میلیاردرها برسد و ثروتش را چندین برابر سازد. به این جهت ثروتمندان باید به ابتکار خویش و به منظور گسترش دادن عمومی روح رضایت و شادمانی، از مالکیت خود چشم‌پوشند. اگر آنها اموال خویش را در حد معتدلی حفظ کنند، گرسنگان به آسانی سیر خواهند شد و ضمناً این درس را خواهند آموخت که با رضایت در کنار و همراه ثروتمندان زندگی کنند.

□ برابری اقتصادی کلید اصلی برای استقلال، همراه با عدم خشونت است. کار کردن در راه برابری اقتصادی به مفهوم لغو مبارزه ابدی و دائمی سرمایه و کار می‌باشد. این کار به معنی آن است که از يك سو وضع گروهی معدود ثروتمندان که قسمت عمده ثروت ملت در دست آنها متمرکز می‌باشد و از سوی دیگر وضع میلیون‌ها نفر نیمه‌گرسنه و عریان به شکلی متعادل و هم سطح گردد. بدیهی است تا وقتی که فاصله وسیع میان ثروتمندان و میلیون‌ها گرسنه باقی

* از تعلیمات عیسی مسیح است. م.م.

فقر در میان فراوانی

هست، برقرار شدن يك سیستم حکومت متکی بر عدم خشونت غیر ممکن می باشد. تضاد میان کاخهای دهلی نو و کلبه های تیره طبقه فقیر کارگرنمی تواند حتی يك روز هم در هند آزاد باقی بماند زیرا وقتی هند آزاد خواهد بود که فقیران و ثروتمندان نسبت به زمین، حقوقی یکسان داشته باشند. اگر از ثروت و قدرتی که ثروت به وجود می آورد بخاطر مصلحت عمومی به شکلی داوطلبانه صرف نظر نشود تا چار روزی انقلابی خونین پیش خواهد آمد. با اینکه بسیاری اشخاص نظریه قیومیت را که من مطرح ساخته ام مسخره می کنند من باز هم به این نظریه معتقد هستم. راست است که تحقق این نظریه بسیار دشوار می باشد. اما وصول به عدم خشونت هم آسان نیست و بسیار دشوار است.

□ به کار بستن واقعی برابری توزیع در آن است که هر کس وسیله آن را داشته باشد که احتیاجات طبیعی خود را تحصیل کند و نه بیشتر. مثلاً اگر کسی هاضمه و اشتهایی ضعیف دارد و برای تهیه نان خود فقط دو بست گرم آرد می خواهد و دیگری اشتهایش بیشتر است و به نیم کیلو آرد نیازمند است هر دو باید در وضعی باشند که بتوانند احتیاج خود را ارضا کنند.

برای اینکه این آرمان تحقق پذیرد و عملی شود باید نظم اجتماعی بکلی دگرگون شود و نظمی نو به وجود آید. جامعه‌یی که بخواهد بر اساس عدم خشونت متکی باشد نمی تواند راه دیگری برای خود برگزیند، شاید ما نتوانیم به این هدف برسیم اما دست کم باید در ذهن خود این طرح را پذیریم و بکوشیم که همواره به آن نزدیک تر شویم. به همان نسبت که ما به مقصد و هدف خود نزدیک می شویم شادمانی و رضایت بیشتری در خود خواهیم یافت و به همان نسبت هم برای به وجود آوردن جامعه‌یی متکی بر عدم خشونت توفیق حاصل کرده ایم. اکنون بینیم که چگونه می توان برابری توزیع را از راه عدم خشونت

چشم‌اندازی معتقد بود که ثروتمندان باید خود را امانتدار جامعه بشناسند که قیومیت اموال عمومی به ایشان سپرده شده است. م.

همه مردم برادرند

تحقق بخشید.

برای کسی که این آرمان را پذیرفته و جزئی از زندگی خویش ساخته ، نخستین قدم اقدام آن است که تغییرات لازم را در زندگی شخص خویش به وجود آورد.

باید همواره فقر هند را در نظر آورد و احتیاجات خود را به حداقل تقلیل دهد. مزدی که از کار خود به دست می آورد باید بکلی از نیرنگ و تقلب خالی و دور باشد. نباید هیچ میلی برای احتکار در او وجود داشته باشد. محل سکونتش باید با شکل جدید زندگیش متناسب شود. در تمام مظاهر زندگی باید محدود ساختن خویش و تسلط بر نفس را پیشه سازد. فقط وقتی که تمام آنچه را مقدور هست در زندگی شخصی خود انجام داد، در وضعی خواهد بود که بتواند آرمان خود را در میان دوستان و خویشاوندان و همسایگان خود هم، موعظه کند.

بدیهی است اساس این نظریه برابری توزیع ، متکی بر آن است که ثروتمندان خود را امانتدار ثروت اضافی خویش بشمارند. زیرا بنا بر این نظریه، آنها نباید حتی يك روپیه هم بیش از همسایگان شان ثروت داشته باشند. برای این که چنین وضع عادلانه‌یی برقرار شود چه باید کرد؟ آیا باید به روش عدم خشونت متوسل شد؟ و آیا باید ثروت و مایملک ثروتمندان را از تصرف ایشان خارج ساخت؟ اگر به چنین کاری پردازیم طبعاً به اقدامی خشونت آمیز پرداخته ایم و این اقدام خشونت آمیز نمی تواند به سود جامعه باشد. جامعه فقیرتر خواهد شد زیرا از مواهب مردی که می داند چگونه ثروت را جمع آوری کند، محروم خواهد گشت. به این جهت مسلماً روش عدم خشونت خیلی برتری دارد.

در این روش مرد ثروتمند، ثروت و مایملکش را در اختیار و تصرف خود خواهد داشت. اما از آن فقط آنچه مورد نیاز منطقی شخص او است استفاده خواهد کرد و در مورد باقیمانده ثروتش به صورت يك امانتدار عمل خواهد کرد که اموال سپرده شده به او باید به نفع جامعه مصرف شود. در این روش فرض

فقر در میان فراوانی

اصلی بر شرافت و درستی شخص امانتدار است.

اما اگر با وجود حداکثر کوشش، باز هم ثروتمندان به مفهوم واقعی کلمه سرپرست و امانتدار فقیران نشوند و اینها هر روز بیش از پیش پایمال شوند و از گرسنگی بمیرند چه باید کرد؟ در کوشش برای حل این معما من به راه عدم همکاری و نافرمانی عمومی و مسالمت‌آمیز رسیده‌ام که حق مردم فقیر و وسیله شکست‌ناپذیر مبارزه ایشان خواهد بود.

ثروتمندان نمی‌توانند بدون همکاری فقیران در جامعه ثروتی بیندوزند. اگر فقیران این مطلب را به درستی بدانند و دریابند نیرومند خواهند شد و خواهند آموخت که با وسیله عدم خشونت، خود را از فشار نابرابری که آنها را تا سرحد مرگ از گرسنگی، کشانده است، آزاد سازند.

□ نمی‌توانم تصور کنم که هیچ اقدامی نجیبانه‌تر یا ملی‌تر از این وجود دارد که همه در هر روز يك ساعت به کارهایی پردازیم که فقیرترین مردم می‌کنند و از این راه خود را همانند ایشان و از طریق ایشان همانند جامعه بشری سازیم. نمی‌توانم تصور کنم که برای ستایش خداوند راه بهتری از آن هست که به نام خدا و بخاطر فقیران، درست مانند ایشان کار کنم.

□ انجیل می‌گوید: «نانت را با عرق جبینت به دست آر». فداکاری انواع بسیار دارد. یکی از آنها ممکن است کار تهیه نان باشد. اگر همه بخاطر نان خودشان کار کنند و نه بیشتر، برای همه، هم غذای کافی و هم آسایش و استراحت کافی وجود خواهد داشت.

دیگر در باره جمعیت اضافی هیاهو برنخواهد خاست. بیماری و این قبیل تیره روزیها که در اطراف خود می‌بینیم نخواهد بود. این نوع کار، عالی‌ترین شکل فداکاری خواهد بود.

طبعاً مردم با بدنهای خود یا با مغزهای خود به کارهای دیگری هم خواهند

همه مردم برادرند

پرداخت، اما همه آن کارها بخاطر محبت و بخاطر خیر و منفعت عمومی جامعه خواهد بود. در این صورت دیگر غنی و فقیر، عالیقدر و پست، پاک و نجس وجود نخواهد داشت.

□ ممکن است به من بگویند من که احتیاج ندارم برای غذای خود کار کنم چرا به ریسندگی می پردازم؟ دلیلش این است که من چیزی را می خورم که خودم تهیه نکرده ام و مال من نیست. من با غارت آنچه به هموطنانم تعلق دارد، زندگی می کنم. اگر راه هر قطعه پولی را که در جیب دارید دنبال و تحقیق کنید حقیقت آنچه را می نویسم بهتر درک خواهید کرد...

من نباید با بخشیدن لباس به برهنگان به ایشان توهین کنم. آنها به چنین صدقه‌یی نیاز ندارند بلکه آنها نیازمند آن هستند که کاری برایشان فراهم کنم که با آن زندگی کنند.

من نباید مرتکب این گناه شوم که صورت‌ارباب و سرپرست ایشان را پیدا کنم. وقتی فهمیدم که من هم در فقیر شدن ایشان سهیم و مسؤول هستم، دیگر نه خرده نان خود را به ایشان خواهم بخشید و نه جامه کهنه و مندرس را، بلکه بهترین غذا و لباس‌هایم را به ایشان تقدیم خواهم داشت و با کار خود به کمک ایشان خواهم رفت ...

خداوند انسان را آفریده است تا غذایش را خودش تهیه کند و گفته است کسانی که بدون کار خویش، غذا می‌خورند دزدان محصول کار دیگران هستند.

□ تا وقتی که یک نفر مرد یازن تندرست بدون کار و بدون غذا هست ما باید از استراحت خویش یا از صرف یک غذای کامل شرمسار باشیم.

□ من از امتیازها و انحصارها نفرت دارم. هر چه نتواند با توده‌های مردم تقسیم شود، برایم گناه آلود و حرام است.

فقر در میان فراوانی

□ دنیا آزاد است که ... به صرف نظر کردن من از هر نوع تملك بختند. برای من چشم پوشیدن از تملك، خود غنیمتی مثبت بوده است. دلم می‌خواهد کسی باشد که بتواند از لحاظ شادمانی و رضایت خاطر با من برابری کند. این گرانیهام ترین گنجینه‌ی من است که مالک هستم. از این لحاظ شاید درست باشد بگوییم در حالی که من درباره‌ی ارزش فقر موعظه می‌کنم خود مردی ثروتمند هستم!

□ هرگز هیچکس نگفته است که نهیدستی و فقر فوق‌العاده، می‌تواند به چیزی جز انحطاط اخلاقی منجر شود. هر فرد بشری حق زندگی دارد و از این جهت حق دارد کار و شغلی مناسب خود داشته باشد که برایش غذا و لباس و مسکن لازم و مناسب را فراهم سازد.

برای این موضوع بسیار ساده، لازم نیست از علمای اقتصاد و قوانین ایشان کمک بگیریم.

تقریباً در تمام کتابهای مقدس جهان دستور هست که «در غم فردا مباش». در يك جامعه منظم، تأمین وسیله‌ی معاش برای هر شخص باید آسان‌ترین کارهای جهان باشد. در واقع ملاک و میزان نظم هر کشور نباید در تعداد میلیون‌های آن بلکه باید در نبودن گرسنگی و احتیاج در میان توده‌های آن باشد.

□ «اهیمسا»ی من این فکر را نمی‌پذیرد که به شخص تندرست و کارآمد غذای مجانی داده شود که بخاطر آن از طریق شرافتمندانه کار نکرده باشد. اگر قدرت می‌داشتم تمام «ساداوراتا»ها را که در آنجا غذای مجانی توزیع می‌شود، تعطیل می‌کردم.

این قبیل مؤسسات، ملت را منحط می‌سازد و تبلی و بیکارگی و تزویر و حتی جنایت را تشویق می‌کند.

□ شاعر، بنابر غریزه‌ی شاعرانه‌اش، بخاطر فردا زندگی می‌کند و می‌خواهد

همه مردم برادرند

که ما نیز چنین باشیم. او در برابر دیدگان حیرت زده ما تصویر زیبای پرندگان را قرار می‌دهد که هنگام صبح در آسمان به پرواز می‌آیند و نغمه شادمانی خویش را سر می‌دهند. اما این پرندگان غذای کافی روزانه خود را داشته‌اند و با بالهایی که در طول استراحت شب پیش، خونی تازه در آنها به جریان افتاده است، در دل آسمانها به پرواز آمده‌اند. در حالی که من با کمال درد و رنج پرندگانی را دیده‌ام که بخاطر ناتوانی حتی با زور و اصرار هم نمی‌توانسته‌اند کم‌ترین حرکتی به بالهای خویش بدهند.

آدمیان پرنده‌واری که در زیر آسمان هند زندگی می‌کنند صبح که از خواب برمی‌خیزند خیلی ناتوان تر و ضعیف تر از موقعی هستند که به اصطلاح برای آسایش و استراحت می‌خواهند.

برای میلیونها نفر این استراحت نوعی بیدار خوابی ابدی و نوعی بیهوشی و اغمای دائمی است.

این حالتی از رنج و درد توصیف ناپذیر است که برای درد و فهم آن باید به آن دچار شد. من به تجربه دریافته‌ام که با سرودن ترانه‌هایی از کبیر* نمی‌توان درد و رنج بیماران را آرام ساخت. میلیونها گرسنه در انتظار غذایی نیروبخش هستند که برای ایشان شعری واقعی است.

این غذا را نباید به ایشان بخشید بلکه باید وسیله‌ی فراهم ساختن که خودشان آن را به دست آورند و فقط با عرق جبین خویش آن را به دست آورند.

□ در نظر آورید که چه مصیبت عظیمی است که سیصد میلیون نفر یکار یا بدون کار کافی باشند. در هر روز چندین میلیون نفر ایشان به علت نداشتن کار به انحطاط کشیده می‌شوند و احترام به خویش و اعتقاد به خداوند در ایشان نابود می‌گردد. من پیام خدا را چه در برابر سگی که آنجا نشسته است بگذارم و چه در برابر میلیونها گرسنه‌ای که دیگر نوری در دیدگانشان باقی نمانده است

* شاعر عارف هندی که ترانه‌هایش در سراسر هند رواج دارد. م.

فقر در میان فراوانی

و تنها خدا برای اینان نانشان است، فقط با فراهم ساختن امکان کاری شایسته و محترم برای ایشان می‌توان پیام خدا را در برابرشان قرارداد. خیلی زیبا و خوب است که وقتی ماصبحانه‌پی مفصل خورده‌ایم و دورنمای ناهار بهتری داد برابری خود داریم بنشینیم و از خدا سخن بگوییم اما چگونه می‌توان با مردمی که در روز نمی‌توانند دو وعده غذا داشته باشند از خدا حرف زد؟ برای آنها خدا فقط به صورت نان و پنیر* جلوه می‌کند.

□ برای مردمی گرسنه و بیکار خدا فقط می‌تواند به صورت کاری که وعده نان و مزد را همراه داشته باشد، جلوه‌گر شود.

□ برای شخص فقیر روحانیت به اقتصاد بستگی دارد. از هیچ راه دیگر نمی‌توانید در میلیونها گرسنه اثری بگذارید. هرچیز دیگر برایش بی‌اهمیت و ناچیز است. اما برای ایشان خوراک فراهم سازید آنوقت شما را خدای خویش خواهند دانست. آنها قادر نیستند به هیچ چیز دیگری بیندیشند.

□ با روش عدم خشونت، نمی‌خواهیم سرمایه‌داران رانابود سازیم بلکه می‌خواهیم سرمایه‌داری را نابود کنیم. ما از سرمایه‌دار دعوت می‌کنیم که خود را امانتدار کسانی بشمارد که پیدایش و افزایش ثروت او با وجود و کار آنها بستگی دارد. لازم نیست که کارگران در انتظار بمانند تا سرمایه‌دار این مطلب را بپذیرد. اگر سرمایه قدرت دارد، کار هم قدرت دارد.

هریک از این قدرتها ممکن است برای نابودی و ویرانی یا برای سازندگی و آبادانی به کار رود. هر کدام آنها به دیگری وابسته‌اند. به محض آن که کارگر به قدرت خود پی‌برد، در وضعی خواهد بود که به جای بنده سرمایه‌دار، شریک و سهم او باشد. اگر سرمایه‌دار بخواهد که تنها مالک سرمایه باقی بماند به‌اغلب

* در معنی انگلیسی نان و کره است که در فارسی به نان و پنیر ترجمه شده است. م.

همه مردم برادرند

احتمال به دست خود مرغی را که برایش تخم طلایی می آورد، خواهد کشت.

□ هر انسان حق دارد که مایحتاج زندگی خود را داشته باشد. حتی پرندگان و حیوانات هم چنین حقی دارند و از آنجا که هر حقی با وظیفه‌ی ملازم می باشد و بعلاوه در صورت تجاوز به این حق راه علاج مناسبی برای مقابله آن هم وجود دارد، در واقع اکنون مسأله اصلی این است که وظایف و راه علاجهای مناسب برای به دست آوردن برابریهای ابتدایی و اساسی پیدا شود.

وظیفه مناسب آن است که با بدن و جسم خود کار کنیم و راه علاج برای مقابله با تجاوز هم آن است که از همکاری با کسی که ما را از نتایج کارمان محروم می سازد خودداری کنیم و اگر چنانکه باید، به برابری اساسی سرمایه دار و کارگر قائل هستیم نباید در پی نابود کردن سرمایه دار باشیم، بلکه باید بکوشیم که او را به ضرورت وضعش معتقد سازیم.

عدم همکاری ما با او دیدگانش را خواهد گشود تا نادرستی وضعی را که برای خود اتخاذ کرده است، تشخیص دهد.

□ هرگز نمی توانم زمانی را تصور کنم که دیگر هیچکس ثروتمندتر از دیگری نباشد. اما می توانم روزگاری را در نظر آورم که ثروتمند در پی آن نباشد که به قیمت زیان فقیر بر ثروت خود بیفزاید و فقیر هم بر ثروت ثروتمند رشک نبرد. حتی در کامل ترین صورت دنیا هم نمی توانیم نابرابری را از میان ببریم اما می توانیم و باید ستیزه و دشمنی را نابود سازیم. نمونه ها و مثالهای فراوانی از دوستی کامل ثروتمندان با فقیران وجود دارد. ما باید بکوشیم این موارد و مثالها هرچه بیشتر شود.

□ عقیده ندارم که سرمایه داران و مالکان همه بنا بر ضرورتی طبیعی استثمارگر هستند یا اینکه میان منافع ایشان با منافع توده های مردم تضادی آشفتنی ناپذیر

فقر در میان فراوانی

وجود دارد. هر نوع استثمار، نتیجه همکاری ارادی یا اجباری استثمار شده‌ها می‌باشد. هر قدر هم که ما نخواهیم بپذیریم، اما این واقعیتی است که اگر مردم اطاعت استثمارگران را نپذیرند هرگز استثماری وجود نخواهد داشت. اما چون زندگی جسمی ما مطرح می‌شود، ما ناگزیر می‌شویم زنجیری که ما را به اسارت می‌کشد، ببوسیم و بپذیریم. این وضع است که باید دگرگون شود. لازم نیست که مالکان و سرمایه‌داران نابود شوند بلکه لازم است که روابط آنها با توده‌های مردم دگرگون شود و صورتی سالم‌تر و منزه‌تر پیدا کند.

□ فکر جنگ طبقاتی برای من جالب نیست. در هند جنگ طبقاتی نه فقط اجتناب‌ناپذیر نیست بلکه اگر پیام عدم خشونت را به درستی درک کنیم می‌توان از آن مصون ماند. کسانی که می‌گویند جنگ طبقاتی اجتناب‌ناپذیر است قابلیت انطباق روش عدم خشونت را نفهمیده‌اند یا آن را خیلی سطحی فهمیده‌اند.

□ استثمار و بهره‌کشی فقیران نمی‌تواند از راه نابود ساختن چند نفر میلیونر پایان پذیرد، بلکه می‌تواند از راه نابود ساختن جهل فقیران و آموختن عدم همکاری با استثمارگران، تأمین گردد. این عدم همکاری موجب تغییر استثمارگران نیز خواهد شد.

به گمان من این نوع مبارزه سرانجام به آنجا منتهی خواهد شد که سرمایه‌دار و کارگر، سهامداران متساوی‌الحقوقی بشوند. سرمایه در هر حال همیشه به صورتی لازم است.

□ از کسانی که اکنون پول و ثروتی دارند، خواسته شده است که به صورت امانت‌داری رفتار کنند که ثروت خود را به نمایندگی فقیران، دارا هستند. ممکن است بگویید که امانت‌داری یک خیال‌بافی قانونی است. اما اگر مردم دائماً درباره آن بیندیشند و بکوشند که موافق موازین آن عمل کنند، زندگی دنیای ما خیلی

همه مردم برادرند

بیش از امروز به وسیلهٔ محبت رهبری و اداره خواهد شد. بدیهی است امانتداری مطلق مانند توصیف نقطه در هندسهٔ اقلیدس چیزی فرضی و ذهنی است و به همان اندازه هم تحقق ناپذیر می‌باشد. اما اگر بکوشیم خواهیم توانست از این راه بهتر از هر راه دیگری به سوی برقرار ساختن برابری در روی زمین پیش برویم.

□ چشم پوشیدن و اعتراض کامل از تملکات خویش، کاری است که مردم عادی کم‌تر می‌توانند به آن پردازند. آنچه می‌توان قانوناً از طبقهٔ ثروتمند انتظار داشت این است که ثروت و استعداد خود را به عنوان امانت دیگران تلقی کنند و آن را برای خیر و خدمت جامعه به کار برند. اصرار ورزیدن برای جمع ثروت و سرمایهٔ بیشتر در حکم آن خواهد بود که غازی را که برای ایشان تخم طلائی می‌گذارد، بکشند.

۹

دمو کراسی و مردم

□ تصور من از دموکراسی این است که در این وضع باید ضعیف‌ترین مردم و نیرومندترین مردم امکانات مساوی داشته باشند. چنین وضعی جز از راه عدم خشونت نمی‌تواند برقرار شود.

□ به عقیده من عدالت اجتماعی که شامل کم‌ترین و پایین‌ترین مردم هم بشود هرگز نمی‌تواند با زور حاصل گردد. من معتقدم که این کار از راه تعلیم و پرورش مناسب طبقات محروم پایین، تحقق می‌پذیرد. آنها باید بیاموزند کسه به وسیله عدم خشونت رنج‌هایی را که متحمل می‌شوند، مرتفع سازند و جبران کنند. وسیله مبارزه عدم خشونت عدم همکاری است. زمانی فرا می‌رسد که عدم همکاری به اندازه همکاری وظیفه هر کس می‌شود. هیچکس مجبور نیست که برای زبان خود با اسارت و بندگی خود همکاری کند. آن آزادی که با مساعی دیگران به دست آید هرچند هم که با حسن نیت همراه باشد دوامی نخواهد داشت. زیرا همین که آن مساعی پایان پذیرد آزادی هم از دست خواهد رفت. به عبارت دیگر این آزادی، آزادی واقعی و حقیقی نیست. طبقات محروم پایین، فقط وقتی می‌توانند درخشش آزادی را احساس کنند که هنر به دست آوردن آن را از راه عدم همکاری و عدم خشونت بیاموزند.

□ نافرمانی عملی و مسالمت‌آمیز حق طبیعی و ضمنی هر فردی است. کسی

همه مردم برادرند

که از این حق خود صرف نظر کند، انسان شمرده نمی شود. نافرمانی عمومی مسالمت آمیز هرگز به هرج و مرج منتهی نمی شود. در صورتی که نافرمانی خشونت آمیز و همراه با جنایت ممکن است چنین نتایجی به بار آورد. هر دولت می کوشد که نافرمانان جنایتکار را با زور سرکوب سازد و اگر چنین نکند خود دولت واژگون خواهد شد. اما سرکوب ساختن نافرمانی مسالمت آمیز، کوششی برای زندانی ساختن وجدان و عقیده خواهد بود.

□ دموکراسی واقعی یا سواراج توده های مردم هرگز نمی تواند با وسایل نادرست و خشونت آمیز تحقق پذیرد. زیرا قضیه طبیعی در برابر آنها این است که هرگونه مخالفت را از راه نابود ساختن و از میان برداشتن رقیبان و مخالفان خود از بین ببرند. این کار هم موجب آزادی فرد نخواهد شد. آزادی فردی فقط وقتی می تواند به کامل ترین صورت تحقق یابد که رژیم «اهیمسا»ی واقعی و تخریب نشده، برقرار شود.

□ این واقعیت که هنوز این همه مردم، در دنیا زنده هستند نشان آن است که دنیا بر اساس نیروی اسلحه متکی نیست بلکه بر نیروی حقیقت و محبت تکیه دارد. بزرگترین دلیل اعتراض ناپذیر برای پیروزی نیروی حقیقت و محبت این واقعیت است که با وجود جنگهای عظیم جهانی، هنوز زندگی دوام و رونق دارد. هزاران نفر و صدها هزار نفر بخاطر قدرت مؤثر همین نیرو وجود دارند. مناقشات کوچک میلیونها خانواده در زندگی روزانه شان بخاطر همین نیروی محبت از میان می رود و حل و فصل می شود. صدها ملت مختلف در صلح و صفا با یکدیگر زندگی می کنند. در واقع تاریخ به این واقعیتها توجه ندارد. تاریخ فقط گسستگیها و شکستگیهایی را که در جریان عمل نیروی محبت و نیروهای روحانی پیش می آید، ضبط می کند. مثلاً فرض می کنیم دو برادر با هم اختلاف پیدا می کنند و به منازعه می پردازند. یکی از آنها پشیمان می شود و محبتی که

دموکراسی و مردم

درو جودش نهفته است، برانگیخته می‌شود و در نتیجه هردو با هم آشتی می‌کنند و از نو زندگی صلح آمیز خود را دنبال می‌گیرند. در این صورت هیچکس به این موضوع توجهی ندارد. اما اگر همین دو برادر بخاطر مشاوران و وکیلان یا به علل دیگر اسلحه بردارند و به جان هم بیفتند و یا به دادگاه بروند که خود نوعی دیگر از تظاهر نیروهای خشونت آمیز می‌باشد، فوراً خبر این واقعه در مطبوعات منعکس می‌شود و موضوع صحبت همسایه‌ها خواهد شد و چه بسا در تاریخ هم ثبت می‌گردد. آنچه در مورد خانواده‌ها مصداق دارد در مورد فرقه‌ها و ملت‌ها هم صحیح است. هیچ دلیلی وجود ندارد که معتقد شویم برای روابط خانواده‌ها قانونی خاص وجود دارد و برای ملت‌ها قانونی دیگر. بدین قرار تاریخ فقط ضبط و ثبت گسستگی‌هایی است که در جریان طبیعت پیش می‌آید. ولی قدرت روحی که نیروی طبیعی است هرگز در تاریخ منعکس نمی‌شود.

□ حکومت خود مختار یکسره با قدرت درونی ما و با شایستگی ما برای مبارزه در مقابل فشارهای بیگانه بستگی دارد. در واقع حکومت خود مختاری که به تلاش دائمی برای حصول و حفظ آن نیازی نباشد، شایسته‌ترین نام نیست. از این جهت است که می‌کوشم با گفتار و با عمل خود نشان دهم که حکومت خود مختار سیاسی—یعنی خود مختاری سیاسی برای تعداد کثیری از مردان و زنان— از خود مختاری فردی و تسلط بر خویش بهتر نیست و از این رو خود مختاری سیاسی را هم درست باید با همان وسائل که برای تحقق خود مختاری فردی و تسلط بر خویش به کار می‌رود، به دست آورد.

□ وظیفه، سرچشمه و منشاء واقعی حقوق است. اگر ما همه، وظایف خود را به درستی انجام دهیم از دریافت حق خود دور نخواهیم ماند. اما اگر بدون انجام وظیفه خویش در پی به دست آوردن حقوق باشیم، همواره از ما خواهند گریخت و همچون پرندگان موهوم و خیالی خواهند بود که هرچه بیشتر آنها را

همه مردم برآوردند

دنبال کنیم، دورتر پرواز خواهند کرد.

□ از نظر من به دست آوردن قدرت سیاسی هدف نیست، بلکه وسیله‌ی است که به مردم امکان دهد وضع خویش را در تمام مظاهر زندگی بهبود بخشند. قدرت سیاسی یعنی داشتن امکان برای تنظیم امور زندگی ملی به وسیله نمایندگان ملی است. اگر زندگی ملی به آن مرحله از کمال برسد که خود بخود منظم شود، دیگر وجود نمایندگان را لازم نخواهد داشت. در این صورت آنارشیسم در شکل عالی و کامل خود برقرار خواهد گشت و حکومتی وجود نخواهد داشت. هر کسی حکمران خواهد بود و چنان حکومتی برای خویش به وجود خواهد آورد که هرگز برای همسایه‌اش مزاحمتی ایجاد نکند. به این جهت است که در یک دولت ایده آل هیچ نوع قدرت سیاسی در کار نیست، زیرا دولت وجود نخواهد داشت. اما این آرمان و ایده آل هرگز کاملاً در زندگی تحقق نمی‌پذیرد. تورو^۱ هم اعلام داشته است که بهترین حکومتها آن است که به حداقل، حکومت کند.

□ من معتقدم که دموکراسی واقعی فقط محصول نتیجه عدم خشونت است. یک اتحادیه جهانی فقط ممکن است بر اساس عدم خشونت بنا شود و در این صورت باید از به کار بردن خشونت در امور جهانی بکلی صرف نظر شود.

□ تصور من از وضع جامعه کنونی آن است که هر چند ما همه برابر و یکسان زاییده شده‌ایم، حق داریم از امکانات برابر و مساوی بهره‌مند باشیم. اما چون همه به یک اندازه استعداد و مقدرات نداریم، چنین برابری طبعاً غیرممکن است. مثلاً همه نمی‌توانند قد یکسان و رنگ یکسان و میزان ذکاوت و هوش یکسان داشته باشند و غیره.

بنابراین طبعاً بعضیها توانایی آن را دارند که درآمد بیشتری به دست

^۱ نویسنده و فیلسوف امریکایی. م.

دموکراسی و مردم

آورند و بعضیها کمتر. کسانی که استعداد دارند سهم بیشتری خواهند یافت و استعداد خود را برای این منظور صرف خواهند کرد. اگر آنها استعداد خود را با مهربانی و عطوفت به کار برند کاریک دولت را انجام خواهند داد. به عبارت دیگر چنین مردمی صورت امانتداران جامعه را خواهند داشت. من کاملاً موافقم که هر کس استعداد فکری بیشتری دارد درآمد بیشتری هم داشته باشد. من در پی آن نیستم که استعداد او را فلج سازم. اما قسمت عمده درآمد زیادتر او باید برای خیر و صلاح مشترک عمومی صرف شود. همچنان که در یک خانواده متحد، تمام درآمد فرزندان یک پدر به صندوق مشترک خانواده می‌رود. ❀

آنها درآمد شخصی خویش را فقط امانتی برای عموم تلقی خواهند کرد. ممکن است که من در نظریه خود دچار اشتباه عظیمی باشم و با ناکامی شدید مواجه شوم. اما این هدفی است که دنبال می‌کنم.

□ امیدوارم بتوانم نشان دهم که «سواراج» ❀ ❀ از به دست آوردن قدرت به وسیله چند تن محدود حاصل نمی‌شود، بلکه نتیجه به دست آوردن توانایی برای مقابله با سوء استفاده از قدرت خواهد بود. به عبارت دیگر «سواراج» باید از راه آموزش توده‌ها برای پی بردن به تواناییشان برای تنظیم و نظارت قدرت حاصل شود.

□ استقلال ما فقط آن نخواهد بود که انگلستان از هند بیرون برود، بلکه استقلال وقتی تحقق می‌پذیرد که هر روستایی متوسط هندی احساس کند که خودش در تعیین مقدراتش سهمیم است و خودش از طریق نماینده‌یی که برای خود برگزیده است، قانونگذار خویش می‌باشد.

❀ خانواده‌های مشترک و بهم پیوسته که دارای مشترک دارند، یکی از خصوصیات جامعه هند است. — م.

❀ ❀ آزادی و استقلال. — م.

همه مردم برادرنند

□ روزگار درازی است که ماعادت کرده ایم چنین بپنداریم که قدرت از مجامع قانونگذاری ناشی می شود. اما من این عقیده را اشتباهی عظیم می شمارم که به علت تنبلی یا تزویر رواج یافته است. مطالعه سطحی تاریخ انگلستان این تصور را به وجود می آورد که تمام قدرتها از پارلمان برای مردم حاصل شده است. اما حقیقت این است که قدرت واقعی در دست مردم است و برای مدتی موقتی به کسانی که به عنوان نمایندگان خود انتخاب می کنند، سپرده می شود. پارلمان جدا از مردم قدرت ندارد و اصولاً نمی تواند وجود داشته باشد. در مدت بیست و یک سال اخیر کوشیده ام که مردم به این حقیقت ساده، معتقد شوند.

نافرمانی عمومی و مسالمت آمیز، کانون و منبع قدرت است. فرض کنیم که تمام مردم نخواهند قوانینی را که در یک مجمع قانونگذاری تصویب می شود، قبول کنند و آماده باشند که رنج عواقب ناشی از اجرا نکردن این قوانین را هم بپذیرند، در این صورت تمام دستگاه قانونگذاری و دستگاه اجرایی وابسته به آن، از کار خواهد افتاد. قدرت پلیس و نیروهای نظامی می تواند اقلیتی را هر قدر هم که نیرومند باشد، تحت فشار قرار دهد. اما هیچ نیروی پلیس یا نظامی نمی تواند اراده مردمی مصمم را که آماده اند حداکثر رنج را بر خود هموار سازند، درهم بشکنند.

روش پارلمانی فقط وقتی محبوب است که اعضای آن تابع اراده اکثریت مردم باشند؛ به عبارت دیگر وقتی روش پارلمانی مؤثر است که مردم از آن هواداری کنند و با آن سازگار باشند.

□ امیدوارم آنچه خواستار آن هستیم حکومتی باشد که بر اساس فشار بر اقلیت متکی نباشد، بلکه بکوشد اقلیت را با خود موافق و همراه سازد. اگر قرار باشد که تغییر وضع ما در حدود مبدل ساختن حکومت نظامی سفید پوستان (انگلیسی) به حکومت نظامی تیره رنگان (هندی) محدود گردد، دیگر به هیاهو و جنجال نیازی نداریم. در این صورت باز هم توده های مردم به حساب نخواهند

دموکراسی و مردم

آمد. زیرا آنها باز هم دستخوش تجاوز و غارتی خواهند بود که اگر بیشتر و بدتر از وضع کنونی نباشد، بهتر از آن نخواهد بود.

□ احساس می‌کنم که هرچند در اروپا مردم از حکومت خودمختارسیاسی بهره‌مند هستند، اساس بیماری در اروپا و در هند یکی است. به این جهت باید دارویی یکسان برای هر دو به کار برد. حقیقت این است که توده‌های مردم اروپا هم، از راه اعمال خشونت، مورد استعمار قرار می‌گیرند. اما به کار بردن خشونت متقابل از طرف توده‌ها هرگز نمی‌تواند بیماری را علاج کند.

تجربه نشان داده است که خشونت اگر هم توفیقی حاصل کرده است، دورانش بسیار کوتاه بوده است. زیرا خود موجب خشونتهای بیشتر شده است. تاکنون کوشیده‌اند که خشونتهای نوع مختلف را به کار برند و از خشونت به شکلی مصنوعی و با وسایلی خشونت‌آمیز، جلوگیری کنند. اما در مواقع حساس، این قبیل جلوگیری‌ها بی‌ثمر می‌ماند و درهم می‌شکند. به این جهت به گمان من توده‌های اروپایی اگر بخواهند راهی برای رهایی خویش بجویند، باید دیر یا زود به عدم خشونت متوسل شوند.

□ تنها نمی‌خواهم که هند را از یوغ اسارت انگلستان آزاد سازم. بلکه می‌خواهم هند از هرگونه یوغی آزاد شود. هیچ میل ندارم که به اصطلاح از چاله درآیم و در چاه بیفتم. از این رو است که به نظرم نهضت سواراج باید نهضتی باشد که خود ما را پاک و منزه سازد.

□ اگر ما در پی آن باشیم که اراده خود را بردیگران تحمیل کنیم، بیدادگری ما بی‌نهایت بدتر از بیداد یک مشت انگلیسی خواهد بود که دستگاه اداری هند را تشکیل می‌دهند. روش آنها نوعی تروریسم و ایجاد وحشت است که از طرف

همه مردم برادرند

قلیتی که برای بقای خود در میان مخالفتها مبارزه می کند، عمل می شود. در حالی که زورگویی ماتروریسمی خواهد بود که از طرف اکثریت تحمیل می شود. از این جهت بسیار بدتر و ظالمانه تر از تروریسم آنها خواهد بود. از این رو ما باید اجبار را در هر صورت و شکلی که باشد کنار بگذاریم و از مبارزه خود حذف کنیم. اگر ما فقط يك عدة معدود باشیم که آزادانه و به میل خود به اصول عدم همکاری معتقد شویم، ممکن است همه ما در راه معتقد ساختن دیگران به نظریه خودمان بمریم. اما در این صورت به روش و به شکلی شایسته از عقیده خود دفاع کرده ایم و مظهر عقیده خود بشمار خواهیم رفت. اما اگر کسانی را با زور به زیر پرچم خود جمع کنیم منکر اعتقاد خود و منکر وجود خداوند خواهیم بود و حتی اگر هم به نظر آید که برای لحظه ای توفیق یافته ایم، این موفقیت ظاهری، در واقع برقراری نوع بدتری از وحشت و فشار خواهد بود.

□ کسی می تواند بگوید دموکرات متولد شده است که با نظم و انضباط شخصی زاینده شده باشد. دموکراسی طبعاً برای کسی حاصل می شود که معمولاً با میل و اراده شخصی خویش به پیروی از تمام قوانین انسانی و الهی معتاد شود. من مدعی آن هستم که هم دموکرات زاینده شده ام و هم خود را در این راه پرورش داده ام.

کسانی که این جاه طلبی و بلندپروازی را دارند که می خواهند خدمتگزار دموکراسی باشند، بهتر است خود را قبلاً با این آزمایش دموکراسی بیازمایند. بعلاوه يك دموکرات باید بیش از هر چیز کاملاً از خود خواهی و خودپسندی دور باشد. چنین شخصی نباید در اندیشه های خود، منافع شخصی خود یا حزب خود را در نظر داشته باشد، بلکه باید منحصرأ در فکر دموکراسی و مصلحت عمومی باشد. در این صورت است که می تواند به مبارزه نافرمانی عمومی و مسالمت آمیز پردازد. من به هیچ وجه میل ندارم که هیچکس از اعتقادات خویش

دموکراسی و مردم

دست بردارد و خود را تحت فشار قرار دهد. من گمان نمی‌کنم که اختلاف عقیده اگر شرافتمندانه باشد؛ برای هدف و منظور ما زیان‌آور است. اما مسلم می‌دانم که فرصت‌طلبی و سازشکاری و معامله‌گری پنهانی برای ما زیانبار می‌باشد. اگر به مخالفت می‌پردازید و عقیده‌ی مخالف را اظهار می‌دارید، باید بسیار مراقب باشید که عقاید شما منعکس‌کننده تمایلات درونی و واقعی شما باشد نه برای بیان مصلحت‌آمیز دعاوی حزبی شما.

من برای آزادی فردی ارزش بسیار قائلم. اما نباید فراموش کنید که انسان اصولاً موجودی اجتماعی است و از آنجا به مقام و موقعیت کنونی خود ارتقاء یافته که آموخته است تمایلات فردی خود را با نیازهای پیشرفت اجتماعی سازگار سازد.

آزادی‌جویی نامحدود فردی، قانون‌درندگان جنگل است. ما آموخته‌ایم که وسایلی بیابیم که میان آزادی فردی و محدودیتهای اجتماعی سازش برقرار سازیم.

وقتی محدودیتهای اجتماعی بخاطر رفاه و آسایش تمام جامعه پذیرفته شود هم غنای فردی افزایش می‌یابد و هم برغناهی جامعه‌ی که شخص یکی از افراد آن است، افزوده خواهد شد.

□ چون ما همه، همیشه یکسان فکر نمی‌کنیم و هر یک فقط قسمتی از حقیقت را آن هم از دیدگاه‌های متفاوت می‌بینیم، راه درست و روشن ما آن خواهد بود که به طور متقابل یکدیگر را تحمل کنیم. عقیده و وجدان برای همه یکسان نیست. به این جهت هرچند که روش خاصی برای زندگی یک فرد درست و مناسب باشد تحمیل این روش بر همه کس، نوعی دخالت تحمل‌ناپذیر در آزادی وجدان افراد خواهد بود.

□ اختلاف عقیده هرگز نباید به معنی خصومت و دشمنی باشد. اگر چنین

همه مردم برادرند

باشد می‌بایست که من و زلم دشمنان سوگند خورده یکدیگر باشیم. من هیچ دو نفری را در جهان نمی‌شناسم که با هم اختلاف عقیده نداشته باشند و چون من از پیروان گیتا هستم همواره می‌کوشم با کسانی هم که با من اختلاف نظر و عقیده دارند با همان علاقه و محبتی که برای نزدیک‌ترین و عزیزترین کسان خود دارم، رفتار کنم.

□ همیشه هر وقت که مردم، در نهضتی که دنبال می‌کنیم، مرتکب اشتباهی شوند، من خود را ناگزیر می‌بینم که به این اشتباه اعتراف کنم. تنها حاکم مسلم که من دستورهایش را بی‌چون و چرا می‌پذیرم، «صدای ضعیف و آرام» درونی خودم است. حتی اگر قرار باشد که من خود به تنهایی در اقلیتی شامل یک نفر قرار گیرم، شهامت آن را دارم که با کمال فروتنی به صورت چنین اقلیت ناتوانی درآیم.

□ با کمال صداقت می‌گویم که خیلی دیرنواقص و عیبهای اطرافیان و همراهان خود را می‌بینم و چون من خود، پر از معایب هستم به لطف و مرحمت دیگران نیازمندم. من آموخته‌ام که در کار هیچکس با تندی و شدت قضاوت نکنم و با نواقص و معایبی هم که احیاناً بینم با مدارا و اغماض رفتار کنم.

□ اغلب می‌پندارند که من طبعی تسلیم‌ناپذیر دارم. به من می‌گویند که تصمیمهای اکثریت را قبول ندارم و مرا متهم می‌سازند که مستبد هستم... اما من هرگز نمی‌توانم تهمت لجبازی و استبداد را در مورد خود بپذیرم. برعکس من از سازش‌پذیری خود در مورد اموری که اهمیت حیاتی ندارند مغرور هستم. من از استبداد بیزارم. از آنجا که برای آزادی و استقلال خود ارزش بسیار قائلم به آزادی و استقلال دیگران هم احترام می‌گذارم. اگر نتوانم منطق و استدلال کسی را با خود همراه سازم به هیچ وجه نمی‌خواهم که او را به زور همراه خود

دموکراسی و مردم

بکشانم.

آزاد طبیعی من به حدی است که حتی «شاسترا»های بسیار قدیمی را هم، اگر نتوانند عقل و منطق مرا راضی سازند، الهی و آسمانی قبول نمی‌کنم و مردود می‌شمارم. اما به تجربه دریافته‌ام که اگر بخواهم در جامعه زندگی کنم و در عین حال استقلال خویش را محفوظ نگاه دارم، باید استقامت رأی و دفاع جدی از نظرهای خود را به اموری که در درجه اول اهمیت هستند، محدود سازم. بدین قرار در آنچه مستلزم دست کشیدن از مذهب شخصی یا مقررات اخلاقی نباشد، همیشه می‌توان تسلیم نظر اکثریت شد.

□ من به نظریه حد اکثر منفعت برای حداکثر عددی مردم اعتقاد ندارم. معنی عربان این نظریه آن است که برای تأمین منافع فرضی ۵۱ درصد مردم می‌توان منافع ۴۹ درصد را فدا کرد. این نظریه بی‌عاطفه است و برای بشریت زیانهای فراوان به بار آورده است. تنها نظریه واقعی و شایسته و انسانی آن است که در آن حداکثر منفعت عموم مردم در نظر گرفته شود و این امر فقط از راه حداکثر فداکاری و قربانی ساختن خویش، می‌تواند تحقق پذیرد.

□ اگر می‌خواهیم که تحت تأثیر قانون انبوه مردم واقع نشویم و خواستار ترقی منظم کشور خود می‌باشیم، آنان که مدعی رهبری توده‌های مردم هستند باید با کمال هوشیاری مراقب باشند که خود تحت رهبری توده‌ها قرار نگیرند. من معتقدم در اموری که اهمیت حیاتی دارند برای رهبران کافی نیست که تنها به اظهار عقیده مخالف خود پردازند و تسلیم عقیده اکثریت شوند، بلکه اگر عقیده توده مردم با عقل و منطق سازگار نباشد، رهبران باید برخلاف آن اقدام کنند.

□ اگر رهبری در آن هنگام که مردمی با نظرهای متفاوت، او را احاطه کرده‌اند برخلاف ندای وجدان خودش عمل کند، اقدامش بی‌ثمر خواهد بود.

همه مردم برادرند

اگر در درون خود ندایی نداشته باشد که او را استوار نگاه دارد و به درستی رهبری کند همچون کشتی بی لنگری سرگردان و دستخوش حوادث خواهد بود.

□ درحالی که قبول دارم انسان عملاً با عاداتش زندگی می کند، معتقدم که بهتر است با به کار بردن اراده اش زندگی را دنبال کند. همچنین عقیده دارم که انسان می تواند اراده اش را تا آن حد تقویت کند که استثمار را به حداقل تقلیل دهد. من به افزایش قدرت دولت با ترس و وحشت می نگرم زیرا هرچند که این قدرت از آن جهت که استثمار را به حداقل می رساند، مفید باشد، اما چون خصوصیات فردی را که ریشه و منشأ پیشرفتهای آن است نابود می کند، بزرگترین زیان را به جامعه بشری وارد می سازد.

موارد بسیار زیادی را می شناسیم که مردم حق خود را به دیگران واگذار کرده اند و تحت قیمومت ایشان قرار گرفته اند، اما هرگز دولتی را نمی یابیم که واقعاً بخاطر فقیران به وجود آمده باشد.

□ دولت مظهر اعمال خشونت به صورتی متمرکز و سازمان یافته است. فرد برای خود روحی دارد. اما از آنجا که دولت ماشینی بی روح است هرگز نمی تواند از اعمال خشونت دست بکشد، زیرا اساس وجودش باهمین خشونت بستگی دارد.

□ اعتقاد راسخ من آن است که اگر دولتی بخواهد از راه خشونت سرمایه داری را نابود سازد، خود اسیر چنگال خشونت خواهد گشت و هرگز نخواهد توانست عدم خشونت را ترویج کند.

□ خود مختاری به معنی کوشش مداوم برای مستقل بودن از تسلط حکومت

دموکراسی و مردم

می باشد، خواه این حکومت خارجی باشد و خواه ملی. اگر بنا باشد که مردم از حکومت «سواراج» انتظار داشته باشند که تمام جزئیات زندگی ایشان را سامان بخشد چنین حکومتی بسیار تأسف آور خواهد بود.

□ اگر ما نتوانیم به صورت مردان و زنان آزاد زندگی کنیم باید از مردن خود شادمان باشیم.

□ حکومت اکثریت در عمل به تنگنا کشیده می شود؛ یعنی شخص باید در جزئیات امور تابع نظر اکثریت باشد. حال آنکه تصمیم اکثریت به هر صورت و شکلی بوده باشد، تابعیت کردن، خود نوعی بندگی است. دموکراسی وضعی نیست که در آن مردم مانند گوسفند عمل کنند. در دموکراسی باید آزادی عقیده و اقدام برای فرد با کمال دقت و حسودانه محفوظ بماند.

□ در امور مربوط به وجدان و اعتقاد قانون اکثریت نمی تواند جایی داشته باشد.

□ عقیده مسلم من این است که هیچکس آزادی خود را از دست نمی دهد مگر به علت ضعف خودش.

□ همکاری ارادی ما با انگلیسیها خیلی بیش از تفنگهای انگلیسی مسؤول اسارت و تابعیت ما هستند.

□ حتی مستبدترین حکومتها نمی تواند جز با موافقت مردمی که زیر تسلط این حکومت هستند، سرپا بماند. معمولاً حاکم مستبد با زور، موافقت مردم

همه مردم برادرنند

را برای خود جلب می‌کند، اما به محض آنکه مردم از قدرت استبدادی نترسند حکومت مستبد هم نابود خواهد شد.

□ بیشتر مردم از ماشین پیچیده و غامض حکومت سر در نمی‌آورند. آنها توجه ندارند که وقتی فرد از آن جهت که از وضع حکومت اطلاع ندارد، خاموش و آرام می‌ماند، خود بخود به ثبات آن کمک می‌دهد. به این جهت هر فرد در مسئولیت هر اقدامی که دولتش انجام دهد به سهم خود شریک است. بسیار طبیعی خواهد بود که تا موقعی که اعمال حکومت قابل تحمل می‌باشد مورد حمایت افراد باشد اما موقعی که روش حکومت موجب زیان فرد و ملت باشد وظیفه هر فرد آن است که از هواداری حکومت خودداری کند.

□ راست است که در سیستم اکثریت وظیفه هر فرد آن است که در مورد امور عادی به آراء نادرست هم تسلیم شود. اما این مطلب تا وقتی است که آراء نادرست در اموری که اهمیت حیاتی دارند، اثری نگذارند. وگرنه هر ملت و هر فرد حق دارد و موظف است که در مقابل خطاها و نادرستیهای تحمل ناپذیر، قیام کند.

□ هیچ دلیری و شهامتی از آن بزرگ‌تر نیست که مصممانه از زانو خم کردن در برابر قدرتهای زمینی، هر قدر هم بزرگ باشند، خودداری شود. این روش را باید بدون ترشروی و با اعتقاد کامل به اینکه جز روح هیچ چیز دیگر زنده جاوید نیست، اتخاذ کرد.

□ آزادی خارجی و ظاهری که ما به دست خواهیم آورد، کاملاً متناسب با میزان آزادی روحی خواهد بود که در آن موقع در درون خویش پرورانده باشیم و اگر این نظر درباره آزادی درست باشد، نیروی عمده ما باید برای اصلاح

دموکراسی و مردم

درونی در وجود خودمان متمرکز و صرف شود.

□ دموکرات واقعی کسی است که با وسایلی که کاملاً با عدم خشونت سازگار باشد از آزادی خویش و آزادی وطنش و سرانجام از آزادی تمام جامعه بشری دفاع کند.

□ دموکراسی همراه با انضباط و روشن بینی، زیباترین چیز جهان است. اما دموکراسی توأم با تعصب و جهل و خرافات به هرج و مرجی منتهی خواهد گشت که سرانجام موجب زوال خود آن خواهد شد.

□ دموکراسی و خشونت با هم سازگاری ندارند. دولتهایی که امروز اسماً دموکراتیک هستند یا باید صراحتاً خود را مستبد بشناسند و یا اگر بخواهند واقعاً دموکراتیک باشند باید با کمال شهامت روش عدم خشونت را پیش گیرند. اگر گفته شود که فقط افراد می توانند روش عدم خشونت را پیش گیرند، اما ملتی که از افراد تشکیل می شود نمی تواند چنین روشی را اتخاذ کند، چنین حرفی نادرست و کفرآمیز خواهد بود.

□ در نظر من تنها پرورش و آمادگی که برای «سواراج» مورد نیاز می باشد آن است که لیاقت و شایستگی دفاع از خودمان را در برابر جهان به دست آوریم تا بتوانیم زندگی خویش را هرچند که پر از مفاسد و معایب باشد با آزادی کامل دنبال کنیم.

مسلم نیست که هر حکومت مستقل حکومتی خوب هم باشد.

□ من انگلیسیها را سرزنش نمی کنم. اگر ما هم از لحاظ عددی مانند انگلیسیها در اقلیت وضعیف می بودیم شاید ما هم به همان روشهایی که آنها به کار می برند،

همه مردم برادرند

متوسل می‌شدیم.

تروریسم و تزویر، سلاح نیرومندان نیست، بلکه اسلحهٔ ضعیفان است. انگلیسیها از نظر تعداد ضعیف هستند. اما ما هم با وجود تعداد کثیرمان ضعیف هستیم. نتیجهٔ این وضع آن است که هر یک دیگری را به انحطاط می‌کشاند. تجربهٔ عمومی نشان می‌دهد که انگلیسیها پس از اقامت در هند خصال عالی خویش را گم می‌کنند و هندیها هم در تماس با انگلیسیها دلیری و مردانگی خویش را از دست می‌دهند. این جریان تضعیف متقابل، نه برای دو ملت ما خوب است و نه برای جهان.

اما اگر ما هندیها مراقب خصال خویش باشیم، انگلیسیها و سایر جهانیان نیز مراقب خودشان خواهند بود. بدین قرار سهمی که ما برای پیشرفت جهان می‌پردازیم، باید به صورت نظم بخشیدن به خانهٔ خودمان باشد.

□ معنی عدم همکاری بر اساس قانون تحمل رنج آن است که ما باید هواداری خود را از حکومتی که برخلاف میل ما حکومت می‌کند، بازگیریم و طبعاً باید آماده باشیم که داوطلبانه خسارات و ناراحتیهایی را که عواقب این کار خواهد بود، بپذیریم.

تورو می‌گوید: «داشتن قدرت و ثروت در حال تسلط حکومتی ظالم و ناصالح خود جنایت است. در چنین وضعی فقر و تهیدستی خود فضیلتی به‌شمار می‌آید.» ممکن است که ما در دوران تحول حکومت خود مرتکب اشتباهاتی شویم و ممکن است بتوان از پیش آمدن بسیاری رنجها هم اجتناب کرد. اما به هر حال این زیانها از نامرد شدن ملت و بی‌غیرتی بهتر است.

ما نباید در انتظار آن بمانیم که بدکاران به مقامی ارتقاء یابند که به بدی کار خود پی ببرند و بدیها و نادرستیهای کار خود را اصلاح کنند. ما نباید از ترس اینکه مبادا خودمان یا دیگران گرفتار رنج شویم در بدکاری خطا کاران سهیم شویم، بلکه باید از راه قطع کمکهای مستقیم یا غیرمستقیم خود به خطا کاران، به مبارزه

دموکراسی و مردم

با بدی پردازیم.

اگر پدری در خانه خویش ظالمانه رفتار می کند وظیفه فرزندانش آن است که خانه پدری را رها کنند. اگر مدیر یک مدرسه، مدرسه خود را با روشهای خلاف اخلاق اداره می کند شاگردان باید آن مدرسه را ترک بگویند. اگر شهرداری فاسد و نادرست است اعضای انجمن شهر باید با استعفای خویش درستی خود و عدم شرکت خود را در نادرستیهای او ثابت کنند. به همین قرار اگر حکومتی مرتکب بی عدالتی عظیمی می شود مردم آن باید همکاری خود را به طور کامل یا نسبی از آن مضایقه کنند تا حکومت ظالم را از بدکاریش باز دارند. در هر یک از این موارد فرضی نیز عنصر تحمل رنج روحی یا جسمی وجود دارد. بدون یک چنین تحمل رنج، غیر ممکن است که آزادی به دست آید.

□ از لحظه ای که من یک ساتیاگراهی بشوم از همان لحظه دیگر «تابع» نخواهم بود بلکه همواره یک «فرد عضو» کشور خواهم ماند. یک فرد عضو کشور داوطلبانه و به میل خود از قوانین اطاعت می کند نه به اجبار و نه از ترس کیفر و مجازاتی که برای سرپیچی از آن مقرر می باشد. چنین شخصی هر وقت لازم بداند قانون را نقض خواهد کرد و کیفر آن را هم با کمال میل خواهد پذیرفت. چنین روشی یا نفوذ قانون را بلا اثر خواهد ساخت یا وضع نامطبوعی را که بر اثر نقض قانون پیش خواهد آمد، قابل تحمل خواهد کرد.

□ نافرمانی کامل عمومی و مسالمت آمیز شورشی است که در آن خشونت وجود ندارد. کسی که به وسیله این قبیل نافرمانی به مقاومت می پردازد، در کمال سادگی وجود قدرت دولت را نادیده می انگارد. او یک قانون شکن خواهد بود که هیچ یک از قوانین غیر اخلاقی دولت را محترم نخواهد شمرد و همه را بی اعتبار خواهد شناخت.

مثلاً ممکن است از پرداختن مالیات سرپیچی کند. ممکن است قدرت

همه مردم برادرند

دولت رادرا امور زندگی روزانه اش نادیده بگیرد و نپذیرد. ممکن است به قوانین ممنوعیت بی‌اعتنایی کند و به سر بازخانه‌ها وارد شود تا به گفتگو با سربازان بپردازد. ممکن است از مقررات مربوط به حدود مشخصی سرپیچی کند و در داخل مناطق ممنوعه به کار و علامت‌گذاری مشغول شود. در تمام این موارد هرگز زور را به کار نخواهد برد و چنانچه زور برضد او به کار رود به مقابله و مقاومت نخواهد پرداخت. در واقع او با رفتار خود حبس شدن و به کار بردن زور برضد خود را، تشویق خواهد کرد.

در موقعی به چنین اقدامی دست خواهد برد که احساس کند آزادی شخصی ظاهری که از آن بهره‌مند است برایش باری تحمل ناپذیر می‌باشد. پیش خود استدلال خواهد کرد که دولت فقط تا وقتی آزادی شخصی او را به عنوان یک فرد کشور رعایت می‌کند که از مقررات و دستورهای دولت اطاعت کند. یعنی بهایی که فرد برای آزادی شخصی خود می‌پردازد اطاعت از مقررات دولت است. در این صورت اطاعت و پیروزی از قوانین دولتی که سراسر یا قسمت عمده آن ظالمانه باشد عوضی غیر اخلاقی برای آزادی فردی خواهد بود. فردی که بدین قرار به ماهیت زشت دولتی پی می‌برد طبعاً از زندگی در چنین وضع رنجبار راضی نخواهد بود و عکس‌العمل نشان خواهد داد در حالی که در نظر دیگران که اعتقادات او را ندارند مزاحمی برای جامعه به شمار خواهد رفت. اما او می‌کوشد بدون نقض مقررات اخلاقی، دولت را مجبور سازد که او را به حبس بیفکند. بدین قرار مقاومت از طریق نافرمانی غیر مسلحانه نیرومندترین تجلی و دل‌تنگی و آزرده‌گی روحی و فصیح‌ترین وسیله بیان برای اعتراض نسبت به ادامه وجود دولتی ناصالح می‌باشد. در واقع تاریخ نشان می‌دهد که تمام اصلاحات به همین وضع صورت پذیرفته است. مصلحان بزرگ حتی با وجود اعتراضهای پیروانشان مظاهر اعمال ناپسند را بی‌اعتبار می‌ساختند و از قبول آنها سرپیچی می‌کردند. وقتی دسته‌یی از مردم از تابعیت دولتی که تا این زمان تحت حکومتش زندگی داشتند، سرپیچی کنند تقریباً مفهوم آن چنین خواهد بود که برای خود

دموکراسی و مردم

حکومتی جداگانه به وجود می آورند. اینکه می گویم تقریباً، از آن جهت است که اینها موقعی که در اقدامات خود با مقاومت دولت مواجه می شوند زور را به کار نمی برند. دولت در مقابل آنها چاره‌ی ندارد جز این که یا آنها را محبوس سازد یا تیرباران کند و یا وجود جداگانه آنها را بپذیرد که به عبارت دیگر مفهومش آن خواهد بود که در برابر اراده آنها تسلیم شود. به همین ترتیب بود که سه هزار نرندیان مقیم افریقای جنوبی پس از آنکه تصمیم خود را به اطلاع حکومت ترانسوال رساندند در سال ۱۹۱۴ مقررات مرزی مهاجرت به ترانسوال را نقض کردند و از مرز گذشتند و دولت را مجبور ساختند که ایشان را توقیف کند و دولت کوشید به وسیله اعمال تحریک آمیز و دسیسه‌های خود، ایشان را به اقدامات خشونت آمیز و ادار سازد اما در این منظور موفق نشد و از طرف دیگر با به کار بردن فشار هم نتوانست ایشان را به تابعیت از قوانین و ادار و ناچار شد در مقابل تقاضاهای ایشان تسلیم شود. بدین قرار یک سازمان غیر مسلح مانند یک ارتش منظم باید تمام مقررات انضباطی را که برای یک سرباز وجود دارد عمل کند. منتهی با جدیت بیشتر. زیرا برای این افراد هیجانها و سرگرمیهای زندگی سربازی هم وجود ندارد. از آنجا که ارتش مقاومت غیر مسلحانه به علت نداشتن روح انتقامجویی از شهوات آزاد می باشد به تعداد خیلی کمتری سرباز نیازمند است. در واقع تنها یک نفر مقاومت کننده کامل، کافی خواهد بود که در نبرد حق بر ناحق پیروزی حاصل شود.

□ در مبارزه عدم خشونت، انضباط اهمیت و مقام مهمی دارد، اما بسیاری چیزهای دیگر هم لازم است. در یک ارتش ساتیاگراها، هر فرد هم سرباز است و هم خدمتگزار. اما در لحظات حساس هر ساتیاگراهی باید فرمانده و رهبر خویش نیز باشد. در این موارد تنها انضباط برای رهبر کافی نیست بلکه ایمان و روشن بینی نیز ضرورت دارد.

همه مردم برادرند

□ وقتی که اتکاء به خویش دستور و شعار عمومی باشد، وقتی که هیچکس با انتظار به دیگری نمی‌نگرد و از دیگری توقعی ندارد، وقتی که هیچ فرمانده و هیچ فرمانبر وجود ندارد یا وقتی که همه هم فرمانده هستند و هم فرمانبر، مرگ یکی از مبارزان، هر قدر هم شخصیتی ممتاز داشته باشد، هرگز موجب سستی پیکار نمی‌شود. بلکه برعکس مبارزه را شدیدتر می‌سازد.

□ هر نهضتی ناچار باید پنج مرحله را بگذراند که عبارتند از: بی‌اعتنایی، تمسخر، دشنام‌گویی، اعمال فشار، احترام. نهضت ما^۱ تا چند ماه مورد بی‌اعتنایی بود. بعد نایب‌السلطنه لفظاً ما را مورد تمسخر قرار داد. سپس دشنام‌گوییها شروع شد و بد رفتاری نسبت به ما و از جمله افترا زدن و بدجلوه دادن ما در دستور روز قرار گرفت.

حکمرانان ایالتی و مطبوعات ضد نهضت عدم همکاری ما هرچه دشنام و ناسزا داشتند و توانستند بر سر نهضت ما ریختند. اکنون نوبت فشار فرا رسیده است و هنوز اعمال فشار در صورت‌های ملایم آن است. هر نهضتی که توانست از فشار و تضییقات، چه ملایم و چه سخت، سالم بیرون آید بدون گفتگومورد احترامی قرار نخواهد گرفت که نام دیگر آن پیروزی است. اگر ما در نهضت خود صادق و صمیمی هستیم فشار سختی که اکنون بر ما وارد می‌شود باید برای ما نشانه‌یی از نزدیک شدن پیروزی به شمار آید. اما اگر ما در نهضت خود صادقیم نه زانو خم خواهیم کرد و نه از سرخشم به اقدام تلافیجویانه و خشونت آمیز خواهیم پرداخت. توسل به خشونت برای ما به معنی خودکشی خواهد بود.

□ اعتماد من تزلزل ناپذیر است. اگر يك نفر ساتیاگراهی تا پایان کار در ایمان و روش خود پایدار بماند پیروزی او حتمی و مسلم خواهد بود.

^۱ اشاره به نهضت استقلال‌طلبی هند از راه مبارزه عدم همکاری مسالمت آمیز می‌باشد. — م.

دموکراسی و مردم

□ اگر بتوانم خانواده بشری را معتقد سازم که هر مرد و هر زن هر قدر هم که از لحاظ جسمی ضعیف و ناتوان باشد، شخصاً نگهبان و مدافع احترام شخصی و آزادی خویش می باشد، دیگر کار من پایان یافته خواهد بود. چنین دفاع برای هر کس مقدور هست هر چند هم که تمامی جهان در مقابل او قرار بگیرند.

۱۰

آموزش

□ آموزش واقعی کودک آن است که بهترین خصال او را بیرون بکشد و نمایان سازد. برای این منظور آیا چه کتابی بهتر از کتاب انسانیت ممکن است وجود داشته باشد؟

□ من معتقدم که آموزش واقعی نیروهای فکری و ذهنی کودک فقط ممکن است به وسیله تمرینها و پرورش موزون اعضای بدن مانند دستها، پاها، چشمها، گوشها، بینی و غیره صورت پذیرد. به عبارت دیگر اگر اعضای بدن کودک به درستی و به شکلی خردمندانه و همراه با پرورش روح به کار افتد، بهترین و سریعترین راه برای توسعه و تکامل ذهنی و فکری او فراهم خواهد شد. اما اگر تکامل ذهن و بدن، دوش به دوش هم و متناسب با بیداری روح صورت نگیرد و فقط پرورش ذهنی مورد نظر باشد، نتیجه‌ی بی تناسب و ناموزون به دست خواهد داد. منظور از پرورش روحی، آموزش دل است. بدین قرار تکامل و پرورش همه جانبی ذهن و فکر فقط وقتی امکان پذیر است که لزوماً با آموزش نیروهای بدنی و استعدادهای روحانی کودک همراه باشد. اینها با هم مجموعه کاملی را تشکیل می‌دهند. بنابر این نظریه، اشتباهی بزرگ خواهد بود که تصور شود می‌توان هر یک از آنها را تدریجاً و جدا از یکدیگر پرورش داد.

□ منظورم از آموزش آنست که بهترین خصال و استعدادها را کودک یا انسان

همه مردم برآدرند

از لحاظ جسم و اندیشه و روح به شکلی همه جانبی بیرون کشیده و پرورانده شود. با سواد شدن نه می‌تواند هدف آموزش باشد و نه حتی آغاز آن. این کار فقط یکی از وسایلی است که بتوان مرد یا زنی را به آن وسیله پرورش داد. با سواد شدن بخودی خود آموزش نیست. به این جهت ترجیح می‌دهم که آموزش کودک را با تعلیم يك كاردستی مفید، آغاز کنم و او را توانا سازم که از همان لحظه آغاز پرورش خود، به تولید اقتصادی پردازد. از این راه هر مدرسه می‌تواند روی پای خود بایستد و هزینه‌های خویش را تأمین کند، به شرط آن که دولت متعهد گردد محصولات و مصنوعات کار این مدارس را خریداری کند.

من معتقدم که با چنین سیستم آموزشی پرورش ذهن و روح تا عالیترین حد تکامل مقدور خواهد بود. برای این منظور لازم است که کارهای دستی مثل امروز فقط به صورت مکانیکی تعلیم داده نشود، بلکه با آموزش علمی همراه باشد. یعنی کودک همیشه و در هر مورد باید بفهمد و بداند که چرا و به چه علت کاری انجام می‌دهد. این مطلب را با اعتماد فراوان می‌نویسم زیرا در این مورد سابقه و تأیید تجربه را برای خود دارم. در هر جا که نخ ریسی به کارگران تعلیم داده می‌شود همین روش به صورت کمابیش کامل به کار می‌رود. من خود تهیه کفشهای صندل* و نخریسی را به همین ترتیب تعلیم داده‌ام و نتایج خوبی به دست آورده‌ام. این روش، تعلیم و اطلاع از تاریخ و جغرافیا را هم کنار نمی‌گذارد.

به تجربه دریافته‌ام که آموزش این علوم و اطلاعات عمومی هم به وسیلهٔ تعلیم شفاهی بهتر صورت می‌گیرد. شخص از این راه برای آموختن و یاد گرفتن شاید ده مرتبه کمتر از راه خواندن و نوشتن وقت صرف می‌کند. مدتی دیرتر یعنی موقعی که کودک تشخیص گندم از گاه را آموخت و ذوق و علاقه‌اش تا اندازه‌ی تکامل یافت می‌توان به تعلیم علامات الفبا پرداخت. این پیشنهادی انقلابی است اما مقدار زیادی کار را صرفه جویی می‌کند و به شاگرد توانایی می‌دهد در يك

* کفشهای شبیه به سرپایی که معمولاً در هند می‌پوشند. — م.

آموزش

سال چیزهایی بیاموزد که در غیر این صورت باید مدتی خیلی بیشتر صرف آن شود. این امر به معنی صرفه جویی همه جانبه خواهد بود.
بدیهی است درحالی که شاگرد کار دستی تولیدی رامی آموزد طبعاً حساب کردن را هم خواهد آموخت.

□ من ناتوانیها و محدود بودنهای خود را قبول دارم. من آموزش دانشگاهی که شایسته این نام باشد نداشته‌ام. در دوران دبیرستانی هرگز از سطح يك شاگرد عادی و متوسط بالاتر نبوده‌ام. همین قدر که می‌توانستم امتحاناتم را بگذرانم شکرگزار بودم. هرگز نمی‌توانستم آرزو کنم که از شاگردان ممتاز مدرسه باشم. با وجود اینها درباره آموزش بطور کلی و از جمله آموزش دبیرستانی و عالی نظرهای جدی و استوار دارم و لازم می‌دانم که نظرهایم را در کمال روشنی در برابر کشورم قرار دهم تا در هر مورد که ارزش دارد پذیرفته شود و به کار رود. باید کم رویی خود را که تقریباً موجب خفخفانم گشته است کنار بگذارم. باید از اینکه مسخره‌ام کنند یا حتی محبوبیت و حیثیت خود را از دست بدهم، بیم و باکی نداشته باشم. اگر عقاید خود را پنهان سازم هرگز نمی‌توانم خطاهای قضاوت‌م را اصلاح کنم. من همیشه مشتاقم که هر وقت در قضاوت خود مرتکب اشتباه می‌شوم، خطایم را بفهمم و بیش از آن اشتیاق دارم که آنها را اصلاح کنم.

اکنون می‌خواهم نتایجی را که طی چند سال تجربه به دست آورده‌ام، اعلام دارم. زیرا هر جا که توانسته‌ام و فرصتی یافته‌ام این دستورها را به کار بسته‌ام:

۱- من با آموزش عالی حتی تا عالی‌ترین مراحل که در دنیا وجود و امکان دارد مخالف نیستم.

۲- دولت باید فقط وقتی هزینه تحصیلات عالی را پردازد که برای فارغ التحصیلان آن مصارف مشخصی داشته باشد.

۳- من مخالف آنم که هزینه تعلیمات دبیرستانی و عالی از بودجه عمومی کشور پرداخت شود.

همه مردم برادرنند

۴- اعتقاد راسخ من آن است که سواد فراوان به اصطلاح ادبی که در کالجهای ما تعلیم داده می‌شود، وقت و عمر را بیهوده تلف می‌سازد و نتیجه این، افزایش بیکاری در میان طبقات تحصیلکرده می‌باشد. به علاوه سلامت روحی و جسمی پسران و دخترانی را، که متأسفانه باید از آسیاب کالجهای ما بگذرند، مختل می‌سازد.

۵- به کاربردن زبان خارجی ❀ برای آموزش دبیرستانی و عالی که درهند مرسوم شده است، از نظر اخلاقی و روحی زیانهای هنگفت و به حساب نیامدنی برای ملت ما به وجود آورده است.

ما هنوز آن قدر به زبان خویش نزدیک هستیم که نمی‌توانیم سنگینی خساراتی را که از این جهت بر ما وارد شده به درستی ارزیابی کنیم و ما که خود چنین تعلیماتی گرفته‌ایم باید هم خسارات آنرا متحمل شویم و هم درباره آن قضاوت کنیم و متأسفانه این کار تقریباً غیرممکن است.

باید دلایلی را که موجب شده نتایج فوق‌الذکر را به دست آورم نقل کنم. و شاید این کار با نقل فصلی از تجارب شخصی خودم بهتر صورت پذیر باشد. تا سن ۱۲ سالگی تمام معلوماتی که می‌آموختم به زبان مادریم بود که گجراتی است. تا آن زمان مقداری اطلاعات از حساب و تاریخ و جغرافیا آموخته بودم. بعد وارد دبیرستان شدم. درسه سال اول باهم زبان مادری وسیله آموزش بود. امارتیس دبیرستان وظیفه خود می‌دانست که زبان انگلیسی را در مغز کودکان جایگزین سازد. به این جهت پیش از نیمی از وقت ما برای آموختن این زبان و املاي درست کلمات و تلفظ صحیح آنها مصرف می‌شد. برایم دشوار و درد آور بود که باید زبانی را بیاموزم که تلفظش به صورت نوشتنش نبود ❀ ❀. کاری دشوار بود که املاي درست هر کلمه را به خاطر سپرد و حفظ کرد. اما این مطلب را به عنوان جمله معترضه ذکر کردم و با استدلال اصلی من ارتباط زیاد ندارد. به

❀ در مدارس هند معمولاً به زبان انگلیسی تدریس می‌شد. — م.

❀❀ منظور زبان انگلیسی است. — م.

آموزش

هر حال سه سال اول نسبتاً آسان بود.

شکنبه واقعی از سال چهارم آغازگشت. تمام دروس مدرسه: هندسه، جبر، شیمی، نجوم، تاریخ، جغرافیا را باید به زبان انگلیسی می‌آموختم. ظلم و فشار انگلیسی به اندازه‌ی بود که حتی زبان سانسکریت و زبان فارسی^۵ را هم می‌بایست به وسیله زبان انگلیسی بیاموزیم نه به وسیله زبان مادری. اگر شاگردی به زبان گجراتی که زبان مادری ما بود حرف می‌زد تنبیه و مجازات می‌شد. برای معلم اهمیتی نداشت که شاگردی انگلیسی را که نه می‌توانست بخوبی تلفظ کند و نه کاملاً بفهمد، بدحرف بزند.

معلم از این جهت نگرانی نداشت زیرا انگلیسی خودش هم به هیچ وجه کامل و بی‌عیب نبود.

جز این هم نمی‌توانست بوده باشد. زیرا زبان انگلیسی هم برای خود اویگانه بود و هم برای شاگردانش. نتیجه‌اش آشفتگی فراوان بود. ما شاگردان ناگزیر بودیم بسیاری چیزها را حفظ کنیم و به خاطر بسپاریم در حالی که آنها را به درستی نمی‌فهمیدیم و اغلب هیچ نمی‌فهمیدیم.

در موقعی که معلم می‌کوشید یک مسأله هندسه را به ما بفهماند سرم به دوران می‌افتاد.

تا وقتی که به قضیه سیزدهم کتاب اول هندسه اقلیدس رسیدیم به هیچ وجه نمی‌توانستم از این قضایا سردرآورم.

باید اعتراف کنم که با وجود علاقه شدیدی که به زبان مادری خود داشتم تا امروز هنوز هم معادل کلمات و اصطلاحات فنی هندسه و جبر و نظایر آنها را در زبان مادری خود نمی‌دانم. اکنون می‌فهمم که آنچه را از ریاضیات، هندسه، جبر، شیمی و نجوم در مدت چهار سال آموختم، اگر ناچار نبودم به زبان انگلیسی یاد بگیرم و اگر به زبان گجراتی می‌بود، به آسانی در یک سال می‌آموختم. اگر

^۵ در مدارس هند زبان فارسی هم تدریس می‌شده و می‌شود مثل زبان عربی در مدارس ایران. — م.

همه مردم برادرند

تعلیم به زبان مادری می‌بود، خیلی آسان‌تر و روشن‌تر مطالب را درک می‌کردم. مجموعه لغات گجراتی من خیلی غنی‌تر می‌شد. این معلومات در خانه‌ام نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. در حالی که آموختن آنها به زبان انگلیسی سدی عبورناپذیر میان من و افراد خانواده‌ام که به مدارس انگلیسی نرفته بودند، به وجود می‌آورد. پدرم از آنچه من می‌کردم به هیچ وجه خبری نداشت. حتی اگر من میل هم می‌داشتم نمی‌توانستم پدرم را به آنچه می‌آموختم، علاقه‌مند سازم. زیرا هر چند مریدی درس خوانده و با ذکاوت بود اما حتی یک کلمه هم انگلیسی نمی‌دانست. من با سرعتی زیاد در خانه خودم بیگانه می‌شدم.

مسئلاً خود را برتر از دیگران می‌شمردم. حتی کم‌کم طرز لباس پوشیدنم دگرگون شد و آنچه برای من پیش می‌آمد تنها به من انحصار نداشت بلکه برای اکثریت مردم چنین بود.

نخستین سه سالی که در دیرستان گذراندم بر معلومات عمومی من چندان چیزی نیفزود.

این سالها برای آن صرف می‌شد که شاگرد بتواند تمام دروس را به زبان انگلیسی بیاموزد.

دیرستانها در واقع مدارس برای تسلط فرهنگی انگلستان برهند بود. معلوماتی که سیصد نفر شاگردان دیرستان من می‌آموختند صورت ملك اختصاصی ایشان را پیدامی‌کرد و نمی‌توانستند آنها را به توده‌های مردم منتقل کنند. چند کلمه هم درباره ادبیات بگویم:

ما ناگزیر بودیم که چندین کتاب از ادبیات تشریحی انگلیسی را بخوانیم. بی‌گمان این کار بخودی خود خوب بود. اما این معلومات برای خدمت کردن من به توده‌های مردم و تماس گرفتن با ایشان کم‌ترین فایده‌ی نداشت. مسلماً اگر آنچه را از تشریحی و نظم انگلیسی آموخته‌ام یاد نمی‌گرفتم گنجینه عظیم و گرانبهایی را از دست نداده بودم. در عوض اگر در مدت هفت سال پربها که صرف این معلومات شد زبان گجراتی را به استادی می‌آموختم و ضمناً حساب و ریاضیات،

آموزش

علوم، سانسکریت و موضوعهای دیگر را با هم به زبان گجراتی یاد می‌گرفتم به آسانی می‌توانستم آنچه را آموخته‌ام با همسایگانم در میان‌گذارم. می‌توانستم زبان گجراتی را غنی‌تر کنم و چه بسا که با عادت شدیدی که برای به‌کار بردن زبان مادری دارم و با علاقه فوق‌العاده به وطنم و به زبان مادری می‌توانستم سهمی بیشتر و غنی‌تر در خدمت به توده‌های مردم برعهده‌گیرم.

نباید از آنچه نوشته‌ام گمان کرد که می‌خواهم زبان انگلیسی یا ادبیات عالی آن را بی‌ارزش سازم. ستونهای روزنامه «هریجن» * دلیلی کافی برای علاقه من به زبان انگلیسی است. اما برای مردم هند نجابت و عظمت ادبیات انگلیسی نمی‌تواند قابل فهم و تحقق‌پذیر باشد. همچنان که آب و هوای معتدل و مناظر انگلستان را نمی‌توان در اینجا به وجود آورد.

هند باید در آب و هوای خودش، در محیط خودش و با ادبیات خودش شکفته شود. هرچند که از این جهات از آب و هوا و محیط و ادبیات انگلیسی پایین‌تر باشد. ما و فرزندانمان باید میراث خود را احیا کنیم و بسازیم. اگر تمدن و فرهنگ دیگری را به عاریه بگیریم فرهنگ و میراث خویش را فقیر خواهیم ساخت.

ما هرگز نمی‌توانیم باغذای خواربار خارجی رشد کنیم. من می‌خواهم که ملت ما از راه زبانهای مادری و ملی خویش * * * به گنجینه‌هایی که در زبان انگلیسی و زبانهای دیگر جهان وجود دارد دست یابد. برای درک زیباییهای بی‌همتای آثار رایندرانات * * * لازم نیست که حتماً زبان بنگالی را بیاموزم. من از راه ترجمه‌های خوب با آنها آشنا می‌شوم. لازم نیست پسران و دختران گجراتی زبان روسی را بدانند تا بتوانند از داستانهای کوتاه تولستوی استفاده برند.

* هریجن، نام روزنامه‌یی بود که گمانندی برای دفاع از طبقات محروم و به اصطلاح «نجس» انتشار می‌داد. — م.

* * * در هند زبانهای ملی بزرگ و متعدد است و اکنون ۱۷ زبان ملی در ایالات مختلف رسمی است. — م.

* * * منظور رایندرانات تا ۳۰ سالگی بود که قسمتی از آثارش به زبان بنگالی است. — م.

همه مردم برادرنند

بلکه آنها را به وسیله ترجمه‌های خوب می‌آموزند. موجب خوشبختی انگلیسیها است که می‌توانند بهترین محصولات ادبیات جهان را یک هفته پس از انتشارشان از راه ترجمه به زبان انگلیسی ساده در دسترس خود داشته باشند. چه لازم است که من برای استفاده از شاهکارهای شکسپیر و هیلتون زبان انگلیسی را بیاموزم.

بسیار با صرفه خواهد بود که طبقه‌یی از دانشجویان را برای این منظور پرورش دهیم و کار ایشان آن باشد که بهترین مطالبی را که در زبانهای مختلف جهان هست بیاموزند و به زبانهای محلی و ملی ترجمه کنند. «اربابان ما»* برای ماراهی نادرست برگزیدند و ماهم عادت کردیم که نادرست را درست بپنداریم... دانشگاهها باید هزینه‌های خویش را خودشان تأمین کنند. دولت فقط باید به تعلیم کسانی پردازد که به خدمات ایشان نیاز دارد. برای تعلیم رشته‌های دیگر علم و دانش باید مؤسسات خصوصی و غیر دولتی را تشویق کرد. زبان آموزش را باید فوری و به هر قیمت که باشد تغییر داد و زبانهای ملی نواحی مختلف باید مقام شایسته خویش را احراز کنند. من آشفتنگی موقتی را که در کار دبیرستانها و دانشگاهها پیش بیاید برضایعه جنایت آمیزی که هر روز بیشتر می‌شود ترجیح می‌دهم...

بدین قرار می‌گویم که من دشمن تعلیمات دبیرستانی و عالی نیستم. اما با این تعلیمات به آن صورت که در این کشور داده می‌شود سخت مخالفم. در طرح من باید کتابخانه‌های بیشتر و بهتر، آزمایشگاههای بیشتر و بهتر و مؤسسات تحقیقی بیشتر و بهتر تهیه کرد. ما باید ارتشی از شیمی‌دانها، مهندسان و کارشناسان دیگر داشته باشیم که خدمتگزاران واقعی ملت و پاسخگوی نیازهای گوناگون و روز افزون مردمی باشند که هر روز بیشتر به حقوق خود و احتیاجات خود واقف می‌شوند. این کارشناسان نباید به زبانی خارجی سخن بگویند بلکه باید با زبان مردم حرف بزنند و دانشی که کسب می‌کنند ثروت مشترک همه

* اشاره به انگلیسیها است. -م.

آموزش

مردم باشد. در این صورت به جای تقلید خالی از دیگران، آثار واقعی و اصلی به وجود خواهد آمد. وهزینه‌های آن هم منصفانه و عادلانه توزیع خواهد گشت.

□ فرهنگ هندی در زمان ما در حال به وجود آمدن و ساخته شدن است. بسیاری از مامی کوشیم که از عناصر مختلف فرهنگهایی که امروز ظاهراً بایکدیگر در برخورد و تصادم هستند ترکیبی تازه و مناسب به وجود آوریم. هیچ فرهنگی که بخواهد در بسته و انحصاری باشد نمی‌تواند زنده بماند. امروز در هند چیزی به نام فرهنگ خالص آریایی نمی‌توان یافت. برای من خیلی اهمیت ندارد که بدانم آیا آریاییها مردم اصلی هند بودند یا مهاجمانی نامطبوع که از خارج به این سرزمین آمدند. آنچه برایم اهمیت دارد این است که اجداد دور دست من با کمال آزادی درهم آمیختند و ما مردم نسل امروز نتیجه آن آمیزش هستیم. آینده نشان خواهد داد که آیا ما برای سرزمین مادری خویش و برای کره کوچکی که منزلگاه همه ما است، خدمتی مفید انجام می‌دهیم یا باری سنگین و بی‌ثمر هستیم؟

□ هیچ میل ندارم که در اطراف منزل خود دیوار بکشم و پنجره‌های آن را مسدود سازم.

می‌خواهم که نسیمی از فرهنگ تمام سرزمینها، هر چه آزادانه تر به درون خانه من بوزد.

اما نمی‌گذارم و نمی‌خواهم که هیچ تن‌یادی مرا از جا بر کند و از پای بیندازد. من آرزو مندم که آن دسته از مردان و زنان ما که ذوق و استعداد ادبی دارند زبان انگلیسی و زبانهای دیگر جهان را که دوست می‌دارند هر چه بیشتر و بهتر بیاموزند و از آنها انتظار دارم که نتیجه و حاصل تحصیل و معلومات خود را در اختیار هند و سراسر جهان بگذارند و کسانی چون بوس و ری و خود

همه مردم برادرند

شاعر * بشوند. اما به هیچ وجه نمی‌خواهم که حتی يك فرد هندی زبان مادریش را فراموش کند و از آن غافل بماند یا شرمسار باشد یا تصور کند که نمی‌تواند عالی‌ترین افکار و اندیشه‌ها را در زبان مادریش بیان کند و بیندیشد. به اعتقاد من مذهب زندانهای در بسته نیست.

□ موسیقی به معنی وزن و نظم است. تأثیر آن مانند تأثیر برق می‌باشد که بلافاصله اثر می‌گذارد و آرامش می‌بخشد. متأسفانه موسیقی هم مانند «شاستراها» * * * از امتیازات گروهی محدود بوده است و هرگز به معنی جدید کلمه، ملی نشده است. اگر من درس‌سازمانهای پشاهنگی و «سواسامیتی» نفوذی می‌داشتم خواندن دسته‌جمعی ترانه‌های ملی را اجباری می‌ساختم و به این منظور از موسیقیدانهای بزرگ دعوت می‌کردم که در هر کنگره و هر کنفرانس حاضر شوند و به تعلیم عمومی موسیقی پردازند.

□ به عقیده پاندیت گاره که بر اساس تجارب وسیعی بنا شده است، موسیقی باید قسمتی از برنامه آموزش ابتدایی باشد. من این نظر را از صمیم قلب تأیید می‌کنم.

همان اندازه که لازم است دست ما تعلیم بگیرد و مهارت حاصل کند، لازم است صدای ما نیز تحت تعلیم واقع شود. پرورش بدنی، کارهای دستی، نقاشی و موسیقی باید در ردیف هم در برنامه مدارس قرار گیرد تا بهترین استعدادهاى پسران و دختران پرورش یابد و در آنها شوق و علاقه واقعی به تحصیل را برانگیزد.

□ چشمها، گوشها و زبان بیش از دست، اهمیت دارند. خواندن باید پیش

* سرجامدیش چندرا بوس و سر ب. ج. ری از دانشندان نامدارهند بودند و منظور از شاعر در اینجا را بیندرانات نامور است. م.

* * * دستورها و آداب مذهبی هندو که در انحصار طبقه برهن بوده. م.

آموزش

از نوشتن و نقاشی کردن پیش از ترسیم حروف الفبا قرار گیرد. اگر این روش طبیعی دنبال شود، فهم کودکان امکان رشد و تکامل خیلی بیشتر و بهتر خواهد داشت تا اینکه کودکان ناگزیر شوند آموزش را با یادگرفتن حروف الفبا آغاز کنند.

□ به هیچ وجه نباید تصور شود من خواستار جدایی از دیگران و به وجود آوردن سدها و دیوارها هستم. اما با کمال فروتنی اظهار می‌دارم که تحسین و ستایش فرهنگ دیگران فقط وقتی می‌تواند امکان پذیرد که ما بتوانیم فرهنگ خودمان را بشناسیم و قدر بگذاریم. هرگز نمی‌توان شناسایی و ستایش فرهنگهای دیگر را بر فرهنگ مادری خویش مقدم داشت. تحصیلات علمی بدون آن که نتیجه عملی درمآوردای آن باشد همچون جسمی مومیایی شده خواهد بود که شاید تماشای آن بی لطف نباشد. اما نمی‌تواند هیچ الهامی برانگیزد یا اثری عالی به وجود آورد. مذهب من مرامن می‌کند که فرهنگهای دیگر را بی اعتبار بشناسم یا تحقیر کنم. ضمناً اصرار می‌ورزد که فرهنگ خود را به خوبی بفهمم و در زندگی خویش به کار بندم. در غیر این صورت و از نظر جامعه خود مثل آن خواهد بود که خودکشی کرده باشم.

□ این تصور بسیار غلط که ذکاوت و دانش فقط ممکن است از راه کتاب خواندن حاصل شود باید جای خود را به این حقیقت بدهد که سریع‌ترین راه رشد و تکامل فکری آن است که کارهای دستی به طریقی علمی تعلیم داده شود. تکامل واقعی فکری از وقتی آغاز می‌شود که در هر مرحله به شاگرد آموخته شود چرا در این مورد حرکت خاصی از دست یا به کار بردن ابزاری معین لازم می‌باشد. اگر دانشجویان بتوانند خود را در ردیف کارگران عادی قرار دهند مسأله بیکاری ایشان بدون اشکال حل خواهد شد.

همه مردم برادرند

□ به گمان من خیلی بهتر است که بسیاری از مواد تعلیمات ابتدایی که به کودکان داده می‌شود، شفاهی باشد. اگر کودکان کم سن را مجبور سازیم که پیش از آموختن معلومات عمومی و کلی القبا را بیاموزند و خواندن را یاد بگیرند آنها را از قدرت اخذ و هضم معلومات شفاهی آن هم در دورانی که هنوز شاداب و تازه هستند، محروم ساخته‌ایم.

□ آموختن ادبیات به تنهایی نمی‌تواند ارزشهای اخلاقی شخصی را حتی يك سانتیمتر هم بالاتر ببرد. ساختن شخصیت با پرورش ادبی ارتباطی ندارد و از آن جدا است.

□ من عقیده راسخ دارم که آموزش ابتدایی در هند باید مجانی و اجباری باشد. همچنین معتقدم که این کار را باید با آموختن حرفه مفیدی به کودکان تحقق بخشید و این نوع آموزش را به عنوان وسیله‌ی برای پرورش استعداد های ذهنی و جسمی و روحی کودک مورد استفاده قرار داد. امیدوارم محاسبات اقتصادی را در امور آموزش، نخست طبع و بی‌مورد نشماریم. بسیار بجا است که همواره ملاحظات و محاسبات اقتصادی در نظر گرفته شود. اقتصادیات واقعی هرگز با عالی‌ترین سطح اخلاق تضاد و مخالفتی ندارد همچنان که اخلاقیات واقعی که شایسته این نام باشند باید از نظر اقتصادیات هم درست و صحیح باشند.

□ من برای آموزش علوم مختلف ارزش فراوان قائل هستم. کودکان ما هر قدر هم که از علوم شیمی و فیزیک بیاموزند زیادی نخواهد بود.

□ من می‌خواهم که در هر کودک، دست و مغز و روح یکسان رشد و تکامل پذیرد. در حالی که اکنون دستها تقریباً بیکار و فلج هستند و روح یکسره مورد بی‌اعتنایی می‌باشد.

آموزش

□ وقتی کودکان درباره واقعیات زندگی کنجکاوی نشان می‌دهند باید هرچه را می‌دانیم به ایشان بگوییم و اگر چیزی را نمی‌دانیم باید به نادانی خود اعتراف کنیم. اگر چیزی هست که نباید گفته شود باید آن قدر بر کودکان تسلط داشته باشیم که از ایشان بخواهیم چنین مطلبی را از هیچکس سؤال نکنند. هیچ وقت نباید آنها را از واقعیات مسائل دور نگاهداشت. آنها خیلی بیش از آنچه ما تصور می‌کنیم می‌دانند. اگر مطلبی را ندانند و ما به ایشان نگوییم می‌کوشند درباره آن، آنقدر سؤال طرح کنند تا آن را بفهمند. اما اگر مطلبی هست که باید از ایشان پنهان بماند باید با کمال مراقبت رفتار کرد و در نظر داشت که آنها همیشه می‌توانند آن را از جای دیگر بیاموزند.

□ پدر و مادر خردمند اجازه می‌دهند که کودکانشان اشتباهاتی را مرتکب شوند. برای هر کودک بسیار مفید است که اقلایک بار انگشتانش را بسوزاند.

□ ما نمی‌توانیم شهوت جنسی را با بستن چشم خویش به شکلی شایسته تحت تسلط در آوریم و بر آن چیره شویم. از این رو من جداً موافق آن هستم که مفهوم به کار بردن صحیح اعضای جنسی و تولیدی به پسران و دختران جوان تعلیم داده شود. من به روش خاص خود کوشیده‌ام این تعلیمات را به کودکان هر دو جنس که مسؤلیت آموزش آنها به من سپرده شده بود، بیاموزم. اما آموزش جنسی که من هوادار آن هستم هدفش آن است که بر شهوت جنسی چیره شویم و آن را به صورتی عالی بالا ببریم.

چنین آموزشی باید خود به خود کودکان را با امتیازی که میان ایشان و حیوان دارد، آشنا سازد. باید به آنها بفهماند که امتیاز و مایه غرور انسان در آن است که به او فهم و قلب داده شده است و هر انسان همان قدر که یک حیوان حساس می‌باشد موجودی متفکر نیز هست. اگر حاکمیت عقل و منطق را بر غرایز کور، نپذیریم و نفی کنیم به مفهوم آن است که موقعیت انسانی خود را نفی کرده باشیم.

همه مردم برادرند

در انسان عقل است که احساس و عاطفه را به حرکت می آورد و رهبری می کند در صورتی که در حیوان روح همواره به خواب رفته است. بیدار کردن قلب آدمی در واقع بیدار کردن روح انسانی، بیدار کردن عقل آدمی، و برانگیختن قدرت تشخیص میان خوب و بد می باشد. امروز تمامی محیط ما، مطالعات ما، اندیشه های ما، و طرز رفتار ما به طور کلی به صورتی حساب شده است که ضرورت های جنسی را برمی انگیزد و تحریک می کند. بیرون جستن از این حلقه فاسد و نامناسب کاری آسان نیست. اما وظیفه ای است که ارزش دارد جدا کثرت مساعی خود را در راه آن به کار بریم.

۱۱

زنان

□ من جداً عقیده دارم که آزادی و نجات هند با فداکاری و روشن بینی زنانش بستگی دارد.

□ «اهیمسا» به معنی محبت بی پایان است که خود به معنی قدرت بی پایان برای تحمل رنج می باشد. اما جز زن که مادر مرد است، چه کسی می تواند حداکثر توانایی را برای محبت و تحمل رنج نشان دهد. زن با حمل فرزند خود در مدت نه ماه و تغذیه او از وجود خویش، از رنجی که تحمل می کند شادمان می شود. آیا چه دردی ممکن است با رنج دردهای زایمان برابری کند؟ اما زن در لذتی که از آفرینش حس می کند این دردها را از یاد می برد. مادر است که رنج دائمی را بر خود می هموار سازد تا فرزندش روز به روز رشد کند و بزرگتر شود.

باشد که زن این محبت خود را به تمامی جامعه بشری منتقل سازد، باشد که زن از یاد ببرد که فقط وسیله شهوترانی مرد بوده است. در این صورت زن به عنوان مادر مرد و به عنوان سازنده و رهبر خاموش و بی ادعای مرد، مقام شایسته و افتخار آمیز خود را در کنار مرد احراز خواهد کرد. وظیفه زن است که هنر صلح را به جهان جنگ آلود که تشنه این شربت الهی است بیاموزد.

□ عقیده شخصی من این است که چون اصولاً مرد و زن یکسان هستند، مسائل

همه مردم برادرند

مربوط به ایشان هم دراصل باید یکسان باشد. در هر دو آنها روح یکسان است، هر دو به يك شکل زندگی می کنند و يك نوع احساس دارند. هر يك مکمل دیگری است و هیچ کدام نمی تواند بدون کمکهای مثبت دیگری زندگی کند.

اما به هر صورت که بوده از قرون بسیار دور مرد بر زن مسلط گشته و بدین گونه در زن عقده حقارتی پیدا شده است. مرد به سود خود به زن آموخته که زن از مرد پست تر است و زن هم این حرف را پذیرفته است. اما مردان روشن بین و خردمند همواره برای زنان وضع و موقعیتی برابر با مردان قبول داشته اند. معذرا تردیدی نیست که از بعضی جهات تفاوت وجدایی میان آنها وجود دارد. در عین حال که زن و مرد اصولاً یکسانند از لحاظ شکل، تفاوت های اساسی و حیاتی میان ایشان وجود دارد. به این جهت کارهای آنها هم باید متفاوت باشد. وظیفه مادری که اکثریت عظیم زنان همواره آنرا عهده دار می باشند، صفاتی را ایجاب می کند که مرد از داشتن آنها بی نیاز است. زن پذیرنده است و مرد دهنده. زن اصولاً خانم و فرمانفرمای خانه است. مرد نان آور خانه است و زن حافظ و توزیع کننده آن. زن است که در معنی صحیح کلمه پاسبان و نگهبان زندگی است. هنر پرورش دادن کودکان نسل آدمی امتیاز خاص و انحصاری زن است. اگر مراقبت زن نباشد نژاد بشر از میان می رود.

به عقیده من برای مرد و زن هر دو انحطاط انگیز است که زن بخواهد یا او را مجبور سازند که خانه را رها کند و برای دفاع از خانه اش تفنگ بدوش گیرد. چنین اقدامی بازگشت به توحش و شروع پایان کار خواهد بود. زنی که می کوشد براسبی سوار شود که برای سواری مرد است هم خود را منحط می سازد و هم مرد را. اگر مرد همسر خود را برانگیزد و یا ناچار سازد که از انجام وظایف خاص خویش بگریزد، گناه به گردن خود مرد خواهد بود. نگاهداری خانه در وضعی خوب و شرایطی شایسته به اندازه دفاع از خانه در مقابل حملات خارجی دلیری و شهامت لازم دارد.

زنان

□ اگر من زن متولد شده بودم در مقابل ادعا و تصور مرد که زن را بازیچه خویش بشمارد، شورش می کردم. من از لحاظ فکری و ذهنی زن شده‌ام تا بتوانم به درون قلب او راه یابم. پیش از آنکه تصمیم بگیرم رفتارم را با زنم از صورتی که داشت تغییر دهم، نمی توانستم در دل او راه داشته باشم. به همین جهت بود که به اصطلاح از تمام حقوق شوهر بودن صرف نظر کردم تا او بتواند تمام حقوق را برای خویش به دست آورد.

□ از تمام معایب و مفاسدی که مرد مسؤول به وجود آوردن آنها است هیچ کدام به این اندازه انحطاط انگیز و ناراحت کننده و خشونت آمیز نیست که نیمه بهتر جامعه بشری را مورد دشنام و توهین قرار داده است. من این نیمه را جنس ماده می نامم، نه جنس ضعیف. در واقع جنس ماده از جنس نر نجیب تر و شریف تر است. زیرا هنوز هم مظهر فداکاری و رنج کشیدن خاموش و متواضع و ایمان و دانش می باشد.

□ زن نباید بیش از این خود را وسیله شهوترانی مرد بشمارد. علاج این وضع بیشتر در دست خود زن است تا مرد.

□ عفاف چیزی نیست که بتوان در گرمخانه رویاند. عفاف چیزی نیست که بتوان با کشیدن دیوار و حجاب در اطرافش آنرا محفوظ داشت. عفت باید از درون خود زن رشد کند و برای آنکه با ارزش باشد باید بتواند در برابر هرگونه تحریک و اغوایی ایستادگی کند.

□ این همه اضطراب دیوانه‌وار درباره عفاف زنان برای چیست؟ آیا زنان درباره عفاف مردان حرفی دارند؟ ما از زنان درباره اضطراب و نگرانی ایشان در مورد عفاف مردان چیزی نمی شنویم. پس چرا مردان باید به خود حق بدهند

همه مردم برادرند

که دربارهٔ مقررات عفاف زنان به گفتگو پردازند، عفت چیزی نیست که بتوان از خارج تحمیل کرد. این موضوع با تحول درونی مربوط می‌شود و از این رو با کوشش شخصی بستگی دارد.

□ من عقیده دارم که زن مظهر فداکاری و قربانی ساختن خویش است. اما متأسفانه زن امروز درک نمی‌کند که چه امتیاز عظیمی بر مرد دارد. به گفتهٔ تولستوی زنان با نفوذ مردان مسحور گشته‌اند و در زیر این نفوذ رنج می‌کشند. اگر آنها از قدرت روش عدم خشونت اطلاع می‌یافتند، اجازه نمی‌دادند که جنس ضعیف نامیده شوند.

□ توهینی خواهد بود که زن جنس ضعیف نامیده شود. این بی‌عدالتی و ظلمی است که مرد برای زن به وجود آورده است. اگر منظور از قوت و قدرت، خشونت و قوت حیوانی است در این صورت البته زن کمتر از مرد قدرت دارد. اما اگر منظور از قدرت، نیروی اخلاقی باشد زن فوق‌العاده بر مرد برتری دارد. آیا الهامات روحی زن قوی‌تر از مرد نیست؟ آیا زن بیش از مرد خود را فدا نمی‌سازد؟

آیا قدرت مقاومت زن بیش از مرد نیست؟ و آیا دلیری و شهامت بیشتر ندارد؟

بدون زن مرد نمی‌توانست وجود داشته باشد. اگر عدم خشونت، قانون وجود ما باشد، آینده در دست زن خواهد بود... چه کسی می‌تواند بیش از زن دل و قلب آدمی را برانگیزد؟

□ زن نگهبان خاص تمام چیزهایی است که در زندگی پاک و منزه و مذهبی است. زنان که طبعاً محافظه‌کار می‌باشند اگر از عادات خرافی به آسانی و به سرعت دست بر نمی‌دارند، در عوض از آنچه در زندگی، عالی و منزه و نجیبانه است،

زنان

نیز دست بردار نیستند.

□ من به آموزش مناسب و صحیحی برای زنان اعتقاد دارم اما عقیده ندارم که زنان برای آنکه سهمی در زندگی داشته باشند باید از مردان تقلید کنند و به مسابقه با ایشان پردازند.

ممکن است که زن به مسابقه با مرد پردازد اما در صورتی که از راه تقلید کردن مردان هرگز نمی‌تواند به اوج عظمتی که خاص او است نایل گردد. زن باید مکمل مرد باشد.

□ زن همسر و همراه مرد است. به زن نیز به اندازه مرد توانایی فکری و معنوی داده شده است. زن حق دارد که به جزئی‌ترین فعالیت‌های مرد پردازد و به اندازه مرد حق آزادی دارد. زن حق دارد که در محیط و قلمرو خاص خود همان مقام‌اعلی را احراز کند که مرد در خود به دست می‌آورد. باید محیط و شرایط طبیعی چنین باشد نه اینکه چنین وضعی از آموختن و خواندن و نوشتن حاصل گردد. رسمی بسیار ناپسند است که جاهل‌ترین و بی‌ارزش‌ترین مردان هم برای خود حق برتری بر زنان قائل می‌شوند، در حالی که هرگز چنین شایستگی ندارند و نباید چنین باشد.

□ من تردید ندارم که اگر زن‌ها فقط بتوانند فراموش کنند که به جنس ضعیف تعلق دارند، می‌توانند خیلی بیش از مردان بر ضد جنگ اقدام کنند. پیش خود بیندیشید که اگر زنان، دختران و مادران سربازان و ژنرال‌ها با شرکت ایشان در عملیات نظامی‌گری و لشکرکشی به صورتی که باشد مخالفت بورزند چه وضعی پیش خواهد آمد.

□ يك خواهر مذهبی و تارك دنيا كه فعالیتی بسیار مفید دارد می‌خواست

همه مردم برادرند

همواره منفرد بماند و هرگز ازدواج نکند تا بتواند بهتر به خدمت وطن پردازد، اخیراً همسر دلخواه خویش را یافت و ازدواج کرد. اما اکنون تصور می‌کند که با این اقدام خویش به کاری نادرست پرداخته و از اوج آرمانهایی که برای خویش به وجود آورده بود، سقوط کرده است. من کوشیدم او را از این خیال باطل بیرون آورم. بدون تردید خیلی عالی است که دختری به خاطر خدمت به وطنش ازدواج نکند. اما واقعیت این است که از هر چند میلیون نفر شاید تنها یک نفر بتواند چنین کاری بکند.

ازدواج در زندگی امری طبیعی است و به هیچ وجه درست نیست که به هیچ دلیل نشان سقوط و انحطاط شمرده شود. زیرا وقتی کسی عملی را سقوط می‌شمارد بسیار دشوار خواهد بود که هر قدر هم بکوشد این فکر را از سر خود خارج سازد. آرمان و ایدآل واقعی آن است که به ازدواج به دیده سوگندی مقدس بنگریم و به این جهت در زندگی زناشویی با خویشتنداری رفتار کنیم. در مذهب هندو ازدواج یکی از چهار «اشراما» است و در واقع سه اشرامای دیگر هم براساس ازدواج متکی هستند.

بدین قرار وظیفه خواهر فوق‌الذکر و خواهران دیگری که چون او می‌اندیشند آن است که با حقارت به ازدواج تنگ‌نظرند بلکه مقام شایسته آن را درک کنند و آن را تعهدی مقدس بشمارند. اگر زنان در زندگی زناشویی، خویشتنداری لازم را پیش گیرند در درون خویش برای خدمت به جامعه و وطن خویش قدرتی روزافزون باز خواهند یافت. زنی که در آرزوی خدمت است طبعاً کسی را به عنوان شریک زندگی خویش بر خواهد گزید که افکاری مانند خود او داشته باشد و در این صورت خدمت مشترك آنها فواید بیشتری برای وطن بار خواهد آورد.

□ ازدواج حق پیوند و اتحاد را میان دو شریک زندگی تأیید می‌کند و این حق را منحصر به خودایشان می‌سازد. منتهی وقتی ازدواج صورت می‌پذیرد که هر دو طرف خواستار چنین پیوند و اتحادی میان خود باشند. اما ازدواج هرگز این

زنان

حق را برای يك طرف به وجود نمی آورد که از طرف مقابل اتحاد خود بخواهد که مطیع او باشد.

واقعیت این است که احتمال دارد گاهی اوقات یکی از شریکان، به ملاحظات اخلاقی یا جهات دیگر نتواند با تمایلات طرف دیگر توافق داشته باشد. در چنین مواردی اگر طلاق راه حلی مناسب باشد من شخصاً بدون هیچ تردید آن را می پذیرم و بر رعایت نکردن مقررات اخلاقی مرجح می شمارم. زیرا من می خواهم همواره مقررات اخلاقی کاملاً محترم شمرده شود.

□ جای تأسف است که به طور کلی وظایف مادری به دختران ما آموخته نمی شود. اگر ازدواج يك وظیفه مذهبی است مادر شدن نیز باید چنین باشد. يك مادر ایدآل بودن کاری آسان نیست. پرورش کودکان امری است که باید با احساس کامل مسؤولیت به آن پرداخت. مادر باید به درستی بداند که از لحظه آبتن شدن تا موقع زایمان فرزند چه وظایفی دارد. کسی که فرزندان سالم و تربیت شده و مفید به کشور تقدیم می دارد مسلماً خدمتی بزرگ انجام می دهد.

وقتی این فرزندان بزرگ شوند آنها نیز به توبه خود برای خدمت به کشور خویش آماده خواهند بود. حقیقت مطلب این است که اگر کسی روح خدمت را در خود داشته باشد در هر وضع و موقعیتی هم که باشد خدمت خویش را انجام می دهد و هرگز در زندگی خویش روشی را پیش نخواهد گرفت که مانع خدمتش باشد.

□ به من می گویند: «بعضی اشخاص با اصلاح قوانین مربوط به حق زن ازدواج کرده برای داشتن مالکیت و اموال مخالفت می کنند» و می گویند استقلال

طبق قوانین قدیمی هندو زنان حق مالکیت جز بر اموالی که با خود حمل می کنند و حق ارث بردن نداشتند. پس از استقلال این قوانین اصلاح شده است. م.

همه مردم برادرند

اقتصادی زن موجب گسترش اعمال خلاف اخلاق در میان زنان خواهد شد و زندگی خانوادگی را آشفته خواهد ساخت. آیا نظر شما در این مورد چیست؟»
 من برای پاسخ دادن به این سؤال باید متقابلاً بپرسم: آیا استقلال اقتصادی مرد و حق مالکیت او موجب گسترش اعمال خلاف اخلاق در میان مردان نشده است؟
 اگر جواب این سؤال مثبت است پس بگذارید در مورد زنان نیز چنین باشد. موفقی که زنان حقوق مالکیت و چیزهای دیگر را مانند مردان دارا باشند ملاحظه خواهد شد که استفاده از این حقوق نمی تواند مسؤول فسادها یا فضیلت های ایشان باشد. اگر مردان و زنان به علت عدم امکان اعمال خلاف اخلاق، مقررات اخلاقی را رعایت کنند، این قبیل اخلاقیات هیچ نوع ارزشی ندارد. اخلاق واقعی از پاکی و عفاف دل آدمی ریشه می گیرد.

□ مرد جوانی برایم نامه یی فرستاده است که خلاصه آن چنین است:
 «مردی زن دار هستم. چندی به کشوری خارجی رفتم. دوستی داشتم که هم خودم و هم پدر و مادرم به او اطمینان کامل داشتیم. این دوست در غیبت من زنم را فریب داد و گمراه ساخت و اکنون زنم از او آبتن است. حالا پدرم اصرار دارد که باید بچه را سقط کند. در غیر این صورت به گفته او تمامی خانواده مورد غضب و خشم الهی قرار خواهد گرفت.

به نظر خودم چنین کاری درست نیست. زن بیچاره اکنون دستخوش پشیمانی شدیدی است. نه چیزی می خورد و نه می آشامد و دائماً گریه می کند. ممکن است لطفاً به من بگویید که در این مورد تکلیفم چیست؟»

من این نامه را با تردید بسیار نقل کردم. بطوری که همه می دانند نظایر این واقعه در جامعه کم نیست. به این جهت فکر می کنم شاید گفتگوی عمومی در این باره بی مورد نباشد.

برای من مثل روز روشن است که سقط جنین جنایت خواهد بود. شوهرانی بی شمار مرتکب همین لغزش شده اند که این زن بیچاره هم شده است اما هرگز

زنان

هیچکس از ایشان باز خواستی نمی کند. جامعه نه فقط آنها را می بخشد بلکه حتی از ایشان جلوگیری هم نمی کند. از طرف دیگر زن نمی تواند عمل شرمناک خود را پنهان سازد، در صورتی که مرد با کمال موفقیت گناه خویش را مخفی می کند.

زن مورد بحث شایسته ترحم است. وظیفه مقدس این شوهر آن است که نظر پدرش را نپذیرد و موقعی که زنش زایید فرزند او را با حداکثر محبت و مهربانی که دارد پرورش دهد. اما این موضوع که آیا زندگی را با زنش ادامه دهد مسأله‌ی بسیار حساس است. شاید موقعیت و محیط ایجاب می کند که از او جدا شود. در این صورت شوهر باید وسیله زندگی و تحصیل او را فراهم سازد و به او کمک دهد که زندگی منزله و شرافتمندانه‌ی داشته باشد. در ضمن هیچ عیبی هم نمی بینم که اگر توبه این زن صمیمانه و واقعی است آن را بپذیرد. حتی می توانم تصور کنم که در بعضی اوقات وظیفه مقدس مرد آن است که زن سرگردانی را که کفاره گناه لغزش خود را پرداخته و جبران کرده است به خانه خویش بازگرداند.

□ مقاومت منفی را سلاح ضعیفان می شمارند. اما مقاومتی که من برایش نامی تازه درست کرده‌ام رویهمرفته سلاحی برای نیرومندترین اشخاص می باشد. من ناچار بودم برای آن کلمه‌ی تازه بسازم تا بتواند مفهومی را که در نظر دارم بیان کند. اما زیبایی بی مانند امر در این واقعیت است که هر چند این سلاح برای نیرومندترین اشخاص می باشد کسانی هم که از لحاظ بدنی ضعیف هستند و حتی سالمندان و پیران و کودکان می توانند آن را به کار برند به شرط آنکه دل‌های نیرومند و دلیر داشته باشند. از آنجا که مقاومت به صورت ساتیاگراها از راه قبول و تحمل رنج انجام می شود، سلاحی است که مخصوصاً برای زنان به کار

☞ این کلمه تازه که گمانی درست کرده است «ساتیاگراها» می باشد که به معنی مبارزه همراه با حقیقت است. — م.

همه مردم برادرند

می آید.

سال گذشته دیدیم که زنان هند در بسیاری موارد در تحمل رنج و فداکاری از برادران خود پیش افتادند و هر دو با هم در مبارزه ملی نقشی عظیم و افتخارآمیز انجام دادند. از آنجا که آرمان فداکاری هم خود بخود واگیر می شود زنان و مردان متفقاً در زمینه قربانی ساختن خویش و فداکاری اقداماتی حیرت انگیز انجام دادند.

فرض کنیم که زنان و کودکان اروپا از محبت و عشق بشریت سرشار شوند؛ در این صورت توفانی بر سر مردان جنگجوی خویش فرود خواهند آورد که نظامیگری را در مدتی کوتاه به هیچ بدل خواهند ساخت. فکر اصلی در این مورد آن است که زنان و کودکان و دیگران همه روحی یکسان و امکانات روحی یکسان دارند. مسأله اساسی این است که قدرت بی انتهای حقیقت بیرون کشیده شود و نمایان گردد.

□ وقتی زنی مورد حمله قرار می گیرد مسلماً با خود می اندیشد که آیا باید به «هیمسا» متوسل شود یا «اهیمسا». نخستین وظیفه چنین زنی این است که از خویش دفاع کند و خود را محفوظ نگاه دارد. به این منظور می تواند هر روش و هر وسیله‌ی را که به ذهنش برسد آزادانه به کاربرد تا از شرف خود دفاع کند. خداوند به او ناخن و دندان داده است و باید آنها را با تمام قدرتش به کاربرد و اگر لازم باشد در راه این تلاش بمیرد. مرد یا زنی که از مرگ ترس نداشته باشد نه فقط می تواند خود را محفوظ نگاه دارد بلکه با فدا ساختن جان خویش می تواند از دیگران هم دفاع کند. حقیقت این است که ما از مرگ بیش از تجاوز می ترسیم و از این رو سرانجام به زور و قدرت جسمی بالاتر تسلیم می شویم. در نتیجه بعضیها در مقابل مهاجم زانو خم می کنند، بعضیها به نیرنگ و رشوه می پردازند، بعضیها به دستور زورگویان بر روی شکم خویش می خزند یا توهینهای

در دوران مبارزات استقلال طلبی هند به رهبری گماندی .م.

زنان

دیگر را می‌پذیرند و بعضی زنان هم چون حاضر نمی‌شوند بمیرند بدن خود را تسلیم می‌کنند. من این مطالب را با روح عیبجویی نمی‌نویسم فقط تصاویری از طبیعت بشر را نشان می‌دهم. چه ما بر روی سینه و شکم خویش بخزیم و چه زنی تسلیم شهوت مرد شود این هر دو مظهری از علاقه و دل بستگی ما به زنده ماندن است که ما را ناگزیر می‌سازد در برابر هر چیز سرفروذ آوریم. تنها کسی می‌تواند زندگی را نجات دهد که بتواند از زندگی خویش بگذرد. برای آنکه بتوان از زندگی قدرشناسی کرد باید از فریبه‌های آن چشم پوشید و این هنر باید جزئی از طبیعت ما شود.

□ از نظر من برای اعمال خشونت هیچ‌گونه تدارکی لازم نیست. بلکه تمام تدارکات باید به خاطر عدم خشونت باشد زیرا برای این منظور باید حداً اعلای شهامت و دلیری را پرورش داد... اگر زنانی هستند که وقتی مورد حمله بد اندیشان واقع می‌شوند نمی‌توانند بدون توسل به سلاح از خود دفاع کنند، لازم نیست که داشتن سلاح به ایشان توصیه شود. زیرا خودشان این کار را خواهند کرد. بنا بر این درست نیست که دائماً می‌پرسند آیا سلاحی با خود داشت یا نه. مردم باید پیاموزند که به شکلی طبیعی، آزاد و مستقل باشند.

اگر تعلیم اصلی را همواره به خاطر داشته باشند یعنی از یاد نبرند که مقاومت واقعی و مؤثر به وسیلهٔ روش عدم خشونت صورت می‌پذیرد، طبعاً رفتار خود را موافق این تعلیم شکل خواهند بخشید. همین کاری است که دنیا بدون آنکه بیندیشد انجام می‌دهد. از آنجا که دنیا شهامت و دلیری کافی یعنی دلیری و شهامتی را که برای پرداختن به روش عدم خشونت لازم است، در خود سراغ ندارد ناچار خود را مسلح می‌سازد و حتی به بمب اتمی متوسل می‌شود. کسانی که نمی‌توانند در این کار، بیهودگی خشونت را ببینند و درک کنند طبعاً هر چه بیشتر

☞ اشاره به شکنجه‌های تحقیرآمیزی است که از طرف افران انگلیسی به هندیان تحمیل می‌شد. - م.

همه مردم برادرند

که بتوانند خود را مسلح می‌سازند.

□ این موضوع به خود زنان امریکایی مربوط است که به دنیانشان دهند زنان تا چه اندازه قدرت و نیرو دارند^۱. اما در هر حال این امر در صورتی تحقق می‌پذیرد که دیگر بازیچه و وسیله و تفنن ساعات بیکاری مرد نباشند. شما آزادی دارید، شما می‌توانید نیرویی برای صلح باشید، شما نباید اجازه بدهید که دستخوش طغیان امواج علوم دروغینی شوید که به گستاخی خویش می‌بالند و غرب را به نابودی می‌کشانند. به جای آن شما باید علم عدم خشونت را به کار ببندید. زیرا بخشایش در طبیعت زنانه شما است. با تقلید کردن بیهوده از مردان، شما نه مرد خواهید شد و نه خواهید توانست خودتان باشید و استعدادهای خدا داد خود را پرورانید. خداوند قدرت عدم خشونت را به زنان پیش از مردان عطا کرده است. این قدرت خیلی بیشتر مؤثر است. زیرا خاموش و بی‌صدا است. زنان پیام‌آوران و مبشران طبیعی انجیل عدم خشونت هستند. منتهی باید موقعیت عالی خود را به درستی دریابند.

□ اعتقاد استوار من آن است که مردان و زنان هند آنقدر شهامت در خود دارند که دلیرانه و بدون توسل به خشونت با مرگ روبرو شوند. آنها می‌توانند قدرت تسلیحات را ناچیز بشمارند و به آن بخندند و آرمان استقلال بدون فریب و نیرنگ برای توده‌ها را دریابند و بتوانند از این راه سرمشق عالی برای جهان به وجود آورند. در این تلاش زنان می‌توانند پیشقدم و راهبر باشند. زیرا آنها مظهر زنده‌یی از قدرت و نیروی فدا ساختن خویش می‌باشند.

^۱ این مطلب و مطلب قبلی از مصاحبه‌یی با زنان امریکایی نقل شده است. — م.

۱۲

گوناگون

□ نمی‌خواهم آینده را پیش‌گویی کنم. ترجیح می‌دهم که به مسائل کنونی بپردازم. خداوند به من چنین قدرتی نداده است که لحظه بعد را در اختیار و تسلط خود داشته باشم.

□ مرا ساده دل، بیهوده‌جو و ابله نامیده‌اند. مسلماً من شایسته این شهرت هستم. زیرا هر جا که می‌روم چنین اشخاصی را که چون خود من هستند به سوی خویش می‌کشانم.

□ دنیا اطلاع ندارد که به اصطلاح عظمت من تا چه اندازه به تلاش و زحمت مداوم مردان و زنان خاموش و مؤمن و شایسته و پاکی بستگی دارد که در اطراف من فعالیت دارند.

□ من خود را شخص کسالت‌انگیز می‌شناسم. اغلب برای فهم بعضی چیزها خیلی بیش از دیگران وقت صرف می‌کنم. اما اهمیتی نمی‌دهم. برای پیشرفت ذهنی انسان حدی وجود دارد. لیکن تکامل خصال شریف و دل‌آدمی حد و مرزی ندارد.

□ درست و بجا خواهد بود که گفته شود نیروی فکری در زندگی من نقشی

همه مردم برادرند

ثانوی دارد. من گمان می کنم شخصی کسل کننده هستم. در واقع این حرف در مورد من مصداق کامل دارد که خداوند به مردان ایمان فقط آنقدر قدرت ذهنی می دهد که لازم دارند. من همواره به مردان مسن تر و خردمند ایمان و اعتقاد داشته ام. اما ایمان عمیق تر و واقعی تر من به حقیقت بوده است و در نتیجه راه من هر چند دشوار به نظر آید برای خودم آسان می نماید.

□ در بسیاری موارد، در نطقهایی که خطاب به من ابراد می شود، صفاتی به کار می رود که موجب ناراحتی می شود. استعمال این صفات نه برای نویسندگان آنها خوب است و نه برای من. آنها نادانسته و بدون آن که لازم باشد مرا مورد تحقیر قرار می دهند زیرا من ناگزیرم اعتراف کنم که شایسته این صفات نیستم. در مواردی که این صفات بجا باشند بکار بردن آنها زائد خواهد بود، زیرا نمی توانند بر قدرت خصالی که من در خود دارم بیفزایند. اگر به سختی مراقب خود نباشم ممکن است این عناوین و صفات مرا گیج و گمراه سازند. اگر کسی کار خوبی می کند اغلب بهتر است که گفته نشود. بهترین راه قدرشناسی از کار خوب او، آن است که مورد تقلید قرار گیرد.

□ هدف همواره از ما می گریزد و دور می شود. هر چه پیشرفت ما بیشتر باشد بیشتر به ناشایستگی خویش پی می بریم. رضایت خاطر در تلاشی است که دنبال می کنیم نه در وصول به مقصود. به کار بردن حداکثر کوشش، حداکثر پیروزی خواهد بود.

□ تصور نمی کنم که مأموریت من آن باشد که همچون شوالیه های قهرمان افسانه ای دائم در حرکت باشم و در همه جا مردم را از گرفتاریهایشان خلاص کنم. تلاش متواضعانه و حقیر من آن است که به مردم نشان دهم چگونه می توانند خودشان، مشکلاتشان را حل کنند.

گوناگون

□ اگر به نظر می‌رسد که من در سیاست شرکت می‌کنم فقط از آن جهت است که امروز سیاست همچون چنبرماری ما را از هر سو احاطه کرده است بطوری که هر قدر هم بکوشیم نمی‌توانیم از آن بیرون رویم. از این جهت است که ما یلیم با مار مبارزه کنیم.

□ فعالیت من برای اصلاحات اجتماعی به هیچ وجه کمتر یا تابع فعالیت سیاسی من نیست. واقعیت این است که وقتی می‌بینم فعالیت اجتماعی من بدون فعالیت سیاسی، به نتیجه نمی‌رسد. ناچار به سیاست هم می‌پردازم، منتهی فقط تا آن اندازه که به کارهای اجتماعی کمک می‌دهد. از این رو باید اعتراف کنم که تلاش برای اصلاحات اجتماعی و تزکیه نفس از این نوع در نظر من صدها بار عزیزتر و ارزشمندتر از کاری است که فعالیت سیاسی نامیده می‌شود.

□ من خود پدر چهار پسر هستم که به بهترین صورت مقدور برای خودم آنها را بزرگ کرده‌ام. من برای پدر و مادرم و برای معلمانم پسر و شاگردی بسیار مطیع بوده‌ام. من اهمیت و ارزش وظایف فرزندی را بخوبی می‌دانم اما وظیفه نسبت به خداوند را از هر چیز برتر می‌شمارم.

□ من يك خيالپرور رؤیایی نیستم و نسبت تقدس را برای خویش نمی‌پذیرم. من موجودی زمینی و خاکی هستم... من هم می‌توانم به اندازه شما ضعفهای بسیار داشته باشم. اما من دنیا را دیده‌ام. من با دیدگانی بساز و گشاده در دنیا زندگی کرده‌ام. من دشوارترین آزمایشهایی را که ممکن است سرگذشت آدمی باشد گذرانده‌ام و برای خود انضباطی آهنین به وجود آورده‌ام.

□ هرگز نمی‌خواهم که در نظرهای خود مداومت بیهوده و بیجا داشته باشم. من هوادار و پیرو حقیقت هستم و در هر موقع و هر مورد آنچه را به نظرم درست

همه مردم برادرند

بیاید می‌گویم. بدون آنکه در نظر بگیرم قبلاً در این مورد چه گفته‌ام... بهمان نسبت که بر اثر تجربیات روزانه‌ام نظری روشن‌تر پیدا می‌کنم، اظهار نظرهایم نیز روشن‌تر می‌شود.

در مواردی که نظر خود را دانسته و فهمیده تغییر داده‌ام و اصلاح کرده‌ام این تغییرات کاملاً نمایان است. اما دیدگانی دقیق می‌تواند تحولات نامحسوس و تدریجی مرا دریابد.

□ به هیچ وجه برایم اهمیت ندارد که تصور شود در نظرهای خود اصرار و مداومت دارم. من برای خود راه حقیقت را برگزیده‌ام و در این راه بارها بسیاری از اندیشه‌هایم را بی‌اعتبار ساخته‌ام و بسیاری چیزهای تازه آموخته‌ام. هرچند از لحاظ عمر پیر هستم اما احساس نمی‌کنم که رشد درونیم قطع شده باشد یا گمان نمی‌کنم که رشد حتی با نابود شدن جسم من متوقف گردد.

آنچه برایم اهمیت دارد این است که آماده باشم در هر لحظه به ندای حقیقت که خدای من است گوش فرا دارم.

□ وقتی چیزی می‌نویسم هرگز در فکر آن نیستم که قبلاً چه نوشته‌ام. هدفم این نیست که آنچه درباره‌ی موضوع خاصی می‌نویسم با اظهارات قبلم یکسان و سازگار باشد. بلکه می‌خواهم با حقیقت به آن صورت که در آن موقع به نظر می‌رسد سازگار بوده باشد.

نتیجه‌ی این وضع این است که همواره از حقیقتی به حقیقتی تازه می‌رسم. حافظه‌ام را آسوده می‌گذارم و بر آن فشار وارد نمی‌آورم و بعلاوه هر وقت ناگزیر شده‌ام که میان آخرین نوشته‌هایم با آنچه پنجاه سال پیش نوشته‌ام مقایسه‌ی بکنم، متوجه گشته‌ام که میان آنها ناسازگاری وجود ندارد. اما کسانی که در میان نوشته‌های من ناسازگاری ملاحظه می‌کنند، بهتر است که معنی و مفهوم آخرین نوشته‌های مرا در نظر بگیرند. مگر اینکه نوشته‌های سابق مرا بیشتر بیسندند و

گوناگون

مرجح بشمارند. ولی پیش از آنکه به چنین انتخابی پردازند باید ببینند که آیا واقعاً میان آنچه به ظاهر متفاوت به نظر می‌رسد مداومت ثابتی وجود ندارد.

□ خیلی بهتر است که دعا و نیایشی را با قلب خود و بدون کلمات انجام دهیم تا با کلمات و بدون قلب.

□ در مآورای مبارزه عدم همکاری من، همواره اشتیاقی فراوان برای همکاری حتی با بدترین دشمنانم بهر عنوان و بهانه که باشد، وجود دارد. در نظر من که خود موجودی ناکامل هستم و همواره محتاج لطف و عنایت الهی می‌باشم، هیچکس از اصلاح و رستگاری بدور نیست.

□ روش عدم همکاری من از کینه و نفرت ناشی نمی‌شود بلکه از محبت سرچشمه می‌گیرد.

مذهب شخصی من، مرا از نفرت داشتن نسبت به هر کس که باشد بشدت منع می‌کند. من این نظریه ساده و عالی را وقتی که دوازده ساله بودم دریکی از کتابهای دبستانی خویش آموختم و اعتقاد به آن تا کنون در وجودم دوام یافته است. این اعتقاد هر روز افزایش می‌یابد و در من به صورت شور و شوقی آتشین درآمده است.

□ آنچه در مورد يك فرد صادق است درباره يك ملت هم مصداق دارد. بخشایش هر اندازه که باشد زیاد نیست. اما يك فرد ضعیف هرگز نمی‌تواند بخشایش داشته باشد. بخشایش صفت خاص نیرومندان است.

□ تحمل رنج حدودی مشخص دارد. تحمل رنج می‌تواند خردمندانه یا ابلهانه باشد و موقعی که از حد مشخص خود گذشت نه فقط عاقلانه نیست بلکه

همه مردم برادرند

منت‌های جنون خواهد بود.

□ وقتی ملت ما می‌تواند به راستی ملتی روحانی باشد که بتوانیم حقیقت‌را بیش از طلا، و نترسی و بی‌باکی را بیش از شکوه ثروت، و قدرت و محبت و شفقت را بیش از خودپسندی نشان بدهیم.

اگر ما فقط بتوانیم خانه‌های خود، کانه‌های خود و معابد خود را از نشانه‌های ثروت پاک کنیم و نشانه‌های اخلاق را در آنها بنمایش بگذاریم خواهیم توانست با هر قدرت خصمانه‌یی مقابله کنیم بدون آن که به تحمل بار سنگین نیروهای نظامی نیازی داشته باشیم.

□ من خیلی بیشتر ترجیح می‌دهم که هند نابود گردد تا اینکه آزادی خود را به قیمت قربانی ساختن حقیقت به دست آورد.

□ اگر در من روح شوخ‌طبعی و خوش‌خلقی وجود نمی‌داشت، می‌بایست مدت‌ها پیش خودکشی کرده باشم.

□ فلسفه من، اگر بتوان گفت که فلسفه‌یی دارم، مبنی بر این است که هرگز هیچ عامل خارجی نمی‌تواند به هدف ما آزار و زیان برساند. این زیان فقط وقتی پیش می‌آید که خود هدف ما بد و نادرست باشد یا اگر هدف درست است کسانی که به دنبال آن هستند در راه خود ناصادق یا کینه‌جو، یا ناپاک باشند.

□ من در هر مورد به شریف‌ترین و نجیبانه‌ترین عواطف جامعه بشری رجوع می‌کنم و به همین جهت می‌توانم ایمانم را به خداوند و به طبیعت انسانی محفوظ نگاه دارم.

گوناگون

□ اگر من به آن صورت می‌بودم که خودم می‌خواهم، دیگر نیازی نداشتم که با هیچکس به گفتگو و استدلال پردازم. در این صورت کلام من مستقیماً پذیرفته می‌شد.

در واقع حتی به کلام و سخن هم نیازی نمی‌داشتم. تنها میل من کافی می‌بود که نتایج مورد نظر را به بار آورد. اما خودم با کمال اندوه و تأسف به ناتوانیها و محدودیتهای خویش توجه دارم.

□ پیروان عقل و منطق مردمانی قابل تحسین هستند. اما مکتب پیروی از عقل وقتی مدعی شود که قادر مطلق است خود به صورت غولی مهیب درمی‌آید. نسبت دادن قدرت مطلق به عقل نیز نوعی بت پرستی است و مانند ستایش قطعه‌یی سنگ است که خدا شمرده شود.

من در پی نابود ساختن عقل نیستم بلکه خواستار شناسایی نیرویی در وجود خودمان هستم که عقل را به تقدیس و پاکی رهبری می‌کند.

□ در هر رشته از اصلاحات لازم است که شخص دائماً به مطالعه در کار خود پردازد و از این راه در موضوع کار خویش تسلط حاصل کند. در تمام نهضت‌های اصلاح طلبانه که درستی آن مورد قبول بوده است، همواره جهل موجب شکست نسبی یا کامل شده است. زیرا هر طرحی را که زیر نقاب دروغینی پنهان شود و نام اصلاح بر خود بگذارد نمی‌توان شایسته چنین نامی دانست.

□ وقتی که ما با موجودات انسانی سروکار داریم روشهای جامد قیاسی نه فقط ما را به منطق نادرست می‌کشاند، بلکه گاهی اوقات نتایج شوم به وجود می‌آورد. زیرا در مورد موجودات انسانی هرگز نمی‌توان تمام عواملی را که به دخالت می‌پردازند، به درستی به حساب آورد و تحت تسلط داشت و چنانچه تنها يك عامل ناچیز هم نادیده گرفته شود، احتمالاً نتایجی نادرست به بار خواهد آمد.

همه مردم برادرند

از این رو است که هرگز نمی‌توان به حقیقت کامل و نهایی نایل شد بلکه فقط به شکلی تقریبی می‌توان به آن نزدیک شد، آن‌هم در صورتی که در اقدامات خود فوق‌العاده دقیق و مراقب باشیم.

□ بسیار عادت بدی است که اندیشه‌های دیگران را بد و نادرست بشماریم و مال خودمان را نیک و درست، و معتقد باشیم که هر کس عقیده و نظر ما را ندارد، دشمن کشور است.

□ باید قبول کنیم که مخالفان ما هم در نظرهای خود به اندازه ما شرافت دارند و در آنها نیز همان انگیزه وطن دوستی که ما مدعی آن هستیم، وجود دارد.

□ راست است که خیلی اشخاص مرا نومید ساخته‌اند. خیلی‌ها مرا فریب داده‌اند و خیلی‌ها شایستگی کافی نداشته‌اند. اما از آشنایی و ارتباط با آنها ناراضی و پشیمان نیستم. زیرا همان طور که راه عدم همکاری را می‌دانم راه همکاری را هم می‌دانم. عملی‌ترین و شایسته‌ترین راه زندگی در این دنیا آن است که تا وقتی دلیل مثبتی برای باور نکردن حرف مردم وجود ندارد قبول و حرف آنها را بپذیریم و درست بدانیم.

□ اگر می‌خواهیم که پیشرفت حاصل کنیم نباید در پی آن باشیم که تاریخ را تکرار کنیم بلکه باید تاریخی نو بسازیم. ما باید بر میراثی که از اجدادمان به ما رسیده بیفزاییم. آیا اگر ما می‌توانیم در دنیای مادی به اکتشافات و اختراعات تازه پردازیم باید خود را در زمینه‌های روحی ورشکسته بدانیم؟ آیا نمی‌توان از تکرار و افزایش استثناها قانونی تازه به وجود آورد؟ آیا ضرورت دارد که انسان همیشه اول حیوانی درنده باشد و بعد انسان بشود؟

توانا تون

□ در هر منظور و هدف بزرگ تعداد مبارزان چندان اهمیت ندارد، بلکه خصال آنها است که عامل قطعی و تعیین کننده می باشد. بزرگ ترین مردان عالم همیشه تنها بوده اند و بتنهایی روی پای خویش ایستاده اند. به پیامبران بزرگ، زردشت، بودا، عیسی و محمد بنگرید همه آنها مانند بسیاری بزرگان دیگر که می توان نام برد، بتنهایی بپاخاسته اند. اما آنها به خودشان و به خدای خودشان ایمان داشتند و چون معتقد بودند که خدا با آنها است هرگز احساس تنهایی نمی کردند.

□ برپاساختن میتینگها و سازمانهای دسته جمعی همه، کاری مفید است. این کارها برای وصول به مقصود کمکی می دهد اما بسیار مختصر. اینها همچون چوب بستهایی که مهندسان برای ساختمان اصلی خویش می سازند، وسایل و تدابیری موقتی هستند.

آنچه واقعاً اهمیت دارد ایمانی شکست ناپذیر است که شعله آن هرگز فرو نمی نشیند و خاموش نمی شود.

□ هر قدر هم کاری را ناقابل و ناچیز می پندارید آن را به بهترین صورتی که می توانید انجام دهید و برای آن همان توجه و دقت را به کار برید که برای کاری بسیار مهم. زیرا با همان کارهای کوچک است که درباره شما قضاوت می شود.

□ اگر سراسر زندگی من برایم روشنی به وجود نیاورده باشد مسلماً نگرستن به غرب نمی تواند برایم روشنی بخش باشد. معمولاً روشنی همیشه از شرق تاییده است.

اگر ذخیره روشنی شرق پایان یافته باشد، شرق می تواند آن را از غرب وام بگیرد.

اما تصور نمی کنم که روشنی، اگر واقعاً روشنی باشد و نه بخارات متعفن،

همه مردم برادرند

هرگز پایان پذیرد.

هنگامی که کودک بودم آموختم که روشنی با روشنی بخشیدن افزایش می‌یابد. به هر صورت من بر اساس این اعتقاد عمل کرده‌ام و از این رو با سرمایه اجداد خود به کسب پرداخته‌ام. اما مفهوم این امر آن نیست که باید همچون قورباغه پی در عمق چاهی باشم. هیچ چیز مانع آن نیست که اگر از غرب هم روشنی می‌تابد از آن نیز بهره‌مند شوم. فقط باید مراقب باشم که تحت تأثیر درخشاندهای دروغین غرب قرار نگیرم. من نباید درخشاندهای را با روشنی اشتباه کنم.

□ من هوادار این عقیده خرافی نیستم که هرچه قدیمی است خوب است. همچنین عقیده ندارم که هرچه هندی باشد خوب است.

□ من ستایشگری بدون تمیز و تشخیص برای هر چیزی که به عنوان قدیمی و باستانی عرضه شود، نیستم. من برای ویران ساختن و درهم کوبیدن هرچه نادرست و خلاف اخلاق است هر قدر هم که کهنه و قدیمی باشد هرگز تردیدی به خود راه نمی‌دهم. اما چنین اقدامی را با احتیاط و سنجش انجام خواهم داد. باید اعتراف کنم که من تأسیسات و یادگارهای خوب گذشته را عزیز می‌دارم و می‌ستایم. تصور این که مردم در شتاب به سوی هر چیزی که مدرن و تازه باشد همه سنتهای قدیمی را حقیر بشمارند و آنها را در زندگی خویش نادیده بگیرند، مرا آزار می‌دهد.

□ اخلاق واقعی در دنبال کردن راه دیگران نیست بلکه در آن است که راه حقیقی و درست را برای خویش پیدا کنیم و بدون بیم و باک آن را دنبال گیریم.

□ هیچ اقدامی که داوطلبانه و فهمیده نباشد نمی‌تواند اخلاقی باشد. تا وقتی که اعمال ما ماشینی و بدون فهم باشد، مسأله اخلاقی بودن نمی‌تواند مطرح شود.

گونه‌ها

اقدامی می‌تواند اخلاقی نامیده شود که از روی فهم و عمد و به‌عنوان وظیفه انجام شده باشد. هر اقدامی که به علت ترس یا هر نوع اجبار و فشار انجام شود اخلاقی نیست.

□ شخص فقط وقتی حق شدیدترین انتقادهای را به دست می‌آورد که همسایگان خود را به علاقه و محبت خویش نسبت به ایشان و قضاوت صحیح خویش در مورد ایشان معتقد ساخته باشد و مخصوصاً به خودش اطمینان داشته باشد که اگر قضاوتش پذیرفته یا تحمیل نشد کوچکترین ناراحتی و آشفتگی پیدا نخواهد کرد. به عبارت دیگر باید نیروی محبت برای فهم و درک روشن هر موضوع به کار رود و بردباری کامل وجود داشته باشد تا بتوان به انتقاد از دیگران پرداخت.

□ باید کلمه «جنایتکار» از مجموعه لغات ما تحریم شود یا اینکه ما همه باید جنایتکار شناخته شویم. وقتی برای سنگباران زنی فاحشه و محکوم گفته شد «هر کس گناهی ندارد نخستین سنگ را پرتاب کند» هیچکس جرأت نکرد که سنگی به سوی او بیفکند. یکبار يك زندانی گفت که همه مردم نهانی گناهکار و جنایتکار هستند. هر چند این حرف به ظاهری نیمه شوخی گفته شده باشد حقیقتی عمیق در آن وجود دارد. پس بگذارید آنان که به نام «جنایتکار» نامیده می‌شوند همراهان و دوستانی نیکوکار بشوند. می‌دانم که گفتن این حرف از عمل کردن بدان خیلی آسان‌تر است. اما این همان دستوری است که در «گیتا» داده شده است و در واقع تمام مذاهب هم آن را توصیه می‌کنند.

□ انسان سازنده سرنوشت و مقدر خویش می‌باشد با این مفهوم که آزاد است راه استفاده از آزادی خویش را برگزیند. اما نمی‌تواند عواقب کار خویش را تحت تسلط خویش داشته باشد.

همه مردم برادرند

□ نیکی باید با فهم همراه باشد. نیکی بدون فهم ارزش ندارد. شخص باید خصلت عالی تشخیص دادن را همراه با خصلت و شهامت روحی در خود حفظ کند. در موارد حساس شخص باید تشخیص بدهد که چه وقت باید سخن بگوید و چه وقت خاموش بماند، چه وقت به اقدام پردازد و چه وقت از عمل خودداری کند. در چنین مواردی عمل کردن و عمل نکردن بجای آن که متضاد با یکدیگر باشند مکمل و مترادف یکدیگر خواهند بود.

□ هرچه خدا آفریده است چه جاندار و چه بی جان برای خود روی خوب و روی بد دارد. همچون مرغ افسانه‌یی که در ظرف شیرافزاده بود و با کوشش برای تهیه کره از شیر توانست به خود کمک کند و از ظرف شیر نجات یابد، شخص خردمند هم در هر مورد خوبیها را خواهد گرفت و بدیها را رها خواهد کرد.

□ چهل سال پیش بود که يك دوران بحرانی شك و تردید را می گذراندم. در آن زمان کتاب تولستوی به نام «قلمرو سلطنت خداوند در درون تو است» به دستم افتاد. این کتاب تأثیری عمیق در من بخشید. در آن موقع من هم از هواداران خشونت و شدت عمل بودم. خواندن این کتاب شکستهای مرا پایان بخشید و مرا از هواداران استوار همیشه ساخت. آنچه در زندگی تولستوی برایم جالب می نمود آن بود که خودش به آنچه می گفت عمل می کرد و هیچ بهایی را برای دنبال کردن حقیقت، گزاف نمی دانست. به زندگی ساده او بنگرید تا چه حد زیبا و جذاب است. مردی که در میان تجمل و آسایش خانوایی اشرافی متولد شده بود می توانست از تمام نعمتهای زمینی که آرزو می کرد متمتع شود، مردی که لذات و شادمانیهای حیات را بخوبی می شناخت در اوان جوانی خویش به همه آنها پشت کرد و پس از آن هرگز به پشت سر خود ننگریست. او صادق ترین و حقیقتجو ترین مردان زمان خود بود. زندگی او تلاشی

گونگون

مداوم و کوششی ناگسسته بود برای جستجوی حقیقت و عمل کردن به آن به صورتی که خودش درمی یافت. هرگز نکوشید که حقیقت را پنهان سازد و آن را تحقیر کند بلکه همواره آن را بطور کامل و بدون هیچ گونه ابهام یا سازش کاری و بدون هیچ گونه بیم و باک از هیچ قدرت زمینی در برابر جهان قرار می داد.

او بزرگترین پیشوای عدم خشونت بود که در زمان ما ظهور کرد. در دنیای غرب هیچکس پیش از او و پس از او دربارهٔ عدم خشونت با این همه مداومت و با این همه قدرت نفوذ و بصیرت چون او ننوشته و نگفته است. حتی می خواهم از این هم پیش تر بروم و بگویم آنچه او دربارهٔ این نظریه بیان کرده است، باید موجب شرمساری تفسیرهای کوتاه نظرانه و حقیر هواداران «اهیمسا» در کشور ما باشد. با آن که هند با کمال مباحثات مدعی آن است که «کارما بهومی» و سرزمین حقیقت می باشد و با آن که بعضی از بزرگترین کشفیات در زمینه «اهیمسا» به وسیلهٔ خردمندان باستانی ما صورت گرفته است، آنچه امروز به نام «اهیمسا» در میان ما وجود دارد اغلب تقلیدی هجو و ناهمیده، و قلب ماهیت آن می باشد.

اهیمسای واقعی باید به معنی آزادی و رهایی کامل از بدخواهی و خشم و کینه و سرشاری از محبت نسبت به همه، بوده باشد. برای اینکه این حقیقت و این نوع عالی اهِیمسا به خوبی در میان ما درك و فهمیده شود باید زندگی توئستوی با اقیانوسی از محبت که در خود داشت به عنوان چراغ راهنمای ما به کار رود و منبع دائمی الهام ما باشد. انتقادکنندگان توئستوی در بعضی موارد گفته اند که مجموعهٔ زندگی او شکستی عظیم بود و هرگز نتوانست به تکیه گاه اطمینان بخش تصوفی که تمام عمرش در جستجوی آن صرف شد نایل گردد. من با این منقدان موافق نیستم. راست است که او خود چنین گفته است. اما این خود نشان دهندهٔ عظمت او است. شاید او نتوانسته است که در زندگی خود آرمانهای خویش را تحقق بخشد اما این خصوصیت انسان است. هیچکس تا در جسم خاکی خویش منزل دارد نمی تواند به کمال نایل شود به این دلیل ساده که تا

همه مردم برآدرند

وقتی شخص کاملاً بر «خود» خودچیره نشود نمی‌تواند به مرحله ایدآل نایل آید و تا زمانی که شخص در زنجیر بدن خویش بسته است نمی‌تواند کاملاً بر این «خود» خویش تسلط یابد.

یکی از سخنان محبوب تولستوی آن است که می‌گفت لحظه‌یی که شخص معتقد شود به ایدآل خود دست یافته است دیگر پیشرفتش متوقف خواهد گشت و قوس نزولیش آغاز خواهد شد.

ارزش و لطف ایدآل در آن است که هرچه به آن نزدیک‌تر شویم بازهم از ما خواهد گریخت و دورتر خواهد شد. بدین قرار این که گفته شود تولستوی به اعتراف خودش در وصول به ایدآلش ناکام شده است حتی ذره‌یی از عظمت او نمی‌کاهد و فقط کمال فروتنی او را نشان می‌دهد.

بسیار کوشیده‌اند که نشان بدهند زندگی تولستوی به اصطلاح مداوم و با ثبات بوده است، اما بی‌ثباتیهای او بیشتر ظاهری هستند تا واقعی. زیرا تکامل دائمی، قانون زندگی است و کسی که بکوشد همواره دستورهای خشک و جامد آنرا حفظ کند تا مداوم و با ثبات جلوه‌گر شود خود را در وضعی نادرست قرار می‌دهد. از این جهت است که هر سون می‌گوید مداومت و ثبات ابلهانه‌م‌ذی‌گیری سبک مغزان است. در واقع آنچه در مورد تولستوی به اصطلاح بی‌ثباتی نامیده می‌شود نشانه تکامل او و احترام و علاقه پرشور او به حقیقت است. او از آن جهت بی‌ثبات به نظر می‌آمد که دائماً نظریه‌های خویش را کامل‌تر می‌ساخت. شکستها و ناکامیهای او علنی بود و همه از آن مطلع می‌شدند اما مبارزات و پیروزیهایش به خودش اختصاص داشت. دنیا ضعفها و ناکامیهای او را می‌دید اما پیروزیهایش را نمی‌دید حتی خودش هم بیشتر آنها را نادیده می‌گرفت. انتقاد کنندگان او می‌خواستند از راه بر شمردن خطاهای او برای خویش اعتباری بیندوزند، اما هیچکدام نتوانسته‌اند بیش از خودش منقد او باشند. همیشه آماده بود که نارساییهای خویش را دریابد و همواره بیش از آن که منقدان به ناکامیهای او اشاره کنند خودش آنها را هزاران برابر بزرگ می‌نمود و به جهان اعلام می‌داشت و کيفری

هموناسون

راکه به این مناسبت به نظرش لازم می نمود بر خود تحمیل می کرد. او از انتقاد حتی وقتی که مبالغه آمیز هم می بود استقبال می کرد و مانند تمام مردانی که واقعاً بزرگ هستند از تمجید و ستایش جهانیان بیمناک بود. حتی شکستها و ناکامیهایش هم عظمت داشت.

شکستهایش برای ما مقیاسی برای بهبودگی ایدآلهایش نیست بلکه میزانی برای سنجش موفقیتهایش می باشد.

سومین نکته بزرگ که تولستوی یادآور شده موضوع «کار برای نان» است.

به نظر او هر کس وظیفه دارد با کار بدنی خویش برای تهیه نان بکوشد. مهم ترین علت فقرنا بود کننده جهان نتیجه این واقعیت است که مردم وظیفه خود را در این مورد به درستی انجام نمی دهند. او تمام طرحهایی را که به عنوان بشر دوستی و نوع پروری از طرف ثروتمندان به اصطلاح برای کمک به توده های فقیران مطرح می گردد مادم که ثروتمندان خود از انجام کار بدنی شانه خالی می کنند و زندگی مرفه و پرتجملی را می گذرانند تزویری شرم آور می شمارد و عقیده دارد که اگر فقط باری که بر پشت فقیران فشار می آورد سبک تر شود بسیاری از اقدامات به اصطلاح بشر دوستانه غیر لازم خواهد بود.

برای تولستوی اعتقاد داشتن ملازم عمل کردن بود. به این جهت در شامگاه عمر، این مردی که زندگی را در محیط ملایم آسایش و تجمل گذرانده بود، به زندگی دشوار و کار سخت پرداخت. هر روز هشت ساعت تمام به کار کفشدوزی و دهقانی مشغول بود. اما کار بدنی او از ذکات فوق العاده و نیرومندش نمی کاست؛ بلکه برعکس، آنرا تیزتر و درخشانده ترمی ساخت و در این دوران بود که بر قدرت ترین اثرش به نام «هنر چیست؟» را به وجود آورد.

او این کتاب را که شاهکار خود می شمرد در ساعات فراغت این دوران و در فواصل میان کارها و مشاغلی که برای خود برگزیده نوشت.

کتابها و ادبیات بدآموز و گستاخ که با اشکال بسیار جذاب تهیه می شوند

همه مردم برآدرند

همچون سیل از غرب به کشور ما سرازیر است و برای جوانان ما ضرورت دارد که سخت مراقب و هوشیار باشند. اکنون برای جوانان دوران تحول ایدآلها و آزمایشها فرا رسیده است. چیزی که در این بحران برای جهان و جوانان آن و مخصوصاً برای جوانان هند مورد نیاز می باشد این است که خویشنداری مترقیانه **تولستوی** را بیاموزند زیرا تنها این روش است که می تواند به آزادی واقعی برای خودشان و کشورشان و تمامی جهان منتهی شود.

خود ما با تبلی و بی حالی و بی علاقتگی و مفاسد اجتماعی خویش خیلی بیش از انگلستان یا هر کشور دیگر راه آزادی خویش را مسدود می سازیم. و اگر ما خود را از نارساییها و خطاها ایمان پاک کنیم هیچ قدرتی در جهان نمی تواند حتی يك لحظه «سواراج» را از ما سلب کند... در این دوران بحران و آزمایش جهان، سه خصوصیتی که از زندگی **تولستوی** نقل کردم می تواند برای جوانان ما حداکثر فایده را به بار آورد.

□ اعتقاد استوار من آن است که هیچ مؤسسه و سازمان شایسته بی هرگز بخاطر نداشتن هوادار نمی میرد و منقرض نمی شود. مؤسساتی که مرده اند و نابود شده اند یا به علت آن بود که چیزی در آنها نبوده است که مردم را به خود جلب کند و یا به آن جهت که زمامداران آن ایمان خود را از دست داده و به این جهت مقاومتی از خود نشان نداده بودند. به این دلیل است که من از رهبران چنین نهادها و مؤسساتی می خواهم که هرگز بخاطر فشارها و تضيیقات عمومی از منظور خویش دست نکشند زیرا اکنون زمان آن است که مؤسسات با ارزش مورد آزمایش قرار گیرند.

□ من در همان آغاز کار خود آموختم که کارها و خدمات عمومی را با پول وام گرفته انجام ندهم. شخص می تواند در بسیاری موارد به وعده های مردم متکی شود جز در مواردی که با پول ارتباط دارد.

گوناهگون

□ من موافق نیستم که کسی بکوشد ایمان و عقیده دیگران را تغییر دهد. من هرگز در پی آن نیستم که ایمان دیگران را به مذهبشان نابود سازم بلکه می‌کوشم هر کس را به ایمان و عقیده خودش مؤمن تر کنم. لازمه چنین امری آن است که من به حقیقتی که در تمام مذاهب هست معتقد باشم و به همه آنها احترام بگذارم. همچنین لازمه این امر آن است که با کمال فروتنی این واقعیت را قبول داشته باشیم که نور الهی به وسیله موجوداتی مادی و ناکامل به تمام مذاهب عنایت شده است و در نتیجه تمام آنها کمابیش از جهتی ناکامل هستند.

□ شخصی از گاندی پرسید که آیا راست است که مار سمی از روی بدنش گذشته بود و او عکس‌العملی نشان نداده بود؟
گاندی در جواب چنین نوشت:

این مطلب هم درست است و هم نادرست. در واقع ماری از روی بدن من عبور کرد و من تکان نخوردم، اما در چنین مورد هر کس دیگر هم به جای من می‌بود چه می‌توانست کرد جز اینکه آرام و بدون حرکت بماند؟ این امر نمی‌تواند موجب ستایش خاصی برای من باشد و هیچکس نمی‌داند که آیا آن مار سمی بوده است یا نه؟ بعلاوه از سالها پیش این فکر را در خود پرورانده‌ام که مرگ چیزی ترسناک نیست و به همین جهت خیلی زودتر بر ناراحتی مرگ نزدیکان و عزیزان خود نیز چیره می‌شوم.

□ به ما آموخته‌اند که معتقد شویم آنچه زیبا است لازم نیست ضرورتاً مفید هم باشد و آنچه مفید است نمی‌تواند زیبا هم باشد. من می‌خواهم نشان بدهم که آنچه مفید هست می‌تواند در عین حال زیبا هم باشد.

□ کسانی که مدعی هستند «هنر بخاطر هنر» را دنبال می‌کنند نمی‌توانند ادعای خود را به ثبوت برسانند.

همه مردم برادرند

هنر در زندگی مقام خاصی دارد و صرف نظر از این پرسش که «هنر چیست؟» هنر فقط می‌تواند وسیله‌ی برای وصول به هدفی باشد که هر کس در نظر دارد. اگر بنا باشد که هنر خود هدف باشد انسان را بنده خویش می‌سازد و انسانیت را به انحطاط می‌کشاند.

□ اشیاء دوجنبه متفاوت دارند: برونی و معنوی. مخصوصاً من در این مورد تأکید بسیار دارم. در نظر من جنبه برونی اشیاء هیچ معنی ندارد جز تا آنجا که به جنبه معنوی آن کمک دهد. بدین‌قرار هنر واقعی همواره بیان روح آدمی است. شکلهای برونی فقط از آن جهت ارزش دارند که بیان‌کننده روح درونی انسان هستند.

هنری که چنین خصوصیتی داشته باشد حداکثر جذبیه را برای من دارد اما می‌دانم که بسیاری اشخاص خود را هنرمند می‌نامند و به این نام شناخته شده‌اند در حالی که آثارشان از جوشش و ناآرامی روحی متصاعد هیچ نشانی ندارد.

□ هر هنر واقعی باید به روح کمک دهد تا وجود درونی خویش را درک کند. در مورد خویش باید بگویم که من دریافته‌ام که بدون هیچ نیازی به شکلهای برونی می‌توانم روح خویش را درک کنم. ممکن است اتاق من دیوارهای سفید و عریان داشته باشد. حتی ممکن است که از سقف اتاق خویش هم بگذرم تا بتوانم آسمان پرستاره‌ی را که با زیبایی بی‌انتهایش بر فراز سرم گسترده است تماشا کنم. آیا کدام اثر هنری انسان می‌تواند با مناظر دل‌انگیز و تماشایی آسمان و ستارگان درخشانش برابری کند. اما این همه بدان معنی نیست که ارزش آثاری را که هنر به وجود می‌آورد نپذیرم. هرچند هم که این آثار که مورد قبول عمومی هستند نتوانند در نظر من با مظاهر ابدی زیبایی طبیعت برابری داشته باشند. این محصولات هنر انسان فقط تا آنجا ارزش دارند که به ارتقاء روح کمک دهند تا آدمی بتواند خود را به خوبی درک کند و بشناسد.

گونه‌ها

□ من موسیقی و تمام هنرهای دیگر را دوست می‌دارم اما در نظر من آن همه ارزشی که معمولاً به آنها می‌دهند ندارند. مثلاً من نمی‌توانم ارزش آن فعالیت‌های هنری را که برای فهم آنها معلومات فنی لازم است درک کنم... وقتی به آسمان پرستاره می‌نگرم چنان زیبایی بی‌انتهایی در برابر دیدگانم قرار می‌دهد که از تمام آنچه هنر آدمی بتواند به وجود آورد برایم پر معنی‌تر است.

این بدان مفهوم نیست که من آثاری را که معمولاً هنری نامیده می‌شوند نادیده می‌گیرم، اما وقتی اینها را با زیبایی بی‌انتهای طبیعت مقایسه می‌کنم همه آنها برایم غیر واقعی جلوه می‌کنند... زندگی از همه هنرها بزرگ‌تر است. حتی می‌خواهم بگویم کسی که زندگی‌اش به کمال نزدیک می‌شود بزرگ‌ترین هنرمند است. زیرا بدون بنیانی مطمئن و چهارچوبی از یک زندگی نجیبانه و شریف، هنر هیچ ارزشی نخواهد داشت.

□ آفرینشهایی به راستی زیباست که لحظات الهام و احساس همراه با درک و فهمی درست آفریننده آن باشد. اگرچنین لحظاتی در زندگی کم و نادر است هنر واقعی هم کم و نادر است.

□ هنر واقعی فقط با شکل بستگی ندارد بلکه با آنچه ماورای آن است مربوط می‌شود.

هنری هست که می‌کشد و هنری هست که زندگی می‌بخشد. هنر واقعی باید منعکس کننده شادمانی، سرخوشی و پاکی آفریننده‌اش باشد.

□ ما خود را با این اعتقاد عادت داده‌ایم که هنر با پاکی زندگی خصوصی ارتباط ندارد و مستقل از آن است. من با تجارب خود می‌گویم که هیچ چیز نادرست‌تر از این ادعا وجود ندارد. می‌توانم بگویم که هرچه به پایان زندگی زمینی خود نزدیک‌تر می‌شوم بیشتر می‌فهمم که پاکی و صفای زندگی عالی‌ترین و

همه مردم برادرند

واقعی ترین هنر است. ساختن يك قطعه موسیقی از صدایی زیبا و مستعد هنری است که خیلیها انجام داده اند اما به وجود آوردن موسیقی از هماهنگی يك زندگی پاک و منزه چیزی بسیار نادر است.

□ بدون هیچ تکبر و با کمال فروتنی می گویم که اساس پیام و روشهای من در واقع برای تمام جهان است و موجب کمال مسرت و رضایتم می باشد که می دانم این پیام تا کنون دردلهای مردان و زنان غرب هم انعکاس فوق العاده داشته است و تعداد ایشان روز افزون می باشد.

□ عالی ترین افتخاری که دوستان من می توانند به من ببخشند آن است که در در زندگی خود برنامه بی راکه من عرضه می دارم به کار بندند یا اگر به آن اعتقاد ندارند با حداکثر نیروی خویش در برابر آن مقاومت و مبارزه کنند.

لغت نامه

روح، خرد.	اتما - Atma
(نه دو تایی) عدم ثنویت. مکتب فلسفی هندی که منتسب به فیلسوف معروف هندی شانکاراچاریا (۸۲۰-۷۸۸ میلادی) می باشد و اساس آن بروحیت وجود است. این مکتب فلسفی معتقد است که فقط يك حقیقت مطلق وجود دارد و چیزهای دیگر همه جلوه‌ها و مظاهر آن هستند.	ادوایتا - Advaita
در هند باستانی، اشرام نوعی صومعه و خانقاه بوده است که مردمی با افکار و ایدآلهای مشترک در آنجا زندگی مشترکی را می گذراندند و در محیط آرام آن با انضباطی خاص به زندگی و تفکر می پرداختند.	اشرام Ashram
گانندی هم مراکزی را که برای زندگی هم مسلکان و پیروان	

هما مردم برادرند

خود به وجود آورده بود «اشرام» نامید که در آنجا زندگی و کار و درس و تفکر بهم آمیخته بود. معروفترین اشرامهای گانندی در کنار رود «سارماتی» در کنار شهر احمدآباد در گجرات بود که یادگارهای بسیاری از گانندی را در خود دارد و همچون موزه‌ای مورد بازدید قرار می‌گیرد.

اشراما

Ashrama

بنا بر عقاید هندو روح هر کس چهار مرحله یا چهار دوران را می‌گذراند، که هر مرحله يك «اشراما» نامیده می‌شود. این چهار مرحله بدین قرارند: مرحله مطالعه و انضباط شخصی، مرحله زندگی و تشکیل دادن خانواده و پرداختن به فعالیتهای جهانی، مرحله اندیشه و مراقبه و گسستن از علایق دنیوی. مرحله اعراض و کناره‌گیری کامل از جهان.

اواتار

Avatar

يك تجسم الهی به صورت موجودات محسوسی چون انسان.

اوپنیشاد

Upanishad

اوپنیشادها مجموعه‌ای از گفتارها و مباحث باستانی فلسفی‌هند هستند که تعداد آنها تا صد می‌رسد، اما تصور می‌شود حداقل ده تایی آنها اصیل و باستانی می‌باشند. در این مباحث تعلیمات مقدس «ودا»ها مورد بحث قرار گرفته است و در آنها راجع به وظیفه و اخلاق و مرگ و زندگی و مسائل دیگر گفتگوهای عمیق صورت گرفته است.

لغت نامه

در کتاب بزرگ «سراکبر» که به فارسی چاپ و ترجمه شده است ۵۰ اوپنیشاد انتشار یافته است (با همکاری دانشمندان محترم دکتر تاراچند و آقای محمدرضا جلالی نائینی). در کتاب دیگری نیز به نام اوپنیشاد (ترجمه استاد دکتر رضا زاده شفق) ۱۳ اوپنیشاد به فارسی ترجمه شده است. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب).

کلمه منفی «اهیمسا» است. چون هیمسا به معنی خشونت و تشدد می باشد، «اهیمسا» به معنی عدم خشونت و در صورت مثبت خود به معنی به کار بستن محبت و ملاحظت در تمام امور است.

اهیمسا

Ahimsa

جامعه هندو به چهار کاست یا طبقه بزرگ تقسیم می شد که هر طبقه نیز قشرهای متعدد داشت. «بانیا»ها قشری از طبقه سوم بودند که معمولاً به دکانداری می پرداختند و بیشتر کارشان نوعی بقالی و عطاری و علاقی و نظایر آن بود.

بانیا

Bania

زندگی همراه با انضباط شدید برای تسلط بر نفس به منظور وصول به مراحل عالی روحی. در برهماچاریا مخصوصاً از زن گرفتن و ارتباطها و لذتهای جنسی خودداری می شود.

برهماچاریا

Brahmacharya

طبقه اول از طبقات چهارگانه جامعه هندو که معمولاً امور مذهبی و روحانی را عهده دار بودند و علم و دانش

برهمن

Brahmin

همه مردم برادرند

هم در انحصار ایشان بود. این طبقه معادل طبقه مغان و موبدان در ایران پیش از اسلام بود.

طوایفی از مهاجران اروپایی ساکن افریقای جنوبی که پس از جنگهای بوئر تحت تسلط انگلستان درآمدند.

بوئر

Boer

یا بهگودگیتا از کتابهای مقدس هندو است که در آن مباحث فلسفی مطرح است و مخصوصاً با زندگی «کریشنا» که یکی از مظاهر الهی در روی زمین بوده است، مربوط می شود.

بهگود

Bhagwat

کتاب «بهگودگیتا» به وسیله آقای محمدعلی موحد به فارسی ترجمه شده است (انتشارات بتگاه ترجمه و نشر کتاب).

زردشتیهای هند با این نام معروف هستند.

پارسی‌ها

Parsi

همان کلمه فارسی پرده است که در هند به معنی خاص حجاب زنان و جدا نگاه داشتن ایشان از مردان به کار می رود.

پرده

Purdah

ساکنان ایالت مدرس در هند که اخیراً «تامیل نادو» نام گرفت و زبانشان هم تامیل است.

تامیل

Tamil

ساکنان ایالت اندراپرادش. که قسمتی از زبان آنها هم «تلگو» یا «تلنگانه» می باشد.

تلگو

Telegu

لغت نامه

نوعی نان نازک و فطیر که در هند مرسوم است و آنرا از خمیر ورنیامده تهیه می کنند و در تابه می پزند و معمولاً گرم می خورند.

چاپاتی

Chapati

چرخ نخ ریزی دستی است. گانندی تعلیم می داد که روستاییان هند برای اینکه در ساعات بیکاری خود به کاری مشغول باشند و در آمدی اضافی به دست آورند به تهیه نخ با چرخه پردازند. خود او هم به این کار می پرداخت.

چرخه

Charkha

پارچه دستباف که نخ آن هم بادیست ریسیده شده باشد. به توصیه گانندی این نوع پارچه در هند رواج یافت و اعضای حزب کنگره همه از این نوع پارچه لباس می پوشند.

خدار

Khaddar

قانون مذهب و اخلاق و وظیفه.

دهارما

Dharma

وزیر اعظم در حکومت‌های امیرنشین نیمه مستقل هند. هند تا قبل از استقلال علاوه بر ایالاتی که تحت تسلط مستقیم انگلستان بود در حدود ۶۰۰ امیرنشین بزرگ و کوچک داشت که بظاهر مستقل بودند. حکمرانان این حکومتها با نامهای و نظام، مهاراجه (برای هندوها) و نواب (برای مسلمانها) نامیده می شدند. وزیر اعظم این حکومتها «دیوان» لقب داشت.

دیوان

Diwan

همه مردم برادرند

ریشی
Rishi

حکیم، نخردمند.
از زمانهای قدیم در هند مردانی که به اندیشه و تفکر و تعمق می پرداختند به جنگلها می رفتند و به صورتی منزوی زندگی می کردند. اینها «ریشی» نامیده می شدند و مردمان برای تعلیم گرفتن از اینان به حضورشان می رفتند و کلاسهای درس در فضای آزاد و در سایه درختهای تنومند جنگلی ترتیب می دادند.

زولو
Zulu

طوایفی از ساکنان افریقای جنوبی.

ساتیا
Satya

حقیقت، راستی.

ساتیاگراها
Satyagraha

در اصل به معنی هوادار حقیقت است. اما گاندی این کلمه را برای مبارزه خاص خود که مقاومت همراه با عدم خشونت بود، به کار برد.

ساتیاگراهی
Satyagrahi

کسی که به مبارزه ساتیاگراها می پردازد.

سداوراتا
Sadavrata

صدقه دادن به فقیران.

لغت نامه

صدقه دهنده.	سداورانی Sadavrati
تأثیر زوال ناپذیری که از اعمال گذشته بر هر شخصی باقی می ماند.	سامسکار Samskar
رفاه و آسایش اجتماعی و عمومی. نام یکی از کتابهای گاندی نیز همین است.	سرودایا Sarvodaya
حکومت خود مختار-استقلال.	سواراج Swaraj
سازمان و انجمنی برای خدمات داوطلبانه اجتماعی.	سواسامیتی Seva Samiti
قوانین و دستورهای مذهبی هندو.	شاسترا Shastra
قانونگذار باستانی هند که مجموعه قوانین هندو را گردآوری کرد.	منو Manu
آزادی از علایق زمینی و دنیوی. رهایی از حلقه تجدید حیات. بنا بر عقاید هندو هر فرد پس از هر زندگی دوباره به حیات بازمی گردد و به تناسب اعمال نیک و بد خود صورت بهتری یا بدتری پیدا می کند و این تجدید حیات	موکشا Moksha

همه مردم برادرند

آنقدر تکرار می‌شود تا روح او به کمال نایل شود و در این صورت دیگر به زندگی زمینی باز نمی‌گردد و «موکشا» همین مرحله است.

خردمند و حکیم. مخصوصاً اصطلاحی است که برای روحانیان و مقدسان مذهب «جینی» به کار می‌رود. مذهب «جین» که معاصر مذهب «بودا» است از شاخه‌های مذهب هندو است که پیشوای آن «مهاویرا» نام داشت و اساس آن بر عدم خشونت مطلق و آزار نرساندن به هیچگونه موجود جاندار است.

مونی

Muni

روح بزرگ، لقبی که در هند برای گاندی به کار می‌رفت و گاندی در سراسر جهان به این لقب معروف شده است.

مهاتما

Mahatma

لقب و عنوان حکمرانان مستقل مسلمان در هند.

نواب

قدیمی‌ترین متنهای مقدس هندو که اساس این مذهب را تشکیل می‌دهند. «ودا»ها از چهار قسمت تشکیل می‌شوند که قدیمی‌ترین آنها «ریگ‌ودا» نام دارد. ترجمه قسمت عمده‌ای از «ریگ‌ودا» به فارسی از طرف دانشمند محترم آقای محمدرضا جلالی نائینی صورت گرفته است که به زودی منتشر می‌شود.

وداها

Vedas

به معنی فرزند خدا است. گاندی این کلمه را برای افراد گروه نجسها به کار می‌برد. جامعه هندو به چهار طبقه

هریجن

Harijan

نعت نامه

تقسیم می‌شد. اما مردمی هم بودند که از این گروهها بیرون شمرده می‌شدند. آنها را نجس می‌دانستند و به- معابد راه نمی‌دادند و معمولاً کارهای کثیف از نوع پاک کردن مستراحها و جارو کشی به آنها واگذار می‌شد. در طول قرون اشخاص بسیاری برای مقابله با این رسم قیام کردند. گاندی نیز بشدت با این تبعیض غیر انسانی مبارزه می‌کرد. از جمله با آنها هم‌خانه وهم غذا می‌شد و روزنامه‌ای نیز برای دفاع از ایشان تأسیس کرد که «هریجن» نام داشت.

امیر کبیر منتشر کرده است:

نامه‌های پدری به دخترش

نوشته جواهر لعل نهرو

ترجمه محمود تفضلی

جواهر لعل نهرو در اصل این نامه‌ها را فقط برای استفاده دخترش ایندیرا گاندی نوشت که بعدها بصورت کتابی درآمد و در اختیار همه قرار گرفت.

خانم ایندیرا گاندی در مقدمه‌ای برای چاپ فارسی این کتاب نوشته است: « هنگامیکه این نامه‌ها نوشته می‌شد در نظر نبود که منتشر شوند. این نامه‌ها پاسخی بود به پرسشهای یک دختر خردسال و کنجکاو. نظر این بود که میان او با کسی که در طی سالیان دراز تقریباً همیشه بخاطر آزادی وطنش در زندان به سر می‌برد همراهی نزدیکتر و پیوند استوارتری بوجود آید.

این نامه‌ها در یک فرصت کوتاه و محدود در فاصله دودوره زندان نوشته شده است. آن زمان دوران کشمکشها و هیجانات و مشکلات فراوان بود، این نامه‌ها به من کمک می‌دادند که نظر وسیعتری پیدا کنم زیرا افکار مرا در جهات مختلف و زمینه‌های گوناگون هدایت می‌کردند و در من علاقه خاصی بر می‌انگیختند که نه فقط به سوی تاریخ و باستانشناسی بلکه به سوی سایر جنبه‌های زندگی نیز مطعوف می‌گشت.»

کشف هند

جواهر لعل نهرو

ترجمه محمود تفضلی

این کتاب را نهرو در مدت پنج ماه از آوریل تا سپتامبر ۱۹۴۴، در دورانی که در دژ «احمد نگر» زندانی بود نوشته است. یک سال بعد که نخستین چاپ آن منتشر شد، نهرو در پیشگفتار کشف هند، با دیدی روشن و فلسفی نوشت: « این کتاب بخشی از گذشته من است که به سلسله متد و جوده‌های نابود شده‌ام پیوسته - وجودهایی که هر یک پس از مدتی زندگی نابود شده‌اند و فقط خاطراتی از خود بجای نهاده‌اند.»

کتاب در دو جلد جداگانه فراهم آمده؛ جلد اول، درشش فصل و جلد دوم در پنج فصل؛ تاریخ هند باستان و تطورات اجتماعی و سیاسی را با تمامی مسائل انسانی آن بررسی می‌کند و در پایان جلد دوم با نگاه کاونده و روشنگرانه نویسنده درباره مسائل جهانی (به ویژه جنگ جهانی دوم) روبرو می‌شویم.

اندیشه‌های نهر

ترجمه و گردآوری محمود تفضلی

اندیشه‌های نهر که آنرا می‌توان شناسنامه فکری سیاستمدار بزرگ هند دانست شامل شش بخش است به شرح زیر:

- ۱ - شرح حال مختصری از جواهر لعل نهر.
- ۲ - متن نطق نهر و در ورزشگاه امجدیه (تهران) که پیامیست به مردم ایران.
- ۳ - گفت‌و شنود آقای «چستربولس» سفیر کبیر سابق ایالات متحده آمریکا در هند، بانهر و، که در سال ۱۹۵۵ صورت گرفت.
- ۴ - گفت و شنود مفصل آقای «تیبورمند» نویسنده صاحب نظر و استاد انستیتوی علوم سیاسی پاریس و کارشناس ممتاز مسائل اقتصادی و اجتماعی که در سال ۱۹۵۶ منتشر شده است.
- ۵ - گفت‌و شنود آقای «کارانجیا» مدیر و ناشر روزنامه هفتگی معروف و پر-انتشار «بلیتن» بمبئی که در سال ۱۹۶۰ منتشر شده است.
- ۶ - مقاله‌ای محتوی توصیفی از خانه نهر و در دهلی نو، که پس از مسافرت نویسنده به هندوستان و ملاقات با نهر و، نوشته شده است.

زندگی من

(دو جلد)

جواهر لعل نهر و

ترجمه محمود تفضلی

نهر و، بر زمینه‌ای از شرح حوادث زمانه‌اش، عقاید خود را در باره مسائل گوناگون، خاصه مسائل سیاسی شبه‌قاره هند بیان می‌کند. او که پیش از هر کس دیگر بگردن مردم هند، حق دارد در این مجموعه حوادثی را که بر او و سرزمینش گذشته و در مجموع زندگی پر بار سیاسی او را تشکیل می‌دهد، برای ثبت در تاریخ و با عبارتی دیگر برای افزودن فصلی به تاریخ هند، باز گو می‌کند. نهر و در این حوادث و وقایع، در سطح زندگی شخصی خود، به طور متنوع شور و بررسی نکرده، بلکه همه حوادث را توسعه داده و در سطح رشد و نمو آزادیخواهی و درگیری یک نسل - بازسازی نموده است.

او می‌نویسد: «زندگی‌نامه من در واقع سرگذشت شخص من نیست، بلکه تاریخ یک نسل از مردم هند است - نسلی که به تدریج از میان می‌رود و جای خود را به نسل دیگری می‌مبارد...»

نگاهی به تاریخ جهان
جواهر لعل نهرو
ترجمه محمود تفضلی

نهرو - دولتمرد بزرگ شرق - زمانیکه در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ از زندان نامه‌هایی برای دخترش «ایندایر» می‌نوشت هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که روزی تمامی آنها را در کتابی به نام «نگاهی به تاریخ جهان بپیراید:» در ابتدای کار هیچ طرحی برای آنها وجود نداشت و هرگز فکر نمی‌کردم که تا این اندازه برسند. «کریشنا منون - سیاستمدار برجسته هند - در پیشگفتار چاپ دوم کتاب نوشته است: «نگاهی به تاریخ جهان فقط توصیف عادی حوادث نیست و تنها از این جهت با ارزش نمی‌باشد؛ بلکه انعکاسی از شخصیت ممتاز نویسنده را نیز در خود دارد... (کتاب) در عین حال که سادگی و صراحت دارد به شکل سطحی به مسائل نمی‌پردازد.»

برگردان فارسی کتاب که از روی آخرین چاپ متن اصلی بوده است به سه بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول فرادهنده دورانهایی است که تا اواخر قرن هجدهم و تا آستانه انقلابهای بزرگ آن قرن پیش می‌آید. در بخش دوم که شصت‌نامه را در بر می‌گیرد از رویدادهای بزرگ قرن نوزدهم تا جنگ بزرگ جهانی سخن می‌گوید، و در بخش سوم دنیای پس از جنگ و رخدادهایش از دیدگاه گاندی به داوری و ارزیابی کشیده می‌شود.

در آخر بخش سوم فهرست بزرگی از مطالب و نامه‌ها و نام‌کسان، جاها، رویدادها، احزاب و سلسله‌ها، آمده است.

فهرست سالانه انتشارات خود را منتشر کرده‌ایم.

علاقه‌مندان به آدرس «تهران - سعدی شمالی - بن بست فرهاد - شماره ۲۳۵ - دایره روابط عمومی مؤسسه انتشارات امیرکبیر» با ما مکاتبه کنند تا فهرست را - به رایگان - برای ایشان ارسال داریم.

منتشر شده است :

زندگی ، جنگ و دیگر هیچ :

اورینا فالچی - ترجمه لیلی گلستان

اربابها :

ماریانو آزوئلا - ترجمه سروش حبیبی

ناصر :

پیتر منسفیلد - ترجمه محمد رضا جعفری

نگاهی به تاریخ جهان

جواهر لعل نهرو - ترجمه محمود تفضلی

نامه‌های پدری به دخترش

جواهر لعل نهرو - ترجمه محمود تفضلی

خدا حافظ گاری کوپر :

رومن گاری - ترجمه سروش حبیبی

جهان عصر ما :

جان میجر - ترجمه محمود جزایری

انسانها و خرچنگها :

ژوزوئه دو کاسترو - ترجمه منیر جزئی (مهران)

چین سرخ :

ادگار اسنو - ترجمه سیف غفاری

کشف هند

جواهر لعل نهرو - ترجمه محمود تفضلی

رمان دوپولی :

برتولت برشت - ترجمه ا. باقرزاده

عشق چیز باشکوهی است :

هان سوین - ترجمه سیروس ارشادی

مویه کن سرزمین محبوب :

آلن پیتون - ترجمه نادر ابراهیمی - سالک



مؤسسہ امتدادات ایمریکیہ



آیا می دونستید لذت مطالعه و درصد یادگیری با کتاب های چاپی بیشتره؟
کارنیل (محبوب ترین شبکه موفقیت ایران) بهترین کتاب های موفقیت فردی
رو برای همه ایرانیان تهیه کرده

از طریق لینک زیر به کتاب ها دسترسی خواهید داشت

www.karnil.com

با کارنیل موفقیت سادست، منتظر شما هستیم

 Karnil  Karnil.com

